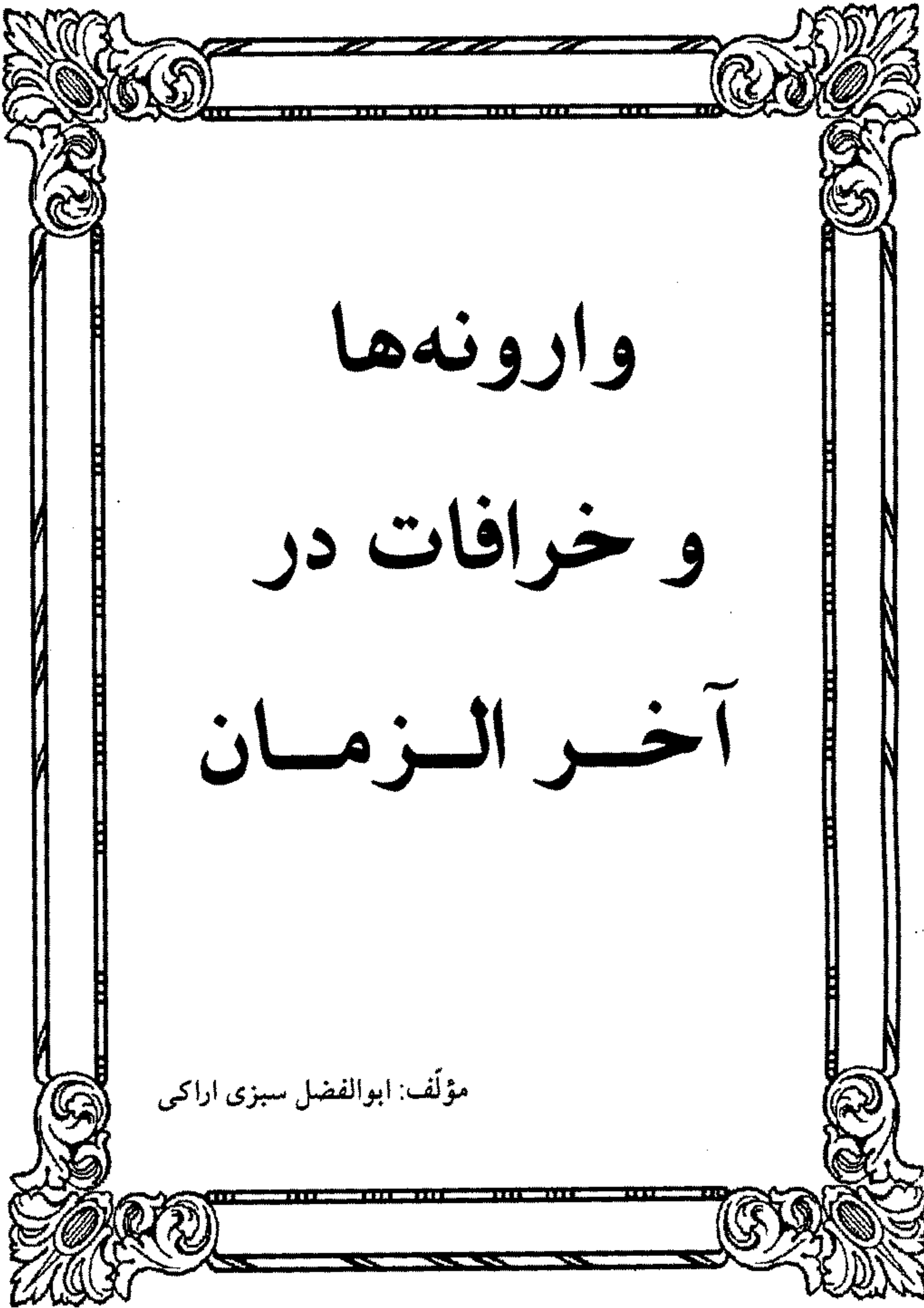


وارونه‌ها و خرافات
در

سخن‌الزمانه

ابوالفضل سبزی



وارونه‌ها
و خرافات در
آخر الزمان

مؤلف: ابوالفضل سبزی اراکی

سبزی اراکی، ابوالفضل، ۱۳۵۹ -
 وارونه‌ها و خرافات در آخرالزمان/مؤلف، ابوالفضل سبزی اراکی - - قم: عصرهایی، ۱۳۸۶.
 ۴۴۴ص.
 ISBN:978.964.2760.43.5 ریال ۳۸۰۰۰
 فهرست‌نویسی بر اساس اطلاعات فیبا
 کتابنامه به صورت زیرنویس.
 ۱- خرافات در آخرالزمان ۲- بدعتها و خرافات .. ۳- انحرافات فکری و عملی - احادیث.
 الف. عنوان. کتابخانه ملی ایران.

شناسنامه کتاب

نام کتاب: «وارونه‌ها و خرافات در آخرالزمان»
 مؤلف: ابوالفضل سبزی
 تعداد صفحات: ۴۴۴
 تاریخ و نوبت چاپ: اول/پاییز ۸۶
 شمارگان: ۳۰۰۰ جلد
 ناشر: عصرهایی
 قطع: وزیری



بخش مرکزی: ۰۹۱۲۲۵۲۲۷۲۹
 قم پاساژ قدس - طبقه آخر پلاک ۱/۱۷۴ - انتشارات عصرهایی
 ۰۲۵۱ - ۷۸۳۳۰۷۰ ، ۰۹۱۲۳۵۱۴۰۶۰
 شابک: ۹۷۸-۹۶۴-۲۷۶۰-۴۳-۵
 حق چاپ و نشر برای مؤلف محفوظ است.

همکاران فنی و هنری:
 حروفچینی و ویرایش: ناصر خاکسار، محمد سبزی
 طرح روی جلد: علی‌اکبر رشیدی گلرویی ۰۹۳۵۴۴۹۹۹۷۰
 لیتوگرافی: المهدی
 چاپخانه: پاسدار اسلام

قیمت: ۳۸۰۰ تومان

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين

ووصلني الله على سيدنا محمد وآله الطاهرين

سما الإمامين الحسين بن علي المرتضى والمنصور المنهلي

يا صاحب الزمان مروحي فداك

شام تارم مرا تو مروشن کرده ای
ای بهار عمر من جانم فدات

اهدنا الصراط المستقیم

تقدیم به پیشگاه مقدّس اولیاء خدا، علماء و دانشمندانی که
در راه احیاء امر دین فقط و فقط به قرآن و عترت تمسّک
کرده و هرگز به افکار بشری تکیه ننموده‌اند و همواره
مدافع صراط مستقیم اهل بیت علیهم‌السلام بوده و هستند.

سر آغاز

یکی از مسائلی که همواره مزارنج داده و می دهد وجود انحرافات، خرافات و بدعتها و ترویج آنها در میان جامعه مسلمین است. امروزه مخصوصاً به جهت غیبت امام معصوم علیه السلام بسیاری از خرافات و وارونه های فکری و عملی در بین مردم رواج یافته و حتی به عنوان فرهنگ شناخته شده است، در حالی که وارونه ها، در حقیقت آفتی خطرناک و بزرگ برای دین مقدّس ما به شمار می آید.

خوشبختانه به لطف خدای حکیم، متون دینی ما بسیار محکم و متقن بوده و به هیچ عنوان با مسائل غیر علمی و ساختگی سازگاری ندارد. قرآن کریم که منبع علم و حکمت و معرفت است و کوچکترین تناقض و اختلافی در آن نیست و به هیچ عنوان قابل خدشه نمی باشد از یک طرف و روایات ما که میراث فقها و عالمان دینی از ائمه اطهار علیهم السلام و ثمره تلاشهای بی وفقه آن بزرگواران است نیز از طرف دیگر، راهگشای تمامی مشکلات است.

ولی به هر حال دشمنان دین، همواره کوشیده اند که با ایجاد راههای انحرافی در کنار صراط مستقیم، انسانها را از مسیر حق منحرف نمایند و البته در زمان غیبت امام عصر (ارواحنافداه) از غیبت آن حضرت، سوءاستفاده نموده و بدعتهای بیشتری را در دین نهاده اند.

البته اگر چه اصل دین زیر سایه امام عصر (ارواحنافداه) محفوظ و مصون است، اما این بدعتها می تواند عامل بسیار مهمی در تضعیف و سست نمودن چهره دین مقدّسمان گردد و به مرور باعث وهن و سستی اعتقادات و باورهای مردم شود.

و لذا ما باید هوشیار باشیم و نگذاریم دریای پاک و زلال معارف دینی و فرهنگ اسلامی ما به خار و خاشاک آغشته گردد و باید در مسیر انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام حرکت کنیم و توجه داشته باشیم همان طور که یکی از وظایف انبیاء، از بین بردن خرافات و رسومات غلط بوده است، یکی از مهم‌ترین برنامه‌های زمان ظهور امام زمان (ارواح‌نافداه) نیز از بین بردن تمام بدعتها، نادانی‌ها و خرافات است و آن حضرت آنچنان دین را از انحرافات پاک می‌نمایند که برخی فکر می‌کنند آن حضرت دین جدیدی آورده‌اند. (۱)

از این رو ما که خود را از شیعیان و پیروان حضرت ولی عصر (عجل الله فرجه) می‌دانیم باید همواره در مسیر آن حضرت گام برداریم و امر اهل بیت را زنده نموده و با انحرافات مقابله نماییم تا موجبات خشنودی آن حضرت را فراهم آورده و مورد رضایت آن امام مهربان باشیم.

به همین جهت من در شب شهادت امام جواد علیه‌السلام یعنی ۲۹ ذی‌القعدة ۱۴۲۳ تصمیم گرفتم تا حدودی برخی از وارونه‌های فکری، عقیدتی و عملی را که در بین مردم رواج یافته در این کتاب جمع‌آوری نمایم، به این امید که مردم فهیم و دانا به صراط مستقیم دین بیشتر توجه داشته باشند و مراقب باشند که از مسیر حق گمراه نگردند.

خداوند عزیز همه ما را در صراط مستقیم حقیقی که همان محبت و اطاعت اهل بیت علیهم‌السلام است حفظ فرماید.

۱۲ بهمن ۱۳۸۱

حوزه علمیه قم - ابوالفضل سبزی

۱ - قال الصادق علیه‌السلام: «إِذَا قَامَ الْقَائِمُ جَاءَ بِأَمْرٍ جَدِيدٍ كَمَا دَخَا رَسُولُ اللَّهِ فِي بَدْيِ الْإِسْلَامِ إِلَى أَمْرٍ جَدِيدٍ»،

ارشاد مفید صفحه ۳۴۳ و بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۹۲ و ۳۳۸.

«حقیقت صراط مستقیم»

قبل از هر چیز ابتدا باید کمی پیرامون صراط مستقیم سخن گفت، آنگاه به بیان اشتباهات و انحرافات مردم از آن راه حق پرداخت.

صراط مستقیم حقیقتی است که خدای حکیم با خلقت هر انسانی آن را در فطرت او قرار داده است. همان فطرت پاک الهی و روح دست نخورده آدمی که خدای تعالی در وصف آن فرموده است: ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^(۱) یعنی من انسان را الهی خلق کردم و او را خدایی آفریدم تا آینه جمال الهی باشد. صراط مستقیم همان عقل آدمی است که در همان لحظه خلقت به انسان عطا شده و در عالم ارواح در وجود انسان تثبیت گردیده است.

صراط مستقیم همان تعالیم عالم ارواح است که انسان در عالم ذر به پای بند بودن بر آن تعالیم قسم خورده و تعهد داده است که هرگز از آن جدا نشود و مراقب باشد که شیطان او را گمراه نکند.

صراط مستقیم یعنی صراط الله، یعنی پیروی کامل از خدا و در مسیر رضایت خدا واقع شدن، زیرا ما خلیفه خداییم نه خلیفه شیطان، بنابراین باید کاملاً مطیع پروردگار خود باشیم و هرگز از مسیر رضایتش خارج نشویم.

صراط مستقیم یعنی راه کسانی که خدا به آنها نعمت خاص خویش را عطا کرده و آنها مورد هدایت خاص پروردگار واقع شده‌اند یعنی انبیاء و صدیقین و

شهداء و صالحین. (۱)

صراط مستقیم همان بندگی خداست همان طور که قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ اللَّهَ رَبِّي وَرَبُّكُمْ فَأَعْبُدُوهُ هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (۲) یا می‌فرماید: ﴿وَ أَنْ اعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (۳).

صراط مستقیم راه انبیاء است که کوچکترین اختلافی با یکدیگر نداشته‌اند، صراط مستقیم راه پیامبر اکرم ﷺ است که خدای تعالی با قاطعیت راه او را راه مستقیم خوانده و فرموده است: ﴿يَسْ وَالْقُرْآنِ الْحَكِيمِ * إِنَّكَ لَمِنَ الْمُرْسَلِينَ * عَلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (۴)

صراط مستقیم اقتدا به پیامبر اکرم ﷺ است که خدای تعالی او را اسوه حسنه خوانده است. (۵)

صراط مستقیم پیروی کامل از قرآن و ائمه اطهار علیهم السلام است که پیامبر اکرم ﷺ مکرر فرمودند: «من دو چیز گرانبها در میان شما می‌گذارم و تا وقتی که شما از آن دو پیروی کنید و به آن دو تمسک نمایید هرگز گمراه نمی‌شوید و آن دو چیز ارزشمند قرآن و عترت است.» (۶)

صراط مستقیم پیروی از علی بن ابی طالب علیهما السلام است که در قرآن حدود چهل آیه پیرامون صراط مستقیم هست که اکثر آنها به وجود مقدس حضرت علی علیهما السلام تفسیر شده است و لذا آن وجود مقدس حقیقت صراط مستقیم و میزان اعمال

۱ - سوره نساء آیه ۶۸.

۲ - سوره یس آیه ۱ - ۴.

۳ - سوره یس آیه ۶۱.

۴ - سوره یس آیات ۱ - ۴.

۵ - سوره احزاب آیه ۲۱.

۶ - مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۳۷۲ - ۳۷۴ و صحیح مسلم جلد ۷ صفحه ۱۲۳.

است. (۱) صراط مستقیم ولایت ائمه اطهار علیهم السلام است که انسان را به بندگی کامل خدا می‌رساند و از قید و بند هوای نفس و شیاطین آزاد می‌کند.

اهمیت صراط مستقیم آنچنان بالاست که خدای تعالی به ما دستور داده است که هر روز دست کم ده مرتبه درس صراط مستقیم را مرور کنیم و آن مرور هم باید در بهترین ساعات و لحظات عمر ما یعنی هنگام راز و نیاز با پروردگاران باشد، به طوری که ما هر روز در نمازهای یومیه خویش می‌خوانیم: ﴿أَهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ * صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (۲)

صراط مستقیم که همان پیروی کامل از ائمه اطهار علیهم السلام و قرآن کریم است آنچنان حائز اهمیت است که ما هر روز در نمازهایمان باید صدای خدای مهربانمان را در گوش جانمان بشنویم که راه را به ما نشان می‌دهد و می‌فرماید صراط مستقیم صراط علی بن ابی طالب علیه السلام است. این قرآن صامت است که می‌فرماید صراط علی صراط مستقیم است و امام صادق علیه السلام قرآن ناطق است که درباره آیه شریفه ﴿هَذَا صِرَاطٌ عَلَيَّ مُسْتَقِيمٌ﴾ می‌فرماید: این راه علی علیه السلام است که مستقیم است. (۳) آری! به همین جهت است که در دعای ندبه خطاب به امام زمان عزیزمان می‌گوییم: «یا بن الصراط المستقیم» (۴) این حقیقت صراط مستقیم است که با تمام اهمیتی که دارد، متأسفانه مورد غفلت انسانهای روی کره زمین واقع شده است، به راستی چرا انسان این همه ناسپاس است؟ چرا این همه غفلت و بی‌توجهی دارد و چرا نور را رها کرده و در تاریکی‌های جهل و نادانی خویش دست و پا می‌زند؟

۱ - کافی جلد ۱ صفحه ۴۱۱، تفسیر قمی جلد ۱ صفحه ۲۸ و تأویل الآیات جلد ۱ صفحه ۲۸.

۲ - سوره حمد آیه ۶ - ۷.

۳ - کافی جلد ۱ صفحه ۴۱۱.

۴ - مفاتیح الجنان صفحه ۱۰۴۵.

نادانی، ناسپاسی، غرور و خودخواهی انسان از یک طرف و فعالیت موذیانه شیطان که همیشه در کمین انسان است تا او را از صراط مستقیم گمراه کند، از طرف دیگر، زمینه را برای ایجاد انحرافات و گمراهی‌ها فراهم کرده است.

به طوری که هم اکنون عده‌ای به عنوان صاحب نظر در دین نظریه می‌دهند، عده‌ای قرآن را به رأی خود تفسیر می‌کنند، برخی افکار بشری را با قرآن و روایات مخلوط می‌نمایند، عده‌ای دیگر سلیقه‌های ذوقی و بافته‌های نفسانی خود را به عنوان عرفان به مردم تشنه هدایت عرضه می‌دارند و خلاصه بازار آشفته‌ای از خرافات و بدعت‌ها به عنوان حقیقت و بلکه حکمت در میان مردم جلوه کرده است.

دوستان نادان و یا افراد ناآگاه نیز تصوّرات و خیالبافی‌های خود را رنگ و لعاب دینی داده و به عنوان دین و مذهب ترویج می‌دهند و دشمنان هم که کاری به جز لطمه زدن به دین مقدّس اسلام و گمراه نمودن مردم از صراط مستقیم دین ندارند، و با این لشکرکشی که از سوی شیطان برنامه‌ریزی شده، اکنون باید دین مقدّس اسلام را در کمال مظلومیت مشاهده کرد در حالی که صاحب و آقای دین، مولا و رهبر شریعت، سکان‌دار هدایت، آب حیات الهی و خورشید تابناک ولایت و آخرین باقی مانده امامت حضرت حجة بن الحسن المهدی علیه السلام نیز به خاطر همین بی‌توجهی و غفلت ما نسبت به صراط مستقیم در پرده غیبت به سر می‌برد.

ما آب حیات را رها کرده و به سراب خیال خود دل بسته‌ایم و اگر امام زمان ما پشت ابر بی‌معرفتی و غفلت ما پنهان شود حق دارد، ما کجا و دیدن روی حقیقت صراط مستقیم کجا؟ ما فرسنگ‌ها از حقیقت دین جدا شده‌ایم و کار را به جایی رسانده‌ایم که اکنون می‌توان کتاب‌ها، در رابطه با خرافات و انحرافات بشری نوشت.

درد بسیار است و ما در پیچ و خم فکر تاریک خویش گم کرده راهیم و چاره‌ای نداریم جز اینکه اقرار کنیم که راه را اشتباه رفته‌ایم و اکنون زانوی غم در بغل بگیریم و به درگاه خدای مهربان توبه کنیم و از خدا بخواهیم که راه حقیقی را به ما نشان دهد. باید با هم بگوییم «این السبیل بعد السبیل این الخیره بعد الخیره این الشموس الطالعه...» خدایا حقیقت صراط مستقیم کجاست؟ خدایا ما از چراغهای ساختگی خود خسته شده‌ایم خورشید جهان آرا کجاست؟ خدایا امام زمان ما کجاست که ما را از تمام سردرگمی‌ها نجات دهد و به رضایت و لقاء تو برساند. ای خدا، تو خود بر ما رحم کن و ما را در مسیر هدایتت حفظ فرما و آن امام زمانی را که مایه عصمت و پناهگاه و نگهدارنده ما از خطرات و گمراهی‌هاست^(۱) به فریاد ما برسان.

روند تاریخی خرافات

با نگاهی به تاریخ خواهیم دید که قبل از بعثت پیامبر اکرم ﷺ و در زمان انبیاء گذشته مردم با افکار و عقاید شخصی خود و طبق هواهای نفسانی اختراع نظر می‌نمودند و با این کار همواره در مسیر حرکت انبیاء و اولیاء خدا مانع ایجاد می‌کردند. انحرافات و گمراهی مردم در زمان تمام انبیاء به همین جهت بوده که خیلی‌ها به خاطر تکبر و خودخواهی حاضر نبودند به سخن انبیاء که همان وحی الهی بود گوش فرا دهند و لذا باعث پیدایش نظریات ابداعی و خارج از محدوده وحی الهی می‌شدند. این اشتباهات تا جایی رشد کرده بود که دوره قبل از ظهور اسلام را دوره جاهلیت خوانده‌اند، یعنی مردم از بس در جهل و نادانی خود فرو رفته و چشم خود را به روی حقایق و دین مقدس مسیحیت بسته بودند کارشان به جایی رسیده بود که دوره زندگی آنها را زمان جاهلیت نام گذارده‌اند. بت پرستی،

۱ - «خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَأْتَهُ» فرازی از دعای ندبه مفاتیح صفحه ۱۰۴۵.

شهوته‌رانی، کشتن فرزندان و زنده به گور کردن دختران، خوردن غذاهای خشن و آلوده، اختراع عبادت‌های ساختگی همچون لخت شدن و رقصیدن دور خانه خدا، کوچک و خوار شمردن زنان، اسارت و بردگی انسان‌ها، و... اینها همه بخشی از جهل و نادانی مردم زمان جاهلیت است.

این انحرافات در زمان انبیاء گذشته نیز به شکل‌های مختلفی وجود داشته است، بیشترین انحرافات اقوام گذشته همان شرک و پرستش خدایان ساختگی بوده است، گروهی خورشید و ستاره و ماه را می‌پرستیدند، گروهی بت‌پرست و گروهی آتش‌پرست و گروهی همچون فرعون و نمرود، خود ادعای خدایی می‌کردند، به همین جهت همه انبیاء مردم را به توحید و یکتاپرستی فرا خوانده و صراط مستقیم واقعی را در اطاعت و ولایت خود شمرده‌اند و خدای تعالی در قرآن کریم به این نکته مهم تصریح کرده و از قول انبیاء فرموده است: ﴿اتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا﴾ (۱).

قرآن کریم نیز به برخی از خرافات در زمان جاهلیت اشاره نموده است، از جمله در میان عرب جاهلی معمول بود که بر بعضی حیوانات علامت و نامی گذاشته و خوردن گوشت و شیر آن حیوانات و چیدن پشم و سوار شدن بر پشت آنها را ممنوع می‌ساختند و این حیوانات را رها می‌نمودند. به همین جهت خدای حکیم در قرآن می‌فرماید: ﴿مَا جَعَلَ اللَّهُ مِنْ بَحِيرَةٍ وَلَا سَائِبَةٍ وَلَا وَصِيلَةٍ وَلَا حَامٍ وَ لَكِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يَفْتَرُونَ عَلَى اللَّهِ الْكَذِبَ وَ أَكْثَرُهُمْ لَا يَعْقِلُونَ﴾ (۲) خدا هیچ‌گونه «بحیره» و «سائبه» و «وصیله» و «حام» را قرار نداده است ولی کسانی که کافر شدند بر خدا دروغ می‌بندند و اکثرشان تعقل نمی‌کنند.

۱ - سوره آل عمران آیه ۵۰.

۲ - سوره مائده آیه ۱۰۳.

«بحیره» حیوانی بود که پنج بار زائیده بود و پنجمین آنها مادّه بود، گوش این حیوان را می شکافتند و او را آزاد می گذاشتند و اسم او را بحیره می گفتند و کسی حقّ نداشت او را محدود کند.

«سائبه» شتری بود که دوازده بار زائیده بود، آن را هم آزاد می گذاشتند و کسی حقّ کشتن و سوار شدنش را نداشت.

«وصیله» به گوسفندی می گفتند که هفت بار زائیده بود و یا دوقلو زائیده بود. کشتن این گوسفند را هم حرام می دانستند.

«حام» به حیوان نری می گفتند که به وسیله آن، حیوانات ماده باردار می شدند. وقتی ده بار حیوانات ماده را باردار می کرد، کسی حقّ سوار شدن آن را نداشت و آزاد بود. (۱)

این یکی دیگر از بدعت‌های زمان جاهلیت بود که هم اتلاف مال بود هم اذیت حیوانات و این کار را برای خوش آیند بتها انجام می دادند و علاوه بر این از زراعت و حیوانات دیگر نیز سهمی برای بت‌ها قرار می دادند که خدا در آیه ۱۳۶ سوره انعام به این خرافه جاهلی نیز اشاره نموده است.

علاوه بر شرک و بت پرستی انحرافات فراوان دیگری در طول تاریخ وجود داشته است که ذکر آنها در این کتاب نمی گنجد.

خرافات و بدعت‌ها در اسلام

تاریخ اسلام نیز همواره آماج تیرهای دشمنان و منحرفین از صراط مستقیم الهی بوده است، گمراهان و دشمنان اسلام، از هر روشی برای کم ارزش نمودن دین اسلام و حتی نابودی آن استفاده کرده‌اند. در زمان رسول اکرم ﷺ آن حضرت را

مجنون و ساحر و قرآن را کتاب سحر و جادو می خواندند. در زمانهای مختلف با روشهای گوناگون بر علیه این دین مقدّس فعّالیت کردند، گاهی با ساختن احادیث جعلی، گاهی با متهم نمودن قرآن به تحریف و تغییر، گاهی با بحث‌های کلامی که قرآن کتاب لفظی است یا نفسی، و قدیم است یا حادث؟ و با مجادله کردن در آیات قرآن، گاهی با تزریق علوم غیر اسلامی همچون فلسفه در میان مسلمانان، و گاهی هم با ایجاد فرقه‌ها و امثال آن جادّه‌های انحرافی فراوانی در بین مسلمین ایجاد نمودند.

پیامبر اکرم ﷺ به خوبی می دانست که این شبهه‌ها و خرافات برای دین مقدّس اسلام بسیار خطرناک است، لذا در زمان حیاتش، شخصاً با انواع خرافات که با مبنای وحی الهی سازگاری نداشت مقابله می نمود. مثلاً در جریان وفات فرزند بزرگوارش ابراهیم علیه السلام که روز رحلتش با خورشید گرفتگی مصادف بود، بعضی‌ها این برداشت را کردند که کسوف خورشید به دلیل مرگ فرزند رسول اکرم صلی الله علیه و آله است، و خورشید هم با گرفتگی، خود را عزادار می داند.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله به محض شنیدن این خبر به بلال دستور داد مردم را در مسجد جمع کند. سپس فرمود: «مرگ فرزند من چه ارتباطی با خورشید گرفتگی دارد؟ خورشید و ماه از نشانه‌های قدرت و حکمت خداوند است که طبق سنن طبیعی و قوانینی که خدا برای آنها مقرر داشته حرکت می نمایند و برای مرگ و حیات کسی خسوف و کسوف نمی کنند.» (۱)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با این کار عملاً با خرافات مقابله نمود و مردم را به تفکر و تعقل و آگاهی نسبت به حوادث طبیعی واداشت و پس از آن نیز همواره مردم را به سوی

۱ - فی حدیث عن رسول الله ﷺ: «... لا ینکسفان لموت أحد و لا لحياته» سیره حلبی جلد ۳ صفحه

علم و معرفت دعوت می‌نمود و از خیالبافی‌ها، موهومات و افسانه‌ها باز می‌داشت.

معنای بدعت

بدعت در لغت به چیز نو و بی سابقه، آئین نو و رسم تازه گفته می‌شود^(۱) و همچنین به رسم و آئین جدید و سنت تازه که برخلاف دستور دین جعل شود نیز بدعت گویند.^(۲)

و در اصطلاح به فعل یا سخنی که گوینده یا فاعل، آن را بدون تبعیت از صاحب شریعت و بدون توجه به اصول متقن دین و شارع مقدّس، ساخته یا مطرح کند، بدعت می‌گویند.^(۳)

در مصباح المنیر آمده است، بدعت، ابداع و ابتداع در اصل به معنای ایجاد یک امر جدید بوده که بر اثر غلبه استعمال به معنای چیزی که به عنوان نقص یا زیاده در دین وارد شود به کار رفته است.^(۴) بنابراین به کاری که نظیر نداشته باشد بدیع می‌گویند و به اولین فردی که آن کار را انجام داده مبدع و مبتدع گفته می‌شود. در آیه شریفه «قُلْ مَا كُنْتُ بِدْعًا مِنَ الرُّسُلِ»^(۵) نیز همین معنا اراده شده به طوری که می‌فرماید: «ای پیامبر بگو من اولین کسی نیستم که از جانب خدا وحی آورده است!»

۱ - فرهنگ معین جلد ۱ صفحه ۴۸۴، لغت نامه دهخدا جلد ۹ صفحه ۷۵۶.

۲ - فرهنگ عمید صفحه ۱۸۳.

۳ - مفردات راغب اصفهانی صفحه ۳۹.

۴ - فرهنگ عمید صفحه ۲۱۳.

۵ - سوره احقاف آیه ۹.

با این توضیح مشخص می‌شود که نوآوری با بدعت اگر چه از نظر معنای ظاهری هم‌معنا هستند یعنی نوآوری نیز در لغت به ابتکار، ابداع و کار نو گفته شده^(۱) و به بدعت‌گذاری هم معنا شده^(۲) و نوآورنده را مبدع، مبتکر و نوآور خوانده‌اند^(۳) اما باید توجه داشت که نوآوری در اصطلاح به ثمره یک سلسله عملیات که از خلاقیت و شکوفایی ذهنی فرد نوآور ناشی شده گفته می‌شود.

به این ترتیب واضح است که در معنای لغوی نوآوری و بدعت فرقی نیست بلکه افتراق آنها به استعمال در محاوره مربوط می‌شود، به عبارت واضح‌تر همان‌طور که در تعریف بدعت گفته‌اند: «ادخال ما لم يعلم من الدین، فی الدین» و یا «البدعة ادخال ما لیس من الدین، فی الدین بقصد انه من الدین»^(۴) بدعت در حوزه دین و شرع مقدّس معنا می‌شود و به سنّتهای ساختگی که به اسم دین ساخته شود بدعت می‌گویند.

و این همان معنایی است که در مصباح المنیر توضیح داده و گفته شده کثرت استعمال بدعت با بار منفی، آن را به معنایی خاص سوق داده که عبارت است از: «عمل خلاف سنّت یا آیین و رسم نو که مخالف آداب و رسوم تعیین شده از ناحیه شارع مقدّس باشد.»

بنابراین بحث ما در رابطه با همین معنای اصطلاحی بدعت است و کارهای بدیع، خلاقیت‌ها و نوآوری‌هایی که مربوط به حوزه دین نمی‌باشد از بحث ما خارج است، زیرا استفاده کردن از پیشرفت‌ها، تکنولوژی و شیوه‌های جدید و مناسب

۱ - لغت نامه دهخدا جلد ۴۶ صفحه ۸۱۵.

۲ - همان.

۳ - همان.

۴ - غنائم الآیام جلد ۱ صفحه ۲۷۷.

بسته به شرایط زمان و مکان بدعت محسوب نمی‌شود و هیچ کس منکر نوآوری و خلاقیت نمی‌باشد.

دلیل پیدایش خرافات و بدعت‌ها

به نظر من به طور کلی علل پیدایش خرافات، انحرافات و بدعت‌ها، امور زیر است:

- (۱) جهل و نادانی
- (۲) آداب و رسوم غلط و القاء دیگران و به قول امروزی‌ها مدگرایی
- (۳) تعصب نسبت به آداب و رسوم اقوام و آباء و اجداد
- (۴) توطئه دشمنان و استعمارگران
- (۵) تبلیغات دروغ
- (۶) تملک افکار
- (۷) سادگی مردم
- (۸) دور شدن از اصول و مبانی اسلامی و غفلت از صراط مستقیم دین
- (۹) دور بودن از علما و دانشمندان دینی
- (۱۰) محکم نکردن پایه‌های اعتقادی
- (۱۱) عدم تفکر قبل از بیان هر سخن

خرافات و بدعت در نظر قرآن

خدای حکیم در قرآن کریم، در آیات متعدد مردم را از خرافات و پیروی از راههای مختلف باز داشته و کسانی را که به رسم و رسومات پدری و آباء و اجدادی

معتقدند مورد سرزنش قرار داده است. (۱)

حتی در برخی از آیات تصریح شده که خرافات می‌تواند اعتقادات انسان را تا مرحله کفر دگرگون کند. مثلاً هنگامی که آیه قرض الحسنه نازل شد و خدای تعالی خطاب به مردم فرمود: ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يُقْرِضُ اللَّهَ قَرْضًا حَسَنًا﴾ (۲) کیست که به خداوند قرض بدهد قرض نیکویی، در اینجا عده‌ای گفتند: خداوند حتماً فقیر است که از ما می‌خواهد به او قرض بدهیم! ﴿قَالُوا إِنَّ اللَّهَ فَقِيرٌ وَنَحْنُ أَغْنِيَاءُ...﴾ (۳) همچنین قرآن مجید در مذمت و نکوهش بدعت رهبانیت می‌فرماید: ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ إِلَّا ابْتِغَاءَ رِضْوَانِ اللَّهِ فَمَا رَعَوْهَا حَقَّ رِعَايَتِهَا﴾ (۴) و رهبانیتی را که بدعت گذارده بودند، ما بر آنها مقرر نداشته بودیم...

در موارد دیگری نیز خدای تعالی به مسائل مختلف انحرافی اشاره نموده است از جمله اینکه عده‌ای معتقد شدند که ملائکه و فرشته‌های الهی دختران خدا هستند، اقوام گذشته، پیامبران را ساحر یا مجنون می‌خواندند و پیامبر عزیز ما نیز از این سخنان توهین آمیز، بی‌نصیب نبوده است، فال بد زدن، جابه‌جا کردن ماههای قمری، و نذر و نیاز برای بتها و امثال آن نمونه‌های دیگر از خرافات است که خدای تعالی در قرآن به این امور نیز اشاره نموده است.

احادیث اهل بیت علیهم‌السلام پیرامون بدعت

همان طور که خدای تعالی در قرآن کریم در موارد مختلف پیرامون انحرافات

۱ - سوره مائده آیه ۱۰۴، لقمان آیه ۲۱ و زخرف آیه ۲۳.

۲ - سوره بقره آیه ۱۴۵.

۳ - سوره آل عمران آیه ۱۸۱.

۴ - سوره حدید آیه ۲۷.

بشری و خرافات سخن به میان آورده، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام نیز در فرمایشات گهربار خود، به صورت مکرر، ساختن هر گونه آیین و رسم جدید را به نام دین مورد مذمت شدید قرار داده و حتی آگاهانی را که به مخالفت با آن خرافات برنخیزند، شریک در عمل و جزا معرفی می‌نمایند.

در منابع معتبر روایی همچون وسائل الشیعه، اصول کافی، بحار الانوار، من لا یحضره الفقیه و... روایات فراوانی پیرامون خرافات و بدعت‌ها نقل شده که ما در اینجا نمونه‌هایی از آن را ذکر می‌کنیم:

(۱) زرارۀ در مورد حلال و حرام از امام صادق علیه السلام سؤال نمود، آن حضرت فرمودند: «حلال محمد حلال ابداء الی یوم القیامه و حرامه حرام ابداء الی یوم القیامه لا یکون غیره و لا یجیء غیره» (۱)

یعنی حلال حضرت محمد صلی الله علیه و آله همیشه حلال است تا روز قیامت و حرام آن حضرت همیشه حرام است تا روز قیامت و غیر از این نمی‌باشد و نخواهد بود.

پس از این جمله مهم، آن حضرت از قول امام علی علیه السلام فرمودند:

«و ما أحد ابتدع بدعه الا ترک بها سنة» (۲) یعنی هیچ کسی بدعتی ایجاد نکرد

مگر اینکه به واسطه آن بدعت، سنت و فرمان الهی را ترک نمود.

(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «خداوند از قبول توبه بدعتگزار خودداری

فرموده، زیرا که انسان بدعتگزار به این کار خویش علاقه مند شده است» (۳)

(۳) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من نکث بیعة او رفع لواء ضلالة او کتم علما او

۱ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۵۹.

۲ - همان و شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۹ صفحه ۹۳.

۳ - قال صلی الله علیه و آله: «أبى الله لصاحب البدعة بالتوبة...» اصول کافی جلد ۱ صفحه ۷۰.

اعتقل ما لا ظلما او اعان ظلما علی ظلمه و هو يعلم انه ظالم برئ من الاسلام» (۱)

کسی که بیعت و عهد الهی را بشکند (یا به طور کلی عهد شکن باشد) یا پرچم گمراهی و بدعتی را بلند کند یا حقیقتی را کتمان نماید یا مالی را به زور و ظلم بگیرد و یا به ظالمی کمک کند و بر ظلم خود آگاه باشد از اسلام خارج است.

(۴) حضرت علی علیه السلام فرمودند: «من مشی الی صاحب بدعة فوقره فقد مشی فی هدم الاسلام» (۲)

کسی که به سوی صاحب بدعتی قدم بردارد و او را تعظیم کند و بزرگ بدارد، در راه نابود کردن اسلام قدم برداشته است.

(۵) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «من فسر القرآن برأیه فقد افتری علی الله الکذب و من افتی الناس بغير علم لعنته ملائكة السموات و الارض و کل بدعة ضلالة و کل ضلالة سبيلها إلی النار» (۳)

هر کس که قرآن را طبق رأی و نظر شخصی خود تفسیر کند، تحقیقاً بر خدا دروغ بسته و هر کس که بدون علم و آگاهی برای مردم فتوا دهد ملائکه آسمان‌ها و زمین او را لعنت می‌کنند و هر بدعتی، گمراهی است و نتیجه و انتهای هر گمراهی آتش جهنم است.

(۶) حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر کس پرچمی جز در راه حق برافرازد، مجرم و گنه کار است» (۴) و تصریح نمودند: «هر کس در کار ما بدعتی پدید

۱ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۶۷.

۲ - وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۷۱ و بحار الانوار جلد ۷۲، صفحه ۲۶۵.

۳ - وسائل الشیعه جلد ۲۹ صفحه ۲۸، اصول کافی جلد ۱ صفحه ۷۳، سفینه البحار جلد ۱ صفحه ۶۳،

لازم به ذکر است حدیث نبوی «کُلُّ بدعة ضلالة» در کتب بسیاری از جمله مسند احمد، سنن بیهقی، مستدرک الصحیحین، المعجم الاوسط طبرانی و سنن ابن ماجه نیز آمده است.

۴ - نهج الفصاحه صفحه ۲۶۵ حدیث ۱۲۷۳.

آرد مردود می‌باشد.» (۱) و فرمودند: «بدعتگزار، قبل از مردن، سزای بدعتش را می‌بیند.» (۲)

(۷) حضرت علی علیه السلام فرمودند: «ما اتباع الهوی فیصد عن الحق.» (۳)

پیروی از هوای نفس راه حق را سد می‌کند. همچنین آن حضرت فرمودند: «همانا مردم دو دسته‌اند، گروهی پیرو دین و شریعت‌اند و گروهی هم بدعت‌گزارند که از طرف خدا دلیلی از سنت پیامبر و نوری از براهین حق ندارند (و بلکه پیرو هوای نفس‌اند).» (۴)

(۸) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمودند: «إذا رأیتم أهل الریب و البدع من بعدی فاظهروا البرائة منهم...» (۵)

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: هرگاه بعد از من مردم شبهه‌انداز و سوسه‌کن و بدعت‌ساز را دیدید لازم است که به صورت علنی و آشکارا از آنها دوری نموده و اعلام بیزاری کنید و آنها را به مردم معرفی کنید و با آنها مقابله کنید تا آنها طمع نکنند که اساس اسلام را وارونه کنند و مردم هم آگاه شوند و طرف آنها نروند و مردمان عادی و ساده‌لوح، آن بدعت‌ها و خرافات را یاد نگیرند، و این کار باعث می‌شود که خدا برای شما حسنات بنویسد و درجات شما را در آخرت بالا ببرد.

(۹) همچنین آن حضرت فرمودند: «مَنْ أَهَانَ ضَاحِبَ بَدْعَةٍ آمَنَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْفَرَجِ

۱ - همان صفحه ۵۸۵ حدیث ۲۸۴۳.

۲ - همان صفحه ۵۵۰ حدیث ۲۶۶۲.

۳ - نهج البلاغه صفحه ۶۶ خطبه ۴۲.

۴ - همان صفحه ۲۴۰ خطبه ۱۷۶.

۵ - وسائل الشیعه جلد ۱۱ صفحه ۵۰۸ و اصول کافی جلد ۱ صفحه ۸۳ و ۸۴.

الأكبر»^(۱) هر کس بدعت‌گزاری را اهانت کند (یعنی پایه‌های بدعتش را سست نموده و مکرش را خنثی نماید) خداوند روز قیامت او را ایمن گرداند.

(۱۰) رسول خدا ﷺ فرمودند: «اهل البدع شر الخلق و الخلیقه»^(۲).

بدعت گزاران بدترین خلق خدا و بلکه بدترین مخلوقات هستند.

(۱۱) امام باقر علیه السلام فرمودند: «ادنی الشرك أن یتبدع الرجل رأياً فیحب علیه و

یبغض»^(۳).

چیزی که انسان را بیشتر به شرک خدا مبتلا می‌سازد بدعتی است که مرد طبق خواسته و نظر شخصی خود بنا می‌کند و سپس آن نظریه شخصی را معیار و ملاک دوستی و دشمنی خود قرار می‌دهد.

(۱۲) امام صادق علیه السلام فرمودند: «با اهل بدعت رفاقت و همنشینی نکنید تا مبادا

نزد مردم چون یکی از آنها محسوب شوید...»^(۴)

(۱۳) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «بیش از هر چیز نسبت به شما از رهبران

گمراه‌کننده که رؤسای بدعت‌گزارند می‌ترسم.»^(۵)

(۱۴) در روایت دیگری از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله

با نگرانی بسیار فرمودند: «من برای شما از رهبران گمراه‌کننده و ریختن خون عترتم

بیشتر از دجال می‌ترسم.»^(۶)

۱ - نهج الفصاحه صفحه ۵۷۵ حدیث ۲۷۸۶.

۲ - کنز العمال، حدیث ۱۰۹۵۱.

۳ - وسائل الشیعه باب ۴۰ خبر ۲ از ابواب فعل المعروف.

۴ - قال الصادق علیه السلام: «لا تصحبوا اهل البدع ولا تجالسوهم...» اصول کافی جلد ۱ صفحه ۸۳.

۵ - نهج الفصاحه صفحه ۱۱۷ حدیث ۵۸۷.

۶ - المحبّة البيضاء جلد ۱ صفحه ۱۲۵.

(۱۵) همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می فرمودند: «بالاترین نگرانی من نسبت به امت، لغزش دانشمندان و انحرافات و تمایلات حکما و تأویلهای ناروا از دین است.» و مکرر می فرمودند: «زمانی فتنه‌ها سنت و قانون خواهد شد به طوری که اگر آن فتنه‌ها و انحرافات تغییر کند می گویند سنت اصلی از دست رفته است!»^(۱)

(۱۶) همچنین امیرالمؤمنین علیه السلام در یکی از فرمایشات گهربار خود، ویژگی‌های یک پیشوای عادل و هدایتگر را اقامه سنتهای الهی و از بین بردن بدعتهای نادرست دانسته و سپس فرمودند: سنتها و بدعتها مشخص‌اند، همانا بدترین مردم نزد خدا پیشوای ظالم گمراهی است که دیگران را هم گمراه کند و سنتهای الهی را پایمال نموده و در دین بدعت گزارد. به درستی که من از پیامبر شنیدم که می فرمود: «روز قیامت این چنین پیشوای جائری را می آورند در حالی که یاوری ندارد و در آتش جهنم فرورود و در قعر دوزخ محبوس گردد.»^(۲)

(۱۷) امام صادق علیه السلام فرمودند: «وَاحْذَرِ مَجَالِسَةَ أَهْلِ الْبِدْعِ فَإِنَّهَا تُنْبِتُ فِي الْقَلْبِ كُفْرًا وَضَلَالًا مَبِينًا» از همنشینی با اهل خرافه و بدعت پرهیز کن زیرا این مجالست در قلب انسان درخت کفر و گمراهی آشکاری را می رویاند.^(۳)

(۱۸) امام باقر علیه السلام در رابطه با آیه شریفه ﴿وَالَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَتَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ مَا لَهُمْ مِنَ اللَّهِ مِنْ غَاصِمٍ﴾ «هؤلاء أهل البدع والشبهات والشهوات يسود الله وجوههم ثم يلقونهُ».

«و کسانی که کارهای بد می کنند جزاء کارهای بد خود را عیناً خواهند دید»؛

۱ - همان.

۲ - قال علیه السلام: «... فاعلم أن أفضل عباد الله عند الله امام عادل هدی و هدی فاقام سنه معلومه و امات بدعة مجهوله... و ان شر الناس عند الله امام جائر ضل و ضل به فامات سنه مأخوذه و احيا بدعة متروكه...»

نهج البلاغه خطبه ۱۶۴.

۳ - مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۳۱۵.

فرمودند: منظور از این افراد اهل بدعت و شبهه‌اندازان و شهوترانان می‌باشند که در روز قیامت خدا روی آنها را سیاه نموده و با روی سیاه خدا را ملاقات می‌کنند. (۱)

(۱۹) حضرت علی علیه السلام فرمودند: «مَا هَدَمَ الدِّينَ مِثْلَ الْبِدْعِ» هیچ چیز همچون بدعت باعث نابودی دین نمی‌شود. (۲)

(۲۰) امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «لَا تَصْحَبُوا أَهْلَ الْبِدْعِ وَلَا تُجَالِسُوهُمْ فَتَصِيرُوا عِنْدَ النَّاسِ لَوَاحِدٍ مِنْهُمْ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ الْمَرْءُ عَلَى دِينِ خَلِيلِهِ وَ قَرِينِهِ» هرگز با اهل بدعت همنشینی نکنید زیرا اگر این کار را بکنید در چشم مردم، یکی از آنها به شمار می‌آید همان طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: انسان بر دین دوست و همنشین خود است. (۳)

(۲۱) عن الحلبي قال قلت لأبي عبد الله عليه السلام ما أدنى ما يكون به العبد كافراً قال «أن يبتدع شيئاً فيتولّى عليه و يبرء ممن خالفه» از امام صادق عليه السلام سؤال شد، کمترین چیزی که باعث می‌شود انسان کافر گردد چه چیز است؟

حضرت فرمودند: «این است که شخص چیزی را بدعت گذارد و طرفداران نظریه خود را دوست بدارد و مخالفان آن را دشمن بدارد.» (۴)

(۲۲) و امام سجاد عليه السلام در فرازی از دعای پرفضیلت مکارم اخلاق در صحیفه سجادیه می‌فرماید: «و رفض اهل البدع و مستعمل الرأي المخترع» خدایا به من توفیق جدایی از اهل بدعت‌ها و دوری از کسانی که در دین تو مخترع نظر هستند و به نظریات اختراعی عمل می‌کنند را عنایت فرما!

۱ - تفسیر قمی جلد ۲ صفحه ۴۶؛ بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۲۹۸.

۲ - کنز الفوائد جلد ۱ صفحه ۳۵۰.

۳ - اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۴۲؛ وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۵۹.

۴ - بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۳۰۱.

مبارزه با بدعت‌ها یکی از وظایف منتظران

با توجه به روایاتی که خواندیم به خوبی متوجه می‌شویم که آنچه خدا و انبیاء و اولیاء خدا از ما خواسته‌اند حرکت در صراط مستقیم دین است و صراط مستقیم را نیز کاملاً به ما معرفی نموده‌اند. حرکت در صراط مستقیم باعث پیشروی ما به سوی کمالات اخلاقی و انسانی شده و این کار به رشد دین مقدّس اسلام در سراسر جهان کمک بزرگی می‌نماید.

زیرا اکنون ما در زمانی به سر می‌بریم که به هر حال عقل‌ها تا حدودی رشد کرده و مردم دنیا اهل فکر و دانایی هستند و علاوه بر آن فطرتاً حقایق عقلی و منطقی را می‌پذیرند. به همین جهت حرکت ما مسلمانان در صراط مستقیم دین، حرکت به سوی نور علم و عقل و دانش است و این حرکت باعث جهانی شدن دین مقدّس اسلام خواهد شد و لذا حرکت در صراط مستقیم گام اصلی برای زمینه‌سازی ظهور مصلح کل جهان حضرت صاحب الزمان (ارواح‌نفاذ) خواهد بود. و از طرف دیگر هر چه ما از صراط مستقیم دین جدا شده یا راههای انحرافی را در کنار آن ترویج دهیم باعث بد جلوه دادن چهره پاک دین خود می‌شویم و در حقیقت جهانی شدن دین خود را به وسیله ظهور امام زمان علیه السلام به تأخیر می‌اندازیم. به همین جهت ما اگر بخواهیم یار امام زمانمان باشیم باید با خرافات و بدعت‌ها مبارزه کنیم، باید این راههای انحرافی و مسیرهای گمراه‌کننده که دشمنان دین در کنار صراط مستقیم ایجاد کرده‌اند را از بین ببریم و یا اگر نمی‌توانیم دست کم به مردم بگوییم که این راه اشتباه است،^(۱) اگر می‌خواهیم یار امام زمانمان باشیم این

۱ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إذا رأيتم الأمر لا تستطيعون تغييره فاصبروا حتى يكون الله هو الذي يغيره».

راه یاری آن حضرت است.

بنابراین وظیفه منتظران واقعی امام زمان (عجل الله فرجه) این است که در مقابل بدعت‌ها و خرافات سکوت نکنند و با دلایل عقلی و استدلال‌ات علمی و دینی مردم را نسبت به حقایق آگاه نمایند. همان طور که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این رابطه فرموده‌اند: «إِذَا ظَهَرَتِ الْبِدْعُ فِي أُمَّتِي فَلِيُظْهِرِ الْعَالَمَ عِلْمَهُ فَمَنْ لَمْ يَفْعَلْ فَعَلَيْهِ لَعْنَةُ اللَّهِ» (۱).

هرگاه در میان امت بدعت‌ها پدید آمد، بر عالمان واجب است که علم خویش را آشکار کنند و اگر چنین نکنند پس لعنت خدا بر آنان باد. و فرمودند: «مَنْ أَدَّى إِلَى أُمَّتِي حَدِيثًا يُقَامُ بِهِ سُنَّةٌ أَوْ يُثَلَّمُ بِهِ بَدْعَةٌ فَلَهُ الْجَنَّةُ» (۲) کسی که برای امت من حدیثی بخواند که با آن سنت من احیا شود و بدعت از بین رود، بهشت برای او واجب است و حتی فرمودند: «وَمَنْ رَدَّ صَاحِبَ بَدْعَةٍ عَنِ بَدْعَتِهِ فَهُوَ سَبِيلٌ مِنْ سُبُلِ اللَّهِ» (۳) یعنی هر کس بدعت‌گزاری را از انحرافش باز دارد، راهی از راههای رسیدن به خدا، به شمار می‌آید.

حفظ خود از خطرات در آخر الزمان

اما مهم‌تر از دعوت دیگران به سوی صراط مستقیم، در زمان غیبت و در آخر الزمان این است که انسان باید سخت مراقب خود و خانواده‌اش باشد تا مبادا اسیر شیاطین گمراه‌کننده‌ای که اطراف ما را محاصره کرده‌اند گردد و به خاطر همین

۱ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۵۴؛ وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۲۶۹، بحار الانوار جلد ۱۰۵ صفحه

۱۶۸ و دعائم الاسلام جلد ۱ صفحه ۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۱۴.

۳ - همان ج ۲ ص ۳۰۸.

انحرافات و گمراه‌کنندگان است که حفظ دین در آخرالزمان را به نگه داشتن زغال داغ در کف دست تشبیه نموده‌اند. لذا تنها راه نجات از همه خطرات پناه بردن به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام و جدا نشدن از آنهاست.

در اینجا از میان صدها روایت به برخی از روایات در این زمینه اشاره می‌کنیم:

(۱) امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام خطاب به کمیل می‌فرمودند: «یا کمیل لا تأخذ إلا عتًا تکن منّا». (۱)

ای کمیل ایده‌ای را از غیر ما خاندان عصمت و طهارت نپذیر تا از ما باشی.
(۲) همچنین به ما فرموده‌اند: «و لا تقولوا ما لا نقول» (۲) هر چه را که ما نگفته‌ایم شما هم نگوئید (تا در صراط مستقیم باقی بمانید).

(۳) امام صادق علیه‌السلام می‌فرمایند: «کذب من زعم انه من شيعتنا و هو متمسک بعروة غيرنا» (۳) دروغ می‌گوید کسی که گمان می‌کند از شیعیان ماست در حالی که به غیر ما تکیه کرده است.

(۴) حضرت علی علیه‌السلام در توصیف یک مؤمن واقعی فرموده‌اند:

«إن المؤمن من قال بقولنا فمن تخلف عنه قصر عنا و من قصر عنا لم يلحق بنا و من لم يكن معنا ففي الدرک الاسفل من النار». (۴)

به درستی که مؤمن واقعی کسی است که طبق گفته ما سخن بگوید و کسی که از این سفارش تخلف نموده باشد از ما خاندان کم گذاشته و به ما بی‌حرمتی نموده است که چنین شخصی به ما نخواهد پیوست و آنکه با ما نباشد جایگاه او در

۱ - تحف العقول صفحه ۱۷۱.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۶۹.

۳ - وسائل الشیعه جلد ۱۸ صفحه ۸۴.

۴ - تحف العقول صفحه ۱۷۳.

طبقات زیرین جهنم است.

(۵) امام رضا علیه السلام نیز فرمودند:

«إذا أخذ الناس يمينا و شمالا فالزم طريقتنا فان من لزمانا لزماناه و من فارقتنا

فارقتناه» (۱)

زمانی که دیدی مردم به چپ و راست گرایش پیدا می‌کنند، (به هر بادی می‌چرخند و به هر سازی می‌گردند) تو اینگونه نباش، بلکه در صراط مستقیم ما باقی بمان، زیرا کسی که به ما پیوندد ما نیز به او می‌پیوندیم و کسی که از ما جدا شود ما هم از او جدا می‌شویم.

روایات در این زمینه فراوان است و ما به همین چند روایت بسنده می‌کنیم، همین روایات به خوبی راه حفظ ایمان و اعتقادات را در آخرالزمان به ما نشان داده و در یک کلام ائمه اطهار علیهم السلام را به عنوان کشتی نجات در طوفان شدید زمان غیبت معرفی می‌نماید.

و این حقیقتی است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مکرر به آن تصریح نموده و فرموده‌اند:

«مثل اهل بیتی کسفینه نوح من رکبها نجی و من ترکها غرق» (۲) یعنی مثل

اهل بیت من همچون کشتی نوح است، هر کس سوار آن شود نجات می‌یابد و هر کس سوار نشود هلاک شود.

اولین بدعت و اولین بدعت‌گزار

اولین بدعت، بدعت تجرّی و گناه در مقابل ذات مقدّس پروردگار بود، یعنی

نافرمانی خدا که این نافرمانی برای اولین بار توسط شیطان صورت گرفت، به طوری

۱ - بشارة المصطفی صفحه ۲۲۱.

۲ - ینابیع المودّة جلد ۱ صفحه ۶۲ (طبع قدیم).

که ما در عالم ذر که همان عالم قبل از رحم مادر است این صحنه را به خوبی مشاهده کردیم. تا آن موقع کسی فکر نمی‌کرد که بتوان خدای با آن عظمت را نافرمانی کرد، اما ابلیس در آنجا بنای نافرمانی را گذاشت و حتی مسیر خود را از بندگی خدا که همان صراط مستقیم بود کاملاً تغییر داد و برخلاف صراط مستقیم موضع گرفت.

بندگان واقعی خدا هر گاه صحنه نافرمانی شیطان را به یاد می‌آورند حالشان دگرگون می‌شود و با خود می‌گویند: چطور می‌شود مخلوقی در مقابل خالق، مربوبی در مقابل رب و ناچیزی در مقابل خدای باعظمت این جرأت را پیدا کند که از فرمانش سرپیچی نماید؟!

اما شیطان رجیم این کار را کرد و امر خدا را اطاعت نکرد، همه فرشتگان بر آدم سجده کردند اما او نافرمانی کرد و از همان جا بود که انسان‌ها عملاً واژه‌ای هم به نام نافرمانی در کنار واژه اطاعت و فرمانبرداری مشاهده کردند و خیلی‌ها نیز به تبعیت شیطان گمراه شدند.

توسعه انحرافات

این گمراهی کار را به جایی رساند که خیلی از مردم انبیاء الهی را مسخره کردند، امامان معصومی را که برای نجات و هدایت آنها به دنیا آمده بودند یکی یکی به شهادت رساندند، جایگاه آن بزرگواران را به عنوان خلیفه مسلمین غصب نمودند، به اسم اسلام و به نام «خلیفة المسلمین» آنچنان مردم را گمراه کردند که خیلی‌ها به قصد قربت با اهل بیت پیغمبر می‌جنگیدند!

خلفاء جور با تبلیغات منفی کار را به جایی رساندند که ائمه جمعه در نماز جمعه‌ها مولا علی علیه السلام را لعن می‌کردند و طبق نقل تواریخ در هیجده هزار منبر در

آخر خطبه‌ها آن امام مظلوم را لعن می‌نمودند و این کار تا حدود یک قرن طول کشید!

مروان می‌گفت: کار ما به جز با دشنام علی سامان نمی‌گیرد! معاویه ملعون شرط بیعتش را براءت از علی علیه السلام گذاشت. انحرافات تا جایی بالا گرفت که معاویه به ابن عباس دستور داد که اسم و کنیهٔ فرزندش را از علی و ابوالحسن به نام دیگری تغییر دهد. علی جهم سلمی پدرش را لعن می‌کرد که چرا نام او را «علی» گذاشته است! (۱)

خیلی‌ها اسلام را در چهرهٔ معاویه می‌دیدند و نام علی را در کنار نام معاویه قرار می‌دادند به طوری که مولا امیرالمؤمنین علی علیه السلام با مظلومیت تمام فرمودند: «انزلنی الذّهر حتّی قیل علی و معاویه» یعنی روزگار آنقدر مرا پایین آورد تا آنجا که نام مرا در کنار نام معاویه بردند.

اهل هوی و هوس نیز در بزرگ کردن شخصیت‌های گمراه کم کار نکردند تا جایی که به عنوان مثال ابن خلدون متعصب گفته است معاویه در فضل و عدالت مثل علی بن ابی طالب علیه السلام بوده است، چنانچه در مقدمه تاریخ خود نوشته است: «معاویه از کسانی که بعد از علی بوده‌اند (یعنی ائمه اطهار علیهم السلام) افضل بوده است!» اینجاست که باید گفت ای کاش مردم به سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله عمل می‌نمودند که فرمود:

«إذا رأیتم معاویه علی منبری فاقتلوه» (۲) هر گاه معاویه را دیدید که بر منبرم نشسته او را بکشید.

این گوشه‌ای از دردها و مصیبت‌های صدر اسلام است و خلاصه‌اش این است

۱ - الغدیر جلد ۹ صفحه ۳۹۱ - ۳۹۳.

۲ - منتهی الآمال جلد ۱ صفحه ۱۴۲.

که خلفاء جور در کنار صراط مستقیم دین آنقدر جاده‌های انحرافی ایجاد کردند که دیگر تشخیص حق از باطل مشکل شد.

شکوه حضرت زهرا علیها السلام

ظلم و جور و بی‌توجهی به خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام و بدعت‌گذاری خلفا به حدی بالا گرفت که کوثر بی‌پایان عالم وجود، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از این مصیبت، دنیایش تیره و تار شد و در وصف آن ایام فرمود:

«صُئِبَتْ عَلَيَّ مَضَائِبٌ لَوْ صُئِبَتْ عَلَيَّ الْآيَامُ صِرْنَ لَيَالِيًا»

یعنی مصیبت‌هایی به من رسید که اگر این مصیبت‌ها به روزهای روشن اصابت می‌کرد، روزها را همچون شب تیره و تار می‌ساخت!

بزرگترین بدعت

بزرگترین بدعت در طول تاریخ در عصر حضرت علی علیه السلام و بعد از وفات پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اتفاق افتاد.

دشمنان دین خدا به خوبی فهمیده بودند که اگر پس از شهادت پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله بتوانند مردم را منحرف کنند موفق و پیروزند و اگر نتوانند، برای انحراف مردم از راه راست شکست بزرگی خورده و کارشان مشکل می‌شود.

آنها می‌دانستند که پیامبر اکرم مکرر حضرت علی علیه السلام را به عنوان حقیقت صراط مستقیم معرفی نموده‌اند و فرموده‌اند که «یا علی! اگر تو نبودی، پس از من مؤمنین واقعی شناخته نمی‌شدند» یعنی ملاک و معیار ایمان مردم وجود مبارک امام علی علیه السلام است.

آنها دیده بودند که پیامبر صلی الله علیه و آله در همان روز اول دعوت به اسلام یعنی در روز

انذار، پس از معرفی دین خدا و رسالت خویش، وصایت و جانشینی حضرت علی علیه السلام را مطرح نموده و فرموده بودند: «علی علیه السلام برادر، وصی و جانشین من است.»^(۱) و این مطلب مهم را مکرر تکرار نمود و حتی یک‌یک ائمه اطهار علیهم السلام تا آخرین امام را به مردم معرفی نمودند و مهم‌تر از همه در روز غدیر خم با آن ویژگی و عظمت خاص فرمودند: «مَنْ كُنْتُ مَوْلَاهُ فَهَذَا عَلِيٌّ مَوْلَاهُ، اَللّٰهُمَّ وَاٰلِ مَنْ وَاٰلَهُ وَ عَادِ مَنْ عَادَاهُ...» و فرمودند: «مَنْ كُنْتُ اَنَا نَبِيُّهُ فَعَلِيٌّ اَمِيْرُهُ».

و به خاطر همین مطلب که فهمیده بودند صراط مستقیم از پذیرش ولایت علی علیه السلام شروع می‌شود، این نقطه حساس را نشانه گرفتند تا از همین ابتدای راه نگذارند مردم حقیقت را درک کنند و از راه هدایت گمراه گردند.

چرا علی علیه السلام را به مسجد بردند؟

آنها تمام تلاش خود را کردند تا حقیقت را کتمان کنند، علت بردن حضرت علی علیه السلام به مسجد نیز همین بود. زیرا با مروری ساده به تاریخ خواهیم دید که حقانیت و امامت و وصایت آن حضرت برای هیچ کس قابل اغماض نبود. زیرا همه مکرر دیده بودند که پیامبر، آن حضرت را به عنوان خلیفه و امام پس از خود معرفی نموده‌اند و به همین جهت کسی نمی‌توانست به راحتی جای آن حضرت را غصب نماید، لذا تصمیم گرفتند شورایی تشکیل دهند و جمعی به شور و مشورت نشسته و خلیفه‌ای را انتخاب کنند و به خاطر اینکه مردم اعتراضی نکنند تصمیم گرفتند که خود مولا علی علیه السلام را هم برای بیعت به مسجد بیاورند تا دیگر حرفی باقی نماند. یعنی به طور طبیعی هر کس بخواهد اعتراض کند به او جواب می‌دهند که خود حضرت علی علیه السلام هم با این کار موافق بوده و بیعت نموده است. تنها یک مشکل

۱- کامل التواریخ جلد ۲ صفحه ۴۱؛ تاریخ طبری جلد ۲ صفحه ۶۳.

باقی مانده بود و آن هم این بود که حضرت علی علیه السلام هیچ گاه حاضر به بیعت کردن نمی شد که در اینجا تصمیم گرفتند هر طور شده ولو به زور آن حضرت را برای بیعت با خلیفه به مسجد بیاورند...

و سرانجام آن مولایی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله درباره او فرمود: «أنا مدينة العلم و علی بابها» مجبور شد برای حفظ اسلام سکوت کند تا جایی که حتی درب خانه اش را شکستند یعنی درب خانه علم و معرفت را شکستند و قلب همسرش را که سرور زنان عالم است آزدند و او را بیست و پنج سال خانه نشین کردند. آنها درب خانه کوثر پیامبر صلی الله علیه و آله را آتش زدند و با این کار خواستند که از همان ابتدا جلوی آب حیات مسلمین سد بزنند و باب علم و معرفت و دانش را مسدود نمایند. آنها می خواستند مردم از راهی که باید به شهر حکمت و دانایی برسند غافل شده و در حصار جهل و نادانی خویش دست و پا بزنند. و اینجا بود که بزرگترین خیانت به اسلام و مسلمین صورت گرفت. زیرا حضرت علی علیه السلام در آن پنج سالی که حکومت را رسماً به دست گرفت با اینکه در آن مدت کوتاه نیز با مشکلات مختلفی همچون جنگهای داخلی و خارجی روبرو بود، اما کاری کرد که سخنان گهربارش حتی در زمان ما در تمام جهان پرتوافشانی می کند و همه را به سوی حقایق هدایت می نماید. این اثر پنج سال حکومت آن حضرت است، حال شما تصور کنید اگر می گذاشتند آن بیست و پنج سال را نیز حضرت حکومت کند ببینید در کره زمین چه تحوّل رخ می داد و لذا این بزرگترین خیانت بود که درب علم و دانش به روی مردم دنیا بسته شود و علاوه بر آن اختلافات و انحرافات فراوانی در میان مسلمین پدید آید.

ایجاد فرقه‌ها

از همین جا بود که مسلمانان سه دسته شدند، انصار خلافت را حق خودشان می‌دانستند و برای تأیید عقیده خود دلیل و برهان می‌آوردند، مهاجران نیز خودشان را از دیگران لایق‌تر برای امر خلافت می‌دانستند. که بالأخره مهاجران غالب شده و با ابوبکر بیعت کردند.

بنی‌هاشم و برخی از اصحاب شایسته امیر المؤمنین علیه السلام هم عقیده داشتند که حضرت علی علیه السلام از دیگران به خلافت سزاوارتر است بلکه خلافت حق اوست که این گروه سوّم همچون سلمان فارسی، ابوذر غفاری، مقداد، عمار، براء بن عازب و جمعی دیگر با عنوان شیعه و پیرو حضرت علی علیه السلام لقب گرفتند. (۱) به هر حال کسانی که به عنوان اولین تبریک‌گویان ولایت به حضرت علی علیه السلام شناخته شده بودند با پیمان‌شکنی و فراموش نمودن وصایای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله شکاف بزرگی میان مسلمانان ایجاد کردند که تا امروز نیز ادامه داشته است و این شکاف و اختلاف بین مسلمین بالاترین مصیبت برای دین مقدّس ما می‌باشد. امّا به هر حال اکنون وظیفه ما این است که به امامان معصوم خویش اقتدا کنیم و همان طور که آن بزرگواران برای حفظ اصل دین همه را به حفظ وحدت و یکپارچگی امر نموده‌اند ما نیز با هم متحد باشیم و نگذاریم شیطان بیش از این بین ما جدایی بیندازد، زیرا تفرقه باعث نابودی ما و خوشحالی دشمنان ما می‌شود.

نمونه‌ای از بدعت‌ها در صدر اسلام

اگر چه بنای اسلام برای از بین بردن غل و زنجیرهای جهل و نادانی مردم بود و خدا پیامبرش را برای رهایی مردم از اوهام و خرافات و افکار غلط به پیامبری

۱ - تاریخ یعقوبی جلد ۲ صفحه ۱۱۴، المقالات و الفرق صفحه ۳.

مبعوث فرمود (۱) اما پس از وفات پیامبر اکرم ﷺ علاوه بر بدعت خلافت و جانشینی بدعت‌های فراوانی در دین مقدس اسلام گذاشته شد که ما به عنوان نمونه به برخی از آن انحرافات اشاره می‌کنیم.

اولین خلاف

شیخ مفید رحمته الله در کتاب العیون و المحاسن از اولین خلاف پس از رحلت رسول خدا ﷺ این چنین خبر داده است؛

اولین خلاف از خلیفه دوم درباره مرگ پیامبر ﷺ سرزد، آن گاه که گفت: «و الله لا اسمع احدا يقول مات رسول الله الا قتلته ان الرسول لم يموت و انما غاب عنا كما غاب موسى عن قومه اربعين ليلة و الله ليرجعن رسول الله الى قومه كما رجع موسى الى قومه و...».

یعنی به خدا قسم اگر بشنوم کسی بگوید رسول خدا مرده او را خواهم کشت! همانا رسول نمرده است بلکه از میان ما غایب شده همان طوری که موسی بن عمران چهل شب از قومش غایب شد، به خدا قسم همان طور که موسی به میان قومش برگشت پیامبر ما هم بر می‌گردد.

این سخن عمر باعث اختلاف گردید، ولی عمر بر نظر خود پافشاری می‌کرد که ابوبکر آمد و به عمر گفت: ای عمر! این چه حرفی است که تو می‌گویی مگر خدا در قرآن خطاب به پیامبر نفرموده است: «إِنَّكَ مَيِّتٌ وَإِنَّهُمْ مَيِّتُونَ» یعنی تو می‌میری و همگان می‌میرند. (۲) عمر به ناچار پذیرفت اما در روز بعد جریان سقیفه را به راه

۱ - سورة اعراف آیه ۱۵۷.

۲ - همچنین ابوبکر آیه شریفه «و ما محمد الا رسول...» را نیز تلاوت کرد.

انداخت و به مردم گفت: «حرفی که دیروز به شما گفتم نظر خودم بود که آن را نه در کتاب خدا یافتیم و نه رسول خدا بیان کرده بود بلکه من گمان کردم که چون تدبیر امور ما به دست رسول خداست پس او آخرین نفری خواهد بود که از دنیا می‌رود!»^(۱)

بنای حکومت موروثی

خلیفه دوّم در سقیفه بنی ساعده گفت:

«چه کسی می‌تواند در حکومت محمد و میراث او با ما نزاع کند، در حالی که ما خویشان و اقوام وی هستیم، مگر کسی که در ادعای باطل جرأت نماید یا مرتکب گناه شود یا جانش را در معرض هلاکت قرار دهد.»^(۲)

منع نقل حدیث و روایت

با اینکه پیامبر اکرم ﷺ فرموده بودند: «علم و دانش را با نوشتن حفظ کنید»^(۳) و روایات فراوانی از آن حضرت مبنی بر ارزش حفظ و نقل احادیث و روایات وارد شده اما پس از رحلت آن حضرت عمر به شدّت با نقل احادیث مخالفت می‌کرد، او در این رابطه می‌گفت: «من در نظر داشتم که روایات سنت نبوی را بنویسم، اما به یاد آوردم که اقوام قبل از شما، کتابهایی نوشتند و سخت به آن مشغول شدند تا جایی که کتاب آسمانی خود را ترک کردند. به خدا سوگند من کتاب خدا را با چیزی

۱ - ادوار فقه جلد ۱ صفحه ۴۲۹، سیره ابن هشام جلد ۴ صفحه ۳۰۵.

۲ - من ینازعنا سلطان محمد و میراثه و نحن اولیائه و عشیرته... الامامة و السياسة جلد ۱ صفحه ۸.

۳ - بحار الانوار ج ۲ ص ۱۵۱، صحیح بخاری کتاب العلم ج ۱ ص ۳۴ و صحیح ترمذی ج ۵ ص ۳۹.

مخلوط و مشوب نخواهم کرد.»^(۱) این سخن دقیقاً خلاف سخن پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است.^(۲)

ام‌المؤمنین عائشه نقل می‌کند که پدرم پانصد حدیث از احادیث پیامبر را در کتابی جمع‌آوری کرده بود و آن را به من امانت سپرده بود. شب هنگام دیدم که او در بسترش آرام و قرار ندارد، گفتم: آیا ناراحتی؟

گفت: دخترم آن کتاب احادیث را بیاور، آن را آوردم و پدرم تمام آن احادیث را آتش زد و گفت: این کار را کردم، چون ترسیدم احادیث را اشتباه نقل کرده باشم!^(۳) و او در جای دیگر می‌گفت: «از پیامبر حدیث نقل نکنید!»^(۴)

همچنین عمر اصحاب رسول خدا را از اطراف شهرها احضار کرد و گفت: «باید نزد من بمانید و از مدینه خارج نشوید و حق ندارید حدیثی از رسول خدا نقل کنید!»^(۵)

ابوهریره می‌گفت: «تا عمر زنده بود نمی‌توانستیم از رسول خدا حدیث نقل کنیم و (قال رسول الله) بگوئیم.»^(۶)

محمود بن عبید می‌گوید: «از عثمان شنیدم که روی منبر می‌گفت هیچ کس حق ندارد حدیثی نقل کند که در زمان عمر و ابوبکر گفته نشده است.»^(۷)

۱ - جامع بین العلم و فضله جلد ۱ صفحه ۷۷؛ عوامل تحریف جلد ۲ صفحه ۹۹.

۲ - مسند احمد بن حنبل جلد ۲ صفحه ۳۶۷ طبع قدیم.

۳ - تذکرة الحفاظ ذهبی جلد ۱ صفحه ۵ چاپ هندوستان.

۴ - همان جلد ۱ صفحه ۲ و ۳.

۵ - اضواء علی السنة المحمدیه صفحه ۲۹، مجمع الزوائد جلد ۱ صفحه ۱۴۹.

۶ - الغدير جلد ۶ صفحه ۲۹۵.

۷ - اضواء صفحه ۳۰.

به جماعت خواندن نماز مستحبی

ابن قتیبه از ابن ابی الحدید نقل کرده است: خلیفه دوم در نیمه یکی از شبهای ماه رمضان به مسجد آمد و دید مردم پراکنده نماز مستحبی می خوانند، آنگاه رو به جمعیت کرده و گفت: «بهتر است که اینها نماز را به جماعت بخوانند» و دستور داد که اُبی بن کعب امام جماعت شود. نیمه شب دیگری آمد و دید مردم نماز مستحبی را به جماعت می خوانند، گفت: «این بدعت خوبی بود ولی در عین حال کسانی که در خواب به سر می برند از اینها بهترند.» (۱)

مقابله با ولایت

به اعتقاد ما پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله متن اذان و اقامه را به صورت وحی (حدیث قدسی) از جبرئیل شنیده و همان را به مسلمین آموخته است. زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هر چه می گوید وحی است. «إِنَّهُ هُوَ الْوَحْيِيُّ يُوحَىٰ» (۲).

اما دشمنان تلاش کردند تا هر چیزی که بوی ولایت می دهد را نیز از اذان حذف نمایند مثلاً ذکر «حَىٰ عَلَىٰ خَيْرِ الْعَمَلِ» که طبق روایات، خیر العمل به محبت حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و ائمه اطهار علیهم السلام تفسیر شده است را از اذان حذف نموده و به جای آن ذکر «الصلوة خیر من النوم» را اضافه نمودند. آنها این کارها را انجام دادند تا نور ولایت را خاموش کنند اما از این حقیقت غفلت کردند که معنای ولایت در اذکاری همچون «الله اکبر» و «اشهد ان لا اله الا الله» نیز نهفته است زیرا ولایت

۱ - ادوار فقه جلد ۱ صفحه ۴۳۸ و بحار الانوار جلد ۳۱ صفحه ۷ و الطرائف جلد ۲ صفحه ۴۵۵

۲ - سوره نجم آیه ۴.

اساس و عمود دین است و توحید و رسالت بدون ولایت معنا ندارد. (۱)

«شهادت ثالثه»

اذان یک نوع اظهار عقیده است که به وسیله آن عقاید حقه به افراد جامعه تذکر داده می‌شود. اذان انسان را متوجه خدا می‌کند و قدرت لایزال الهی را بازگو کرده و عظمت و بی‌همتایی او را خاطر نشان می‌سازد. اذان ندا و دعوت الهی است به سوی نماز و رستگاری و بهترین عملها، ندای آزادی از نفس اماره و شیطان، فریاد رهایی از چنگال شهوت است و ندای اطاعت و بندگی. لذا اسلام در هر روز و شب، پنج نوبت اذان و اقامه را جزء برنامه و عبادت مسلمانان قرار داده تا همواره اصول اسلام و ایمان به آنان یادآوری شود که فراموش نکنند و غفلت ننمایند.

اذان در بیداری و تذکر انسان و دعوت به صراط مستقیم نقش به سزا و چشم‌گیری دارد و عامل مؤثری در بازداشتن نفس از معصیت و گناه نیز می‌باشد، بنابراین برای احیای آن در مأذنه‌ها و مساجد و منازل باید تلاش کرد و به همین جهت است که شرع مقدس اسلام برای اذان اهمیت به سزایی قائل شده است تا آن جا که اگر در شهری اذان گفته نشود، حاکم می‌تواند آنان را مجبور به اذان گفتن نماید، چنان که شهید ثانی رحمته الله علیه در کتاب مسالک این را فرموده است. (۲)

یکی از مواردی که اذان با صراحت بعد از شهادت به توحید و رسالت، به دیگران معرفی و به سوی آن دعوت می‌کند «ولایت و امامت» است. زیرا اذعان به توحید و رسالت، بدون اعتقاد به ولایت امیرالمؤمنین علیه السلام تأثیری در نجات انسان از جهنم ندارد و مطلوب حضرت حق نخواهد بود، ولی از آنجا که همیشه ولایت و

۱ - امیرالمؤمنین جلد ۱ صفحه ۲۹۳.

۲ - مسالک الافهام جلد ۱ صفحه ۱۲۷.

امامت مورد هجوم دشمنان و مخالفین بوده این جا نیز مورد هجوم و ایراد قرار گرفته است.

پیامبرگرامی اسلام به امر پروردگار اذان را تشریح فرمود تا با جملاتی که دارای معانی بلند و مفاهیم عالی است با مردم سخن بگوید و آنها را به بندگی و عبادت دعوت کند. بنابراین جملاتی که در اذان از جانب پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تشریح شده توقیفی می باشد، به این معنا که نباید چیزی در آن کم یا زیاد شود.

در اینجا ما روایاتی را در دو دسته عام و خاص پیرامون ذکر شهادت بر ولایت امیر المؤمنین علیه السلام در اذان و اقامه می آوریم:

روایات عام

اما دسته اول، روایات عام: روایاتی که به طور کلی دلالت دارند بر این که هر جا شهادت به توحید و رسالت داده شد باید شهادت به ولایت امیر المؤمنین علیه السلام نیز داده شود که این روایات فوق حد تواتر و بسیار بسیار زیاد است. به عنوان نمونه بعضی از این روایات را ذکر می کنیم:

۱ - ابن مسعود از پیامبر صلی الله علیه و آله نقل می کند که فرمود: هر کس به عروة الوثقی (رشته محکم ایمان) چنگ بزند باید بگوید: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله. (۱)

۲ - پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایتی می فرمایند: بر روی درهای بهشت نوشته شده: لا اله الا الله، محمد رسول الله، علی ولی الله و نیز نوشته شده: هر کس بخواهد به دستگیره محکم که هرگز از هم فرو نمی پاشد چنگ بزند باید بگوید لا اله الا الله،

محمد رسول الله، علی ولی الله. (۱)

۳ - از ابونعیم حافظ روایت شده که در شب معراج خداوند متعال نبی اکرم ﷺ و انبیاء را جمع نمود، سپس فرمود: ای محمد از انبیاء سؤال کن بر چه چیزی شما برانگیخته شده‌اید؟ پس آنها جواب دادند: بر شهادت به این که معبودی جز الله نیست و اقرار و اعتراف به نبوت شما و ولایت و سرپرستی حضرت علی ﷺ. (۲)

۴ - و مهم‌تر اینکه قاسم بن معاویه در حدیث معراج از حضرت امام جعفر صادق ﷺ نقل نموده که فرمود: هر کدام از شما هنگامی که بگوید لا اله الا الله، محمد رسول الله، باید حتماً به دنبال آن بگوید علی امیرالمؤمنین ولی الله. (۳) بسیار روشن است که طبق این روایت شهادت به ولایت امیرالمؤمنین ﷺ در همه جا از جمله در اذان واجب است.

این قسمتی از روایات عام مبنی بر لزوم شهادت به ولایت پس از شهادت به توحید و رسالت بود.

روایات خاص

دسته دوم دلایل خاص است که عبارتند از:

۱ - پس از واقعه غدیر خم، در حال حیات پیامبر ﷺ سلمان فارسی رضی الله عنه در اذان و اقامه بعد از شهادت به توحید و رسالت، به ولایت امیرالمؤمنین علی ﷺ نیز شهادت می‌داد یکی از اصحاب به محضر رسول اکرم ﷺ رسید و عرض کرد یا

۱ - احقاق الحق جلد ۴ صفحه ۱۲۸.

۲ - تأویل الآیات جلد ۲ صفحه ۵۶۲.

۳ - بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه ۱.

رسول الله! سلمان در اذان پس از شهادتین به ولایت علی عليه السلام نیز شهادت می‌دهد و می‌گوید: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ. پیامبر صلى الله عليه وآله در جوابش فرمود: آری، درست است، کلام خوبی شنیده‌اید. (۱)

۲- یکی از اصحاب نزد پیامبر صلى الله عليه وآله آمد و عرض کرد: یا رسول الله ابوذر در اذان و اقامه بعد از شهادت به رسالت به ولایت نیز شهادت می‌دهد و می‌گوید: أَشْهَدُ أَنَّ عَلِيًّا وَلِيُّ اللَّهِ؛ پیامبر صلى الله عليه وآله فرمودند: همین طور است. (یعنی این کار صحیح است.)
 آنگاه با حالت عتاب آمیزی فرمودند: «مگر سخن مرا فراموش کرده‌اید که در غدیر خم گفتم: هر کس من رهبر و مولای اویم، علی رهبر و مولای او است؟ پس بدانید هر کس پیمان بشکند، قطعاً به خودش آسیب رسانده است.» (۲)

از این روایات استفاده می‌شود که شهادت بر ولایت در زمان رسول اکرم صلى الله عليه وآله رایج بوده و اصحاب خاص که در رأس آنها سلمان و ابوذر بودند می‌گفتند و عمل آنها مورد تقریر و تأیید پیامبر گرامی اسلام قرار گرفته است. بنابراین بدیهی است که تقریر معصوم مثل قول معصوم حجت است.

به هر حال همان طور که گفته شد دشمنان همیشه کوشیده‌اند به هر طریقی که ممکن است با ولایت مخالفت نمایند لذا این ذکر مقدّس و حتی ذکر حیّ علی خیر العمل را که بویی از ولایت دارد، از اذان حذف نموده‌اند. امام جعفر صادق عليه السلام در رابطه با خیرالعمل فرمودند: منظور از خیرالعمل ولایت علی عليه السلام است. (۳) و امام باقر عليه السلام می‌فرمایند: حیّ علی خیر العمل تو را به سوی نیکی و احسان به فاطمه

۱- السلافة فی امر الخلافة اثر شیخ عبدالله مراغی مصری.

۲- همان.

۳- مستدرک جلد ۴ صفحه ۷۰، معانی الاخبار جلد ۳۸ حدیث ۱.

زهرا علیها السلام و فرزندانش دعوت می‌کند. (۱) به امید این که به زودی اذان شیعیان به همین شکلی که اصحاب خاص پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله قرائت می‌کردند در سراسر مناره‌های دنیا به صدا در آید. (۲)

«با هر طپشی که در دل آگاه است یک نغمه لا اله الا الله است
هر جا که بلند است ندای توحید گلبانگ محمد رسول الله است
توحید و نبوت و امامت هر سه در گفتن یک علی ولی الله است» (۳)

امامت از نظر شیعه و سنی

از نظر شیعه جایگاه امامت جزء اصول دین مبین اسلام است در حالی که اهل سنت آن را از فروع دین می‌شمارند. البته شیعه نیز بحث امامت و ولایت را با عنوان توّلی در فروع دین هم مطرح می‌کند و این به خاطر آن است که توّلی به معنای پذیرش ولایت است نه جعل آن و لذا مربوط به مردم است و باید در فروع از آن صحبت شود. فرق بین اصول و فروع هم در این است که آنچه مربوط به ذات پروردگار و صفات یا افعال اوست جزء اصول دین است و آنچه که به تکالیف و افعال بندگان خدا مربوط است همچون علم فقه، اخلاق، حقوق و امثال آن با عنوان فروع دین مطرح می‌شود.

با این توضیح شیعه معتقد است تعیین امام بر عهده خداست و در زمره کارهای الهی قرار می‌گیرد لذا جزء اصول دین است یا به عبارت دیگر جزء ارکان اصلی دین می‌باشد. همان طور که قرآن کریم در قضیه حضرت ابراهیم علیه السلام از امامت

۱ - جامع احادیث الشیعه جلد ۵ صفحه ۱۵۰.

۲ - ر. ک ندای ولایت نوشته حجة الاسلام سید جعفر رفیعی (دام عزه).

۳ - حسان.

به عنوان عهد خدا یاد کرده و فرموده: ﴿قَالَ لَا يَنْتَهِ عَهْدِي الظَّالِمِينَ﴾^(۱) یعنی امامت عهدی از جانب پروردگار است و لذا تعیین و نصب امام و رهبر جامعه به دست خداست و به خواست خدا این امامت الهی به ظالمین نمی‌رسد،^(۲) حتی در ابتدای همین آیه شریفه تصریح شده: ﴿إِنِّي جَاعِلُكَ لِلنَّاسِ إِمَامًا﴾ یعنی من تو را برای مردم امام قرار می‌دهم و با این جمله نصب امام به خدا نسبت داده شده است. دلیل اینکه امامت امری الهی است و انتخاب آن هم از ناحیه خداست به خاطر ویژگی خاص امام است. به نظر ما ائمه اطهار علیهم السلام دارای مقام عصمت‌اند یعنی معصوم از جهل، گناه، خطا، سهو و نسیان می‌باشند و درک این ویژگی که جزء ملکات راسخه انسان کامل است برای هیچ کس جز خدای بزرگ قابل تشخیص نمی‌باشد و لذا انتخاب چنین امام معصومی لزوماً باید به دست خدا باشد. در مقابل، اهل سنت عصمت را برای امام شرط نکرده‌اند و اساساً چیزی را به عنوان امامت قبول ندارند آنچه را که ما امام و امامت می‌نامیم آنها به عنوان خلیفه و خلافت مطرح می‌کنند. لذا امام را مانند سایر رهبران عادی می‌دانند که با انتخاب مردم رسمیت پیدا می‌کند و معتقدند که مثلاً در جایی به نام سقیفه بنی ساعده نیز می‌توان آن را انتخاب کرد و دیگر نیازی به نصب و تعیین الهی نیست. به این ترتیب امامت و تعیین رهبر را کاری مردمی و جزء فروع دین می‌دانند که در فقه باید از آن سخن گفت.

۱ - سوره بقره آیه ۱۲۴.

۲ - ظلم معنای وسیعی دارد و آن عبارت است از «قرار دادن چیزی در غیر جای شایسته خود»، و این شامل هر گونه خطا و اشتباه می‌شود که امام از آن مصون است. (مفردات راغب).

ازدواج موقت

یکی دیگر از بدعت‌های صدر اسلام، تحریم ازدواج موقت است. خلیفه دوم عمر علناً اعلام کرد: «متعتان کانتا مشروعتین فی عهد رسول الله و أنا أنهی عنهما؛ متعة الحج و متعة النساء»^(۱) دو نوع متعه در عصر رسول خدا مشروع و جایز بود ولی من از آنها نهی می‌کنم؛ حج به صورت تمتع و ازدواج موقت! و در بعضی از نقلها در ادامه حدیث آمده است: «و اعاقب علیهما یعنی و من بر آن دو مجازات می‌کنم.»

منظور از متعه حج آن است که انسان نخست عمره را به جا آورد و از احرام خارج شود و بعد از مدتی کوتاه یا طولانی مجدداً احرام حج ببندد.^(۲) تصور عمر در مورد حج تمتع این بود، مسلمانانی که به حج می‌آیند باید حج و عمره را تمام کنند و از احرام به در آیند و بعد با همسران خود آمیزش کنند و این که عمره تمتع را به جا آورند و چند روزی از احرام خارج شوند و آزاد شوند، این کار خوبی نیست و با روح حج نمی‌سازد!

در حالی که این پندار نادرستی است، چون حج و عمره دو برنامه مستقل است که ممکن است حتی بیش از یک ماه میان آنها فاصله شود.

و اما در مورد متعه و ازدواج موقت، تصور عمر این بود که اگر عقد موقت را جایز بدانیم، شناختن نکاح از زنا مشکل می‌شود به طوری که ما هر موقع مردی را با زنی دیدیم، ممکن است ادعا کنند که ما ازدواج موقت کرده‌ایم و با این برنامه زنا

۱ - این حدیث در کتب فراوانی نقل شده از جمله؛ مسند احمد جلد ۳ صفحه ۳۲۵، سنن بیهقی جلد ۷ صفحه ۲۰۶ المبسوط سرخسی جلد ۴ صفحه ۲۷، المغنی ابن قدامة جلد ۷ صفحه ۱۰۷؛ کنز العمال جلد ۱۶ صفحه ۵۲۱، تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۱۰ صفحه ۵۲.

۲ - رجوع شود به مناسک حج علما.

گسترش پیدا می‌کند، این پندار نیز خیلی سست و بی‌اساس است، و حتی به عکس اثر منفی خواهد داشت یعنی ممنوعیت ازدواج موقت باعث گسترش زنا می‌گردد. زیرا خیلی از جوانان که قادر به ازدواج دائم نیستند یا کسانی که از همسران خود دورند می‌توانند ازدواج موقت کرده و خود را از افتادن در گناه و معصیت حفظ نمایند.

و به همین جهت در حدیث معروفی از حضرت علی علیه السلام نقل شده است که «لو لا أن عمر نهی الناس عن المتعه ما زنی إلا شقی»^(۱) اگر عمر ازدواج موقت را ممنوع نمی‌کرد، هیچ فردی جز افراد شقی و بی‌بند و بار آلوده زنا نمی‌شد. روایات فراوانی در منابع اهل سنت نقل شده است که از آنها به خوبی استفاده می‌شود که تحریم متعه در زمان عمر بوده است نه در عصر پیامبر صلی الله علیه و آله.^(۲)

ازدواج موقت در قرآن

قرآن کریم ازدواج موقت را به عنوان متعه مطرح نموده و می‌فرماید: ﴿فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَآتُوهُنَّ أُجُورَهُنَّ فَرِيضَةً﴾^(۳) زنانی را که متعه می‌کنید باید مهر آنها را بپردازید. مرحوم طبرسی در مجمع‌البیان پس از توضیح آیه، نظریه کسانی که می‌گویند مراد از متعه، ازدواج موقت است را پذیرفته است و آن را بهتر می‌داند^(۴) و قرطبی نیز در تفسیر خود می‌گوید: منظور از این آیه به عقیده جمهور همان نکاح

۱ - تفسیر کبیر فخر رازی جلد ۱۰ صفحه ۵۰، وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۴۰؛ تفسیر طبری جلد ۵ صفحه ۱۱۹.

۲ - صحیح مسلم جلد ۲ صفحه ۱۳۱ و جلد ۴ صفحه ۵۹؛ محاضرات جلد ۲ صفحه ۲۱۴؛ شرح نهج‌البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۲۰ صفحه ۱۳۰؛ مسند احمد جلد ۴ صفحه ۴۳۶.

۳ - سوره نساء آیه ۲۴.

۴ - مجمع‌البیان جلد ۳ صفحه ۶۰.

موقت است که در صدر اسلام بوده است.^(۱) سیوطی در تفسیر در المنثور و ابوحیان و ابن‌کثیر و ثعالبی نیز در تفاسیر خود به این معنا اشاره کرده‌اند. علماء شیعه نیز، این آیه را مربوط به ازدواج موقت دانسته‌اند و در حکم آن هیچ‌گونه اختلافی ندارند.

ازدواج موقت در روایات

روایات زیادی از رسول خدا ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام پیرامون اهمیت ازدواج موقت و حلال بودن آن وارد شده است. (۱)

ازدواج در اسلام یکی از مسائل مهم و ضروری برای انسان شمرده شده است و سنت پیامبر اکرم ﷺ می‌باشد و حتی در صورتی که انسان ممکن است به حرام افتد، واجب است ازدواج دائم یا موقت نماید.

اسلام دین سهل و آسانی است و به دلایل زیر ازدواج موقت را در کنار ازدواج دائم حلال و جایز دانسته و حتی افراد را نسبت به آن تشویق نموده است:

(۱) برای جوانانی که قادر به ازدواج دائم نیستند.

(۲) برای افراد متأهلی که به مسافرت‌های طولانی می‌روند، یا سربازانی که مجبورند در راه‌های دور به مأموریت بروند.

(۳) برای کسانی که همسرانشان به جهت ناتوانی یا بیماری و مشکلات دیگر توان رفع نیاز جنسی شوهران خود را ندارند.

جالب اینجاست که اخیراً حتی منکران ازدواج موقت یعنی اکثر برادران اهل سنت به بن بست برخورد کرده‌اند و ناچار به جای ازدواج موقت ازدواجی را با عنوان «ازدواج مسیار» یعنی ازدواج زودگذر جایز دانسته‌اند!

این در حالی است که خدای تعالی ازدواج موقت را حلال دانسته و دیگر نیاز به اختراع یا نامگذاری ازدواجی با عنوان «ازدواج مسیار» نبوده است.

در دین مقدّس ما خدا خواسته است مرد و زن نامحرم در صورت تمایل و

۱ - به عنوان مثال؛ وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۴۴۰؛ در المثنور جلد ۲ صفحه ۱۴۰.

فراهم بودن شرایط^(۱) و با بیان چند لفظ ساده به یکدیگر محرم شوند و هرگز به گناه و معصیت گرفتار نگردند. زیرا شهوت جنسی انسان نیز همچون میل انسان به غذا می‌باشد، یعنی ممکن نیست به انسان گفته شود که شهوت جنسی نداشته باش، بلکه باید گفت شهوت جنسی خود را در صراط مستقیم که همان ازدواج است کنترل نما.

بنابراین خلیفه دوّم با این کار خود در واقع اجتهاد در مقابل نصّ نموده است، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: ﴿وَمَا آتَاكُمُ الرَّسُولُ فَخُذُوهُ وَمَا نَهَاكُمْ عَنْهُ فَانْتَهُوا﴾^(۲) آنچه را پیامبر ﷺ برای شما آورده بگیریید و آنچه را نهی کرده خودداری کنید. به راستی آیا کسی می‌تواند از جانب خود حکم خدا و پیامبرش را تغییر دهد؟!

۱ - به رساله مرجع تقلید خود رجوع کنید.

۲ - سوره حشر آیه ۷.

برخی توهین‌ها که به پیامبر ﷺ شده

پیدایش بدعت‌ها و انحرافات توسط دشمنان دین و استعمارگران امری طبیعی به نظر می‌رسد، زیرا کاملاً روشن است که دشمن در میدان جنگ از هر سلاحی که بتواند برای تخریب اسلام و مسلمین استفاده می‌کند و یکی از آن سلاح‌ها، محکوم کردن چهرهٔ اسلام به وسیلهٔ ترویج خرافات و بدعت‌ها و احادیث ساختگی و جعلی در رابطه با رهبر بزرگ این دین مقدّس است. همان‌طور که در زمان ما نیز این تخریب‌ها به اشکال مختلف جریان دارد، به طوری که در جهان امروز به وجود مقدّس پیامبر اکرم ﷺ توهین‌ها نموده‌اند، دین مقدّس ما را که دین مهربانی و صلح و دوستی است به دین خشونت متهم می‌کنند و به شکلی که بتوانند از ترویج این دین مقدّس در سراسر دنیا جلوگیری می‌کنند.

این سیاست دشمنان دین ماست و جای هیچ‌گونه تعجبی هم نیست. امّا متأسفانه آنچه برای ما خیلی دردناک است، جسارت‌ها و توهین‌هایی است که در طول تاریخ، از صدر اسلام تا به حال توسط کسانی که خود را مسلمان خوانده‌اند، صورت گرفته است. این توهین‌ها و احادیث جعلی و ساختگی مخصوصاً در کتب اهل سنت فراوان است.

پیامبر معصوم از سهو و نسیان است

به عنوان مثال هنگامی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در بستر بیماری آرمیده بود، اصحاب دور آن حضرت را گرفته بودند، آن عزیز مهربان قلم و کاغذی خواست تا پیرامون ولایت و محبت اهل بیت علیهم السلام مطلبی را بنویسد که تا ابد هیچ کس گمراه نگردهد. اما با کمال تأسف خلیفه دوّم گفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ» این مرد هذیان می‌گوید! (۱)

پیامبری را که خدای تعالی در موردش می‌فرماید: «وَمَا يَنْطِقُ عَنِ الْهَوَىٰ * إِنْ هُوَ إِلَّا وَحْيٌ يُوحَىٰ» (۲) یعنی هر چه می‌گوید وحی است، پیامبری که حامل قرآن است، پیامبری که معصوم از سهو و خطا و نسیان است اکنون باید اینگونه مورد جسارت واقع گردد...

و خیلی عجیب است که خلیفه دوّم در رابطه با وصیت ابوبکر که قلم و کاغذ خواست تا جانشینی او را بنویسد هرگز نگفت: «إِنَّ الرَّجُلَ لِيَهْجُرَ»! (۳)

این یکی از انحرافات است که برخی وجود مقدّس پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را به سهو و نسیان متّهم نموده‌اند در حالی که طبق تصریح قرآن و روایات، حضرت رسول اکرم و آل طاهرینش معصوم از هرگونه سهو و نسیان می‌باشند و از نظر عقلی هم پیامبری که فراموشکار باشد و اشتباه کند نمی‌تواند حجّت خدا بر مردم باشد.

آنها برای ثابت کردن مدّعی باطل خود احادیث جعلی زیادی اختراع کرده‌اند

۱ - صحیح مسلم باب ترک الوصیه جلد ۳ صفحه ۱۲۵۹ (طبع قدیم)؛ مصباح المنیر جلد ۲ صفحه ۳۴۷؛ عوامل تخریب جلد ۲ صفحه ۱۱۳ - ۱۲۰.

۲ - سوره نجم آیه ۳ - ۴.

۳ - تاریخ طبری جلد ۱ صفحه ۲۱۳۸؛ مؤثر الانافه فی معالم الخلافه جلد ۱ صفحه ۴۸ - ۴۹.

مثلاً حدیثی که در آن نوشته‌اند: پیامبر در بین نماز جماعت یادش آمده که غسل نکرده و به مردم می‌گوید همین طور بمانید تا من غسل کنم و برگردم و نماز را ادامه دهیم! آیا این کلام با عقل سالم هیچ انسان آگاهی سازگاری دارد؟ علاوه بر این احادیث و قصه‌های ساختگی زیادی را مطرح نمودند از جمله جریانی پیرامون جنگ بدر و اسیران جنگی و قصه‌ای پیرامون جهل پیغمبر نسبت به زمان پیوند نخل خرما و امثال آن که به جهت بی‌پایه و اساس بودن این اتهامات ما از نقل آنها خودداری می‌کنیم. (۱)

پیامبر بی سواد نبوده است

یکی دیگر از سخنان باطل و خرافه‌ای که به وجود مقدّس پیامبر اکرم ﷺ نسبت داده می‌شود این است که می‌گویند آن حضرت بی سواد بوده و توانایی خواندن و نوشتن نداشته است!

شاید کسانی که این سخن بیهوده را مطرح نموده‌اند معنای کلمه «امّی» را درست نفهمیده‌اند. به نظر ما مردم عرب، مکه را «امّ القری» می‌نامیدند که خدای تعالی هم به همین جهت در قرآن مکه را با عنوان «امّ القری» یعنی مرکز بخش یاد نموده است. آنجا که می‌فرماید: ﴿لِتُنذِرَ أُمَّ الْقُرَىٰ وَمَنْ حَوْلَهَا﴾^(۱) و در جزیره العرب کسی را که اهل مکه بود «امّی» می‌گفتند و خدای تعالی نیز در قرآن اهل مکه را امّیین نامیده و فرموده است: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ﴾^(۲) و چون پیامبر اسلام ﷺ اهل مکه بوده است آن حضرت را نیز امّی می‌گفتند.

البته امّی به معنای درس نخوانده نیز آمده است. امّ یعنی مادر و امّی به کسی می‌گویند که به همان حالتی که از مادر متولّد شده باقی بماند. در کتاب فتوح البلدان آمده است که در دوران طلوع اسلام در میان قریش تعداد انگشت شماری خواندن و نوشتن می‌دانستند و در مدینه هم در میان دو گروه اوس و خزرج چند نفری بیشتر این توانایی را نداشتند.^(۳) شاید در زمان مقارن با طلوع اسلام این تعداد وجود داشته است اما به تصریح حضرت علی علیه السلام تا قبل از طلوع اسلام حتی یک نفر هم

۱ - سوره انعام آیه ۹۲.

۲ - سوره جمعه آیه ۲.

۳ - فتوح البلدان صفحه ۴۵۷ و ۴۵۹.

در مکه قادر به خواندن و نوشتن نبوده است. (۱) به هر حال چون مردم حجاز همه درس نخوانده بودند، از این جهت نیز به آنها اُمّی گفته می‌شود و پیامبر ما نیز بین همین مردم زندگی می‌کرده است و برای تحصیل علم به هیچ شهر دیگری نیز سفر نکرده است زیرا با توجه به کوچک بودن شهر مکه، اگر پیامبر کوچکترین حرکتی می‌کرد همه باخبر می‌شدند در حالی که هیچ گاه چنین خبری نقل نشده که آن حضرت برای تحصیل به شهر دیگری سفر کرده باشد. (۲) این مطلب کاملاً صحیح است که پیامبر اکرم ﷺ در هیچ مکتبی درس نخوانده اما آیا هر درس ناخوانده‌ای بی سواد است؟ قطعاً این مطلب برای پیامبر اکرم ﷺ صحیح نمی‌باشد. زیرا این حقیقت بسیار یقینی و روشن است، پیامبری که تمام علوم را در یک لحظه از جانب خدای تعالی دریافت نموده و هیچ علمی نیست مگر در سینه آن حضرت نهفته است چه معنا دارد که به مکتب برود و از کسی چیزی یاد بگیرد. آیا این کار عبث و بیهوده نیست؟

بنابراین پیامبر عزیز ما مکتب نرفته بود، چون معنا نداشت که به مکتب قدم گذارد، کسی که معلّم کل بشر است و بشریت همه شاگرد کلاس او هستند، آیا معنا دارد چیزی از شاگردان خود فرا گیرد.

پیامبری که به اعتقاد ما معصوم از جهل است، چه معنا دارد برای تحصیل علمی که می‌داند، به شهر دیگری سفر کند؟

او منبع علم الهی است، او همان کسی است که در اوّل خلقتش قرآن بر قلب نازلش نازل گشته است، او همان پیامبری است که اشرف تمام انبیاء و مرسلین و

۱ - «وَلَيْسَ أَحَدٌ مِنَ الْعَرَبِ يَفْقَهُ كِتَابًا» نهج البلاغه خطبه ۳۳.

۲ - رجوع شود به مقدمه کتاب توضیح آیات قرآن و کتاب دو مقاله فصل اثبات اعجاز قرآن.

والا ترین مخلوق پروردگار است،^(۱) او حجّت و واسطه خدا و بندگان خدا می‌باشد^(۲)، او کسی است که خدای تعالی به او کوثر عطا کرده است،^(۳) او اسوه حسنّه انسان‌هاست^(۴)، او هر سخنی بگوید وحی است،^(۵) او کسی است که به اذن خدا، علم غیب نزد اوست و بر همه چیز و همه کس آگاه است^(۶) و خودش اقرار کرده است که هر چه می‌داند خدای علیم خبیر به او خبر داده است،^(۷) او مکرّر به معراج رفته است^(۸) و چیزی در آسمانها و زمین از او پوشیده نیست^(۹)، او کسی است که دعوتش حیات بخش است^(۱۰) و اطاعتش اطاعت خدای حکیم دانا است^(۱۱) او کسی است که از طرف خدا مأمور است به مردم علم و حکمت بیاموزد و ارواح آنها را تزکیه و پاک نماید،^(۱۲) او آمده است تا انسان‌ها را از تاریکی جهل به سوی نور علم و معرفت هدایت نماید^(۱۳)، او همان کسی است که خدا او و اهل بیتش را از هر

۱ - تدوین رافعی قزوینی صفحه ۶۲۰، چهارده معصوم صفحه ۹۵.

۲ - سوره احزاب آیه ۴۵.

۳ - سوره کوثر آیه ۴۵.

۴ - سوره احزاب آیه ۲۱.

۵ - سوره نجم آیه ۳ - ۴.

۶ - سوره جن آیه ۲۶ - ۲۷.

۷ - سوره تحریم آیه ۳.

۸ - سوره اسراء آیه ۱.

۹ - سوره یس آیه ۱۲.

۱۰ - سوره انفال آیه ۲۴.

۱۱ - سوره نساء آیه ۸۰.

۱۲ - سوره جمعه آیه ۲.

۱۳ - سوره احزاب آیه ۴۳.

گونه رجس و پلیدی از جمله از جهل پاک نگه داشته است،^(۱) او پیامبری است که ما را به سوی رشد فرا می‌خواند،^(۲) او حافظ تمام انبیای پیشین است،^(۳) او دعوت‌کننده به سوی خدا و سراج منیر است.^(۴) و... به راستی آیا می‌توان تصور کرد چنین پیامبر با عظمتی سواد خواندن و نوشتن نداشته است؟! هیچ عقل سلیمی این را نخواهد پذیرفت.^(۵)

خدای تعالی در قرآن تصریح کرده که من مستقیماً علم و حکمتم را به او آموخته‌ام ﴿عَلَّمَهُ شَدِيدُ الْقُوَى﴾^(۶) و او را معلم بشریت خوانده است، آیا می‌توان قبول کرد معلم کل مخلوقات خودش سواد خواندن و نوشتن نداشته باشد.^(۷) وقتی علم به همه چیز در وجود او که امام مبین است^(۸) جمع شده باشد آیا علم به چند حرف الفبا و نوع نگارش آنها در نزد او نیست؟

شیخ صدوق در کتاب معانی الاخبار می‌نویسد: روزی جعفر بن محمد صوفی از امام نهم سؤال کرد چرا پیامبر اکرم ﷺ را «أُمِّي» نامیده‌اند؟

امام جواد علیه السلام فرمودند: مردم در این باره چه می‌گویند؟ عرض کردم: آنان گمان کرده‌اند چون پیغمبر اکرم ﷺ نوشتن را نمی‌دانسته آن حضرت را «أُمِّي»

۱ - سوره احزاب آیه ۳۳.

۲ - نهج البلاغه خطبه ۱۹۵.

۳ - نهج البلاغه خطبه ۶۳.

۴ - سوره احزاب آیه ۴۶.

۵ - بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۳۴ و ۱۳۵.

۶ - سوره نجم آیه ۶.

۷ - در رابطه با توانایی خواندن و نوشتن پیامبر روایات فراوانی وجود دارد از جمله بحار الانوار جلد ۱۶

صفحه ۱۳۴ و ۱۳۵، جلد ۱۷ صفحه ۱۳۷ و ۱۴۷ ذیل روایات معراج و جلد ۱۵۲ صفحه ۹۷.

۸ - سوره یس آیه ۱۲.

گفته‌اند.

امام جواد علیه السلام فرمودند: «دروغ می‌گویند، خدا آنها را لعنت کند و از رحمتش دور گرداند، آنها این حرف را از کجا آورده‌اند با آنکه خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: ﴿هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَيُزَكِّيهِمْ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ﴾ (۱) اوست خدایی که برانگیخت در میان اهل مکه پیامبری از خود آنان که برای آنها، آیات و سخنان خدا را بخواند و از صفات زشت پاکشان کند و نوشتن را به آنها بیاموزد و از رموز و اسرار عالم آگاهشان گرداند.

ای جعفر بن محمد از آنها که این سخن را می‌گویند بپرس: کسی که نمی‌تواند کتاب را بخواند و چیزی بنویسد چگونه می‌تواند آن را به دیگران تعلیم دهد، به خدا قسم پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله با هفتاد و دو زبان می‌خواند و می‌نوشت. (۲) امام صادق علیه السلام نیز به همین شکل افرادی که می‌گویند پیامبر سواد نداشته را لعنت نموده‌اند. (۳)

مرحوم مجلسی در بحارالانوار جلد ششم در بحث حدیبیه می‌فرماید:
اصل توانایی آن حضرت نسبت به خواندن و نوشتن مورد تردید نیست، شخصیتی که صاحب این همه کرامات و معجزات و این همه معارف و علوم است چطور می‌شود به یک سلسله حروف و نقوش ابتدایی آشنایی نداشته باشد. و اما اگر او را امی می‌گویند برای این است که اهل مکه بوده و مکه «أمّ القری» نامیده می‌شود و لذا خدای تعالی نیز در قرآن مکه را «ام القری» خوانده است. (۴)

۱ - سوره جمعه آیه ۲.

۲ - پاسخ ما چاپ یازدهم صفحه ۱۸۰ - ۱۷۹، به نقل از بحارالانوار جلد ۱۶ صفحه ۱۳۸.

۳ - احسن الحدیث جلد ۲ صفحه ۱۶۲.

۴ - سوره انعام آیه ۹۲، بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۱۹۸.

شاید سؤال شود پس معنای این آیه چیست که می‌فرماید: ﴿وَمَا كُنْتُمْ تَتْلُوا مِنْ قَبْلِهِ مِنْ كِتَابٍ وَلَا تَخُطُّهُ بِيَمِينِكُمْ﴾ (۱).

با توجه به معنی آیه فوق که می‌فرماید: «ای پیامبر ما، تو قبل از این قرآن کتابی را نخوانده‌ای و خطی را ننوشتی» مشخص است که منظور نخواندن و ننوشتن کتاب برای پیامبر قبل از بعثت است و البته در این شکی نیست که پیامبر تا آن زمان هیچ گاه کتابی نخواند و خطی ننوشت و این خود یکی از جنبه‌های مهم اعجاز قرآن است. (۲)

حضرت امام رضا علیه السلام در این باره می‌فرمایند: «از نشانه‌هایی که وجود خدا (و اعجاز قرآن) را ثابت می‌کند این است که پیشوای اسلام با این که شخصی یتیم بود، و حتی برای یک دقیقه هم نزد استاد و معلمی نرفت و از او چیزی نیاموخت، اما با این حال کتابی آورد که جامع قصص انبیاء و اطلاعات کاملی از گذشته و آینده و حاوی قوانین و دستورات سعادت بخش، برای بشر تا روز قیامت خواهد بود.» (۳)

به هر حال اگر چه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا قبل از بعثت خطی ننوشت و کتابی نخواند اما تردیدی نیست که آن حضرت کاملاً قدرت نوشتن و خواندن خط را داشته و می‌توانسته با دست مبارک خود مطلب بنویسد.

حتی بعضی از دانشمندان نقل کرده‌اند که هم اکنون دو نامه به خط مبارک آن حضرت یکی در موزه آثار نبوی در «اسلامبول» و دیگری در کتابخانه «وین» پایتخت اتریش موجود است. همچنین در کتاب مختلف اهل سنت از جمله صحیح بخاری نقل شده است: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در وقت وفات خود فرمود: «ایتونی بدوات و بیاض

۱ - سوره عنکبوت آیه ۴۸.

۲ - توضیح آیات قرآن جلد ۱ (مقدمه تفسیر).

۳ - پاسخ ما صفحه ۱۸۱، مهبط وحی صفحه ۴۹ به نقل از تفسیر فیض کاشانی ذیل آیه ۴۸ سوره عنکبوت.

لا کتب لکم کتابا لن تضلوا بعدی»^(۱) یعنی برایم کاغذ و قلم بیاورید تا برای شما چیزی بنویسم که بعد از من گمراه نشوید. که در اینجا عمر مانع شد. اگر چه ممکن است این روایت را به املاء نمودن پیامبر تأویل کنند ولی ظاهرش این است که پیامبر می‌فرماید: «لَا کُتُبَ» خودم برایتان بنویسم.

علاوه بر آن روایاتی که سواد داشتن و قدرت خط نوشتن پیامبر ﷺ را ثابت می‌کند فراوان است.^(۲)

پیامبر معلّم اوّل است

با توجه به آنچه گفته شد حضرت رسول اکرم ﷺ عالم بدون معلّم است و اهل بیت ﷺ نیز صاحب علم الهی هستند و قلب آن بزرگواران نیز معدن علم و حکمت الهی می‌باشد^(۳) و لذا این نیز صحیح نیست که برخی گفته‌اند امام حسن و امام حسین ﷺ به مکتب می‌رفتند. زیرا آنها نیز خود معلّمان همه بشریت از اوّل تا آخر هستند و آنها اوّل مخلوق پروردگار عالم‌اند.

روایات فراوانی در این زمینه وجود دارد که پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورَ نَبِيِّكَ يَا جَابِرٍ»^(۴) همچنین فرموده‌اند: «أَوَّلُ مَا خَلَقَ اللَّهُ نُورِي»^(۵) یعنی اوّل مخلوق خدا نور من است. اوّل مخلوق خدا نور محمّد و آل محمّد ﷺ است و در همان اوّل خلقت، است که خدا خطاب به پیامبرش می‌فرماید: ﴿وَوَجَدَكَ ضَالًّا﴾

۱ - صحیح بخاری جلد ۲ صفحه ۱۱۸، صحیح مسلم جلد ۲ صفحه ۱۴، مسند احمد جلد ۱ صفحه

۳۲۵، طبقات کبری جلد ۲ صفحه ۲۴۴.

۲ - به عنوان مثال آدرس برخی روایات در صفحات قبل نقل گردید.

۳ - من لایحضره الفقیه جلد ۲ صفحه ۶۱۳.

۴ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۹۷ و عوالم جلد ۲ صفحه ۴۰.

۵ - همان.

فَهَدَيْتُنِي»^(۱) یعنی همان لحظه اول خدا قرآن را بر قلب پیامبر اکرم ﷺ و سپس اهل بیت ﷺ نازل نموده است. به همین جهت معنای آیه فوق این است که اگر بنا نبود ما حقایق را به قلب تو نازل کنیم تو گمراه و از هدایت دور بودی ولی خدا این را نخواست بلکه او اراده کرد که همان اول خلقت، سینه تو را مملو از حکمتها و حقایق و بلکه گنجینه علم الهی قرار دهد و علم اولین و آخرین را در نزد شما اهل بیت به ودیعه گذارد. «اودعته علم ما كان وما يكون الى انقضاء خلقك»^(۲).

بنابراین این سخن بسیار غلط است که در روز مبعث وقتی که جبرئیل به رسول اکرم ﷺ گفت بخوان، پیامبر در جوابش فرمود: «لَسْتُ اَنَا بِقَارِي»^(۳) یعنی من که سواد ندارم و بلد نیستم چیزی بخوانم! این سخن ادامه همان اتهام بی سوادی پیامبر است که به هیچ عنوان در شأن آن حضرت نمی‌باشد. پیامبر اکرم ﷺ تمام قرآن را می‌دانست و هنگامی که جبرئیل به او می‌گوید بخوان؛ پیامبر می‌فرماید، چه بخوانم؟ یعنی از کجای آن ودیعه الهی شروع کنم، کدام قسمت را انتخاب کنم و بخوانم؟ که حضرت جبرئیل پاسخ می‌دهد: «اقْرَأْ بِاسْمِ رَبِّكَ الَّذِي خَلَقَ»^(۴) این مطلب در مورد همه ائمه صادق است^(۵) و لذا حضرت علی عليه السلام نیز هنگام تولد، در آغوش پیامبر ﷺ شروع به قرآن خواندن نموده و آیاتی از سوره مؤمنون را تلاوت فرموده‌اند.^(۶) حتی جبرئیل و تمام ملائکه و انسانها و اجنه تحت تربیت پیامبر اکرم ﷺ بوده و هستند و همه در عالم ارواح که قبل از عالم ذر و عالم رحم

۱ - سوره الضحی آیه ۷.

۲ - بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۰۴ (فی الدعا الندبه).

۳ - در کتب شیعه این عبارت یا عبارت «ما انا بقاری» نقل نشده است

۴ - سوره علق آیه ۱.

۵ - بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه ۳۶۳ حدیث ۲۳.

۶ - امیرالمؤمنین جلد ۱ به نقل از بحارالانوار جلد ۳۵، صفحه ۱۸.

مادر است در محضر آن حضرت و ائمه اطهار علیهم‌السلام درسهای معارف الهی و علوم مورد نیاز را فرا گرفته‌اند و شاگرد کلاس آن بزرگواران می‌باشند. به همین جهت این سخن نیز صحیح نیست که بگوئیم معلم اوّل خداست، معلم ثانی جبرئیل و معلم ثالث حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است. بلکه حقیقت این است که معلم اوّل خدا و معلم دوّم حضرت محمد و آل طیبین و طاهرین آن حضرت می‌باشند و جبرئیل تنها واسطه تشریفاتی پیامبر و خدا در این دنیا می‌باشد. زیرا به جهت عظمت خدا و پیامبرش باید واسطه‌هایی به عنوان مدبران امر و حاملان وحی در میان موجود باشند و حتی به عنوان خادم درگاه ائمه اطهار علیهم‌السلام دستورات آنها را اجرا نمایند و لذا در این رابطه فرموده‌اند: «إِنَّ الْمَلَائِكَةَ لَخُدَامُنَا وَ خُدَامُ مُحَبِّبِنَا» (۱) ملائکه الهی خادمان ما و خادمان محبّان ما هستند، و همچنین در قضیه معراج، پیامبر تا جایی به خدا نزدیک شد که جبرئیل در میان راه دیگر نتوانست او را همراهی کند. (۲) ﴿تَدَلَّى * فَكَانَ قَابَ قَوْسَيْنِ أَوْ أَدْنَى﴾ (۳)

با این حال جای بسی تعجب است که خیلی‌ها با بی‌توجهی به روایات فراوان در این زمینه در ترجمه قرآن یا در کتب تاریخی خود نوشته‌اند که قرآن را جبرئیل به پیامبر آموخته است، در حالی که او فقط واسطه نزول سوّم قرآن است، زیرا قرآن کریم چندین نزول داشته است و همان‌طور که گفته شد نزول اوّل آن در اوّل خلقت بر قلب پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم بوده است.

جبرئیل نه تنها شاگرد پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم است بلکه شاگرد ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز می‌باشد. یکی از روایاتی که در این زمینه ادّعی ما را ثابت می‌کند قضیه زیر است؛

۱ - کمال الدین صدوق جلد ۱، صفحه ۲۵۴ و عیون اخبار الرضا جلد ۱ صفحه ۲۶۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۲۰۸، جلد ۱۵ صفحه ۸ و جلد ۱۸ صفحه ۲۸۸ و ۴۱۰.

۳ - سوره نجم آیه ۹.

روزی امیرمؤمنان علی علیه السلام در کنار حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله نشسته بودند، جبرئیل برای نزول وحی به محضر پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله مشرف شد، تا نگاهش به مولا علی علیه السلام افتاد خود را جمع کرد و بسیار متواضع و مؤدب همچون عبد در مقابل آن حضرت زانو زد. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله با اینکه از همه چیز مطلع است و علت این احترام گذاشتن جبرئیل را می‌داند اما به جهت اینکه این مطلب به ما برسد از جبرئیل پرسید: چرا این همه حضرت علی علیه السلام را احترام می‌کنی؟

جبرئیل گفت: به دلیل اینکه ایشان استاد من هستند. (من هر چه دارم از محضر ایشان و سایر ائمه علیهم السلام آموخته‌ام و حتی) موقعی که خدا مرا خلق کرد به من فرمود: تو کیستی و من کیستم؟ من گفتم: تو تویی و من منم! در آن هنگام حضرت علی علیه السلام ظاهر شد و به من آموخت که در محضر خدای با عظمت بگویم: «أَنْتَ رَبِّي الْجَلِيلُ وَ أَنَا عَبْدُكَ جِبْرَائِيلُ» تو خدای بزرگ من هستی و من عبد و بنده کوچک تو جبرائیلیم. (۱)

پیامبر، پیامبر بود

برخی می‌گویند پیامبر در شب مبعث فهمید که پیامبر خداست و از آنجا به بعد چشم ملکوتی‌اش باز شد و حقایق را درک می‌کرد و با فرشته‌ها ارتباط برقرار می‌نمود!

در حالی که با توضیحات قبلی به خوبی مشخص است که این سخن نیز بسیار غلط است. بلکه صحیح این است که حضرت محمد صلی الله علیه و آله نبی بود ولی در شب مبعث، رسالتش آغاز شد و رسول شد. یعنی پیامبر بود ولی تا آن شب دستور ابلاغ پیام الهی برای آن حضرت صادر نشده بود و در آن شب خدا امر فرمود که اکنون دیگر باید دینت را به مردم ابلاغ نمایی.

حتی پیامبری و نبوت آن حضرت و امامت ائمه اطهار علیهم‌السلام از همان اوّل خلقت از جانب خدا معین شده بود به طوری که حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند: «كُنْتُ نَبِيًّا وَ الْآدَمُ بَيْنَ الْمَاءِ وَ الطِّينِ»^(۱) یعنی من قبل از خلقت آدم نیز نبی بوده‌ام.

ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز از همان اوّل امام بوده‌اند ولی تا زمان امامت ظاهری آن بزرگواران فرا نمی‌رسید در قالب امامت مطلبی بیان نمی‌فرموده و اقدام نمی‌کردند. مثلاً حضرت علی علیه‌السلام تا پیامبر زنده بود به عنوان امام اقدامی نکرد و همین طور امام حسین علیه‌السلام در زمان حیات امام مجتبی علیه‌السلام امامت ننمود.

با این توضیح در رابطه با ایمان حضرت علی علیه‌السلام نیز بهتر است بگوییم اوّلین کسی که به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم اظهار ایمان نمود حضرت علی علیه‌السلام است. نه اینکه بگوئیم اوّل کسی که ایمان آورده او بوده است. زیرا علی علیه‌السلام خود حقیقت ایمان است و از اوّل خلقت وجودش ایمان و اسلام بوده است. بنابراین حضرت علی علیه‌السلام نیز پس از بعثت پیامبر، اظهار ایمان کرد، یعنی ایمانی را که در دل داشت در آن روز ظاهر نموده و امامت آن حضرت و ائمه علیهم‌السلام نیز از اوّل تعیین شده بود به طوری که امام هادی علیه‌السلام می‌فرمایند: «اشهد أنّ هذا سابق لكم فيما مضى و جارٍ لكم فيما بقى و أنّ ارواحكم و نوركم و طينتكُم واحده، طابت و طهرت بعضها من بعض، خلقكم الله انوارا، فجعلكم بعرشه مُحدقين حتى منّ علينا بكم...»^(۲) یعنی مقام ائمه اطهار علیهم‌السلام از قبل برای آنها بوده است و خدا آنها را به صورت انواری خلق کرد که در عرش الهی محیط بر ماسوی الله بودند و سپس با اجلال نزول آنها در کره زمین بر ما انسان‌ها منت نهاد.

۱ - بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۴۰۲.

۲ - من لا يحضره الفقيه جلد ۲ صفحه ۶۱۳.

برخی دیگر از توهین‌ها که به ائمه اطهار علیهم‌السلام شده است

همان طور که دشمنان یا دوستان نادان ما احادیث و قصه‌های ساختگی فراوانی را به وجود مبارک حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسبت داده‌اند همچنین جریانات و داستانهای زیادی را نیز در مورد سایر ائمه علیهم‌السلام ساخته و پرداخته‌اند که به هیچ عنوان با سیره اخلاقی آن بزرگواران سازگاری ندارد.

جریان افک (۱)

به عنوان مثال معروف است که در یکی از جنگها عایشه به روایت اهل سنت و ماریه قبطیه به روایت شیعه از پیغمبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم عقب ماند و شخصی او را به آن حضرت رسانید، بعد منافقین تهمت زدند که عمل فحشایی انجام شده است که آیه ۱۱ سوره نور نازل شد و این مطلب را تکذیب کرد. ناراحتی پیامبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از اصل تهمت بود. چون تهمت باعث ناراحتی انسان می‌شود و حتی با آبروی انسان بازی می‌کند و ناراحتی آن حضرت هم از این جهت بوده است و این صحیح نیست که گفته شود آن حضرت به همسرشان بدگمان شدند.

البته اشتباهی هم توسط عایشه یا ماریه شده بود که عقب مانده بود بلکه باید سریع‌تر با قافله حرکت می‌کرد اگر چه عذرش این بود که خوابش برده بود و لشکر، هودج او را بدون او برده بودند و در بیابان تنها مانده بود. (۲)

نکته دیگری که در اینجا لازم است تذکر داده شود پیرامون روایتی راجع به پیشنهاد حضرت علی علیه‌السلام مبنی بر طلاق است که اهل سنت نقل کرده و گفته‌اند که

۱ - افک یعنی دروغ (لسان العرب).

۲ - بحار الانوار جلد ۲۰ صفحه ۳۰۹.

وقتی آن حضرت از حضرت علی علیه السلام راجع به مسأله افک سؤال کرد، ایشان عرض نمودند: برای شما زنهای زیاد دیگری هست او را رها کنید و طلاق بدهید. ^(۱) که این مطلب از حضرت علی بن ابی طالب علیه السلام بعید است و به نظر ما صحیح نمی باشد.

قضیه ساختگی در جنگ خندق

به عنوان نمونه یکی دیگر از مطالبی که در شأن حضرت علی علیه السلام نمی باشد ولی ملای رومی آن را در قالب شعر بیان کرده مربوط به جنگ حضرت علی علیه السلام با عمرو بن عبدود است.

همه می دانیم که در جنگ خندق هنگامی که عمرو بن عبدود مبارزی طلبید تا با او تن به تن بجنگند، امام علی علیه السلام با او جنگید و با یک ضربه آن مرد خبیث را به زمین زد و سر از تنش جدا نمود. و در روایت پیرامون این ضربه حضرت می خوانیم: «ضَرْبَةُ عَلِيِّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي يَوْمِ الْخَنْدَقِ أَفْضَلُ مِنْ عِبَادَةِ الثَّقَلَيْنِ» ^(۲) یعنی این ضربه حضرت علی علیه السلام در جنگ خندق ارزشش نزد خدا از عبادت تمام جن و انس بالاتر است.

اما برخی در ادامه این ماجرا پس از اینکه عمرو آب دهان به صورت مبارک آن حضرت انداخت می گویند که حضرت علی علیه السلام ناراحت شد، آنگاه سوار بر اسب شد، دوری زد و سپس حضرت فرمودند: به خاطر اینکه می خواستم از روی غضب و ناراحتی شخصی و هوای نفس او را نکشته باشم، لذا دوری زدم تا غضبم فروکش کرد و آنگاه خالصانه او را برای خدا گشتم! ^(۳)

۱ - تفسیر المیزان جلد ۵۱ صفحه ۱۰۷.

۲ - مستدرک جلد ۳ صفحه ۳۲.

۳ - الفخری صفحه ۴۳، احقاق الحق جلد ۱۸ صفحه ۱۴۷.

این همان قضیه‌ای است که ملائی رومی نیز در شعر خود سروده و گفته:

«او خدو انداخت بر روی علی آبروی هر نبی و هر وصی»

این سخن به هیچ عنوان با عصمت و عظمت حضرت علی علیه السلام سازگاری ندارد. زیرا آن حضرت امام کل است و هیچ گاه حتی برای یک لحظه به خاطر هوای نفس و غرض شخصی کاری را انجام نمی‌دهد. آن حضرت مثل ما نیست که لازم باشد دوری بچرخد تا عصبانیتش برطرف شود و بعد خالصانه نیت کند که دشمن خدا را بکشد!

آیا حضرت در همان لحظه اول بر نفس خویش تسلط نداشته است؟! در حالی که آن امام عزیز حتی نفس کشیدنش برای خداست و هر چه می‌کند به خاطر خداست. او یدالله است، دست خداست و دست خدا هیچ گاه کاری برای غیر خدا نمی‌کند.

علامه امینی رحمته الله صاحب کتاب الغدیر در یکی از سفرها در مجلسی شرکت کرده بود. در آنجا یکی از اهل سنت به او گفت: شما شیعیان در مورد حضرت علی علیه السلام غلو و زیاده‌روی می‌کنید، مثلاً او را با لقب «یدالله» و «عین الله» یعنی دست و چشم خدا و امثال آن می‌خوانید. توصیف صحابه پیامبر تا این حد نادرست است.

علامه بی‌درنگ پاسخ داد: اگر عمر بن خطاب، حضرت علی علیه السلام را با چنین القابی خوانده باشد چه می‌گویید؟ او گفت: سخن عمر برای ما حجت است. علامه امینی در همان مجلس یکی از کتابهای اهل سنت را طلبید، کتاب را آوردند، علامه آن را ورق زد، صفحه‌ای از آن را گشود و گفت این صفحه را بخوان. در آن صفحه نوشته شده بود؛ مردی به طواف کعبه مشغول بود، در همان جا به زن نامحرم نگاههای نامشروعی کرد، حضرت علی علیه السلام او را در آن حال دید، و یک سیلی به او

زد و با این کار او را نسبت به اشتباهش آگاه نمود. او با ناراحتی برای عمر ماجرا را تعریف نموده و از حضرت علی علیه السلام شکایت کرد. عمر در پاسخ او گفت: «شکایت تو نابجاست زیرا به راستی که چشم خدا تو را دیده و دست خدا تو را زده است.» (۱) آن شخص سنی وقتی این حکایت را دید، حقیقت را دریافت و قانع شد.

بنابراین امیرمؤمنان علیه السلام چشم خداست یعنی به اذن خدا همه چیز و همه جا را می‌بیند و هر چه می‌بیند برای خداست. همچنین دست خداست یعنی اظهار و اعمال قدرت خدا به دست حضرت علی علیه السلام است و دست خدا محال است که حتی برای یک لحظه کار غیرخدایی انجام دهد یا در کار خدا شریکی قرار دهد.

به همین جهت جریان دوزدن حضرت علی علیه السلام برای برطرف نمودن غضب و غرض شخصی به هیچ عنوان با وجود مقدّس آن حضرت هم‌خوانی ندارد و اگر این ماجرا صحیح بود به هیچ عنوان ضربه او برتر از عبادت تمام جن و انس نمی‌شد.

همچنین در نسبت دادن برخی مسائل به ائمه اطهار علیهم السلام افراط‌هایی صورت می‌گیرد، مثلاً می‌گویند تیر از پای حضرت علی علیه السلام کشیدند و آن حضرت چون در نماز بود اصلاً متوجه نشد، در حالی که این صحیح نمی‌باشد، مگر می‌شود امام مبین چیزی را متوجه نشود؟! بلکه بهتر این است که گفته شود حضرت درد را متوجه می‌شد ولی آنچنان غرق در راز و نیاز با پروردگار عالم بود که به این درد اهمیتی نمی‌داد. زیرا آن حضرت هم مُلک را می‌بیند و هم ملکوت را، هم بدن را در نظر دارد و هم روح را، هم دنیا را دارد و هم آخرت را و علم همه چیز را دارد و از همه حالات نیز باخبر است و لذا اگر الگوی ما حضرت علی علیه السلام است این نیز صحیح نیست که برخی‌ها می‌گویند فلان عارف آنقدر غرق خدا شده بود که من را

۱ - رأی عین الله و ضربتک یدالله، حدیقة الحکم ص ۶۳.

نمی‌دید و جواب مرا نمی‌داد و اصلاً در ملک نبود، زیرا عارفی که پیرو حضرت علی علیه السلام باشد نیز باید همچون آن حضرت چند بُعدی باشد، یعنی او نیز هم ملک را ببیند و هم ملکوت را، هم به فکر بدن خود باشد و هم به فکر روح خویش و هم دنیا را داشته باشد، هم آخرت را... و این همان صراط مستقیم است.

هزار رکعت نماز در هر شب

یکی از سؤالاتی که زیاد مطرح می‌شود این است که آیا این صحیح است که حضرت علی علیه السلام شبی هزار رکعت نماز می‌خوانده است؟

در پاسخ به این سؤال باید گفت؛ ممکن است برخی شبها آن حضرت هزار رکعت نماز خوانده باشند اما با توجه به اینکه آن حضرت برنامه‌های دیگری همچون اطعام فقیران در شب را نیز داشته‌اند نمی‌توان پذیرفت که هر شب آن حضرت به صورت طبیعی، هزار رکعت نماز خوانده باشند ولی به هر حال این کار ممکن است و برخی از بزرگان در زمان ما نیز این کار را انجام داده‌اند. اگر پرسیده شود که آیا آن حضرت خسته نمی‌شدند جواب این است که ماهی هیچ‌گاه از شنا کردن خسته نمی‌شود، اما باید توجه داشت که خیلی مطالب هم ساختگی و غیر منطقی است، مثلاً نقل می‌کنند که شخصی می‌بیند حضرت علی علیه السلام در بین نخلستانها در حال راز و نیاز غش می‌کند و می‌آید خدمت حضرت زهرا علیها السلام و قضیه را بیان می‌کند و حضرت می‌فرماید: مولا علی علیه السلام شبی هفتاد مرتبه این طور غش می‌کند! این مطلب، ساختگی و جعلی است زیرا مناجات و افتادن و غش کردن اگر هر دفعه‌اش نیم ساعت طول بکشد، هفتاد مرتبه غش کردن با این فرض ۳۵ ساعت می‌شود و ما شب سی و پنج ساعتی نداریم حتی هر بار غش کردن را اگر یک ربع هم فرض کنیم باز هم غیر ممکن است، این خرافات را ساخته‌اند تا بگویند امامی

که در هر شب هفتاد مرتبه غش کند چگونه می‌تواند امام باشد؟! استاد بزرگوارم می‌فرمودند: «به جای این سخنان باید انسان تزکیه نفس کند و صفات رذیله را از دلش پاک نماید تا امام و مولای خود را با نورانیت کامل بشناسد»^(۱) و بفهمد که ائمه اطهار علیهم‌السلام آینه تمام‌نمای پروردگار هستند، همان‌طور که در زیارت جامعه کبیره می‌فرمایند: «مَنْ عَرَفَكُمْ فَقَدْ عَرَفَ اللَّهَ»^(۲)، آیا در این زیارت که صفات ائمه علیهم‌السلام را بیان کرده یک چنین حرفهای خرافی هم نقل شده که مثلاً حضرت علی علیه‌السلام شبی هفتاد مرتبه غش می‌کرده است؟!...»

زهد دروغین

یکی از واژه‌های اخلاقی در میان سایر واژه‌های اسلامی، واژه «زهد» می‌باشد. زهد در لغت به معنای بی‌رغبتی و بی‌میلی است و در اصطلاح به معنای ترک محبت دنیا می‌باشد. در قرآن کریم یکبار از تعبیر «زاهدین» استفاده شده است که البته در آنجا معنای لغوی آن منظور است.^(۳)

متأسفانه واژه «زهد» یکی از واژه‌هایی است که با القاء دشمنان و منحرفین در اذهان خیلی از مردم به صورت وارونه معنا شده است و شیطان نیز چون قسم خورده است که مردم را از صراط مستقیم گمراه کند با زیبا جلوه دادن معنای ساختگی و تحریف شده زهد به آن رنگ و بوی دینی و به اصطلاح عرفانی بخشیده است.

۱ - قال علی علیه‌السلام: «معرفة الله عزوجل و معرفة الله عزوجل معرفة بالانوار»

بحارالانوار جلد ۲۶ صفحه ۱ حدیث ۱.

۲ - بحارالانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۳۳ (زیارة الجامعة).

۳ - سورة يوسف آية ۲۰.

تعاریف غلط

خیلی‌ها زهد را به فقر و نداری و تهی‌دستی معنا کرده‌اند، برخی دیگر زهد را انزوا و گوشه‌نشینی یا رهبانیت دانسته‌اند، عده‌ای می‌گویند زهد یعنی انسان به طور کلی از دنیا جدا شود و آن را رها کند! و برخی دیگر می‌گویند زهد همان درویشی، صوفی‌گری و پشمینه‌پوشی است! در صورتی که این معانی به هیچ عنوان مطابق با صراط مستقیم قرآن و عترت نمی‌باشد.

معنای صحیح زهد

زهد به معنای نداشتن و فقر و ترک دنیا نیست بلکه زهد به معنای بی‌رغبتی و ترک محبت آن است. حضرت علی علیه السلام در یک جمله کوتاه و بسیار زیبا زهد را تعریف نموده و فرموده‌اند: «الزهد كله بين الكلمتين من القرآن، قال الله سبحانه: ﴿لِكَيْلًا تَأْسَوْا عَلَىٰ مَا فَاتَكُمْ وَلَا تَفْرَحُوا بِمَا آتَاكُمْ﴾ (۱) و من لم يأس على الماضي، ولم يفرح بالآتي، فقد أخذ الزهد بطرفيه» (۲)

یعنی تمام معنای زهد در دو کلمه از قرآن است که خدا فرموده است به آنچه که از دست می‌دهید تأسف نخورید و به آنچه به شما داده می‌شود خوشنود نگردید. کسی که برگزیده افسوس نخورد و به آینده شادمان نباشد، همه جوانب زهد را رعایت کرده است. بنابراین طبق فرمایش حضرت علی علیه السلام معنای زهد دل نبستن به دنیا می‌باشد به طوری که اگر همه دنیا را به انسان بدهند خوشحال نشود و اگر تمام ثروت و مقام ظاهری او را از او بگیرند اصلاً ناراحت نشود. و امام حسن علیه السلام نیز

۱ - سورة حدید آیه ۲۳.

۲ - نهج البلاغه صفحه ۵۲۶ حکمت ۴۳۹.

فرمودند: «زهد دلدادگی و رغبت به تقوا و دل برگرفتن از محبت دنیا می‌باشد.»^(۱)

زهد تعهد انبیاء در عالم میثاق

خدای تعالی در عالم ذر از همه انبیاء تعهد گرفت که باید زهد در دنیا داشته باشند و در دعای ندبه به این تعهد تصریح شده و آمده است: «بَعْدَ أَنْ شَرَطْتَ عَلَيْهِمُ الزُّهْدَ فِي دَرَجَاتِ هَذِهِ الدُّنْيَا الدُّنْيَةِ...» یعنی خدایا تو با انبیاء شرط کردی که در این دنیا زاهد بوده و نسبت به دنیا بی‌میل و رغبت باشند و آنها هم برای تو این شرط را قبول کرده و پذیرفتند و تو هم چون می‌دانستی که اینها به تعهد خویش وفا می‌کنند قبولشان کردی و آنها را به پیامبری برگزیدی.^(۲)

انبیاء همه ثروتمند بوده‌اند

هنگامی که ما حالات انبیاء الهی را مرور می‌کنیم به وضوح متوجه می‌شویم که اکثر انبیاء الهی ثروتمند بوده‌اند و به هیچ عنوان فقر مادی نداشته‌اند و حتی همیشه به فقرا و نیازمندان کمکهای فراوانی می‌نموده‌اند.

در میان پیامبران شاید در این زمینه حضرت سلیمان علیه السلام از همه مشهورتر باشد که به تمام مخلوقات حکمرانی می‌نمود و تمام ثروتها در اختیار او قرار گرفته بود و همه ثروتش هم حساب و کتاب داشت.^(۳) خدا در قرآن از زبان او می‌فرماید:

﴿قَالَ رَبِّ اغْفِرْ لِي وَهَبْ لِي مُلْكًا لَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ مِّنْ بَعْدِي﴾^(۴)

۱ - قيل لأبي محمد عليه السلام ما الزهد؟ قال: «الرغبة في التقوى و الزهادة في الدنيا» تحف العقول صفحه ۳۸۸.

۲ - بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۰۴.

۳ - بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۱۰۷.

۴ - سورة ص آیه ۳۵.

حضرت ابراهیم علیه السلام نیز دارای ثروت فراوان بود، او گوسفندان زیادی داشت که در اوایل خود چوپانی آنها را می‌نمود و گله او بین دو کوه را پر می‌کرد. همچنین در قرآن کریم آمده است: هنگامی که برای حضرت ابراهیم مهمان آمد ایشان گوساله‌ای را برای آنان کباب نمودند. ﴿فَجَاءَ بِعِجْلٍ سَمِينٍ﴾^(۱) و این یک نمونه از مهمان‌نوازی آن حضرت است. و نیز در حالات ایشان نقل شده است که هیچ‌گاه دوست نداشت روزی را بدون مهمان سپری نماید و او نیز همچون سایر انبیاء مهمان را گرامی می‌داشت و به بهترین نحو از مهمانان پذیرایی می‌نمود.

انبیاء هیچ‌گاه خود را از نعمتهای الهی محروم نمی‌نموده و به فقر و نداری روی نمی‌آوردند، زیرا این امر الهی بود که از نعمت‌های خدا به خوبی استفاده کنند به طوری که خدای کریم در قرآن کریم خطاب به رسولان خویش می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرُّسُلُ كُلُوا مِنَ الطَّيِّبَاتِ﴾^(۲) ای پیامبران از روزی‌های پاک و پاکیزه‌ای که ما به شما داده‌ایم استفاده کنید.

حضرت یوسف علیه السلام از عزیز مصر خواست که خزائن مملکت را در اختیار او قرار دهد و علاوه بر نبوت دارای ثروت و مقام ظاهری دنیا نیز بود به طوری که امام رضا علیه السلام می‌فرمایند: «حضرت یوسف پیغمبر لباس دیبای زرین طلا باف^(۳) می‌پوشید و بر بساط فرعون تکیه می‌کرد و قوانین الهی را اجرا می‌نمود.»^(۴) قرآن کریم از زبان حضرت یوسف می‌فرماید: ﴿رَبِّ قَدْ آتَيْتَنِي مِنَ الْمُلْكِ﴾^(۵)

۱ - سورة ذاریات آیه ۲۶.

۲ - سورة طه آیه ۸۱.

۳ - البته اکنون در دین اسلام، استفاده از طلا و ابریشم برای مردان حرام است.

۴ - پاسخ به سؤالات فلسفی و اعتقادی صفحه ۶۷ به نقل از شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید جلد ۱۱ صفحه ۳۴.

۵ - سورة یوسف آیه ۱۰۱.

پدر حضرت یوسف یعنی حضرت یعقوب علیه السلام نیز به جز زمانی که در کنعان قحطی آمده بود و او هر چه داشت برای خود و فقیران مصرف نموده بود، همواره دارای مال و ثروت فراوانی بود و فرزندان زیادی داشت و هیچ گاه فقیری از در خانه او ناامید بر نمی‌گشت و حتی یک بار که از فقیری غفلت نمود باعث شد که خدا فراق حضرت یوسف را بر او رقم بزند. (۱)

حضرت شعیب از نظر مالی در وضع خوبی بود و گوسفندان فراوانی داشت به طوری که بخشی از گوسفندان خود را به حضرت موسی علیه السلام بخشید.

حضرت ذوالقرنین علیه السلام آنچنان همت بالایی داشت که علاوه بر پیشرفتهای معنوی و کمالات روحی، از نظر مادی نیز پیشرفت بی‌نظیری نمود به طوری که از شرق تا غرب را فتح نمود و جریانش در سوره کهف به عنوان یک نمونه استقامت، پشتکار و جدیت مطرح است. (۲)

حضرت عبدالمطلب جدّ پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دارای ثروت فراوانی بود و حتی خطاب به سپاه ابرهه گفت: «انا رب الابل» و ثروتش به حدی بود که فقط به مناسبت نذری که برای حضرت عبدالله علیه السلام نموده بود در یک روز صد شتر قربانی نمود و بین مردم تقسیم کرد.

به هر حال انبیاء الهی همه دارای غنای طبع و ثروت کافی بوده‌اند و به هیچ عنوان فقیر نبوده‌اند، قطعاً اگر زهد به معنای ترک دنیا بود انبیاء چون تعهد زهد با خدا بسته بودند باید در درجه اول ترک دنیا قرار می‌گرفتند در حالی که این طور نیست و به همین جهت خدا در قرآن آنها را تأیید می‌کند و آنها نبی بودند و ما هم آنها را قبول داریم.

۱ - علل الشرایع جلد ۱ صفحه ۶۱.

۲ - سوره کهف آیه ۸۳ - ۱۰۰.

در رأس همه انبیاء، حضرت محمد ﷺ قرار دارد که آن حضرت نیز هیچ گاه زهد را به معنای ترک دنیا و فقر و گوشه‌نشینی معنا نکرده‌اند و حتی تنها ثروت همسرش خدیجه رضی الله عنها یکی از سرمایه‌های اصلی در یاری دین اسلام به شمار می‌رود.

حضرت محمد ﷺ در جوانی به کار تجارت اشتغال داشت، یکی دو بار با سرمایه خدیجه، زن ثروتمند مکه، به تجارت رفت و سودی سرشار به دست آورد و خیلی اوقات نیز چوپانی می‌کرد. اگر تجارت و مشغول شدن به امور دنیایی با معنای زهد مغایرت داشت، آیا پیامبر ما که اسوه حسنه ماست دست به چنین کارهایی می‌زد؟

پس از بعثت نیز آن حضرت هیچ گاه زینت‌های زندگی را حرام نمی‌دانستند اما به خاطر اینکه پیشوای مردمی بود که زندگی ساده‌ای داشتند همچون آنها زندگی می‌کرد و می‌کوشید به تجملات دست و پاگیر پشت کند. او با اینکه لباس گران‌قیمت نمی‌پوشید ولی همواره زیباپوش بود و در پوشش به رنگ سفید علاقه داشت.

غذای آن حضرت نیز اگر چه ساده بود اما هیچ گاه آن حضرت گرسنه نمی‌ماندند. نان جو، یا نان گندم سبوس‌دار با مقداری نمک یا شیر و یا سرکه و گاهی مقداری گوشت و سبزی، غذای غالب آن حضرت بود.

همچنین همواره می‌فرمود: «آن کس که بار زندگی خود را به دوش مردم نهد و خود بیکار باشد، ملعون و مورد نفرت خداوند است.» و می‌فرمود: «خداوند آدم بی‌کار و تن‌پرور را دشمن می‌دارد.» همچنین مردم را به احیاء زمینهای موات دعوت نموده و می‌فرمود: «هر کس زمینی را آباد کند مالک آن می‌شود.»

و تأکید می‌نمود: «آدمی تنها در سایه کسب و کار مالک محصول می‌شود و بر

مال خویش مسلط می‌گردد، آن کس که در جامعه چیزی تولید کند مالک آن چیز خواهد بود و می‌تواند آن را مورد استفاده قرار دهد یا معامله کند.» و می‌فرمود: «کسی که اهل تجارت و کسب و کار باشد و در کسب و کارش، راستگو و درستکار و مسلمان باشد در روز قیامت با شهیدان است.»^(۱)

آن حضرت توجه به تجمل و زیبایی را در زندگی مجاز می‌شمرد اما تجمل پرستی را روا نمی‌دانست، حرکت برای آرامش و زندگی مناسب دنیایی را عبادت می‌دانست ولی مردم را از دنیا پرستی و غفلت از یاد خدا باز می‌داشت.

این سیره پیامبر عزیز ماست که علاوه بر اینها صدها روایت از آن حضرت پیرامون کار و تلاش و فعالیت دنیایی و اهمیت زندگی ظاهری دنیا نقل شده است که قابل انکار نیست و روایاتی هم که پیرامون مذمت دنیا از آن حضرت نقل شده منظور همان دلبستگی و محبت دنیا را داشتن است نه اینکه منظور آن حضرت ترک دنیا و فقر و درماندگی باشد.

با تمام این توضیحات من نمی‌دانم چرا خیلی‌ها اصرار دارند که پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام را فقیر و درمانده معرفی نمایند، نمی‌دانم چرا سعی می‌کنند زهد را به معنای لباس خشن پوشیدن و روی حصیر خوابیدن و امثال آن معرفی کنند، چرا می‌خواهند همیشه روایات ساختگی و جعلی را نقل کنند و پیامبر یا حضرت علی علیه‌السلام را بدهکار فرد یهودی معرفی کنند؟!!!

من نمی‌خواهم بگویم پیامبر روی حصیر نمی‌خوابید، زیرا در زمان پیامبر اقتضاء همین بود و اکثر و شاید بتوان گفت قریب به اتفاق مردم روی حصیر می‌خوابیدند. این را من قبول دارم، اما این معنای زهد نیست. چون اگر معنای زهد این بود حتماً بقیه ائمه نیز به تبعیت از پیامبر و حضرت علی علیه‌السلام روی حصیر

می خوابیدند و پیامبران الهی نیز همین کار را می‌کردند. در حالی که این طور نقل نشده است. به نظر من اگر پیامبر در قصر زمرد هم زندگی می‌کرد و موقعیت اقتضاء می‌نمود باز پیامبر زاهدترین مردم بود. زیرا همان طور که گفتیم زهد، محبت دنیا را نداشتن است که به صورت کمال در روح بزرگ آن حضرت دیده می‌شود.

داستان ساختگی

به عنوان نمونه شخصی در کتاب خود^(۱) قصه‌ای برای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله ساخته و نوشته است:

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «شبی که به معراج رفتم وسط بهشت قصری از یاقوت سرخ دیدم، وقتی جبرئیل درب آن قصر را باز نمود، در آنجا خانه‌ای از مروارید سفید را دیدم که در میان آن صندوق درخشانی قرار داشت. به جبرئیل گفتم در این صندوق را باز کن تا ببینم در آن چیست. جبرئیل گفت: من اجازه ندارم و خدا اجازه نمی‌دهد که در آن باز شود مگر برای کسی که او را دوست داشته باشد! التماس کردم و از خدا اذن طلبیدم، پروردگار فرمود: مانعی ندارد و جبرئیل در آن را باز نمود. داخل صندوق دو چیز وجود داشت یکی فقر و دیگری خرقه!^(۲)

در آن موقع از طرف خدا ندا آمد که ای محمد این دو چیز را برای تو و امت تو قرار داده‌ام و آنها را به هیچ کس جز کسانی که دوست دارم نمی‌دهم و از این دو چیز مخلوقی محبوب‌تر ندارم! پس حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خرقه را پوشید و فقر را اختیار کرد و ائمه اطهار علیهم السلام هم آن دو را انتخاب نمودند و پس از آن اقطاب متصوفه (و دراویش) آنها را برگزیدند.»

۱ - کتاب تحفه عباسیه صفحه ۹۳.

۲ - خرقه لباسی است با وصله‌ها و پینه‌های فراوان.

این قصه را قطعاً دشمنان اسلام ساخته‌اند تا معنای زهد را طبق خواسته‌های نفسانی خویش تفسیر کنند و دلیلی برای افکار و عقاید غلط خویش داشته باشند. و حال اینکه باید در پاسخ آنها گفت: اولاً چرا فقر و خرقه در قصر یاقوت و اطاق مروارید و صندوق منور قرار گرفته بود؟! معنی این تناقض چیست؟

و ثانیاً اگر خدا فقر و خرقه را به کسانی که دوست دارد می‌دهد پس چاره‌ای نیست جز اینکه بگوئیم خدا انبیاء‌اش را دوست نمی‌دارد که به آنها مال و ثروت عطا نموده است.

علاوه بر آن چرا حضرت سلیمان و حضرت یوسف و ذوالقرنین را در قرآن تأیید نموده و مورد ستایش قرار داده است؟! (۱)

و ثالثاً روایاتی که در مذمت فقر به ما رسیده چگونه با این داستان قابل جمع است؟! ...

چه فقری افتخار است؟

شاید گفته شود پس منظور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از اینکه فرمودند: «الفقر فخری» (۲) فقر افتخار من است، چه می‌باشد؟

پاسخ این سؤال هم بسیار روشن است، زیرا منظور پیامبر در این عبارت فقر مادی نیست بلکه منظور آن حضرت فقر و نیازمندی و اظهار کوچکی در محضر پروردگار بزرگ عالم است. (۳) همان طور که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا النَّاسُ

۱ - سوره یوسف آیه ۲۴ و سوره نمل آیه ۱۵.

۲ - الفقر فخری و به افتخر علی سائر الأنبياء، مجمع البحرين ماده فقر.

۳ - ام سلمه نقل می‌کند که پیامبر صلی الله علیه و آله وقتی شبها در درگاه خدا گریه می‌کرد می‌فرمود: ما همه فقیر درگاه خداییم و هیچ کس از خدا بی‌نیاز نیست. بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۲۱۷.

أَنْتُمْ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ^(۱) ای مردم شما همه فقیران در خانه خدا هستید و تنها خدا بی نیاز ستوده است.

آری این فقر افتخار است. هر کس در محضر خدا، خود را کوچک‌تر ببیند و احساس فقر و حقارت بیشتری کند او معرفتش بیشتر است و این افتخار است تا جایی که اگر انسان پیامبر خدا هم باشد خود را فقیر درگاه او بداند و به این فقر افتخار کند و این سیره تمام انبیاء و اولیاء خداست، به طوری که حضرت موسی علیه السلام نیز می‌فرماید: ﴿رَبِّ إِنِّي لِمَا أَنْزَلْتَ إِلَيَّ مِنْ خَيْرٍ فَقِيرٌ﴾^(۲) خدایا من نسبت به هر خیری که تو بر من نازل کنی فقیرم.

فقر، چیز خوبی نیست

بنابراین فقر مادی و نیازمندی به مخلوق به هیچ عنوان در شأن انبیاء الهی نیست و به طور کلی فقر چیز ممدوح و پسندیده‌ای نمی‌باشد و ما به عنوان نمونه، به دلائل زیر در مذمت فقر اشاره می‌کنیم:

(۱) خدای تعالی فقر را از ناحیه شیطان دانسته و می‌فرماید: ﴿الشَّيْطَانُ يَعِدُكُمُ الْفَقْرَ﴾^(۳) شیطان به شما وعده فقر می‌دهد ولی خدا به شما وعده بخشش و کمال می‌دهد.

(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مکرر فرموده‌اند: «كاد الفقر أن يكون كفراً» یعنی نزدیک است که فقر انسان را به کفر بکشانند. و یا فرموده‌اند: «من لا معاش له لا معاد له» کسی که معاش زندگی اش را ندارد معادش درست نیست، یعنی اعتقاداتش

۱ - سوره فاطر آیه ۱۵.

۲ - سوره قصص آیه ۲۴.

۳ - سوره بقره آیه ۲۶۸.

هم صحیح نمی ماند.

البته در توضیح این دو حدیث باید گفت، این دو روایت را به نحو عموم قبول نداریم، زیرا اگر این احادیث کلیت داشته باشد می بایست ابوذر و سلمان و عمار و خیلی از اصحاب پیامبر و مخصوصاً آنها که به اصحاب صفة معروف اند را هم شامل شود، در حالی که آنها با اینکه در ابتدا از نظر مالی حتی خانه ای برای زندگی هم نداشتند اما جزء بهترین اصحاب پیامبرند. اما به هر حال این روایات شامل حال اکثر مردمی که ضعیف بوده و ایمانشان مستقر نشده می گردد.

حال فقری که ممکن است انسان را به کفر بکشانند و معاد انسان را از بین ببرد چگونه می شود که سبب افتخار پیامبر ما گردد؟!

۳) حضرت علی علیه السلام به امام حسن علیه السلام فرمودند: «یا بُنَّی الْفَقِیْرُ حَقِیْرٌ، لَا یُسْمَعُ کَلَامُهُ وَلَا یُعْرَفُ مَقَامُهُ، لَوْ كَانَ الْفَقِیْرُ ضَادِقًا یُسْمَوْنَهُ کَاذِبًا وَلَا وَكَانَ زَاهِدًا یُسْمَوْنَهُ جَاهِلًا، یَا بُنَّی مَنْ ابْتَلَى بِالْفَقْرِ ابْتِلَى بِأَرْبَعِ خِصَالٍ؛ بِالضَّعْفِ فِی یَقِیْنِهِ وَ النُّقْصَانِ فِی عَقْلِهِ وَ الرِّقَّةِ فِی دِیْنِهِ وَ قِلَّةِ الْحِیَاءِ فِی وَجْهِهِ فَتَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الْفَقْرِ» (۱).

ای فرزندم! بدان که فقیر کوچک و حقیر است به طوری که نه کسی به سخنش گوش فرا می دهد و نه کسی او را می شناسد. اگر فقیر راستگو باشد او را دروغگو می خوانند و اگر زاهد باشد او را جاهل و نادان لقب می دهند. ای پسر! کسی که به فقر مبتلا شود در واقع به چهار ویژگی گرفتار شده است؛ اول به ضعف در یقین، دوم نقصان و کمبود، سوم سبک شمردن دین و احکام خدا، و چهارم کم شدن حیاء و آبرو، (پس سزاوار است که بگوییم) پناه می بریم به خدا از فقر.

۴) همچنین حضرت علی علیه السلام به محمد صلی الله علیه و آله فرمود: «یا بُنَّی اِنِّیْ اَخَافُ

عَلَيْكَ الْفَقْرَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنْهُ فَإِنَّ الْفَقْرَ مَنْقَصَةٌ لِلدِّينِ مَدَهَشَةٌ لِلْعَقْلِ دَاعِيَةٌ لِلْمَقْتِ» (۱)

ای پسر من! من برای تو از فقر می‌ترسم، پس به خدا پناه ببر از فقر، زیرا فقر به دین تو لطمه می‌زند و باعث دهشت عقل توست و تو را به وضعیت بدی می‌کشاند.

(۵) حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام به فقیری مبلغ پنج هزار درهم اهدا نمود و سپس از فقر با عنوان دشمن یاد نمود و فرمود: «تو را به خدا سوگند می‌دهم که هر گاه بار دیگر این دشمن به تو حمله‌ور شد و ستم ورزید، او را نزد من بیاور تا او را از تو دور گردانم» (۲)

(۶) امیر مؤمنان علی علیه السلام می‌فرمایند: «الْعُسْرُ يُفْسِدُ الْأَخْلَاقَ» مضیقه زندگی و فقد مالی، اخلاق آدمی را فاسد می‌کند. (۳)

(۷) ائمه اطهار علیهم السلام به ما آموخته‌اند که در دعاها بگوییم: «اللَّهُمَّ اغْنِنِي بِالْإِفْتِقَارِ إِلَيْكَ وَ لَا تُفْقِرْنِي بِالْإِسْتِغْنَاءِ عَنْكَ» (۴) بارالها! مرا با فقر و نیازمندی به خودت غنی کن و با احساس بی‌نیازی از ذات اقدس خودت دچار فقرم منما.

(۸) امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: «وَلَا أَفْتَقِرَنَّ وَ مِنْ عِنْدِكَ وَ سَعِي» (۵)
خدایا! مرا کمک کن دچار فقر و تنگدستی نشوم با آنکه به لطف تو از نعمت گشایش برخوردارم.

(۹) امیر مؤمنان امام علی علیه السلام فرمودند: «الْفَقْرُ الْمَوْتُ الْأَكْبَرُ» (۶) تنگدستی و

۱ - بحار الانوار جلد ۳۴ صفحه ۳۴۸ باب ۳۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۵۰.

۳ - فهرست موضوعی غرر صفحه ۳۱۱.

۴ - سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۳۷۸.

۵ - صحیفه سجّادیه فراز ۱۴ از دعای مکارم اخلاق.

۶ - تحف العقول صفحه ۳۶۶ حدیث ۸۸.

فقر، مرگ بزرگتر است!

(۱۰) حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «الْغِنَى فِي الْغُرْبَةِ وَطَنٌ وَالْفَقْرُ فِي الْوَطَنِ غُرْبَةٌ» (۱).

آدم ثروتمند ولو در غیر وطن خود باشد مثل این است که در وطن خویش است و آدم فقیر، حتی در وطن خود نیز غریب و ناشناس است.

ضمناً توضیح این مطلب لازم است که روایاتی نیز نقل شده مبنی بر اینکه خدا فقرا را دوست دارد و بسیار واضح است که آن روایات هیچ تعارضی با روایات نقل شده ندارند، زیرا آنچه مورد اکراه خدا و ائمه علیهم السلام است فقر است نه انسان فقیر، علاوه بر آن، در این روایات ذکر شده که خداوند فقیری را دوست دارد که با وجود فقر مالی عفاف و پاکدامنی خود را از دست ندهد و برای نجات از فقر نیز تلاش کند. (۲)

چند روایت پیرامون گشایش و توسعه در زندگی

همچنین در مقابل روایات فراوانی در رابطه با توسعه در زندگی و دوری از تنگ نظری نقل شده است، به عنوان نمونه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در روایات فراوان به ما توسعه در زندگی را سفارش نموده و رسیدگی به اهل و عیال را نوعی صدقه بر شمرده و خشنودی خدا را در رسیدگی به خانواده دانسته‌اند (۳) و نیز فرموده‌اند:

۱ - نهج البلاغه صفحه ۴۵۲ حکمت ۵۶.

۲ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ عَبْدَهُ الْمُؤْمِنَ الْفَقِيرَ الْمُتَعَفِّفَ أَبَا الْعِيَالِ»؛ نهج الفصاحه صفحه ۱۵۲ حدیث ۷۵۳.

۳ - وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۱۶۹ و ۱۷۱ و جلد ۲۱ صفحه ۵۴۳، بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه ۷۰.

«فَعَلَيْكُمْ رِزْقُهُنَّ وَكِسْوَتُهُنَّ بِالْمَعْرُوفِ»^(۱) خوراک و پوشاک زنان به نحو معروف بر شما واجب است. و فرمودند: «مَلْعُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ ضَيَّعَ مَنْ يَعُولٌ»^(۲) کسی که حقوق عائله خود را ضایع کند از رحمت خدا دور و ملعون است. حضرت موسی بن جعفر علیه السلام می‌فرمایند: «عِيَالُ الرَّجُلِ أَسْرَائُهُ فَمَنْ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِ نِعْمَةً فَلْيُوسِّعْ عَلَى أَسْرَائِهِ فَإِنْ لَمْ يَفْعَلْ أَوْشَكَ أَنْ تَزُولَ تِلْكَ النُّعْمَةُ»^(۳) عائله مرد در قید و اختیار او هستند، خداوند به هر کس نعمت داده بر عائله خود گشایش دهد وگرنه ممکن است آن نعمت از او سلب شود.

امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند: «إِنَّ الْمَرْءَ يَحْتَاجُ فِي مَنْزِلِهِ وَ عِيَالِهِ إِلَى ثَلَاثٍ خَلَالَ يَتَكَلَّفُهَا وَإِنْ لَمْ يَكُنْ فِي طَبَعِهِ ذَلِكَ مُعَاشِرَةً جَمِيلَةً وَسَعَةً بِتَقْدِيرٍ وَ غَيْرَةً بِتَحَصُّنٍ»^(۴) مرد باید در برنامه خانه و خانواده سه چیز را بر خود واجب بداند هر چند خلاف میلش باشد؛ (۱) خوش رفتاری (۲) توسعه در معاش همراه با تقدیر معیشت (۳) غیرت ناموسی

همچنین امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: «إِنَّ أَرْضَاكُمْ عِنْدَ اللَّهِ أَشْبَغُكُمْ عَلَى عِيَالِهِ»^(۵) هر که بر خانواده‌اش بیشتر توسعه داده و آنها را در رفاه کامل قرار دهد، خداوند از او خشنودتر است.

با توجه به روایاتی که خوانده شد به خوبی متوجه شدیم که فقر نه تنها مایه افتخار انسان نیست بلکه فقر نوعی کمبود و نقص است، فقر گرفتاری است، فقر مایه تضعیف دین خیلی از مردم است و فقر باعث حقارت انسان و عذاب خانواده

۱ - وسائل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۵۱۷.

۲ - همان جلد ۲۰ صفحه ۱۷۱.

۳ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۲۰۸.

۴ - همان صفحه ۲۳۵.

۵ - همان صفحه ۱۳۶.

و بستگان اوست.

علاوه بر همه اینها اگر فقر چیزی خوبی بود که می شد به آن افتخار نمود پس چرا ائمه اطهار علیهم السلام در دعاها به ما یاد داده‌اند که از فقر به خدا پناه ببریم و همواره از خدا بخواهیم که ما را بی نیاز از مردم کند؟! این محال است که دین مقدّس ما از یک طرف بگوید فقیر بودن افتخار است و از طرف دیگر به ما یاد دهد که بعد از هر نماز بگوییم: «اللهم اغن کل فقیر»! یعنی خدایا هر فقیری را بی نیاز کن.

مرد کشکولی

نقل می کنند، درویشی تصمیم گرفت به اصفهان نزد مرحوم علامه مجلسی رحمته الله برود و از محضر آن بزرگوار استفاده معنوی بنماید. وقتی به اصفهان رسید و وارد خانه علامه شد، با تعجب مشاهده کرد که علامه دارای خانه مجلّلی است و از نظر مالی بسیار وضعیت خوبی دارد و حتی افرادی هم در خدمت او به امور وی رسیدگی می کنند. همچنین متوجه شد که علامه مجلسی شخصی است که حتی در حکومت نیز نفوذی داشته و در میان جامعه خدماتی را انجام می دهد. خیلی تعجب کرد و با خود گفت: این چه زاهدی است؟ شاید من اشتباه آمده‌ام؟! علامه مجلسی وقتی او را دید پس از ساعتی متوجه روحیات او شد و فهمید که این درویش معنای زهد را درست درک نکرده است، لذا خواست او را بهتر بسنجد تا شاید بتواند او را آگاه کند. به همین جهت به او گفت؛ بیا من و تو از همه چیز بگذریم و به سوی خدا برویم. من همه را رها می کنم و با تو می آیم تا به کمالات روحی برسیم؛ درویش قبول کرد و با هم حرکت کردند، مقداری که از خانه دور شدند، درویش متوجه شد کشکول خود را جا گذاشته است و لذا از علامه اجازه خواست که به خانه برگردد تا کشکولش را بردارد. علامه فرصت را غنیمت شمرد و به او

گفت: من از همه تشریفات و مقام ظاهری و ثروتم گذشتم، اما تو به خاطر کشکولت می خواهی برگردی؟! (۱) اینجا درویش تکانی خورد و بعد با توضیحات و روشننگری های علامه متوجه شد که معنای زهد درویشی و دوری از مال دنیا نیست بلکه معنای زهد همان دل نبستن به مادیات و مقامات دنیایی است.

رهبانیت و انزوا

زهد به معنای رهبانیت و عزلت نیز نمی باشد. خیلی ها با افکار شیطانی خود، عزلت، رهبانیت، کناره گیری از مردم و گوشه نشینی را به عنوان یکی از برنامه های سیر و سلوک و رسیدن به کمالات روحی و عرفان مطرح نموده اند، در حالی که خدای تعالی در قرآن کریم تصریح می کند که رهبانیت بدعت است. ﴿وَرَهْبَانِيَّةً ابْتَدَعُوهَا مَا كَتَبْنَاهَا عَلَيْهِمْ...﴾ (۲)

این فکر و ایده دقیقاً مخالف سیره قرآن و عترت است، زیرا قرآن کریم همواره ما را به سوی تعاون، همکاری، همفکری و مشورت و فعالیت دعوت می کند که اینها هیچ کدام با انزوا و گوشه نشینی سازگاری ندارد. از جمله خدای تعالی می فرماید: ﴿تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَى﴾ (۳) و یا می فرماید: ﴿وَأْمُرْهُمْ شُورَىٰ بَيْنَهُمْ﴾ (۴) و ﴿وَشَاوِرْهُمْ فِي الْأَمْرِ﴾ (۵) و...

اگر زهد به معنای انزوا و رهبانیت بود در رأس همه زهاد باید پیامبران و ائمه اطهار علیهم السلام به این خصلت روی می آوردند در حالی که هیچ کدام از انبیاء و اولیاء

۱ - سیر الی الله جلد ۳ صفحه ۱۸۷، امام زمان و علامه مجلسی صفحه ۳۷.

۲ - سوره حدید آیه ۲۷.

۳ - سوره مائده آیه ۲.

۴ - سوره شوری آیه ۳۸.

۵ - سوره آل عمران آیه ۱۵۹.

الهی منزوی، گوشه‌نشین و راهب دیر نبوده‌اند. حتی در صدر اسلام به حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله خبر دادند که افرادی، زن و بچه خود را رها کرده و به عزلت و رهبانیت روی آورده‌اند و به این طریق می‌خواهند خود را به خدا نزدیک کنند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله تا این را شنیدند بسیار ناراحت شدند و آنها را از این فکر غلط باز داشتند.

امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «لیس الزهد فی الدنیا باضاعة المال و لا تحريم الحلال بل الزهد فی الدنیا لا یتکون بما فی یدک اوثق منك بما عند الله عزوجل». (۱)

معنای زهد در دنیا این نیست که مالت را ضایع کنی و آنچه خدا برای ت حلال نموده (از زن و زندگی و اموال) بر خود حرام نمایی، بلکه زهد در دنیا این است که به آنچه در دست توست بیشتر از آنچه که نزد خداست دل نبندی و تکیه نکنی. همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علناً تصریح فرمودند: «هرگز شما مثل رهبانیت نصاری نباشید». (۲)

علاوه بر آن زهد به معنای ترک ازدواج نیز نمی‌باشد همان طور که نقل شده است زنی به خدمت امام صادق علیه السلام رسید و عرض کرد: من زنی وارسته و تارک دنیا هستم به جهت اینکه ازدواج نمی‌کنم (و با نفس خود مبارزه می‌کنم). امام صادق علیه السلام فرمودند: «برو از این تصمیم خود دست بردار، اگر در ترک ازدواج فضیلت اخلاقی باشد، حضرت فاطمه زهرا علیها السلام از تو برای این فضیلت سزاوارتر بود زیرا هیچ زنی مانند فاطمه علیها السلام برای کسب فضایل اخلاقی بر دیگران سبقت نگرفته است. (این برداشت غلط از معنای زهد است و چنین رهبانیتی مورد تأیید ما نیست.)

۱ - کافی جلد ۵ صفحه ۷۰.

۲ - قال صلی الله علیه و آله: «و لا یتکونوا کرهبانیه النصارى» نهج الفصاحة صفحه ۲۲۹ حدیث ۱۱۴۵.

اهمیت کار و تلاش

زهد به معنای بیکاری و خانه‌نشینی و دوری از فعالیت‌های اجتماعی نیست و اتفاقاً یکی از امتیازات اسلام این است که همواره بشر را به سوی کار و تلاش دعوت نموده و از بی‌تحرکی بر حذر داشته است و معتقد است که هدف از نهفتن این ذخائر و معادن در شرق و غرب عالم برای ایجاد همکاری در عموم بشر است تا به وسیله آن دوستی و محبت و آرامش ایجاد شود و بشر از این طریق راه سعادت را بی‌یابد. فضیل بن یسار می‌گوید: حضرت امام صادق علیه السلام به من فرمودند: به چه کاری مشغول هستی؟ عرض کردم: فعلاً کاری ندارم. این جواب بر آن حضرت گران آمده و فرمودند: همین است که ثروت از دست شما می‌رود. همچنین آن حضرت می‌فرمودند: «به کار بازرگانی پردازید که بی‌نیازی شما از آنچه در دست مردم است در این کار نهفته است.»^(۱) همچنین آن حضرت ترک تجارت و کار و تلاش را نشان کم‌عقلی انسان می‌دانستند و تصریح می‌نمودند: «کسی که گردآوری ثروت از راه حلال را دوست نمی‌دارد تا با آن ثروت آبروی خود را حفظ نموده و قرض خویش را ادا کند و به خویشاوندانش کمک نماید، در او خیری نیست.»^(۲) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «اگر عبادت ده جزء باشد نه جزء آن در کسب روزی حلال است.»^(۳) و فرمودند: «تاجر راستگوی درستکار با پیغمبران و صدیقان و شهیدان است.»^(۴)

و حضرت امیرالمؤمنین علی علیه السلام می‌فرمایند: «حضرت داوود علیه السلام زره

۱ - وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۱ صفحه ۴۳.

۲ - همان باب ۷، صفحه ۷۷.

۳ - بحار الانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۱۷.

۴ - و قال صلی الله علیه و آله: «التاجر الصدوق الامین مع النبیین و الصدیقین و الشهداء» نهج الفصاحه صفحه ۲۴۰.

حدیث ۱۱۹۷.

می ساخت و می فروخت و با کار و تلاش، خود را از بیت‌المال بی‌نیاز کرد.»^(۱)
 معلی بن خنیس می‌گوید: امام باقر علیه السلام مرا در حالتی دیدند که رفتن به بازار را کمی تأخیر انداخته بودم و لذا به من فرمودند: «به سوی عزت خود بشتاب، یعنی زودتر به بازار برو.»^(۲) و امام صادق علیه السلام نیز عزت مؤمن را در بی‌نیازی او از مردم دانستند.^(۳)

معنای خانه‌نشینی امیر مؤمنان علیه السلام

حضرت علی علیه السلام که الگوی تمام زاهدان عالم است همیشه در اجتماع حاضر است، نه مال دنیا را بر خود حرام کرده و نه از زن و زندگی‌اش فاصله گرفته است. از نظر مال در روایت می‌خوانیم که حضرت فرد دارایی بودند، اما در زندگی ساده‌زیست بودند و با مردم فقیر یک جور زندگی می‌کردند. از نظر کار و تلاش نیز آنقدر کار می‌کردند که عرق می‌ریختند، چاه‌هایی با دست خود حفر نمودند و نخلستان‌هایی داشتند که هزار یا بیشتر در آن درخت نخل وجود داشت.^(۴) اینها را می‌فروختند و بین مستمندان تقسیم می‌نمودند و لذا در سیره ائمه ما و آنچه در روایات آمده است روی ترک محبت دنیا تأکید شده است نه روی دنیا‌داری.^(۵)

و اینکه می‌گویند حضرت علی علیه السلام بیست و پنج سال خانه‌نشین شدند، به این معنا نیست که آن حضرت از کار و تلاش عادی خود هم دست کشیدند، این طور نبوده است، بلکه آن حضرت در تمام این مدت اگر چه بسیار ناراحت بودند ولی

۱ - وسائل الشیعه کتاب تجارت باب ۷ صفحه ۷۸.

۲ - همان.

۳ - اصول کافی جلد ۳ صفحه ۲۱۸.

۴ - کافی جلد ۵ صفحه ۷۴.

۵ - کافی جلد ۲ صفحه ۳۱۵.

همواره به کار و تلاش مشغول بودند و در جامعه هم حاضر می‌شدند، مردم را به وحدت فرا می‌خواندند، تا آنجا که ممکن است آنها را هدایت می‌کردند و بیشتر به صورت عملی و رفتاری مردم را تربیت می‌نمودند، در قضاوت‌هایی که خلفاء در مانده می‌شدند دخالت نموده و مشکل را حل می‌کردند، تجارت می‌نمودند و همان طور که گفته شد زراعت، باغداری، درختکاری، حفر چاه‌های متعدد نیز از فعالیت‌های آن حضرت به شمار می‌آید. بنابراین اگر گفته می‌شود حضرت علی علیه السلام خانه‌نشین شدند منظور این است که حق آن حضرت را غصب نمودند و نگذاشتند آن طور که باید مردم دنیا را از علم و دانش خویش بهره‌مند فرمایند و معنی خانه‌نشینی آن حضرت، دوری از اجتماع و کار و تلاش نیست.

با این توضیحات حضرت علی علیه السلام نیز هیچ‌گاه فقیر نبودند ولی در عین حال چون رهبر مردم بودند خیلی ساده‌زیست بودند و از درآمد خود به فقرا رسیدگی می‌کردند. به عنوان نمونه ماجرای زیر نشان می‌دهد که علت ساده‌زیستی آن حضرت چه حکمتی داشته است.

علت ساده‌زیستی حضرت علی علیه السلام

امام علی علیه السلام پس از جنگ جمل وقتی وارد بصره شدند، به خانه‌ی علاء بن زیاد دعوت شدند. علاء بن زیاد خانه بسیار مجللی داشت. حضرت در ابتدا به او فرمودند: این خانه به این بزرگی را می‌خواهی چه کار کنی؟ در خانه کوچکتری هم می‌توانی زندگی کنی، تو در آخرت به خانه بزرگ احتیاج داری. بعد فرمودند؛ اما اگر همین خانه بزرگ هم مورد نیازت باشد و آن را وسیله قرار دهی برای مهمان کردن مؤمنین و خدمت نمودن به خلق اشکالی ندارد چون به این طریق خانه تو وسیله رسیدن به خانه بزرگتری در آخرت می‌شود. آنگاه علاء بن زیاد عرض کرد: یا

امیرالمؤمنین من از برادرم عاصم بن زیاد نزد شما شکایت می‌کنم. حضرت فرمودند: مگر چه کرده است؟

عرض کرد برادرم عاصم، زاهد و راهب و گوشه‌نشین شده، حاضر نیست غذای خوب بخورد و اصرار دارد غذای نامطبوع بخورد و لباس خیلی درشت و خشن بپوشد و خلاصه او به کلی از لذت‌های حلال دنیایی کناره‌گیری کرده است.

حضرت علی علیه السلام فرمودند: بگوئید نزد من بیاید. عاصم حاضر شد، حضرت با بیان عتاب آمیزی به او فرمودند: ای ستمگر به نفس خود! آیا شیطان تو را گول زده است؟ شیطان بر تو مسلط شده است؟ چرا نعمت‌های خدا را رها کرده‌ای؟ تو کوچکتر از این هستی که خدا از تو بازخواست کند که چرا از نعمت‌های من استفاده کردی، خدا نعمتها را برای استفاده کردن خلق نموده است. آیا تو به زن و فرزندان رحم نمی‌کنی؟

عاصم گفت: یا امیرالمؤمنین شما که به من اینگونه عتاب می‌کنید خودتان نیز مثل من زندگی می‌کنید، لباس من از لباس شما درشت‌تر نیست، خوراک من از خوراک شما پائین‌تر نیست، من مثل شما زندگی می‌کنم.

حضرت فرمودند: اشتباه کرده‌ای، حال من با تو فرق می‌کند، (آنچه خدا از من می‌خواهد از تو نمی‌خواهد) من پیشوای خلقم ولی تو یکی از مأمورین هستی. وظیفه پیشوایان، امامان و زمامداران امت چیز دیگری است. خداوند بر زمامداران حق، واجب کرده است که زندگی خودشان را در سطح پائین‌ترین افراد قرار دهند. چون چشم همه مردم به آنهاست، و آنها باید با مردم همدردی کنند و باعث آرامش خاطر آنها گردند. (۱)

۱ - عن علی علیه السلام فی استخدام الدنیا فی طریق الآخرة و هو بالبصرة و قد دخل علی العلاء بن زیاد الحارثی

چرا حضرت علی نان جو می خورد

شخصی از حضرت علی علیه السلام پرسید: یا علی مقام شما بالاتر است یا حضرت آدم؟

حضرت فرمودند: خدا به حضرت آدم امر نمود که از گندم استفاده نکند و او نافرمانی کرد و از بهشت رانده شد. اما با اینکه خدا به من امر نفرموده گندم نخورم ولی من (به جهت همدردی عاطفی با مردم) نان گندم نمی خورم و معمولاً به نان جو اکتفا می کنم.

حضرت علی علیه السلام در مورد علت ساده زیستی خود می فرمایند:

«خدا مرا پیشوا و امام بر مردم قرار داده است و من وظیفه خاصی دارم که در خوراک و پوشاک و در زندگی ام مانند ضعیف ترین افراد امت باشم تا فقیر به این وسیله تسکین خاطری پیدا کند و افراد غنی و ثروتمند هم که در رأس اجتماع مرا می بینند، ثروتمند بودنشان آنها را طغیانگر و یاغی نکند.»^(۱)

دارایی و اموال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام

همچنین در رابطه با پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله اگر گفته اند: «كَانَ خَفِيفَ الْمُؤُونَةِ»^(۲) یعنی رسول خدا زندگی متوسطی داشت و بلکه بسیار سبک خرج و ساده زیست بود، این به همین جهت است که آن حضرت پیشوای مردم بوده اند و علاوه بر آن اقتضای زمانی آن حضرت اینگونه می پسندیده است و الا آن حضرت از نظر مالی وضعیت

⇒ و هو من اصحابه، يعودہ فلما رأى سعة داره قال: ما كنت تصنع بسعة هذه الدار في الدنيا وانت اليها في الآخرة كنت أحوج؟... الى آخر الحديث، نهج البلاغه خطبه ۲۰۹.

۱ - اصول کافی جلد ۲ صفحه ۲۲۷.

۲ - ارشاد القلوب دیلمی جلد ۱ صفحه ۱۱۵.

خوبی داشتند و علاوه بر ثروت حضرت خدیجه علیها السلام در کتب مختلف همچون مکارم الاخلاق و دوائر المعارف نقل شده است که رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشنده‌ترین مردم و گشاده دست‌ترین افراد بشر بوده‌اند و در خاندانی بزرگ شده بودند که به جود و سخاوت و اطعام و سفره گسترده برای مهمانان و سیادت شهره عرب بوده‌اند. در رابطه با جود و بخشش پیامبر و رسیدگی به فقرا و آزاد نمودن بردگان روایات فراوانی نقل شده است و آن حضرت به همراه فاطمه زهرا علیها السلام و حضرت علی علیه السلام از اموال خود موقوفات و صدقاتی به جا گذاشته‌اند. از جمله حضرت علی علیه السلام در وصایای خویش فرموده‌اند: «اکنون که آخر عمر من است، صدقات من بنی‌هاشم را بی‌نیاز می‌کند...!»^(۱)

این صدقات و موقوفات به دست امام حسن و امام حسین علیهم السلام بود، در زمان عمر بن عبدالعزیز فدک نیز دوباره به امام سجّاد علیه السلام و بنی‌هاشم واگذار شد و تا زمانی که به حضرت موسی بن جعفر علیه السلام رسید، موقوفات و صدقات، خیلی زیاد و روزافزون شد.^(۲) برخی از موقوفات آن حضرت عبارتند از (۱) الأحمر (صحرائی در الرّجلاء بین مدینه و شام) (۲) الأُسْحَن (صحرائی در حدود فدک) (۳) أُذْبِيَه (در اطراف مدینه) (۴) أُذَيْنَه (در اطراف مدینه) (۵) بئر المَلَك (در صحرائی قنّاء) (۶) البَغْيَبَغَة (چاهی در اطراف مدینه) (۷) البَغْيَبَغَات (چشمه‌هایی جوشان در ينبع) (۸) البَيْضَاء (مزارع و باغهایی در حرّة الرّجلاء) (۹) خانه‌ای در محله بنی زُرَيق در مدینه (۱۰) دَئِمَه (۱۱) ذات کُمات (چندین چاه در حرّة الرّجلاء) (۱۲) رعيه (صحرائی همراه

۱ - کتب علی علیه السلام فی وصيّته: «هذا ما أوصى به و قضي به في ماله عبد الله علي ابتغاء وجه الله، ليولجني به الجنة و يصرفني به عن النار و يصرف النار عني يوم تبيض و وجوه و تسود و وجوه، أن ما كان لي من مال بينبع يعرف لي فيها و ما حولها، صدقه... الى آخر الوصية، کافی جلد ۷ صفحه ۴۹ و تهذيب الاحكام جلد ۹ صفحه ۱۴۶.

۲ - عيون اخبار الرضا باب ۱۰ صفحه ۲۴ و ۶۳.

با نخلستان در حدود فدک (۱۳) عین اُبی نیزر (چشمه‌ای در ینبع که پُر آب و دارای نخلستانهای بسیار است.) (۱۴) عین مَوَات (چشمه‌ای در وادی القری). (۱۵) عین فاقه یا عین حسن (چشمه‌ای در وادی القری) (۱۶) عین ینْبَع (ینْبَع دهی است نزدیک کوه رضوی و از مدینه هفت منزل فاصله دارد، دارای چشمه‌های پر آب و گوارا و زمینی حاصلخیز است که حتّی چشمه‌های آنجا را تا یکصد و هفتاد چشمه شمرده‌اند. از عمار یاسر نقل شده که پیامبر اکرم ﷺ زمینی را از ذی‌العشیره در ینبع به حضرت علی ؑ بخشید و عمر نیز در ایام خلافتش قطعه‌ای در همان جا به آن حضرت واگذار نموده و حضرت علی ؑ در آنجا ملکی دیگر نیز خرید و به آنها اضافه نمود و مجموعاً چشمه‌های زیادی در آنجا داشت و همه را وقف نمود. (۱۷) فقیرین (نام دو مکان در اطراف مدینه که باز پیامبر اکرم ﷺ به امیرالمؤمنین ؑ بخشیده و بسیار حاصلخیز است. (۱۸) القُصیبَه (باغی در حدود فدک) (۱۹) وادی القُری (نام صحرای وسیعی بین مدینه و شام که دارای دههای بسیار می‌باشد و از فتوحات پیامبر اکرم ﷺ به شمار می‌آید. (۱)

همچنین در رابطه با حضرت علی ؑ نقل شده است که آن حضرت به حفر چاه‌ها (۲) و کاشت نخلهای متعدد و زراعت همّت گماشته و به فقرا رسیدگی نموده و همه شب ایتام و مساکین را اطعام می‌نمودند. (۳) علاوه بر آن نوشته‌اند فقط همان انگشتی که آن حضرت در حال نماز به فقیر انفاق نمود، خراج یک مملکت بوده است. (حال اگر نگوئیم خراج یک مملکت به هر حال دارای ارزش خیلی زیادی

۱ - رجوع شود به کافی جلد ۷ صفحه ۴۹، تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۱۴۶، تاریخ المدینه جلد ۱ صفحه ۲۳۴، معجم البلدان جلد ۱ صفحه ۴۵۰ و جلد ۴ صفحه ۳۰۹، وفاء الوفا جلد ۱ صفحه ۱۲۷ و ۱۳۳۴ و عمدة الاخبار صفحه ۳۱۸ و ۳۵۳.

۲ - اصول کافی جلد ۷ صفحه ۵۴ و ۵۵، مناقب امیرمؤمنان جلد ۲ صفحه ۲۳۲.

۳ - کافی جلد ۵ صفحه ۷۵.

بوده است.) و نقل می‌کنند که حضرت علی علیه السلام تنها در یک مرتبه از دسترنج خویش، (مِنْ كَدِّ يَدِهِ) هزار برده خریداری نموده و آزاد کردند... (۱)

همچنین ابن سعد از اسامه نقل می‌کند که آن حضرت فرموده‌اند: «من در حالی با فاطمه علیها السلام ازدواج کردم که مال زیادی نداشتم ولی از برکت وجود حضرت فاطمه علیها السلام دارای همه چیز شدم تا جایی که صدقات من بنی‌هاشم را ثروتمند و بی‌نیاز کرد.» (۲)

فدک حضرت فاطمه زهرا علیها السلام

در کنار امیرالمؤمنین حضرت فاطمه علیها السلام نیز از نظر مالی وضعیت مناسبی داشته‌اند، اگر چه متأسفانه دشمنان کوشیده‌اند همواره آن حضرت را فقیر و محتاج نشان بدهند و بگویند چادر آن حضرت چهل وصله از لیف خرما داشت یا آنها از اشخاص یهودی پول قرض می‌کردند و خرافات دیگری که نوشته‌اند و نقل کرده‌اند. اما در واقع حضرت زهرا علیها السلام همسر همان مردی است که صدقاتش بنی‌هاشم را ثروتمند می‌کند و نخلستانها را آباد کرده و همواره به فقرا و ایتام، اطعام می‌نماید. بنابراین به طور طبیعی آن حضرت نیز فقیر نمی‌باشند. علاوه بر همه اینها آن حضرت صاحب فدک بودند و اگر داشتن ثروت و ملک و املاک با ارزش، با زاهد بودن و زهد در دنیا مغایرت داشت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هیچ موقع فدک که دهکده و زمینهای سرسبز و حاصلخیزی در خیبر بوده است را به دخترش حضرت زهرا علیها السلام نمی‌بخشید. و همه به خوبی می‌دانیم که فدک دارای ارزش بالایی بوده است و الا آن را غصب نمی‌کردند. در رابطه با فدک نوشته‌اند که بسیار حاصلخیز بوده است و

۱ - تاریخ و سیره امام علی علیه السلام و تذکره ابن جوزی صفحه ۱۷۴ و علاوه بر آن در بحارالانوار جلد ۲۴ صفحه ۴۱ به بعد نمونه‌های فراوان دیگری از جود و سخای آن حضرت نقل شده است.

۲ - تهذیب الاحکام جلد ۹ صفحه ۱۴۶.

تا زمان حیات پیامبر این زمین در اختیار حضرت فاطمه بوده و آن حضرت نیز درآمد این زمین را بین فقرا و بینوایان مدینه تقسیم می‌نموده‌اند. نوشته‌اند پس از رحلت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دومی به اولی گفت: «این مردم، بنده پول و مال دنیا هستند، باید علی و خاندانش را تهی دست نگه داشت تا مردم از دور آنها متواری شوند» و به همین جهت فوراً اقدام به غصب فدک نمودند. به هر حال وقتی حضرت زهرا علیها السلام صاحب فدک باشند، این نشان می‌دهد که داشتن مال و ثروت هیچ منافاتی با زاهد بودن در دنیا ندارد. (۱)

اشاره‌ای دیگر به بی‌نیازی ائمه اطهار علیهم السلام و سخاوت آنها

سائر ائمه اطهار علیهم السلام نیز از نظر مالی به هیچ عنوان فقیر و نیازمند نبوده‌اند و این در کتب مختلف تاریخی نقل شده است که آن بزرگواران نه تنها فقیر نبوده‌اند بلکه همواره به فقرا و نیازمندان کمک‌های چشم‌گیری می‌نمودند و برده‌های فراوانی را خریده و آنها را تربیت نموده و در راه خدا آزاد می‌کردند.

ثروت و دارایی امام مجتبی علیه السلام

نقل می‌کنند امام حسن مجتبی علیه السلام همیشه با لباس فاخر و نو در اجتماع حاضر می‌شد و دارای سکینه و وقار خاصی بود. گاهی سوار مرکب بسیار زیبایی می‌شد و با کمال سطوت و صلابت از کوچه‌های مدینه می‌گذشت و بسیار بخشنده، متین، سخی و مورد ستایش مردم بودند. (۲)

۱ - پیرامون فدک رجوع شود به احتجاج طبرسی جلد ۱ صفحه ۶۱، ناسخ التواریخ صفحه ۱۰۵، جنایات

تاریخ جلد ۱ صفحه ۳ و انوار الزهرا صفحه ۵۸.

۲ - تاریخ الخلفاء سیوطی صفحه ۱۸۹.

روزی یک فرد یهودی به حالت اعتراض به آن حضرت گفت: مگر جدّت رسول‌الله نگفته است: دنیا زندان مؤمن و بهشت کافران است، تو مؤمنی و من کافر، ولی تو در نعیم بهشتی و از تمام لذات دنیایی استفاده می‌کنی و لباس فاخر می‌پوشی و سفره رنگین داری در حالی که من در سختی جهنم دنیایم را می‌گذرانم؟!!

امام حسن علیه السلام فرمود: این فکر تو اشتباه است که مؤمن باید در دنیا از همه چیز محروم باشد. (منظور پیامبر این نیست) بلکه تو آخرت را نمی‌توانی ببینی، اگر می‌دیدی که خدا چه مقام و جایگاه و منزلت روحانی در آخرت برای مؤمن مهیا کرده این دنیا را با تمام لذت‌هایش جهنم می‌دیدی، و کافر چون حد کمال را در این خوراک و لباس می‌بیند اینجا را بهشت می‌پندارد و در حالی که عذاب آتش جهنم او را در خود فرو خواهد برد. این است معنای «الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر». (۱)

همچنین آن حضرت مضيف‌خانه و میهمانسرای برای فقرا تأسیس نموده بودند و بودجه آن را شخصاً پرداخت می‌نمودند و همه روزه از فقیران و درماندگان پذیرایی می‌نمودند و حتی آن امام عزیز آنچنان سخاوتی داشتند که در میان ائمه به کریم آل محمد ملقب شدند.

به عنوان نمونه امام مجتبی علیه السلام به فقیری که ده هزار درهم پول احتیاج داشت، پنجاه هزار درهم و پانصد دینار عطا نمودند و علاوه بر آن کلی هم معذرت‌خواهی کرده و این مبلغ را ناچیز شمردند. مرد فقیر با دیدن برخورد کریمانه امام مجتبی علیه السلام از آن حضرت حسابی تشکر نموده و عرض کرد: «یا بن رسول‌الله شما پنجاه هزار درهم و پانصد دینار به من هدیه نموده‌اید، آنگاه آن را ناچیز و کم می‌دانید؟!» (۲)

۱ - فصول المهمه مالکی صفحه ۱۳۸.

۲ - بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۴.

همچنین با همین برخورد کریمانه مبلغ سیصد و پنجاه هزار درهم و پانصد دینار نیز به فقیر دیگری داده و فرمودند: «لکنی أرجوان یکون لی عندالله أجر عظیم» من از پیشگاه خدای متعال امیدوارم که پاداش بزرگی داشته باشم. (۱)

و نیز نقل کرده‌اند به شخص دیگری که فقر به او روی آورده بود مبلغ پانصد هزار درهم عطا نموده و فرمودند: «بحقّ هذه الأقسام التي أقسمت بها علیّ متی أتاک خصمک جائراً إلاّ ما أتیتی منه متظلماً» (۲) تو را به حق همان سوگندهایی که خودت یاد نمودی قسم می‌دهم، هر موقع این دشمن (فقر) به سوی تو آمد، نزد من بیا و دادخواهی کن.

خیلی مواقع امام حسن و امام حسین علیهما السلام طوری به فقرا رسیدگی می‌کردند که آنها را کاملاً غنی و ثروتمند می‌نمودند.

اکثر مواقع هم امام مجتبی علیه السلام و حضرت سیدالشهداء کمکهایشان به عنوان سرمایه کار فقیران محسوب می‌شد یا تعداد زیادی گوسفند به فقرا می‌دادند تا آنها صرفاً پولی دریافت نکرده باشند، بلکه بتوانند با کاری همچون دامداری زندگی خود را برای همیشه از فقر و بدبختی نجات دهند. (۳)

در تاریخ امام مجتبی علیه السلام نقل شده است گاهی اوقات آن حضرت به افراد فقیر یا زنان بیوه تعداد زیادی کندوی عسل عطا می‌کرد و این نیز علاوه بر اینکه سخاوت آن حضرت را ثابت می‌کند درایت آن حضرت را نیز به ما نشان می‌دهد. یعنی در حقیقت آن حضرت تولید کار می‌کردند و نمی‌خواستند تنها فقیران را با دادن پولی

۱ - کشف الغمّه جلد ۱ صفحه ۵۵۸ و بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۴۷.

۲ - همان صفحه ۳۵۰ و العدد القویّه صفحه ۳۵۹ حدیث ۲۳.

۳ - فصول الهمه ابن صباغ صفحه ۱۴۱.

زَد نمایند. (۱)

حتّی نوشته‌اند روزی یکی از شعرا که مذمت آن حضرت را نموده بود و با ایشان دشمنی داشت به امام مجتبی علیه السلام گفت: «عجب اسب زیبایی داری؟» حضرت از اسب پیاده شد و فرمود: «این اسب را به تو بخشیدم!» (۲)

آری این سخاوت امام مجتبی علیه السلام است که حتّی به دشمن خود هدیه می‌دهد. امام مجتبی علیه السلام گاهی با دیدن کوچکترین کار خوب یا اظهار محبّت از بردگان و کنیزان خود، آنها را در راه خدا آزاد می‌نمودند (۳)، گاهی بردگانی را خریداری نموده و پس از تربیت، آنها را در راه خدا آزاد می‌نمودند، و گاهی به جز قدر کفاف و نیاز خانواده، همه اموال خود را در راه خدا می‌بخشیدند.

حافظ ابونعیم در حلیة الاولیاء می‌نویسد: حسن بن علی علیه السلام دو بار تمام اموالش را در بین مردم تقسیم نمود و سه بار اموال موجودی خود را صدقه داد و بیست (و به نقلی بیست و پنج) مرتبه پیاده به حج رفت. (۴)

در صفوة الصفوة از علی بن زید نقل شده است که امام مجتبی علیه السلام در بزرگی و بخشش و اکرام و انعام مشهور عرب گردید و همچنین نقل شده آن حضرت در خدمت به خلق بی نظیر بود و آن را عبادتی بزرگ می‌دانست. (۵)

همچنین نقل شده است که آن حضرت معمولاً از ده هزار درهم تا پنجاه هزار و بلکه حتّی تا سیصد و پانصد هزار درهم و بیشتر نیز انفاق می‌نمودند و لذا به کریم

۱ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۸.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۳۵۷.

۳ - مناقب جلد ۴ صفحه ۱۸ و بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۴۳ و جلد ۸۴ صفحه ۲۷۳.

۴ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۳۹ و تاریخ الخلفاء سیوطی صفحه ۱۹۰.

۵ - سفینة البحار جلد ۱ صفحه ۳۵۶.

آل محمد عليه السلام مشهور گردیدند. (۱)

روزی امام حسن عليه السلام به مردی که ژنده‌پوشی و ریاضت را پیشه خود کرده بود فرمودند: «آیا فرمایش خدا را نشنیده‌ای که فرمود ﴿وَأَمَّا نِعْمَتُ پروردگار خویش را بازگو﴾ (۲) به خدا سوگند! اگر نعمت الهی را به عمل خود منتشر کنی یعنی لباس خوب پوشی و زندگی مناسبی داشته باشی، نزد خدا بهتر از آن است که به زبان خود نعمتهای خدا را بشماری و بیان کنی.» (۳)

همین طور نقل شده که برخی از دشمنان آن حضرت با دیدن کرامت و جود و سخاوت بی نظیر ایشان مسلمان شده و از محبت آن حضرت شده‌اند. (۴)

ثروت و دارایی امام حسین عليه السلام

امام حسین عليه السلام نیز دارای مال و ثروت فراوانی بودند و آن حضرت نیز همچون برادر بزرگوار خود دارای جود و سخاوت فراوان بوده و حکایتهای مختلفی در این زمینه از آن حضرت نقل شده است.

شیخ کمال الدین طلحه می‌نویسد: «أَنَّ كَان يَكْرُم الضَّيْفَ وَيَمْنَحُ الطَّالِبَ وَيَصِلُ الرَّحْمَ وَيُنِيلُ الْفَقْرَاءَ وَيَشْعَفُ السَّائِلَ وَيَكْسُو الْعَرِيَانَ وَيَشْبَعُ الْجُوعَانَ وَيُعْطِي الْغَارِمَ وَيَشُدُّ مِنَ الضَّعِيفِ وَيَشْفِقُ عَلَى الْيَتِيمِ وَيَعِينُ ذَا الْحَاجَةِ وَ...»

امام حسین عليه السلام مهمان را گرامی می‌داشت، گدایان را خوشحال می‌نمود، برهنگان را لباس می‌پوشید، گرسنگان را سیر می‌نمود، قرض بدهکاران را عطا

۱ - مناقب ابن طلحه جلد ۱ صفحه ۶۶.

۲ - سورة ضحی آیه ۱۱.

۳ - تحف العقول صفحه ۳۸۲.

۴ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۳۴.

می نمود، پشتیبان ضعفا و دوست ایتام بود و حاجت حاجتمدان را روا می نمود. همچنین نقل شده است بخشش او به فقیران به حدی بود که آنها را بی نیاز می کرد، او نیز همچون برادر گاهی هزار گوسفند و هزار دینار یک جا می بخشید و با این بخشش‌ها، اقوام و عشایر را فریفته مکارم اخلاقی و گذشت و جود خود می نمود.

«انس» همان دربان پیامبر اکرم ﷺ که هجده سال ملازم خدمت آن حضرت بوده است، نقل می کند: من در خدمت امام حسین علیه السلام بودم، کنیزی از روی محبت یک شاخه گل به آن حضرت تقدیم نمود. امام حسین علیه السلام در پاسخ به محبتش، او را آزاد ساخت و به من فرمود: «آیا شنیده‌ای که خدا فرموده است: ﴿وَإِذَا حُيِّتُمْ بِتَحِيَّةٍ فَحَيُّوا بِأَحْسَنَ مِنْهَا﴾^(۱) و امام حسین علیه السلام همواره محبت دیگران را به بهتر از آن پاسخ می داد.^(۲)

همچنین آن حضرت مکرر برده‌ها و کنیزها را در راه خدا آزاد می ساختند.^(۳) در تاریخ امام حسین علیه السلام نقل شده است که آن حضرت همیشه معطر بودند و با لباس فاخر و با صلابت و هیبت و سطوت حرکت می نمودند، همیشه جوانان بنی هاشم اسب سوار ملازم آن حضرت بودند، لباسهای آن حضرت قیمتی بود و...^(۴)

شخصی وارد خانه امام حسین علیه السلام شد و وسایل زیبا و زینتی در خانه آن حضرت مشاهده نمود و کمی تعجب کرد. امام حسین علیه السلام به او فرمود:

- ۱ - بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۳۲ و جلد ۴۴ صفحه ۱۹۵، کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۳۱ و القطره جلد ۱ صفحه ۴۷۹. (این حکایت برای امام مجتبی علیه السلام نیز نقل شده است.) سوره نساء آیه ۶۲.
- ۲ - فتح الباری عسقلانی جلد ۳ صفحه ۵۹.
- ۳ - فصول المهمه ابن صباغ صفحه ۱۵۹ و حیاة الامام الحسن علیه السلام جلد ۱ صفحه ۲۱۴.
- ۴ - لسان العرب و چهارده معصوم جلد ۱ صفحه ۶۲۵.

«ما اهل بیت در همان ابتدای ازدواج مهریه زن خود را می‌دهیم و او وسایل و زینت‌هایی را که می‌خواهد برای خود خریداری می‌کند.»

شخصی نامه‌ای به آن حضرت نوشت و عرض کرد: یا ابا عبدالله من پانصد دینار به فلانی بدهکارم و او مرا تحت فشار قرار داده است، شما به او بگویید تا به من مهلت دهد. امام حسین علیه السلام هزار دینار به او عطا نموده و فرمودند: «با پانصد دینار آن قرض خود را بده و پانصد دینار هم هزینه مخارج زندگی ات کن» (۱).

علاوه بر آنچه گفته شد جریان کربلا نیز شاهی برای اثبات سخن ماست، زیرا با اینکه امام حسین علیه السلام در کربلا مسافر بودند و به طور طبیعی هر انسانی در مسافرت همه اموال خود را که با خود حمل و نقل نمی‌کند، آن حضرت نیز مقداری اموال ضروری به همراه داشتند. اما با این حال مشاهده می‌شود که همان مقدار کم، خیلی زیاد بوده است، مثلاً در کربلا امام حسین علیه السلام اسبی داشتند که بسیار زیبا و تندرو و قیمتی بود و به همین جهت پس از واقعه کربلا برای به غنیمت بردن آن بین سپاه عمر سعد دعوا شد، هر کدام از سپاهیان عمر سعد قصد داشتند آن اسب با ارزش را بگیرند و برخی هم می‌خواستند آن را به عنوان غنیمت به یزید ملعون هدیه نمایند. (که البته موفق نشدند).

این نشان می‌دهد که امام حسین علیه السلام بهترین مرکب‌های آن زمان که اسب بوده و آن هم یک اسب قیمتی را در اختیار داشته‌اند.

حتی نقل کرده‌اند بر بالای خیمه امام حسین علیه السلام قبه‌ای از طلا نصب شده بود. ضمناً هر آدم عاقلی متوجه است که اگر در خیمه‌های آن حضرت چهار تا گلیم پاره و ظرف گلی و لباس کهنه بود دیگر سپاه عمر سعد برای به دست آوردن غنیمت، آن همه غوغا نمی‌کردند و در غارت خیمه‌ها بر هم پیشی نمی‌گرفتند.

پس معلوم می‌شود غنیمت‌های خوبی می‌توانستند به دست بیاورند که آن همه هیاهو کردند تا آنجا که در مقاتل تصریح شده است که گوشواره‌های طلا از گوش بچه‌ها می‌کشیدند!

یا حتی در تاریخ کربلا آمده است که امام حسین علیه السلام در لحظات آخر به خیمه‌ها برگشته و خطاب به حضرت زینب علیها السلام فرمودند: «خواهرم پیراهن کهنه‌ای برایم بیاور تا به تن کنم!» آنگاه جامه‌های فاخر خود را از تن در آورده و لباس کهنه را پاره نموده و به تن می‌کنند تا دشمنان طمع نکنند که به خاطر لباسهای زیبا و فاخر آن حضرت، او را برهنه نمایند و اگر لباسهای آن حضرت را بردند، دست کم این کهنه پیراهن در بدن مبارک آن حضرت باقی بماند.

در هنگام پوشیدن این لباس آن حضرت فرمودند: «لا ذلک لباس من ضربت علیه الذلّه» یعنی این لباس در شأن ما نیست، بلکه من الان مجبورم این لباس را بپوشم و این لباس اهل ذلت و افراد حقیر است. (۱)

علاوه بر حضرت سیدالشهداء علیه السلام حضرت زینب کبری علیها السلام نیز دارایی و ثروت فراوانی داشتند. تاریخ نگاران آن حضرت را جزء متمول‌ترین افراد مدینه دانسته‌اند و همسر آن حضرت عبدالله بن جعفر را نیز در ثروت و دارایی از اشخاص درجه اول مدینه نوشته‌اند.

مرحوم حاج شیخ جعفر نقدی در رابطه با خانه و ثروت حضرت زینب علیها السلام می‌نویسد: «وکان بیتها الرفیع و حرما المنیع لا یضاهیه فی العز و الشرف و بعد الصیت الآ بیوت الخلفاء و الملوک». (۲)

یعنی خانه حضرت زینب علیها السلام از خانه‌های رفیع و خانه عزت و شرافت بوده و

۱ - نفس المهموم صفحه ۳۶۱ و لهوف صفحه ۱۰۹.

۲ - زن ریحانه الهی صفحه ۲۰۱.

در مثل و مانند شبیه نداشت مگر خانه‌های خلفاء و پادشاهان.

همچنین آن حضرت نیز همچون پدر و برادران بزرگوار خویش صاحب جود و سخاوت بودند به طوری که نقل می‌کنند: «صاحبان حوائج و فقرا دور خانه حضرت زینب علیها السلام می‌گردیدند و آن حضرت به آن تفضل می‌نمود و حوائج و مشکلاتشان را حل می‌کرد و دارای خدمتکاران و غلامان بسیار زیادی بودند و با تمام این توصیف‌ها آن بانوی بزرگوار از تمام حشمت و مال و مقام ظاهری به راحتی گذشتند و به جهت دفاع از امام زمان خویش با آن حضرت راهی کربلا شده و فدایی امام زمان خویش بودند.»

بنابراین حضرت زینب پس از مادر بزرگوارشان حضرت فاطمه علیها السلام زاهده‌ترین بانوی عالم‌اند و این را عملاً به ما نشان داده‌اند که داشتن ثروت هیچ مانعی ندارد، اما اگر لازم شد باید از همه مال و اموال و حتی جان خویش در راه دین خدا و امام زمان خود گذشت نمود و این همان معنای زهد واقعی است.

ثروت و دارایی امام سجّاد علیه السلام

در تاریخ امام سجّاد علیه السلام نیز می‌خوانیم:

امام زین العابدین علیه السلام مانند جدش به آبادی نخلستان‌ها و حفظ صدقات پیغمبر صلی الله علیه و آله و امیرالمؤمنین علیه السلام می‌پرداخت... در مناقب آن حضرت جود و سخاوتش زبان‌زد خاص و عام است، در ترجمه مستقصی از ابوعلی بن زیاد روایت شده که امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «در میان ائمه هیچ کس از امام سجّاد علیه السلام به امیرالمؤمنین شبیه‌تر نبود زیرا آن حضرت نیز شبها هزار رکعت نماز می‌خواند و از نظر سخاوت نیز (دست کم) معیشت صد خانواده را اداره می‌کرد.» همچنین در ادامه نقل می‌کند که آن حضرت اگر سفره‌ای برای مهمان می‌انداخت، سفره را با

انواع حلواها و خورش‌ها، مزین می‌نمود اگرچه خوراک خود آن حضرت معمولاً اندک بود. هرگاه سائلی می‌آمد امام خوشحال می‌شد و می‌فرمود مرحباً بمن یحمل لی زادی الی الآخرة یعنی مرحباً به کسی که زاد و توشه مرا به سوی آخرت می‌فرستد.

در حالات آن حضرت آمده است که حتی به کسی که به آن حضرت اظهار دشمنی کرده و ناسزا گفته بود نیز هدایایی داده و حتی تا چندین سال به صورت ناشناس برایش آذوقه و درهم و دینار می‌فرستاده‌اند و وقتی که آن حضرت به شهادت می‌رسند، با قطع شدن این هدایا، آن مرد متوجه می‌شود که تمام این فضل و بخشش‌ها از ناحیه امام سجّاد علیه السلام بوده و لذا می‌آید کنار قبر مطهر آن حضرت و گریه نموده و عذرخواهی می‌کند.

در جای دیگر می‌خوانیم آن حضرت گاهی قریب ۳۰۰ خانواده از مستحقین را رسیدگی می‌نمود و همواره به فکر ایتام و فقرا بود و روزی صد گوسفند ذبح نموده و بین فقیران تقسیم می‌نمودند. سفره آن حضرت همیشه گسترده بود که فقیران، ایتام، مساکین و در راه ماندگان و مسافران می‌آمدند و از آن متنعم می‌شدند. خیلی اوقات کنیزان و بردگان را آزاد می‌کردند، مخصوصاً در شب عید فطر هر چه عبد و کنیز داشتند آزاد می‌نمودند و حتی نقل شده که گاهی آن حضرت بیش از هزار برده را هم آزاد نموده‌اند، همچنین آن امام مهربان همواره قرضهای درماندگان را ادا کرده و حاجت حاجتمندان را روا می‌نمودند...

این بخش کوچکی از حالات امام سجّاد علیه السلام است که در کتب مختلف تاریخی نقل شده است. به راستی کسی که این همه جود و بخشش دارد، هر روز صد یا سیصد خانوار را اداره می‌کند، هر روز تعداد زیادی گوسفند ذبح نموده و از فقرا و مهمانان پذیرایی می‌نماید، همواره به آزادسازی بردگان و کنیزان اقدام می‌نماید و حدود پانصد نخل تنها در یک نخلستان داشته باشد و هر سال به مکه برود و... آیا

ممکن است بگوئیم آن حضرت فقیر بوده است؟! آیا باز هم باید زهد را در فقر و انزوا و امثال آن معنا کرد؟! آیا این خصوصیات امام سجّاد علیه السلام با فقر و انزوا سازگاری دارد؟ و گذشته از این برنامه‌ها، خود امام سجّاد علیه السلام در دعای خویش به دارایی خود اقرار نموده و فرموده است: «خدایا مرا یاری کن که دچار فقر نشوم در حالی که اکنون به لطف تو از نعمت گشایش برخوردارم.»^(۱)

تمام مطالبی که گفته شد در منابع متعدد و به طرق مختلف نقل شده است که ما به عنوان نمونه در پاورقی به برخی از سندها اشاره می‌کنیم.^(۲)

ثروت و دارایی امام باقر علیه السلام

در تاریخ امام باقر علیه السلام نیز می‌خوانیم:

حضرت ابو جعفر محمد بن علی علیه السلام دارای صورت و جمال زیبا و لباس فاخر و وقار و سکینه بود، همیشه لباس نو و تمیز و قیمتی می‌پوشید. برخی مواقع از آن حضرت سؤال می‌کردند چرا با اینکه جدّت لباس کم بها می‌پوشید ولی شما اینگونه لباسهای فاخر می‌پوشید آن حضرت نیز پاسخ می‌دادند: «مقتضای تقوای جدم و فرمانداری آن روز چنان بود که جدم فرمود، اما امروز اگر من آن لباس را بپوشم در این انقلاب افکار، نمی‌توانم تعظیم شعائر دین کنم.»

آن حضرت به همراه خود درهم و دینار فراوانی حمل می‌نمود و هر کس از او

۱ - صحیفه سجّادیه فراز ۱۴ از دعای مکارم الاخلاق.

۲ - مطالب السئول صفحه ۷۶، تذکرة ابن جوزی صفحه ۱۸۲، منهاج السنه ابن تیمیه جلد ۲ صفحه ۱۲۳، صفوة الصفوة ابن جوزی جلد ۲ صفحه ۵۳، طبقات شعرانی صفحه ۳۷، فصول المهمة صفحه ۱۸۳، ارشاد مفید صفحه ۲۳۷ و ۲۳۹، کشف الغمه صفحه ۲۰۱، ناسخ التواریخ فصل مربوط به امام سجّاد علیه السلام و بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۲۲.

تقاضایی می نمود فوراً به او کمک می نمود، فقرا را اطعام می نمود، به ایتم رسیدگی می کرد و مکرراً نقل شده که آن حضرت پانصد تا هزار درهم و دینار انفاق می نمودند. آن حضرت مزارع، مراعی و خدم و حشم بسیار داشت و خود نیز در مزارع و املاک خویش کار و کوشش می نمود.

محمد بن مکنّد یک روز امام باقر علیه السلام را در حال کار و تلاش کشاورزی دید و به نزد آن حضرت آمده و عرض کرد: «شما بزرگی از بزرگان قریشی، در این ساعت روز و این هوای گرم در طلب دنیا آمده‌ای؟!...»

آن حضرت فرمودند: «خیلی خوشحال می شوم اگر در این حالت از دنیا بروم...»

حکایات فراوانی در رابطه با دارایی و ثروت امام باقر علیه السلام و همچنین جود و سخاوت و کرم آن امام بزرگوار نقل شده است که ما نمی توانیم در این کتاب همه آنها را نقل کنیم. (۱)

ثروت و دارایی امام صادق علیه السلام

اما در سیره امام صادق علیه السلام می خوانیم:

امام جعفر صادق علیه السلام امام ششم شیعیان نیز همچون امام باقر علیه السلام همواره خوش رو، خوش خو و دارای لباسهای زیبا، نو و فاخر خوش بو بودند. آن حضرت با اصحاب خویش همان گونه که با فرزندانش برخورد می نمود معاشرت می کرد.

از مهمانان به خوبی پذیرایی می نمود و می فرمود: «يعتبر حب الرجل لآخيه

۱ - رجوع شود به؛ فصول المهمه ابن صباغ صفحه ۱۹۶ و صفحه ۲۷، ارشاد مفید صفحه ۲۴۶ - ۲۴۰ و

دوائر العلوم صفحه ۳۸.

بانبساطه فی طعامه»^(۱) از نشانه‌های محبت به دوستان و برادر دینی، خوش‌رویی و دست و دل بازی در غذا دادن است.

روایات فراوانی از آن حضرت در رابطه با اطعام مؤمنین و سخاوت و چگونگی پذیرایی از مهمان در کتب مختلف از جمله در بحارالانوار علامه مجلسی و امالی شیخ صدوق نقل شده است. هر موقع شخص بدهکاری به نزد آن حضرت می‌آمد فوراً مبلغی به او می‌داد که بدهکاری‌اش را بپردازد مگر در موقعی که جنبه تربیتی برخی افراد را در نظر می‌گرفت.

شبانه به در خانه ایتام و مساکین می‌رفت و آنان را اطعام می‌نمود.

روزی یکی از متصوفه وقتی دید آن حضرت لباس فاخر و زیبا و لطیفی به تن نموده‌اند به حالت اعتراض گفت: یا بن رسول‌الله! شما چرا این طور لباسهای فاخر و قیمتی به تن می‌پوشید در حالی که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله و امام علی علیه السلام اینگونه لباس نمی‌پوشیدند؟!

حضرت به وی فهماندند که شما شرایط زمان را درک نمی‌کنید، از نظر اسلام، لباس فاخر پوشیدن عیب نیست، خدا تمام نعمتهای دنیا را برای استفاده نمودن خلق کرده است. در زمان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی علیه السلام شرایط و وضعیت اقتصادی مردم بسیار بد بود. مثلاً در زمان پیامبر صلی الله علیه و آله اصحاب صفا حتی لباس برای پوشیدن نداشتند و در سختی و فقر زندگی می‌کردند و حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله تا آنجا که می‌توانست به فقرا کمک می‌نمود و به خاطر وضعیت اجتماعی آن زمان حاضر نبود خودش در وضعیت خیلی خوبی زندگی کند، می‌خواست ساده زندگی کند تا با آنها هماهنگ شود و آنها را از نظر روحی و عاطفی یاری نماید، حتی در همان زمان پیامبر عزیز و مهربان ما از حضرت زهرا علیها السلام می‌خواهد که پرده الوانی و

دستبند نقره خود را بفروشد و حضرت زهرا علیها السلام نیز فوراً این کار را می‌کند و با پولش برای اصحاب صّفه لباس تهیه می‌کنند، لذا وقتی شرایط اجتماعی آن طور باشد، وظیفه هم فرق می‌کند و شرایط من با آن زمان فرق می‌کند، زیرا اکنون وضعیت مالی مردم خیلی بهتر است، من نیز اگر در زمان جدّم بودم آن طور زندگی می‌کردم و اگر جدّم هم در این زمان بود همچون من زندگی می‌نمود. (۱)

ارایه دلیل روشنگر امام صادق علیه السلام بر صوفیان

سُفیان ثوری نزد امام صادق علیه السلام آمد و بر تن آن حضرت جامه‌هایی سپید دید که (در لطافت و تمیزی) گویا پرده روی سپیده تخم مرغ هستند، به عنوان اعتراض به آن حضرت، گفت: این جامه سزاوار شما نیست (و نباید خود را به زیورهای دنیا آلوده سازید). امام صادق علیه السلام فرمودند: می‌خواهم سخنی به تو بگویم، خوب گوش کن و به دل بسپار که از برای دنیا و آخرت تو مفید است به شرط آن که به سنت و حقّ بمیری نه بر بدعت.

(اگر زندگی و خوراک و پوشاک پیامبر صلی الله علیه و آله را ملاک قرار می‌دهی و بر اساس آن بر من اعتراض می‌کنی باید) تو را از مطالبی آگاه سازم و آن این است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله در روزگاری به سر می‌برد که فقر و سختی و تنگدستی همه را فرا گرفته بود، ولی اگر در عصری وسائل زندگی فراهم شد (و شرائط بهره‌برداری از موهبت‌های الهی موجود گشت)، سزاوارترین مردم برای بهره بردن از آن نعمتها، نیکانند نه بدکاران، مؤمنان‌اند نه منافقان، مسلمانانند نه کافران. ای ثوری! تو چه چیز را در من عیب شمردی؟! به خدا سوگند! اینک که می‌بینی من از نعمت‌های الهی استفاده می‌کنم، (باید این را نیز بدانی) از زمانی که به حدّ رشد و بلوغ رسیده‌ام،

شب و روزی بر من نمی‌گذرد مگر آن که مراقب هستم که اگر حقی در مالم پیدا شود که خدایم مورد مصرفش را معلوم کرده به همان مورد مصرف نمایم.

در اینجا چون سنیان نتوانست جوابی به پاسخ منطقی امام بدهد، لذا شکست خورده آنجا را ترک گفت و سپس مشتی زاهد نما - که از همه مردم می‌خواستند مثل آنها زندگی نمایند و مانند آنها ژولیدگی و سختی و عدم استفاده از نعمتهای الهی را پیشه خود سازند - نزد امام صادق علیه السلام آمدند و گفتند: راستش، این رفیق ما از سخن شما دلگیر شد و زبانش بند آمد لذا دلیلی به نظرش نیامد (ولی ما آمده‌ایم تا با دلایل روشن شما را محکوم سازیم). امام صادق علیه السلام فرمود: دلیل‌های شما چیست بیان کنید. گفتند: دلیل‌های ما از قرآن است. امام صادق علیه السلام فرمود: آنها را ارایه دهید که دلیل‌های قرآنی برای پیروی و مورد عمل قرار گرفتن از هر چیز دیگری سزاوارترند. صوفیان گفتند: خدای تبارک و تعالی در مقام بیان شیوه زندگی گروهی از یاران پیامبران صلی الله علیه و آله چنین می‌فرماید: «و دیگران را بر خویش مقدم می‌دارند، هر چند خودشان نسبت به آن نیاز مبرم دارند و آنان که از خست نفس خود مصونند، ایشانند که رستگارند.»^(۱) پس خداوند در این آیه کردار آنان را ستوده و در جای دیگر فرمود: «و با اینکه به غذا احتیاج دارند و مورد علاقه آنهاست، آن را به فقیر و یتیم و اسیر می‌خورانند.»^(۲) و ما به همین دو آیه اکتفا می‌کنیم. آنگاه یکی از حاضران مجلس به آن زاهدنماها گفت: (با این همه ادعا) ما ندیده‌ایم شما از خوراک خوب استفاده نکنید و با این حال به مردم دستور العمل صادر می‌کنید از مال خود دست کشند تا شما خودتان از آن بهره‌مند گردید.

امام صادق علیه السلام فرمود: فعلاً این حرفها را رها کنید که اینها فایده ندارد ولی به

۱ - سوره حشر آیه ۹.

۲ - سوره انسان آیه ۸.

من بگوئید: آیا شما که به قرآن استدلال می‌کنید نسبت به ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه قرآن شناخت دارید یا نه؟! هر کس از این امت گمراه شد از همین جا گمراه شد و هر کس گرفتار هلاکت گشت از همین جا به هلاکت گرفتار آمد (که بدون اینکه شناخت و اطلاع صحیحی از قرآن داشته باشد به آن استدلال می‌کرد)؟ گفتند: برخی را می‌دانیم ولی همه‌اش را نمی‌دانیم. امام علیه السلام فرمود: بدبختی شما از اینجا است. احادیث پیامبر صلی الله علیه و آله هم مثل قرآن است یعنی احادیث نیز (دارای ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه است که به شناخت و تشخیص نیاز دارد). و اما آیاتی را که از قرآن ذکر کردید که خداوند در قرآن به اطلاع ما رسانده که مردمی را به خاطر خوش کرداریشان ستوده است، این کار ایثارگرانه در آن زمان مباح و جایز بوده و ممنوع نبوده و ثواب آنان بر عهده خداست. ولی خداوند، صاحب بزرگی و پاکی، بعداً به خلاف آنچه آنها به آن عمل نمودند دستور داده و البته این دستور خدا که بعد رسید ناسخ عمل آنهاست. خدای تبارک و تعالی به واسطه رحمت خاص خویش نسبت به مؤمنان نهی کرد، که مبادا خود و خانواده‌هایشان را در مضیقه بگذارند و هر چه دارند به دیگران بخشند؛ زیرا در میان خانواده آنان ناتوان، خردسالان و پیران از کار افتاده و پیران سالخورده پیدا می‌شوند که طاقت و تحمل گرسنگی را ندارند؛ پس اگر بنا بود که من گرده نانی که در اختیار دارم انفاق نمایم و نان دیگری غیر از آن هم نداشته باشم، خانواده من که تأمین زندگی آنها به عهده من است از دست خواهند رفت و در اثر گرسنگی خواهند مرد.

پس از اینجا است که پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: «کسی که پنج دانه خرما، یا پنج گرده نان، یا چند دینار یا درهم دارد و می‌خواهد آنها به مصرف رساند، در درجه اول بر پدر و مادر خود خرج نماید و در درجه دوم برای خودش و زن و فرزندش و در درجه سوم برای خویشاوندان و برادران مؤمنش و در درجه چهارم برای همسایگان فقیرش و در درجه پنجم در راه خدا به مصرف رساند. این پنجمی بعد از

همه آنهاست و از اجر کمتری برخوردار می‌باشد. پیامبر ﷺ وقتی که شنید مردی از انصار مرده و کودکان صغیری از او به جا مانده و او همه دارایی خود را که پنج یا شش برده بوده هنگام مرگ آنان را آزاد نموده است، فرمود: «اگر قبلاً به من اطلاع داده بودید نمی‌گذاشتم آن مرد را در گورستان مسلمانان دفن کنید. او چند کودک صغیر از خود به جا گذاشته تا از مردم گدایی کنند!» سپس امام صادق علیه السلام در ادامه فرمود: به نقل از پیامبر ﷺ فرمود: «هزینه را از کسی آغاز کن که نانخور توست و به ترتیب نزدیکی، که هر کس به تو نزدیکتر است مقدم‌تر است».

علاوه بر همه اینها، قرآن در ردّ سخنان و مسلک شما، گویاست، آنجا که می‌فرماید: «(آن تقوایندگان) کسانی هستند که وقتی انفاق کنند، نه ولخرجی می‌کنند و نه تنگ می‌گیرند و میان این دو روش راه اعتدال و میانه را بر می‌گزینند» (۱).

آیا نمی‌بینید که خداوند تبارک و تعالی آن راه و روشی که شما مردم را به آن فرا می‌خوانید مورد سرزنش قرار داده و اسرافکاران را نیز سرزنش کرده است و در چند آیه از قرآن می‌فرماید: «به راستی، خدا اسرافکاران را دوست ندارد» (۲) خداوند مردم را از اسراف و ولخرجی نهی کرده همان طور که از خست و تنگ‌نظری نهی نموده است و از مردم خواسته که میانه‌روی را پیشه خود سازند. نه اینکه انسان هر چه دارد به دیگران بخشد و سپس از خدا درخواست رحمت نماید که خداوند چنین دعایی را هرگز مستجاب نمی‌کند؛ زیرا پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده: «دعای چند دسته از اُمَّت من مستجاب نمی‌شود: ۱- مردی که از خداوند بدی برای پدر و مادر خود بخواهد، ۲- مردی که به کسی قرض داده و از طرف، گواه و سندی نگرفته و او

۱- سوره فرقان آیه ۶۷.

۲- انعام آیه ۱۴۱ و اعراف آیه ۳۱.

مال را خورده است، ۳- مردی که برزنش نفرین نماید در حالی که خدا طلاق آن زن را به اختیار او گذاشته است ۴- و مردی که در خانه خود نشسته و دست روی دست گذاشته و می‌گوید: «پروردگارا! به من روزی عطا کن» و خود دنبال روزی نرود. خداوند در پاسخ این بنده‌اش، می‌گوید: بنده من! مگر نه این است که من راه تحصیل روزی را برای تو باز کرده‌ام؟!

مگر نه این است که من با بخشیدن اعضاء و جوارح صحیح به تو زمینه کسب روزی در سایه سفر کردن را برایت فراهم کرده‌ام؟! ۵- مردی که خداوند به او مال و ثروت فراوان داده و او با بذل و بخشش‌های زیاد آنها را از دست داده و بعد دست به دعا برداشته که خدایا به من روزی عطا کن! خداوند در پاسخ او نیز می‌فرماید: مگر من به تو روزی فراوان ندادم؟ چرا چنان که دستور دادم در مصرف آن میانه‌روی پیشه نکردی؟! مگر تو را از بذل و بخشش بی حساب نهی نکرده بودم؟! ۶- و آخر اینکه اگر مردی در مورد قطع رابطه با خویشاوندان، دست به دعا بردارد نیز دعایش مستجاب نمی‌شود.

سپس خداوند راه و روش انفاق را از طریق پیامبرش به ما آموخت؛ در آنجا که می‌فرماید: «و دستت را به گردنت زنجیر مکن (یعنی خسیس مباش) و بسیار هم گشاده دستی منما که حسرت زده و ملامت زده بنشین»^(۱).

همچنین کسی را که شما به فضل و زهد می‌شناسید، یکی سلمان است و یکی هم ابوذر- که خدا از آن دو خشنود باد- سلمان وقتی که سهم سالانه خویش را از بیت‌المال می‌گرفت، به اندازه مخارج یک سال که او را به سال دیگر برساند بر می‌داشت. به او گفتند: ای سلمان! تو با این همه زهد و تقوی در فکر ذخیره سال هستی؟ شاید همین امروز یا فردا بمیری و به آخر سال نرسی؟ او در پاسخ گفت:

چرا شما به همان اندازه که برای مرگ من نگرانید به زندگی من امید ندارید؟ ای نادانها شما از این نکته غافلید که نفس انسان اگر به مقدار کافی تأمین نباشد که به آن اعتماد کند، در طاقت حق سستی نماید و چون به قدر کافی تأمین شد آرام می‌گیرد (و با فکر آسوده به طاعت حق می‌پردازد).

ابوذر نیز چند شتر و چند گوسفند داشت که شیر آنها را می‌دوشید و از آن استفاده می‌کرد و هرگاه احساس می‌کرد خانواده‌اش میل به خوردن گوشت دارند یا برایش مهمان آمده، از آنها یکی را سر می‌برید و گوشت آنها را مورد استفاده قرار می‌داد و اگر می‌دید ساکنان چراگاهی که شتران و گوسفندان در آن می‌چریدند نیاز شدید به آن گوشت دارند به اندازه‌ای که میل و نیاز آنها را به گوشت برآورده سازد، سر می‌برید و میان آنها تقسیم می‌کرد و برای خودش نیز برابر دیگران سهمی در نظر می‌گرفت. چه کسی از اینان زاهدتر بود؟ پیامبر ﷺ دربارهٔ آنان آنچه گفتنی بود گفته است (و شما آن مطالب را می‌دانید)، هیچ‌گاه این دو کارشان را به آنجا نرساندند که به نام زهد تمام دارایی خود را از دست بدهند؛ چنانچه شما امروز به مردم دستورالعمل صادر می‌کنید که کالاها و چیزهای خود را دور بریزند و دیگران را بر خود و خانواده خود مقدم دارند.

ای جماعت! بدانید که شنیدم پدرم از پدر و اجدادش نقل می‌کرد که پیامبر خدا ﷺ روزی فرمود: «من از چیزی در شگفت نشدم مانند شگفتی ام از حال مؤمن که اگر کارش به جایی رسد که اگر بدنش را با قیچی قطعه قطعه کنند برایش خیر و سعادت خواهد بود و اگر هم ملک شرق و غرب به او داده شود باز برایش خیر و سعادت باشد و هر چه خدای عزوجل با او کند برایش خیر و سعادت است.»

نمی‌دانم همین مقدار که امروز برای شما گفتم کافی و اثرگذار است یا بر آن بیفزایم؟ حال به من بگویید اگر یکی از قاضیان در محکمه اسلامی بر مردی از شما بگوید باید نفقه واجب زنش را بپردازد و آن مرد عذر بیاورد که من زاهد هستم و از

مال دنیا چیزی ندارم، آیا قاضی به آن مرد ستم کرده است؟ اگر بگویید: این حکم، ستم است، بر اهل اسلام ستم کرده‌اید و اگر بگویید حکم قاضی مطابق حق و عدالت است، در واقع خودتان را محکوم کرده‌اید. مطلب دیگر، چگونه آنجا که شخص رو به موت است بیش از یک سوم مالش را می‌خواهد برای بینوایان انفاق نماید، شما وصیت او را رد می‌کنید؟! چون فقط یک سوم مالش را می‌تواند وصیت نماید. به من بگویید اگر همه مردم مطابق دلخواه شما زاهد شوند و نیازی به اجناس دیگران نداشته باشند، پس تکلیف کفاره سوگندها و نذر و صدقه‌های زکات واجب - که به شتر، گوسفند، گاو، طلا، نقره، خرما، کشمش و غیره تعلق می‌گیرد - چه می‌شود و به چه کسی داده می‌شود؟ اگر حقیقت چنان باشد که شما ادعا می‌کنید دیگر شایسته نیست کسی مالی را - هر چند سخت به آن نیازمند است - در کف نگاه دارد؛ باید هر چه به دستش می‌رسد همه را انفاق نماید.

پس بد راه و روشی انتخاب کرده‌اید و مردم را به سوی آن می‌کشانید و این نیز ناشی از جهالت شما نسبت به قرآن و سنت پیامبر است، سنتی که قرآن آن را تأیید می‌کند و همچنین شما در اثر جهالت و عدم توجه به شگفتیهای قرآن و نکته‌های لطیف آن و تفسیر قرآن از ناسخ و منسوخ و محکم و متشابه و امر و نهی، به رد آنها می‌پردازید. شما برای من از سلیمان بن داود علیه السلام بگویید هنگامی که از خداوند ملکی خواست که پس از او هیچ کس را سزاوار نباشد و خداوند نیز چنان ملک با عظمتی به او ارزانی کرد. البته سلیمان علیه السلام حق می‌گفت و مطابق حق هم عمل می‌کرد. علاوه بر آن، نه خداوند در قرآن و نه هیچ فرد مؤمنی این را بر سلیمان عیب نگرفت که چرا چنین ملکی را در دنیا خواسته است.

و داود علیه السلام نیز پیش از او ملک (کم‌نظیر) و سلطنت پر قدرتی داشت.

سپس یوسف پیامبر علیه السلام که به پادشاه مصر گفت: «مرا بر خزانه‌های این

سرزمین بگمار که من نگهبانی دانا هستم»^(۱) بعد کارش به جایی رسید که امور کشورداری سرزمین آن پادشاه و اطراف آن تا یمن به او سپرده شد و مردم در اثر قحطی زدگی از اطراف نزد او می‌آمدند و خوارک و آذوقه دریافت می‌کردند و یوسف علیه السلام نیز حقّ می‌گفت و مطابق حقّ هم عمل می‌کرد و ندیدم که کسی این را بر او عیب گیرد. همچنین است ذوالقرنین، که بنده‌ای بود که خدا را دوست می‌داشت و خدا نیز او را دوست می‌داشت. خداوند اسباب را برایش فراهم ساخت و مشرق و مغرب جهان را تحت فرمان و قدرت او در آورد. ذوالقرنین نیز حقّ می‌گفت و مطابق حقّ هم عمل می‌کرد.

ای جماعت! خود را به آداب واقعی اسلام که خدای عزّوجلّ به مؤمنان فرموده متأدّب کنید و به امر و نهی خدا اکتفاء نمایید و در مسائلی که علم ندارید مداخله ننمایید و علم آن مسائل را از اهلش بخواهید تا به پاداش خدا دست یابید و نزد خدای تبارک و تعالی معذور باشید و در صدد آن باشید که ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه قرآن را باز شناسید و حلال و حرام الهی را تشخیص دهید؛ زیرا این برنامه شما را به خدا نزدیکتر نماید و از نادانی دورتر سازد. (شما دانا باشید و دست از این عقاید خرافی بردارید و) نادانی را به اهلش واگذار نمایید؛ زیرا اهل نادانی بسیارند و اهل دانایی اندک. و به راستی، خداوند فرموده است: «بالا دست هر صاحب دانشی، دانشوری است»^(۲) (پس شما هم نباید به دانسته‌های اندک و افکار شخصی خود مغرور شوید)^(۳)

پس با این توضیحات، این سخن نیز بسیار غلط است که گفته شود

۱ - سوره یوسف آیه ۵۵.

۲ - سوره یوسف آیه ۷۶.

۳ - تحف العقول صفحه ۶۲۷ - ۶۳۹. (با اندکی تلخیص)

پیغمبر اکرم ﷺ و حضرت علی علیه السلام نسبت به امام باقر و امام صادق علیهما السلام زندگی زاهدانه‌تری داشته‌اند! این سخن توهین به همه ائمه اطهار علیهم السلام است، زیرا زهد همه امامان یکی بوده و آن هم نداشتن محبت دنیا بوده است و لذا در روایات فراوانی می‌خوانیم که همه ائمه با هم یک نور واحد هستند. (۱)

شخص دیگری نزد امام صادق علیه السلام آمد در حالی که فکر می‌کرد زهد به معنای انزوا و دوری از ثروت و مقام است، آن حضرت در جواب به او فرمودند: «اگر قبول کردن پست، مقام، ثروت و کار در اجتماع اشکال داشت، چرا حضرت یوسف وقتی از زندان آزاد شد به عزیز مصر گفت: **قَالَ اجْعَلْنِي عَلَى خَزَائِنِ الْأَرْضِ إِنِّي حَفِيظٌ عَلِيمٌ**» (۲) یعنی ای عزیز مصر مرا مسئول دارایی و خزائن مملکتی قرار بده که من حافظ دانا و خوبی برای آنها هستم.

از طرف دیگر همان امام صادق علیه السلام هنگامی که می‌بیند در مدینه قحطی آمده به غلام خویش دستور می‌دهد که هر چه آذوقه یک سال در خانه داریم را به بازار ببر و بفروش و با این کار خود را با مردم جامعه هماهنگ می‌نماید.

همچنین در تاریخ آن حضرت می‌خوانیم که همواره به کار و تلاش کشاورزی و زراعت مشغول بود و فعالیت برای دنیا را مغایر با زهد در دنیا نمی‌دانست. (۳)

آن حضرت داشتن مرکب و خانه مناسب را از لوازم زندگی عادی مردمی می‌دانست، در این زمینه نقل می‌کنند آن حضرت یک بار وارد خانه شخصی شد و متوجه شد که آن شخص با این که وضع مالی خوبی داشته و شخص متمکنی است اما خانه‌اش کوچک است، لذا به او فرمودند: «چرا برای خود خانه وسیع‌تری تهیه

۱ - بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه ۳۶۳.

۲ - سوره یوسف آیه ۵۵.

۳ - چهارده معصوم جلد ۲ صفحه ۲۴۲.

نمی‌کنی؟!»

او در پاسخ عرض کرد: «این خانه پدری من است». حضرت فرمودند: «شاید پدرت متوجه نبوده و درکش بیشتر از این نرسیده است، آیا تو هم می‌خواهی یک عمر جرم کم‌درکی پدرت را بکشی؟!»^(۱)

پیامبر اکرم ﷺ در این رابطه می‌فرمایند: «سه چیز از نعیم دنیا است اگر چه دنیا را نعیمی نیست؛ مرکب راهوار، زن پارسا و خانه وسیع»^(۲) و همچنین فرمودند: «مرکب گندرو و خانه کوچک که جای کم داشته باشد مایه بدبختی است»^(۳).

علاوه بر آنچه نقل شد حکایات فراوان دیگری در رابطه با دارایی و جود و سخاوت امام صادق علیه السلام در کتب مختلف تاریخی نقل شده است و جالب اینجاست با مشهود بودن ثروت و دارایی امام صادق علیه السلام مالک بن انس آن حضرت را با تعبیر «... اکابر الزهاد الذین یخشون الله عزوجل» خوانده است و این بدان معناست که زهد به هیچ عنوان ربطی به دارا یا فقیر بودن انسان ندارد، بلکه حقیقت زهد همان است که بیان شد.^(۴)

ثروت و دارایی امام کاظم علیه السلام

در تاریخ حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز نوشته‌اند:

آن حضرت بسیار باعاطفه و مهربان و رؤف بود، همیشه در فکر فقرا، ایتام و

۱ - سیره ائمه صفحه ۱۵.

۲ - نهج الفصاحه صفحه ۲۴۵ حدیث ۱۲۴۲.

۳ - همان صفحه ۲۷۱ حدیث ۱۲۸۹.

۴ - رجوع شود به لواقع الانوار و مطالب السئوال به نقل از حیات الصادق جلد ۱ صفحه ۴۷۰، حلیه

الاولیاء جلد ۳۰ صفحه ۱۹۳ وسایل الشیعه جلد ۳ صفحه ۲۶۸، مناقب جلد ۲ صفحه ۳۴۵،

بحار الانوار جلد ۱۱ صفحه ۱۱۱.

بینوایان بود و همه شب همچون اجداد طاهرینش مساکین و بیچارگان را اطعام می نمود.

آن حضرت اکثراً تا سیصد دینار می بخشید تا جایی که «صرار موسی»^(۱) بین مردم عراق و حجاز مشهور گردید.

ابن صباغ مالکی می نویسد: «وکان موسی الکاظم اعبداً اهل زمانه و اعلمهم و اسخاهم کفاً و اکرمهم نفساً و یتفقده فقراء المدینه و یحمل الیهم الدراهم و الدنانیر الی بیوتهم و النفقات...» یعنی آن حضرت سخی ترین مردم زمان خود بود و به فقرا رسیدگی نموده تا درب منزل آنها رفته و به آنها درهم و دینار اعطا می نمود...

چه بسیار دشمنان و کفاری که حتی به آن حضرت توهین و جسارت می نمودند و با دیدن تفضلات امام و جود و سخاوت آن حضرت از محبتین ایشان گردیدند.

ابن اثیر می نویسد علت آنکه آن حضرت را کاظم لقب دادند این بود که آن حضرت بدیهای دیگران را با خوبی پاسخ می داد و آنچنان به دشمنان خود احسان و اکرام می نمود که همه خجل می شدند، او کسی بود که صره‌های اعطایی او یعنی کیسه‌های سیصد دیناری آن حضرت، ضرب‌المثل اهل حجاز و عراق گردید و صره‌های موسوی یعنی هدایای موسوی، مشهور بود. بنده‌ها را می خرید و در راه خدا آزاد می نمود و می فرمود ما همه فرزندان آدم و مخلوق خداییم.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام مانند پدر بزرگوارش لباسهای گرانبها، پاکیزه و معطر می پوشید.

یک بار توسط خلیفه تحفه‌ها و هدایای بسیار ارزشمندی که از طرف امرا و استانداران شهرها و سفیران جمع آوری شده بود به آن حضرت هدیه داده شد و آن

۱ - صرار موسی یعنی کیسه‌های درهم و دینار حضرت موسی بن جعفر علیه السلام.

امام کریم تمام آن اموال را در مقابل سه بیت شعر یک مرد شاعر بینوا که در مصیبت امام حسین علیه السلام سروده بود، هدیه نمود.

به فقرا و گدایان مهلت نمی داد که عرض حاجت کنند بلکه قبل از اینکه تقاضا کنند حاجت آنها را برآورده می کرد تا آنها شرمنده نشوند و روزهایی می شد که دوازده هزار دینار انفاق می نمود.

در دائرة المعارف در ذیل «کاظم» می نویسد:

ابوالحسن موسی الکاظم علیه السلام سخی ترین و کریم ترین مردان عصر بود و هر مقدار کیسه طلا برای او می آوردند همه را بین مردم مدینه تقسیم می نمود.

سبط ابن جوزی در تذکرة خواص الامه می نویسد: «ممکن نبود کسی از صره‌ها و کیسه‌های حضرت موسی بن جعفر علیه السلام بگیرد و دیگر از فقر و بی چیزی بنالد» یعنی هر کس کیسه‌ای از آن حضرت می گرفت غنی می شد.

و باز می نویسد: «اگر کسی آن حضرت را اذیت می کرد، حضرت در مقابل، او را اکرام و انعام می نمود!»

به هر حال در رابطه با دارایی و ثروت، سخاوت و جود و بخش امام هفتم ما، حکایات و روایات فراوانی نقل شده که خود کتاب مستقلی را می طلبد. (۱)

علاوه بر همه اینها صدقات و موقوفات حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نیز خیلی زیاد است و اموال آن حضرت که بیشتر برای سادات و علویین وقف گردید نیز فراوان بوده است، به عنوان مثال آن حضرت در نزد زیاد قندی هفتاد هزار دینار و نزد علی بن ابی حمزه سی هزار دینار داشتند و به روایت شیخ صدوق، اختیار

۱ - رجوع شود به کشف الغمّه صفحه ۲۴۷، حبیب السیر جلد ۱ صفحه ۱۰۸، ارشاد مفید صفحه ۲۶۷ مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۸۳، عیون اخبار الرضا باب ۱۰ صفحه ۶۳، دوائر العلوم صفحه ۳۲ فصول المهمه ابن صباغ مالکی صفحه ۲۱۹.

تمام آن صدقات و موقوفات را در وصیتی مفصل به امام رضا علیه السلام واگذار نمودند. (۱)

ثروت و دارایی امام رضا علیه السلام

در رابطه با حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز نقل شده است:

آن حضرت نیز همچون اجداد بزرگوارش همواره لباس زیبا و پاکیزه می پوشید و اهل جود و سخاوت فراوان بود. به فقرا و درماندگان رسیدگی می نمود، در راه خدا بردگان را آزاد می نمود، شبها برای مسکینان و یتیمان درهم و دینار و غذا می برد و همیشه با فقرا، مستمندان و غلامان خویش بر یک سفره می نشست و غذا میل می فرمود.

در کافی و محاسن برقی می نویسد: امام رضا علیه السلام هر موقع غذا میل می نمود، بهترین غذاها را جدا می نمود و دستور می داد تا آن را به فقرا بدهند و می فرمود «در آیه شریفه ﴿فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ﴾ منظور از عقبه آزاد کردن بنده و اطعام فقیران است و چون همه نمی توانند بنده آزاد کنند و باید راهی برای بهشت در پیش گیرند، بهترین راه طعام دادن به فقرا و انعام است، این راه را خدا برای بندگان قرار داد تا بتوانند به سوی او راه یابند.»

شیخ صدوق از ابراهیم بن عباس نقل می کند که آن حضرت بندگان زیادی را آزاد می نمود و می فرمود: «دوست دارم همه بندگان را آزاد کنم.»

آن حضرت گاهی صدها دینار به فقرا کمک می نمودند و گاهی برای تقدیر از شاعران اهل بیت هزار درهم از سگه‌هایی که به نام خود آن حضرت زده بودند هدیه می دادند.

سجستانی نیز نقل می کند؛ امام رضا علیه السلام هنگام عزیمت به سوی طوس پس از

وداع با قبر جدّ بزرگوارش و ائمه علیهم‌السلام، دوازده هزار دینار بین اقوام و بستگان خود تقسیم نمود و پس از خبر دادن از شهادت خویش و عدم بازگشتن، از مدینه به سوی خراسان حرکت کرد.

در رابطه با دارایی و جود و سخاوت آن حضرت نیز در کتب مختلف حکایات زیادی نقل شده که ما به همین مختصر اکتفا می‌نمائیم. (۱)

ثروت و دارایی امام جواد علیه‌السلام

و اما پیرامون دارایی و جود و سخاوت امام جواد علیه‌السلام که دیگر نیازی به گفتن نیست، زیرا از آنجا که از لقب مبارک آن حضرت پیدا است، علّت ملقب شدن آن امام بزرگوار به «جواد الائمه» همان جود و بخشش و سخاوت بی‌نظیر آن حضرت است.

در عیون الاخبار از بزنتی نقل می‌کند که امام رضا علیه‌السلام در نامه‌ای به امام جواد علیه‌السلام سفارش فرمودند:

«... فرزندم، هنگامی که از منزل بیرون می‌روی طلا و نقره و درهم و دینار فراوان همراه خود بردار و به هر کسی که از تو درخواستی نمود عطایی ببخش تا مردم از خیر تو بهره‌مند شوند و به عطایای تو خوشحال شده و دوستدار تو باشند.»

همچنین در ادامه می‌فرمایند: «ای جواد عزیزم، اگر عموهایت از تو چیزی بخواهند به هر کدام از آنها کمتر از پنجاه اشرفی نده و اگر عمه‌هایت از تو مسئلتی نمایند به هر کدام از آنها نیز کمتر از بیست و پنج اشرفی نده، و اگر خواستی بیشتر بدهی، هر طور خود صلاح دانستی مانعی ندارد... همواره در انفاق و بخشش

۱ - کفایة الطالب صفحہ ۳۱۰ - چہارده معصوم جلد ۲ صفحہ ۴۰۰ تا ۴۰۳، عیون اخبار الرضا صفحہ

۳۷۰، ارشاد مفید صفحہ ۲۸۵، الفہرست ابن ندیم صفحہ ۱۶۸.

مداومت کن...»^(۱) و نیز در کتاب الثاقب فی المناقب آمده است: اسماعیل بن عباس هاشمی می‌گوید: روزی خدمت امام جواد علیه السلام شرفیاب شده و از تنگی زندگی خود شکوه نمودم. حضرت شمش طلائی به من عطا نمودند، من شمش طلا را به بازار برده و به صراف دادم، در آن شانزده مثقال طلای خالص بود.^(۲)

آن حضرت دارای کنیزان و غلامان زیادی بودند و خیلی از آنها را در راه خدا آزاد می‌نمودند.

هیچ گاه فقیری از محضر آن امام مهربان، بی بهره بر نمی‌گشت و جود و عطای آن حضرت شهره خاص و عام گردید.

آن حضرت نیز اموال و موقوفات زیادی از خود به جای گذاشتند و در وصیتی، اختیار آن را به صورت کامل به حضرت امام هادی علیه السلام واگذار نمودند.

در رابطه با جود و بخشش امام جواد علیه السلام نیز حکایات فراوانی نقل شده است.^(۳)

ثروت و دارایی امام هادی علیه السلام

در تاریخ امام هادی علیه السلام نقل شده است:

امام علی بن محمد الهادی علیه السلام در بزرگ‌منشی، سخاوت و عزت نفس بی نظیر

۱ - اثبات الوصیه صفحه ۱۷۸، عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۷، بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۰۲ و جلد ۹۶ صفحه ۱۲۱.

۲ - الثاقب فی المناقب صفحه ۵۲۶ حدیث ۱۲، کشف الغمه جلد ۲ صفحه ۳۶۸ و بحار الانوار جلد ۵۰ صفحه ۴۹.

۳ - مناقب ابن شهر آشوب جلد ۲ صفحه ۴۲۷، اثبات الوصیه صفحه ۱۷۹، تاریخ یعقوبی جلد ۳ صفحه ۱۸۳، الخرائج جلد ۱ صفحه ۳۸۳.

بوده و همواره رعایت حال مستمندان و حاجتمندان را می نمودند. مکرر اتفاق می افتاد که فقیر را غنی و قرض دار را از وام و بدهی اش خلاص می نمودند.

به عنوان نمونه نقل می کنند یکی از اعراب بادیه نشین به خدمت آن حضرت رسید و عرض کرد: آقا جان! من از شیعیان جدت امیرالمؤمنین علیه السلام هستم و اکنون در چنگال قرض گرفتار شده ام. آن حضرت بلافاصله فرمودند: «چه مقدار بدهکاری؟» عرض کرد: ده هزار درهم، امام دستور دادند که از کیسه های مسکوک آوردند و تمام قرض او را ادا نمودند.

هنگامی که متوکل از این قضیه باخبر شد، سی هزار درهم برای آن حضرت فرستاد، آن امام کریم تمام آن مبلغ را نیز به فقیران بخشیدند.

گاهی بخشش آن حضرت را تا سی هزار دینار نقل نموده اند. (۱)

مرحوم صفار در کتاب «بصائر الدرجات» از صالح بن سعید نقل کرده است که گفت: زمانی که متوکل امام هادی علیه السلام را به سامراء خوانده بود و در جای نامناسبی منزل داده بود، خدمت آن حضرت رسیدم و به آن حضرت عرض کردم: فدایت شوم، دشمنان شما در همه امور قصد دارند نور فروزان شما را خاموش کنند و در حق شما کوتاهی نمایند تا آنجا که شما را در این کاروانسرای بسیار زشت که جای فقیران و فرومایگان می باشد ساکن نموده اند. امام علیه السلام فرمودند: «تو در این پایه از معرفت ما هستی و خیال می کنی این امور از قدر و منزلت ما می کاهد،» سپس با دست اشاره نمود و فرمود: «نگاه کن چه می بینی؟» چون نگاه کردم باغ های زیبا منظر و پرتراوتی مشاهده کردم که در آن زنان نیکوکار خوش بو و نونهای لانی که همچون مروارید در پوشش بودند و پرندگان زیبا و آهوهای خوش خط و خال و

نهرهای جاری وجود داشت، دیدن این منظره مرا به حیرت انداخت و چشمانم را خیره نمود، امام علیه السلام فرمودند: «حَيْثُ كُنَّا لَنَا عْتِيدٌ وَ لِسْنَا فِي خَانَ الصَّعَالِيكِ» ما هر کجا باشیم چنین موقعیتی داریم و در حقیقت در «خان صعالیک» که جایگاه فقیران و فرومایگان است نخواهیم بود. (۱)

ثروت و دارایی امام عسکری علیه السلام

در تاریخ امام حسن عسکری علیه السلام نیز می‌خوانیم:

امام حسن عسکری علیه السلام به حوائج مردم توجه خاصی داشتند و به آنها فراوان اطعام می‌نمودند و آنچنان جود و سخاوتی داشتند که تمام مردم از خوان و سفره با برکتش برخوردار شده بودند و در رحلت آن حضرت شهر سامرا یکپارچه گریه و ضجه شد.

هرگاه فقیری به نزد او شرفیاب می‌شد و حیا می‌کرد که حاجتش را مطرح کند قبل از اینکه او تقاضایی کند امام دستور می‌دادند که او را اکرام و انعام نمایند و این کار عادی روزانه ایشان بود.

شخصی به نام محمد بن علی عباسی در بین راه با آن حضرت مواجه شد و اظهار تنگدستی نمود، آن حضرت به غلام خود فرمود: هر چه داری به او بده. غلام هم که صد دینار طلا به همراه داشت را به او بخشید.

ابویوسف قصیر عباسی می‌گوید: خداوند به من فرزندی عطا کرد که برای مخارج او در سختی بودم و هر چه به دربار خلفای عباسی می‌رفتم به من توجهی نمی‌کردند زیرا آنها همه غرق مستی و شهوت‌رانی بودند، اما تا به در خانه امام

۱ - بصائر الدرجات صفحه ۴۰۶ حدیث ۷، بحارالانوار جلد ۵۰ صفحه ۱۳۲، مناقب ابن شهر آشوب جلد

۴ صفحه ۴۱۱ و کشف الغمّه جلد ۲ صفحه ۳۸۳.

عسکری رضی الله عنه رفتم بدون معطلی بسته‌ای به من عطا کردند که چهارصد دینار در آن بود و تمام مشکلات من برطرف شد.

نوشته‌اند آن حضرت برای علی بن جعفر همیانی، دویست هزار دینار در دو دفعه فرستاد تا با اصحاب و یارانش تقسیم کند. آن حضرت شخصی با هیبت و باوقار و صاحب عزت نفس بودند و هیچ گاه فقیری را با دست تهی از نزد خود رد نمی‌کردند، تا جایی که نوشته‌اند هر گاه در بین راه سائلی به ایشان می‌رسید، آن حضرت هر چه داشتند به او می‌دادند... روایات و حکایات فراوان دیگری در این زمینه از آن حضرت نقل شده است. (۱)

برچیده شدن فقر در حکومت امام زمان علیه السلام

در زمان ظهور امام زمان (ارواحنافداه) که خدای تعالی به واسطه آن حضرت، جهان را پر از عدل و داد می‌نماید نیز حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) با هر گونه فقر و فساد مبارزه می‌نمایند به طوری که کاملاً فقر و فساد از بین می‌رود و دیگر فقری در دنیا باقی نمی‌داند. یعنی از طرفی فقر علمی و معنوی و فرهنگی از میان مردم برچیده می‌شود و از طرف دیگر فقر مادی و دنیایی، این سیمای دنیای زیبای پس از ظهور است.

در روایات فراوانی به این نکته تصریح شده است، حتی در روایتی می‌خوانیم که امام زمان علیه السلام در زمان ظهور ندا سر می‌دهند که هر کس هر مقدار بدهکاری دارد بیاید تا من بدهکاری او را پردازم و او را از دینی که به گردنش هست آزاد نمایم. (۲)

۱ - تذکرة الخواص ابن جوزی صفحه ۳۴۰، فصول المهمة صفحه ۲۸۰، چهارده معصوم جلد ۲ صفحه

۵۵۷ - ۵۶۰.

۲ - بحار الانوار ج ۵۳ ص ۳۴.

همچنین نقل شده است که در زمان ظهور، حضرت بقیة الله علیه السلام بر هر زمینی که گام بر می‌دارند، آن زمین و جوهات و گنج‌های نهفته خود را به آن حضرت عرضه می‌دارد... (۱)

به هر حال در زمان ظهور امام عصر علیه السلام نیز به هیچ عنوان، فقر و پشمینه‌پوشی، در میان مردم جایگاهی نخواهد داشت و بلکه یکی از برنامه‌های آن دولت کریمه برچیدن و از بین بردن فقر و بیچارگی می‌باشد.

مطلبی که پیرامون ثروت، دارایی و جود و سخاوت ائمه اطهار علیهم السلام بیان شد تنها اشاره‌ای به تاریخ پر از حکایت و روایت آن بزرگواران می‌باشد و همین اشاره کوچک به خوبی ثابت می‌کند که هیچ یک از ائمه اطهار علیهم السلام فقیر و محتاج نبوده‌اند. تازه این جنبه ملکی و ظاهری قضیه است و الا از نظر ملکوتی و معنوی اعتقاد ما این است که کلید خزائن الهی و اختیار تمام موجودات آسمان و زمین به دست ائمه اطهار علیهم السلام می‌باشد.

بنابراین امامانی که این همه باغ و نخلستان و زمین داشته‌اند، این همه به فقرا رسیدگی می‌کردند، این همه عبد و کنیز در راه خدا می‌خریدند و آزاد می‌کردند و پس از شهادتشان نیز موقوفات و صدقات جاریه‌ای از خود باقی می‌گذاشتند، آیا صحیح است که نسبت فقر به ایشان داده شود؟! اگر فقر چیز خوبی است چرا ائمه علیهم السلام با کمک‌های مالی خود فقرا را ثروتمند می‌کردند؟! و چرا در زمان ظهور زمین گنج‌های خود را بیرون می‌آورد و چرا امام عصر علیه السلام با فقر مبارزه می‌کند؟ جای بسی تعجب است که با وجود این همه روایات و حکایات معتبر تاریخی چطور برخی از نویسندگان اصرار دارند که ائمه اطهار علیهم السلام را فقیر و نیازمند معرفی کنند، آیا این افراد از فقر که معنایش نداری است، خیری دیده‌اند؟!

شاید بگویند: خیر فقیر این است که وقوفش در قیامت طول نمی‌کشد چون حساب و کتاب مالی ندارد، بلکه این صحیح است و گاهی در روایت هم به این مطلب اشاره شده است،^(۱) اما در صورتی توقف فقیر در قیامت کم خواهد بود که از نظر اخلاقی، تزکیه نفس کرده باشد و لذا از این جهت باز با ثروتمند فرقی ندارد.

یعنی چه بسا انسان ثروتمند باشد ولی تزکیه نفس کرده باشد و در قیامت معطل نشود، و به عکس، شخصی هم فقیر باشد ولی در دلش محبت دنیا باشد و تزکیه نکرده باشد و معطلی اش زیاد باشد.

علاوه بر این ارزش انسان به این است که با وجود داشتن مال و ثروت و مقام به آنها دل نبندد و محبت خدا را با محبت دنیا عوض نکند و اساساً دنیا و آنچه در دنیا خلق شده برای انسان است و مایه امتحان و پرورش اوست.

شاید گفته شود چرا من در این کتاب، از یک‌یک ائمه شواهدی مبنی بر دارایی و سخاوت آن بزرگواران آورده‌ام، در حالی که می‌شد اجمالاً از این موضوع گذشت؟

علتش همین است که می‌خواهم این فکر غلط را از اذهان مردم بیرون کنم و به صورت مستند به آنها بگویم که آنچه ما فکر می‌کنیم کاملاً با سیره امامان معصوم ما مغایرت دارد و قطعاً کسانی که این خرافات را در مورد ائمه علیهم‌السلام ساخته یا نقل کرده‌اند به چند روایت و قصه جعلی^(۲) تکیه کرده و از تمام روایات معتبر تاریخی که

۱ - بحارالانوار جلد ۷ صفحه ۲۵۹ و جلد ۷۲ صفحه ۳۵ و ۳۶.

۲ - متأسفانه برخی از دوستان نادان نیز این قصه‌های جعلی را نقل می‌کنند، به عنوان مثال می‌گویند حضرت زهرا چادری داشت از چهل و صله لیف خرما! به راستی آیا چادری که چهل و صله از لیف خرما داشته باشد را می‌توان به سر پوشید؟! آیا این در شأن سیده زنان عالم است؟ یا می‌گویند، امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام برای بی‌لباسی گریه می‌کردند، حضرت علی علیه‌السلام از بی‌پولی و ناچاری،

در کتب مختلف شیعیان و اهل سنت نقل شده است صرف نظر نموده‌اند! به هر حال هر عقل سلیمی با مطالعه سیره اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام به خوبی در می‌یابد که فقر، نعمت و رحمت نیست و چیزی نیست که انسان به آن افتخار کند و معنای زهد هم ترک دنیا و رو آوردن به درویشی و گدایی نیست بلکه معنای زهد ترک محبت در حال داشتن دنیا است. پس زهد یعنی از دنیا و آنچه در دنیاست به شایستگی استفاده کردن و دل به دنیا نبستن و خلاصه اینکه در مورد زهد، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «زهد در دنیا عبارت است از کوتاه کردن آرزو، به جای آوردن شکر هر نعمتی و خودداری از هر آنچه خدا حرام کرده است.»^(۱) و امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «زاهدترین مردم کسی است که از حرام اجتناب کند.»^(۲)

دنیا و آخرت با هم

در پایان این بحث باید بدانیم که خیلی‌ها با نسبت دادن فقر و انزوا و امثال آن به اهل بیت و انبیاء علیهم‌السلام دنیا را به طور کلی از آخرت جدا کرده و این فکر غلط را القاء کرده‌اند که هر کس می‌خواهد به آخرت برسد باید دنیا را رها کند و این را معنای

⇒ چادر همسرش را نزد یک یهودی امانت گذاشت تا مقداری پول به او قرض بدهد که برای فرزندانش لباس تهیه کند!

آیا این سخن را یک شیعه با غیرت می‌پذیرد؟!...

یا باید تمام آن روایاتی که پیرامون نخلستانها و موقوفات حضرت علی علیه‌السلام و اطعام به فقیران نقل شده را دروغ بدانیم یا اینکه باور کنیم این قصه‌ها ساخته و پرداخته دشمنان ماست که با این کار می‌خواهند همواره اسلام و مسلمین را محتاج و گدای یهود و امثال آن معرفی کنند. اکنون شما قضاوت کنید...

۱ - قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «الزهد فی الدنیا قَصْرُ الأملِ وَشُكْرُ کُلِّ نِعْمَةٍ وَالْوَرَعُ عَن کُلِّ ما حَرَّمَ اللّهُ» تحف العقول صفحه ۹۶ حدیث ۱۷۶.

۲ - قال ابو عبد الله علیه‌السلام: «أزهدُ النَّاسِ مَنْ تَرَكَ الحَرَامَ» بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۳۰۵.

زهد در دنیا دانسته‌اند. در حالی که این تفکر کاملاً اشتباه و خلاف آیات قرآن و روایات متواتر ماست، در این بخش به قسمتی از آیات و روایات اشاره می‌کنیم؛ مشهورترین آیه قرآن، پیرامون دنیا در کنار آخرت همان دعایی است که ما معمولاً در قنوت نمازهایمان می‌خوانیم و می‌گوییم: ﴿رَبَّنَا آتِنَا فِي الدُّنْيَا حَسَنَةً وَفِي الْآخِرَةِ حَسَنَةً وَقِنَا عَذَابَ النَّارِ﴾^(۱) و یا آیه شریفه‌ای که می‌فرماید: ﴿قُلْ مَنْ حَرَّمَ زِينَةَ اللَّهِ الَّتِي أَخْرَجَ لِعِبَادِهِ وَ الطَّيِّبَاتِ مِنَ الرِّزْقِ﴾^(۲) یعنی ای پیامبر بگو چه کسی بر شما، زینتی را که خدا برای بندگانش آفریده و غذاهای خود را حرام کرده است؟ و همچنین آیه شریفه ﴿كُلُوا مِنْ طَيِّبَاتِ مَا رَزَقْنَاكُمْ﴾^(۳) و یا آنجا که فرموده است: ﴿وَلَا تَتَسَّ نَصِيبَكَ مِنَ الدُّنْيَا﴾ یعنی بهره‌ات را از دنیا فراموش نکن. و نیز می‌فرماید: ﴿رِجَالٌ لَا تُلْهِهِمْ تِجَارَةٌ وَلَا بَيْعٌ عَنْ ذِكْرِ اللَّهِ﴾^(۴) مردانی هستند که تجارت دنیا و خرید و فروش، آنها را از یاد خدا غافل نمی‌کند. (که منظور حضرت علی و زهرا و حسن و حسین علیهم‌السلام هستند که ما باید به آنها اقتدا کنیم.)^(۵) جالب اینجاست که در قرآن کریم، به طور مساوی یکصد و پانزده مرتبه کلمه دنیا و یکصد و پانزده مرتبه کلمه آخرت به کار رفته است.

روایات دنیا

روایات ما در این زمینه آنقدر زیاد است که خود کتاب مستقلی می‌طلبد، اما به

۱ - سوره بقره آیه ۱۹۹.

۲ - سوره اعراف آیه ۳۲.

۳ - سوره بقره آیه ۵۵.

۴ - سوره نور آیه ۳۷.

۵ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۳۳۲، تأویل الآيات الظاهرة، سوره نور صفحه ۳۵۹.

عنوان نمونه؛

(۱) حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «بالدنیا تحرز الاخرة»^(۱) به وسیله دنیا، زندگی آخرت به دست می‌آید.

(۲) و باز فرموده‌اند: «إن الدنيا دار صدق لمن صدقها»^(۲) دنیا خانه راستی و درستی است برای کسی که با صداقت در آن زندگی کند.

(۳) و باز فرموده‌اند: «إن الدنيا متجر اولياء الله»^(۳) دنیا محلّ تجارت اولیاء خداست.

(۴) امام حسن مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «اعمل لدنياك كأنك تعيش ابداً وكن لآخرتك كأنك تموت غداً»^(۴) یعنی در دنیا طوری زندگی کن که گویی هیچ وقت نمی‌میری، (یعنی همه چیزت روی نظم و حساب باشد، دنیایت را به خوبی آباد کن) و برای آخرت هم طوری حرکت کن که گویی همین فردا می‌خواهی بمیری. (یعنی به دنیا دل نبند، همیشه آماده سفر باش).

(۵) امام رضا علیه السلام نیز می‌فرمایند: «ليس منا من ترك دينه لدنياه و دنياه لدينه»^(۵). از ما نیست کسی که دینش را به خاطر دنیا و یا دنیایش را به خاطر دینش ترک نماید.

(۶) رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود:

۱ - نهج البلاغه، خطبه ۱۵۶ و بحار الانوار جلد ۷ صفحه ۴۷.

۲ - بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۱۲۹.

۳ - نهج البلاغه کلمات قصار شماره ۱۱۳ و بحار الانوار جلد ۷۳ صفحه ۱۱۹ و جلد ۷۰ صفحه ۱۲۹.

۴ - کفایة الاثر صفحه ۲۲۸، بحار الانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۳۸.

۵ - من لا يحضره الفقيه جلد ۲ صفحه ۵۱ و وسائل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۴۹.

- «بهترین کمک و یاری دهنده بر طاعت پروردگار، دارائی و مال است.» (۱)
- (۷) امام صادق علیه السلام فرمود:
- «بهترین یاری دهنده برای بدست آوردن آخرت، دنیا است.» (۲)
- (۸) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:
- «سه چیز از دنیای شما مورد پسند من است: بوی خوش، زنان و نور دیدگان من در نماز است.» (۳)
- (۹) امام باقر علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:
- «عبادت هفتاد جزء است که بهترین و بالاترین آن، طلب روزی از راه حلال است.» (۴)
- (۱۰) امام صادق علیه السلام به نقل از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند:
- «ملعون آن کسی است که بار زندگی و خرج خود را بر مردم تحمیل نماید.» (۵)
- (۱۱) امام سجّاد علیه السلام فرمودند:
- «دنیا بر دو گونه است: دنیائی که از آن به قدر نیاز استفاده گردد و دیگری دنیای ملعون (که وسیله عیش و نوش و گناه باشد).» (۶)
- (۱۲) حضرت باقر علیه السلام فرمودند:

۱ - «نعم العون علی طاعة الله المال». (وسائل الشیعه، جلد ۶ صفحه ۱۷).
۲ - «نعم العون علی الآخرة الدنیا». (وسائل الشیعه، جلد ۱۲ صفحه ۱۷).
۳ - «حبیب الی من دنیاکم ثلاث: الطیب و النساء و قرّة عینی فی الصلاة». (مسند احمد، جلد ۳ صفحه ۱۲۸ - سنن نسائی، جلد ۷ صفحه ۶۱).
۴ - «العبادة سبعون جزء افضلها طلب الحلال». (وسائل الشیعه، جلد ۱۲ صفحه ۱۱).
۵ - «ملعون من القی کلّه علی الناس». (وسائل الشیعه، جلد ۱۲ صفحه ۱۸).
۶ - «الدنیا دنیا ان: دنیا بلاغ و دنیا ملعونة». (اصول کافی، جلد ۲ صفحه ۳۱۷).

«آن کس که در دنیا روزی خویش را با بی‌نیازی از مردم به دست آورد و آن را در راه تأمین کفاف خانواده و لطف به همسایه به کار برد، خدا را در حالی ملاقات می‌کند که صورت او همانند ماه شب چهارده باشد.»^(۱)

(۱۳) امام صادق علیه السلام فرمودند:

«کوشش کننده برای بدست آوردن روزی عیال خود، همانند مجاهد در راه خدا است.»^(۲)

(۱۴) آن حضرت، دربارهٔ مردی که گفت: «در خانهٔ خود می‌نشینم و نماز خوانده و روزه گرفته و خدای خویش را عبادت می‌نمایم و روزی من خواهد رسید،» فرمود:

«این یکی از سه نفری است که دعای آنها مستجاب نمی‌شود.»^(۳)

و فرمودند: «خداوند سفرهای غریبانه را که در طلب روزی باشد دوست می‌دارد.»^(۴)

(۱۵) و مردی به حضرتش گفت: به خدا که ما دنیا را می‌طلبیم و دوست داریم که آن را بدست آوریم.

حضرت فرمود: دوست داری که با آن چه کنی؟

گفت: می‌خواهم که دنیای بدست آمده را برای خود و خانواده‌ام به کار گیرم و

۱ - «من طلب الرزق فی الدنیا استعفافاً عن الناس وسیعاً علی اهله و تعطفاً علی جاره لقی الله عزوجلّ و وجهه مثل القمر لیلة البدر». (وسائل الشیعه، جلد ۱۲ صفحه ۱۱).

۲ - «الکادّ علی عیاله کالمجاهد فی سبیل الله». (اصول کافی جلد ۵ صفحه ۸۸).

۳ - رجل قال: لأقعدنّ فی بیتی و لأصلینّ و لأصومنّ و لأعبدنّ ربّی فأمّا رزقنی فسیأتی، قال: «هذا احد الثلاثة الذین لا یتجاب لهم». (وسائل الشیعه، جلد ۱۲ صفحه ۱۴).

۴ - «انّ الله لیحبّ الاغتراب فی طلب الرزق». (اصول کافی جلد ۵ صفحه ۸۸).

با آن صدقه داده و به نزدیکان رسیدگی کرده و زیارت حج و عمره بجا آورم.

آن حضرت فرمود: «این طلب دنیا نیست و بلکه این طلب آخرت است.»^(۱)

(۱۶) آن حضرت در جای دیگر فرمودند:

«هر کسی که دنیای خویش را در راه آخرت ترک گوید، از ما نیست.»^(۲)

روایاتی که نقل شد همه نشان‌دهنده این است که دنیا و مال دنیا در صورتی که در راه خدا و رضایت پروردگار استفاده گردد بسیار ممدوح است ولی همان طور که در روایات فراوان دیگر نقل شده که ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: «اگر دنیا در نزد خدا به اندازه بال پشهای ارزش می‌داشت، هرگز کافری را از آن جرعه آبی نمی‌نوشانید!»^(۳)

و فرموده‌اند: «دنیا ملعون است و هر چه در آن است نیز ملعون است، مگر قسمتی از دنیا که برای خدا باشد.»^(۴) این حقیقت به دست می‌آید که آنچه مذموم است حب دنیا می‌باشد، و اگر انسان از دنیا برای جنبه‌های نفسانی خود بدون توجه به رضایت پروردگار استفاده کند بسیار مذموم و ناپسند است و لذا ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما یاد داده‌اند که از خدا دنیا و مال دنیا را بخواهیم ولی ظرفیتش را نیز

۱ - «والله انا لنطلب الدنيا ونحب ان نؤتيها، فقال عليه السلام: تحب ان تصنع بها ماذا؟ قال: اعوذ بها على نفسي و عيالي و اصل بها و اتصدق بها و احج و اعتمر. فقال عليه السلام: ليس هذا طلب الدنيا هذا طلب الآخرة.» (وسائل الشيعة جلد ۱۲ صفحه ۱۹).

۲ - «ليس منا من ترك دنياه لآخرته.»

(من لا يحضره الفقيه جلد ۲ صفحه ۵۱ - وسائل الشيعة جلد ۱۲ صفحه ۴۹).

۳ - «لو كانت الدنيا تعدل عند الله جناح بعوضة ما سقى كافراً منها شربة ماء.» محجة البيضاء جلد ۵ صفحه

۴ - «الدنيا ملعونة ملعون ما فيها الا ما كان لله منها» همان.

طلب نماییم و همواره از خدا بخواهیم که حبّ دنیا را از دل ما بیرون نماید. (۱)

برخی از توهین‌ها که به حضرت زهرا علیها السلام شده

حضرت فاطمه علیها السلام زهرا علیها السلام را نباید فقط یک زن ساده تصوّر نمود، فاطمه خیر کثیر است، معدن علم و حکمت است، مجرای خیر و خوبی و سلامتی برای تمام موجودات است، واسطه فیض و وسیله حیات مخلوقات است، همه خوبی‌ها از برکت آن حضرت است، او سیّده آفرینش است، کوثر عالم امکان است و همان کسی است که خدا به خلقتش افتخار نموده و او را علت اساسی خلقت تمام موجودات دیگر بر شمرده و فرموده است: «اگر فاطمه نبود هیچ چیز را خلق نمی‌کردم.» (۲)

فاطمه علیها السلام معنای شب قدر است، فاطمه علیها السلام جلال و عظمتی دارد که هیچ جلال و عظمتی به او نمی‌رسد و غیر از جلال خدا هیچ جلالی مافوق جلالش نیست، (۳) او جمال پروردگار است، مظهر زیبایی آفریدگار است، او حقیقت خلقت و عصاره محبت است و او برگه امتحان بندگان خداست (۴)...

با این توصیف، متأسفانه دشمنان دین، همواره به آن حضرت اهانت‌ها نموده‌اند و قدر و منزلتش را نشناخته‌اند و امتحان بسیار بدی پس داده‌اند.

آنها همیشه کوشش کرده‌اند حضرت زهرا علیها السلام را یک زن احساساتی جلوه

۱ - «سیدی أخرج حُبّ الدّنيا من قلبی» فرازی از دعای ابو حمزه ثمالی مفاتیح صفحه ۳۷۶ جهت استفاده

بیشتر رجوع شود به در محضر استاد جلد ۱ فصل حب دنیا صفحه ۲۸ - ۴۶.

۲ - جنة العاصمة صفحه ۱۴۸، القطره جلد ۱ صفحه ۴۱۸.

۳ - «و لها جلال لیس فوق جلالها إلاّ جلال الله جلّ جلاله» القطره جلد ۱ صفحه ۴۲۷.

۴ - بحار الانوار جلد ۲۱ صفحه ۲۸۰.

دهند و بگویند که آن حضرت، حتی با شوهر خود نیز دعوا داشته است! و حکایات ساختگی و جعلی در این زمینه وارد نموده‌اند.

برخی به دروغ نقل کرده‌اند که حضرت زهرا علیها السلام پس از خواندن خطبه فدک و برگشتن به منزل، با عصبانیت حضرت علی علیه السلام را مورد خطاب قرار داده که چرا برای گرفتن حق همسرش کاری نمی‌کند! (۱)

چقدر دردناک است وقتی انسان ببیند که به مادرش که مادر تمام عالم امکان است جسارت کنند.

اینها برای ما خیلی دردناک است. آیا این سخنان باطل با سیره سرور زنان عالم سازگاری دارد؟

آن هم فاطمه‌ای که فدایی حضرت علی علیه السلام است و خود را کنیز علی علیه السلام می‌خواند و کاملاً مطیع آن حضرت است. آن هم فاطمه‌ای که خود را پشت در سپر جان همسر و مولای خویش قرار می‌دهد. آن هم فاطمه‌ای که با تمام وجود و با کمال محبت خطاب به امام زمان خود می‌فرماید: «روحی و جسمی فداک یا اباالحسن». (۲)

جسم و جانم فدایت یا اباالحسن یا علی جانم...

این یک نمونه از جریانات ساختگی است که خواسته‌اند حضرت زهرا علیها السلام را یک زن احساسی معرفی کنند و بگویند او اگر با خلیفه هم درگیر شده از روی احساسات بوده، چون او با حضرت علی علیه السلام نیز دعوا داشته است. می‌خواهند دلیل داشته باشند و بگویند زنی که با شوهرش ناسازگاری می‌کند خوب ممکن است

۱ - ناسخ التواریخ جلد ۴ صفحه ۱۳۱.

۲ - قالت فاطمه علیها السلام لامیرالمومنین علیه السلام: «روحی لروحک الفداء و نفسی لنفسک الوقاء یا اباالحسن» نهج‌الحیة صفحه ۱۲۷.

با خلیفه هم بحث و جدل کند...

این یک نمونه از توهین دشمنان ماست، اما متأسفانه دوستان و محبتین حضرت زهرا علیها السلام نیز نادانسته و بدون تأمل مطالب خرافی و دروغی را به آن حضرت نسبت می‌دهند که در شأن آن بانوی بزرگ اسلام نمی‌باشد، اگر دشمنان ولایت مطلبی را به ائمه ما نسبت دهند زیاد سخت نیست، اما اگر دوستان در مدح و ثنای ائمه علیهم السلام دقت نکنند و هر مطلبی را که دیدند نقل کردند این برای ما خیلی سخت‌تر است.

حضرت زهرا علیها السلام هیچ‌گاه با صدای بلند گریه نمی‌کرده‌اند

مثلاً یکی از خرافات و سخنان باطل که بسیاری از سخنرانان و مداحان ندانسته در مورد آن حضرت می‌گویند ماجرای بلند گریه کردن حضرت زهرا علیها السلام است.

این را همه قبول داریم که حضرت زهرا علیها السلام پس از رحلت پدر بزرگوار خویش بسیار گریه می‌نمودند و حتی هر روز به زیارت قبر پدر عزیز خود می‌رفتند و با قبر مطهر حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله درد دل می‌نمودند و حضرت علی علیه السلام نیز بیت الاحزانی درست کرده بودند که حضرت زهرا علیها السلام در آنجا به راحتی عزاداری نمایند. اینها همه صحیح است و گریه‌های فاطمه زهرا علیها السلام بیشتر به جهت مظلومیت علی علیه السلام و کم‌درکی و بی‌معرفتی مردم زمان خود بوده است.

اما مطلب نادرست اینجاست که می‌گویند، آن حضرت آنچنان بلند گریه می‌کرده است که همسایه‌ها و مردم شهر مدینه از صدای آن حضرت اذیت شدند و ناچار تصمیم گرفتند که شکایت او را به حضرت علی علیه السلام بنمایند لذا همه با هم به نزد آن حضرت آمده و عرض کردند: یا علی! ما از گریه‌های بیش از حد همسرت

خسته شده‌ایم، از شما خواهش می‌کنیم به حضرت زهرا علیها السلام بگو یا شب گریه کند یا روزا

انصافاً آیا هیچ عقل سلیمی این سخن را باور می‌کند؟ آیا می‌توان این جسارت را نسبت به حضرت زهرا علیها السلام پذیرفت؟

مگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام مکرر ما را به رعایت حقوق دیگران و مخصوصاً همسایگان فراخوانده‌اند و حتی در دعا کردن مگر همسایه را مقدم نشمرده و به ما یاد نداده‌اند که «الجار ثم الدار»^(۱) یعنی اول همسایه سپس اهل خانه را دعا می‌کنم، آیا این بانویی که تا این حدّ ما را به حق همسایه سفارش نموده‌اند ممکن است طوری مردم را آزار دهند که آنها خسته شوند و به حضرت علی علیه السلام شکایت او را عرضه کنند.

همچنین آن حضرت زهرایی که خود را از شخص کور مخفی می‌کند تا مبادا بوی عطرویی را نامحرم حس کند^(۲) چگونه ممکن است اینچنین بلند گریه کند که تمام مردم نامحرم صدای او را بشنوند؟!

آری! اگر آن حضرت به مسجد رفتند و خطبه خواندند، موضوعش فرق می‌کند، زیرا آنجا مساله دفاع از ولایت مطرح است و در واقع یک ضرورت است.^(۳) آیا حضرت زهرا علیها السلام آنقدر احساساتی بوده‌اند که نمی‌توانستند گریه‌های خود را کنترل نمایند؟

شاید برخی بگویند آن حضرت با این گریه‌ها نیز قصد تبلیغ داشتند، ولی این سخن صحیح نیست، زیرا ائمه اطهار علیهم السلام مرئی و الگوی ما هستند و هیچ گاه با کار

۱ - الثاقب فی المناقب صفحه ۱۹۶ حدیث ۱ و بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۴۶.

۲ - قال فاطمة علیها السلام: «إن لم یکن یرانی فانی اراه و هو یشم الریح» نهج الحیاة صفحه ۸۷.

۳ - بحار الانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۲۶ و احتجاج طبرسی جلد ۱ صفحه ۱۰۲.

اشتباه، تبلیغ یک هدف صحیح را نمی‌نمایند، و گذشته از این، همان عزادار بودن حضرت زهرا علیها السلام برای تبلیغ بر علیه دشمنان دین کافی بوده است، زیرا همه می‌دانستند که حضرت زهرا علیها السلام بسیار متأثر و ناراحت‌اند و بیت‌الاحزان آن حضرت و اشعار و احادیث تکان دهنده آن حضرت این حقیقت را به خوبی نشان می‌داده است و دیگر نیاز نبوده است که آن حضرت چنان فریاد کنند که آرامش را از مردم مدینه سلب نمایند.

علاوه بر تمام این سخنان، بر فرض که بپذیریم آن حضرت در خانه بلند گریه می‌کرده‌اند، مگر صدای یک زن در خانه چقدر می‌تواند بلند باشد و یک زن، آن هم خانمی که پهلویش را شکسته‌اند، فرزندش را سقط کرده‌اند و سینه‌اش مجروح است، چقدر می‌تواند فریاد کند که تمام مردم شهر از صدای شبانه‌روزی او خسته شوند و بگویند: یا علی! به فاطمه بگو یا شب گریه کند یا روز؟!!!!

به هر حال درخواست ما از دوستان و شیعیان حضرت صدیقه طاهره، زهرای مرضیه علیها السلام که به لطف خدا، دست کم دو دهه برای آن حضرت عزاداری نموده و شعائر الهی را بزرگ می‌دارند و اهل تقوا هستند، این است که در نقل روضه‌ها و مصائب، به آنچه که مستند و مورد تأیید مراجع تقلید شیعه است اکتفا کنند و مطلبی را خارج از صراط مستقیم دین بیان ننمایند.

صلحی پر از حکمت

برخی در رابطه با امام مجتبی علیه السلام می‌گویند: پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و سائر ائمه اطهار علیهم السلام تبلیغ و رسالت خود را با کلمه «لا» شروع کردند، همه می‌گفتند: نه! مثلاً می‌گفتند: «لا اله الا الله» «لا حکم الا الله» یا می‌گفتند: صلح با دشمنان نه! ... اما امام مجتبی علیه السلام وقتی رسالت خود را شروع کرد از روش دیگری استفاده کرد و آن

مسامحه و مصالحه بود، او نگفت نه، بلکه گفت آری! او صلح با معاویه را قبول کرد!...

این چه اهانتی است که به امام مجتبی علیه السلام می‌شود، مگر ما نمی‌دانیم که تمام اهل بیت علیهم السلام نور واحد هستند و هیچ فرقی بین آنها نیست. (۱)

کسی که می‌گوید امام مجتبی علیه السلام خصلتش مسامحه و مصالحه بود آیا تاریخ را مطالعه کرده است که در جنگها چگونه با دشمنان اسلام می‌جنگیده است و اگر او از اول تصمیم داشت که با معاویه صلح کند پس چرا نامه برای معاویه فرستاد و در نامه تصریح کرد که اگر با من بیعت نکنی من با تو جنگ خواهم کرد؟!

پس از آن نیز چرا مردم را در مسجد کوفه جمع کرد و طی ایراد خطبه‌ای همه را به پیکار با معاویه دعوت فرمود و لزوم صبر و استقامت و تحمل سختی‌ها را یادآور شد.

اگر امام مجتبی اهل مسامحه و مصالحه بود چرا از همان اول با معاویه کنار نیامد؟!

آن حضرت حتی در جنگ حاضر شد و جنگ را هم شروع کرد اما وقتی بی‌وفایی اصحاب و یاران خود را دید و معاویه یک‌یک یاران آن حضرت را با پول خرید و حضرت مجتبی خود را کاملاً بی‌یار و تنها دید، چاره‌ای نداشت جز قبول کردن صلح، زیرا دیگر جنگیدن فایده‌ای نداشت، حضرت یقیناً کشته می‌شد و معاویه هم هر طور می‌خواست مردم را گمراه می‌کرد و ماجرا به نفع او تمام می‌شد، لذا صلح الزاماً به آن بزرگوار تحمیل شد و صلح آن حضرت بزرگترین فداکاری و با شکوه‌ترین جانبازی قهرمانانه تاریخ بود.

بنابراین موقعیت امام مجتبی علیه السلام با حضرت سیدالشهدا علیه السلام فرق می‌کرد، به

طوری که اگر امام حسین علیه السلام در زمان معاویه بود صلح می‌کرد و اگر امام حسن علیه السلام در زمان یزید بود قیام می‌کرد و به همین جهت امام حسین علیه السلام نیز حدود ده سال پس از شهادت برادر بزرگوارش، در برابر معاویه صبر کرد و با او جنگ ننمود تا هنگامی که موقعیت برای جنگ با یزید پیدا شد.

علاوه بر آن معاویه چهرهٔ مرموزی داشت، سیاستش عوام‌فریبی و منافق‌گری بود، به ظاهر از اسلام دم می‌زد و در باطن ریشهٔ اسلام را می‌زد، مردم در کوفه معاویه را آن‌طور که باید نمی‌شناختند و از طرفی کسانی که در شام زندگی می‌کردند نیز فکر می‌کردند هر کاری معاویه می‌کند صحیح است و لذا اسلام را در چهرهٔ معاویه تصوّر می‌کردند و چون با امام مجتبی علیه السلام نیز زیاد برخوردی نداشته بودند، در خیال خود فکر می‌کردند که حتماً آن حضرت نیز مثل معاویه است و اینها حرفشان یکی است.

لذا حضرت امام مجتبی علیه السلام به خاطر اینکه چهرهٔ واقعی معاویه را به مردم نمایش بدهد ابتدا با بهانهٔ صلح او را از شام بیرون کشید و سپس او را رسوا نموده و حقیقتش را به مردم نشان داد، دقیقاً مثل کسی که می‌خواهد سیلی در گوش شخصی بزند که در ابتدا او را جلو می‌کشد و آنگاه سیلی می‌زند، اینجا هم امام مجتبی علیه السلام در ابتدا با صلح، معاویه را جلو کشید و سپس سیلی معناداری که همان رسوایی او بود به صورتش زد. زیرا بعد از صلح امام مجتبی علیه السلام معاویه کاملاً ماهیت کثیف خود را به مردم نشان داد، حتی علناً در نخیله سخنرانی کرد و گفت: «من به خاطر این با شما نجات‌بخشم که نماز بخوانید و یا روزه بگیرید و زکات بدهید! بلکه برای حکومت و رهبری و ریاست بر شما جنگ کردم! و خدا هم حکومت را به من داد... اکنون با صراحت می‌گویم هر شرط و پیمانی که با حسن بن علی بسته‌ام زیر پای من است و به هیچ یک از آنها وفا نمی‌کنم!»

از آن به بعد معاویه، نه تنها کارهایش را ظاهراً متعادل نکرد بلکه بیش از پیش

بر جنایات خود افزود و چهره کثیف خود را به مردم نشان داد. خلاصه اینکه تمام ائمه اطهار علیهم‌السلام نور واحدی هستند و هر کاری می‌کنند از روی حکمت و مصالح الهی و طبق امر خداست و به فرمایش رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم امام حسن و امام حسین علیهما‌السلام هر دو امام هستند چه قیام کنند و چه صلح نمایند. بنابراین صلح امام مجتبی علیه‌السلام زمینه را برای قیام کربلا آماده کرد و ارزش صلح آن حضرت کمتر از شهادت امام حسین علیه‌السلام نمی‌باشد. در پایان این بحث خلاصه ادله صلح امام مجتبی علیه‌السلام را یادآور می‌شویم:

ادله صلح امام مجتبی علیه‌السلام:

(۱) حکمت و مصلحت الهی؛ پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز بارها از این صلح خبر دادند از جمله آن حضرت فرمودند «إِنَّ ابْنِي هَذَا سَيِّدٌ يُصَلِّحُ اللَّهُ بِهِ بَيْنَ فَتْنَيْنِ»^(۱) یعنی این فرزندم حسن سید و آقای است که خدا به وسیله او دو طائفه بزرگ را با هم صلح می‌دهد.

زیرا موقعیت و شرائط زمان اقتضاء می‌کرد که سیاست دینی امام صلح را بر جنگ ترجیح دهد و لذا این یک وظیفه شرعی و الهی بود.

(۲) ضعف و تفرقه در سپاه امام مجتبی علیه‌السلام و اوج انحطاط اخلاقی مردم

(۳) خطر سقوط اسلام به طوری که خود امام مجتبی علیه‌السلام در این باره فرمودند: «إِنِّي خَشِيتُ أَنْ يَخْتَتَّ الْمُسْلِمُونَ عَنْ وَجْهِ الْأَرْضِ»^(۲) یعنی من بیم آن را داشتم که مسلمانان از ریشه قطع و از صفحه زمین محو شوند.

(۴) فریب مردم توسط معاویه و رابطه او با سیاستمداران حيله‌گر و مکار

۱ - امام مجتبی علیه‌السلام صفحه ۱۱۰ به نقل از بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۲۹۸ و ۳۰۵.

۲ - اهل البيت، توفيق ابو علم صفحه ۳۴۳.

به طوری که امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «اگر با معاویه نبرد می‌کردم، مرا می‌گرفتند و به او تسلیم می‌نمودند، به خدا سوگند اگر با او مسالمت کنم و عزیز باشم، بهتر است از اینکه مرا در حالی که اسیر او شده‌ام بکشد یا اینکه با آزاد ساختن من بر من منت بگذارد و تا دنیا، دنیاست، این عار و ننگ بر بنی‌هاشم بماند و معاویه خودش و نسلش همیشه به این عملش بر زنده و مرده ما فخر فروخته و منت بگذارد.» (۱)

(۵) رسوا کردن معاویه و طرفداران او

یکی از مهم‌ترین دلایل صلح امام مجتبی علیه السلام معرّفی چهره واقعی معاویه به مردم بود که این نیز به نتیجه رسید و مردم چهره واقعی معاویه را شناختند. بنابراین صلح امام مجتبی علیه السلام صلحی پر از حکمت و بر مبنای رضایت پروردگار است و این فقط مخصوص امام دوّم ما نیست بلکه حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام نیز مجبور شد و صلاح دید که ولیعهدی مأمون را قبول کند، سایر ائمه نیز بنا به موقعیت و اقتضاء زمانی خویش گاه سکوت می‌نمودند، گاه تقیه می‌کردند و گاهی به خواست خلفاء هجرت می‌کردند و این‌ها همه بر اساس حکمت‌های الهی می‌باشد.

امام حسن علیه السلام و تهمت طلاق

یکی دیگر از موضوعات ساختگی، که برخی از مورّخان، آگاهانه یا ناآگاهانه به نقل آن پرداخته‌اند، ازدواج‌ها و طلاق‌های متعدد حضرت امام حسن مجتبی علیه السلام است. بسیار جای تأسف است که مورّخین بدون فقاقت و بدون درک حقیقت خیلی مطالب ساختگی همچون این قضایا را در کتب خود نقل نموده‌اند.

حتی برخی نوشته‌اند این کار آن قدر تکرار شد که حضرت علی علیه السلام به مردم کوفه فرمود: «دخترانتان را به عقد حسن در نیاورید، چرا که او فردی طلاق‌دهنده است.» (۱)

همچنین روایات دیگری نقل نموده‌اند که حضرت امیرمؤمنان علی علیه السلام از طلاق دادن مکرر امام حسن علیه السلام سخت اظهار نگرانی کرده است و (نعوذبالله) فرموده است: به حسین زن بدهید اما به حسن زن ندهید چون حسین برای دخترانتان بهتر است!!! (۲)

هر انسان آگاه و فهیمی به خوبی متوجه می‌شود که روایات فوق جعلی است و به دلائل زیر مردود است؛

۱ - امام مجتبی علیه السلام امام معصوم است و این روایات و قضایای ساختگی به هیچ عنوان با وجود مقدّسی که از بهترین مخلوقات خدا و اهل بیت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌باشند و آیه تطهیر در مورد آن حضرت نازل شده است، سازگاری ندارد.

۲ - همچنین ما می‌دانیم که طلاق مبغوض‌ترین حلال نزد خداست (۳) و لذا امام معصوم هیچ گاه فعلی را که مکروه‌ترین و مبغوض‌ترین حلال است آن هم به صورت مکرر انجام نمی‌دهد.

۳ - روایات بر فرض صحّت، در زمانی صادر شده است که امیرمؤمنان علیه السلام در کوفه بوده‌اند، که اگر تعداد روزهای حضور حضرت را در کوفه با حذف روزهای جنگ و پیامدهای آن حساب کنیم دروغ بودن این اتهام به خوبی روشن می‌شود، زیرا در آن زمان بسیار کم و پراز آشوب و درگیری فرصتی برای ازدواج‌های مکرر و

۱ - اصول کافی جلد ۶ صفحه ۵۶ و بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۷۲.

۲ - محاسن برقی جلد ۲ صفحه ۶۰۱ - منتخب التواریخ صفحه ۱۹۰.

۳ - قال النبی صلی الله علیه و آله: ما مِنْ حَلالٍ أَبْغَضُ إِلَى اللَّهِ مِنَ الطَّلَاقِ، نهج الفصاحه صفحه ۵۳۴ حدیث ۲۵۷۵.

طلاق‌های متعدد باقی نمی‌ماند، زیرا در یک زمان نکاح بیش از چهار زن دائم جایز نیست و حال اگر زمان ازدواج‌ها تا طلاق را در نظر بگیریم به خوبی متوجه ساختگی بودن روایات خواهیم شد.

۴ - فرقی بین امام حسن و امام حسین علیهما السلام و سایر ائمه وجود ندارد و این از مسلمات عقاید ماست و روایات فراوان بر این مطلب دلالت می‌کند^(۱) و لذا چه دلیلی دارد که حضرت علی علیه السلام بفرمایند: به حسین زن بدهید ولی به حسن زن ندهید؟!

۵ - علاوه بر آنچه گفته شد تمامی روایاتی که در این زمینه نقل شد مرسله است و نقل‌ها متفاوت و مغایر است و به ابوالحسن مدائنی و محمد بن عمر واقدی و ابوطالب مکی نسبت داده شده که این سه نیز این احادیث را بدون سند نقل نموده‌اند. ضمناً بسیاری همچون ذهبی، عسقلانی، ابن الجوزی، عماد حنبلی، رازی، علامه امینی، سید محسن امین، هاشم معروف الحسینی و... این سه مورخ را ضعیف شمرده و رد کرده‌اند.^(۲) به این جهت داستان تعداد زنان امام حسن و ماجرای طلاق آنها، ساختگی و فاقد ارزش و اعتبار است و واقعیت این است که امام حسن علیه السلام در طول عمر خویش، بیشتر از هشت تا ده همسر نداشته که تعدادی از این همسران نیز کنیز بوده‌اند^(۳) و این تعداد همسر در آن زمان برای مردم، امری طبیعی بوده است و امام مجتبی علیه السلام همان امام مهربانی است که حتی با جعده

۱ - بحارالانوار جلد ۲۵ صفحه ۳۶۳.

۲ - رجوع شود به میزان الاعتدال جلد ۳ صفحه ۱۰۷، لسان المیزان جلد ۴ صفحه ۳۸۶، المنتظم جلد ۷ صفحه ۱۸۹، شذرات الذهب جلد ۳ صفحه ۱۲۰، الجرح و التعديل جلد ۴ صفحه ۲۱، الكامل فی التاريخ جلد ۹ صفحه ۴۴، الفدیر جلد ۵ صفحه ۲۹۰، اعیان الشیعه جلد ۴۶ صفحه ۱۷۲ و سیره الائمة الاثنی عشر جلد ۱ صفحه ۶۲۰.

۳ - سیره الائمة الاثنی عشر جلد ۱ صفحه ۶۱۸.

همسر بی‌وفایی که عاقبت قاتل آن حضرت شد، در کمال صفا و محبت تا آخرین لحظه زندگی کرد و او را طلاق نداد.

در پایان این بحث باید گفت، دلائل و شواهدی هست که نشان می‌دهد تا پیش از منصور عباسی چنین افتزایی در کتاب‌ها نبوده است، بلکه منصور برای خنثی‌سازی شورش‌های علویان و حرکت‌های ضد حکومتی نوادگان امام مجتبی علیه السلام این تهمت و شبهه را علیه امام پایه‌گذاری کرد و افراد همچون مدائنی و واقدی و دیگر مورخان پیشین که همواره تاریخ را در سایه حکومت‌های مخالف اهل بیت علیهم السلام نوشته‌اند این جریان‌ات ساختگی را بر اساس هوای نفس خویش نقل نموده‌اند. (۱)

پرهیز از خرافات در مجالس حسینی

حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله در رابطه با حضرت سیدالشهداء علیه السلام فرمودند: «همانا برای شهادت حسین! در قلوب مؤمنین یک حرارتی نهفته شده است که هرگز سرد و خاموش شدنی نخواهد بود.» (۲)

بر هیچ انسان آگاه و روشن‌ضمیری پنهان نیست که اگر دین اسلام را حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله از طرف خدا بنا نهاد، تثبیت و دوام و پایداری آن توسط خون حضرت اباعبدالله الحسین علیه السلام و یاران باوفایش صورت گرفته است.

ماجرای کربلا تنها یک حادثه و اتفاق نیست، تنها یک مصیبت نیست، فقط یک قصه تاریخی یا حکایت نیست بلکه یک فرهنگ است، یک انقلاب است، آن

۱ - رجوع شود به زندگی دوازده امام جلد ۱ صفحه ۶۰۲ و صلح الحسن علیه السلام صفحه ۲۵.

۲ - قال صلی الله علیه و آله «إِنَّ لِقَتْلِ الْحُسَيْنِ حَرَارَةً فِي قُلُوبِ الْمُؤْمِنِينَ لَا تَبْرُدُ أَبَدًا» مستدرک الوسائل جلد ۱۰ صفحه

هم نه تنها برای مسلمانان بلکه یک دانشگاه عظیم معرفتی برای تمام انسانهای روی کره زمین است.

این دانشگاه هم برای مردان درس دارد و هم برای زنان، هم برای کودکان، هم نوجوانان، هم جوانان و هم پیران و سالخورده‌گان، امام حسین علیه السلام در این دانشگاه هم به مسلمانان درس داده است هم به تمام انسانهای روی کره زمین، دامنه تدریس خود را تا آنجا گسترش داده است که می‌فرماید: «ای مردم اگر دین ندارید دست کم آزاده باشید!» (۱)

اکنون اگر اسلام در دلها جا دارد به خاطر محبتی است که از امام حسین علیه السلام در دلها ریشه دوانده است، خیلی‌ها اسلام را با خون حسین علیه السلام می‌شناسند، خیلی‌ها با عزاداری‌های شیعیان متوجه اسلام و قرآن شده‌اند، و در یک کلام:

گردین خدا مشتری‌اش گشته فراوان

از نام حسین است و حسین است به دین جان

حال که چنین است و ما هر چه داریم از خون حضرت سیدالشهداء علیه السلام است، هر چه داریم از فداکاری‌ها و صبر و استقامت حضرت زینب کبری علیها السلام می‌باشد و حال که کربلا تنها یک سرگذشت نیست بلکه یک دانشگاه برای جهانیان است، پس ما شیعیان که کلیدداران این دانشگاه هستیم باید در چگونگی صدور علم از این دانشگاه دقت کنیم، نه اینکه فکر کنیم ما می‌خواهیم علوم و دروس عالی کربلا را به مردم جهان صادر نماییم، این کار را که خود شهداء و یاران حضرت اباعبدالله علیه السلام به خوبی انجام داده‌اند بلکه ما باید مراقب باشیم که چیزی از خودمان به آن اضافه نکنیم و بگذاریم فرهنگ کربلا که یک فرهنگ کاملاً خدایی است همین طور دست نخورده باقی بماند. ما باید به عنوان حافظان این فرهنگ مراقب باشیم که بدعت و

انحرافی در آن ایجاد نشود و خلاصه اینکه ما باید با کمال هوشیاری مراقب باشیم که این فرهنگ الهی تحریف نگردد.

ضمناً این را هم باید بدانیم که دشمنان ما از چند چیز ما مسلمانان خیلی هراسان و نگران شده‌اند، یکی از آن چیزها همین مجالس روضه سیدالشهداء علیه السلام است و دیگری ترویج فرهنگ مهدویت و پیدایش روحیه امید و انتظار در میان مسلمین و سوّمی عامل حفظ وحدت مسلمین در عصر غیبت امام زمان علیه السلام یعنی وجود ولایت مطلقه فقیه است. (۱)

دشمنان از این سه موضوع بسیار رنج می‌برند و تمام سعی و تلاش آنها این است که این اعتقادات اساسی را در بین مسلمین سُست و بی‌ارزش نمایند.

آنها به این مطلب پی برده‌اند که مجالس روضه امام حسین علیه السلام مهم‌ترین پایگاه برای انقلاب درونی جوانان است، آنها به وضوح دیده‌اند که خودشان اگر بخواهند یک جلسه تشکیل دهند چقدر باید هزینه کنند و اعلامیه پخش کنند و پس از تبلیغات گسترده شاید عده‌ای را بتوانند دور خود جمع کنند، اما مجالس امام حسین علیه السلام بدون کوچکترین تبلیغات و سرمایه‌گذاری، آنچنان گرم و پرشور برگزار می‌شود که در هیچ کجای دنیا و در میان هیچ آئین و مذهبی این شور و هیجان دیده نمی‌شود!

به همین جهت آنها برای خاموش کردن این شور و هیجان قلبی، سخت دست به کار شده‌اند و هر طور که بتوانند تصمیم دارند که این پایگاه را منهدم نمایند، اما آنها هنوز نفهمیده‌اند که این پایگاه بیش از هزار سال است که فعال است و این حرارت عشق، حرارتی الهی است که هرگز سرد و خاموش نمی‌گردد.

آنها هنوز نفهمیده‌اند که مردم شیعه محبت حضرت سیدالشهداء علیه السلام را با شیر

از مادر گرفته‌اند، نفس نفس آن را مکیده‌اند و گوشت و استخوان و روح آنان با نام و محبت حسین علیه السلام آمیخته شده است.

آنها هنوز نفهمیده‌اند که تنها مجلسی که همه نوع افراد در آن شرکت می‌کنند، مؤمن و غیر مؤمن، با تقوا و بی تقوا، با گناه و بی گناه، همین مجلس امام حسین علیه السلام است و لذا این پایگاه هرگز منهدم نمی‌گردد...

اما عاشقان و محبتین امام حسین علیه السلام نباید خطر شیطان را در کم رنگ کردن ارزش این محافل و مجالس، دست کم بگیرند. به هر حال شیاطین هر طور که بتوانند در مجالس ما نفوذ می‌کنند و هدفشان تنها نابودی و انهدام اعتقادات پاک ماست.

اگر چه آنها نمی‌توانند به طور کلی نور خدا را خاموش کنند، اما به هر حال با تحریف عقاید و افکار ما، کم‌کم این نعمت عظیم الهی و این دانشگاه معرفتی امام حسین علیه السلام را در نظر جهانیان کم رنگ جلوه می‌دهند و با این کار در مقابل هدف والای عاشورائیان سدی شیطانی ایجاد می‌کنند.

بنابراین شیعیان باید با یک بسیج همگانی در مقابل نفوذ شیاطین و افکار و عقاید انحرافی جبهه بگیرند و نگذارند که در مجالس اباعبدالله الحسین علیه السلام کوچکترین بدعت و خرافه‌ای وارد گردد.

به عنوان مثال در مجالس عزای امام حسین علیه السلام خوب است توجه داشته باشیم که:

۱- به هیچ عنوان اشعار و روضه‌های بدون سند و مدرک را نخوانیم و قبل از خواندن هر شعر یا روضه‌ای کمی تأمل نماییم.

برخی از اشعار و نوشته‌ها اصلاً با هدف والای کربلا و عاشورا سازگاری ندارد، برخی دیگر باعث وهن و سبک کردن مجالس حسینی می‌شود و برخی از اشعار هم

معانی کفرآمیز دارد و البته ما یقین داریم که مدّاحان محبّ و عاشق اهل بیت علیهم‌السلام قصد کفرگویی یا دروغ‌پردازی در این محافل با عظمت را ندارند، امّا به هر حال به خاطر در برداشتن مفاهیم غلط و امکان برداشتهای چند بُعدی از چنین اشعاری، وظیفه ما این است که از خواندن اشعار بی‌معنا یا بد معنا پرهیز نماییم.

۲ - از بیان کردن القاب توهین‌آمیز نسبت به هر یک از ائمه اطهار علیهم‌السلام یا اصحابشان پرهیز نماییم.

برخی لقب‌ها اصلاً در شأن امام حسین علیه‌السلام یا حضرت زینب علیها‌السلام نمی‌باشد. القابی که به این بزرگواران نسبت داده می‌شود همه باید نشانه پایداری، ایثار، از خودگذشتگی، شهامت، شجاعت و صبر و استقامت باشد و به هیچ عنوان لقب‌هایی را که کوچکترین وهن یا ضعفی به آن عزیزان نسبت دهد به کار نبریم. حضرت زینب علیها‌السلام هیچ‌گاه کوچکترین ضعفی از خود نشان نداد، هیچ‌گاه فقط به خاطر احساسات گریه نکرد، بلکه گریه‌هایش نیز با معنا بود و جنبه تبلیغی داشت، رابطه حضرت ابی‌عبدالله الحسین و حضرت زینب علیها‌السلام را نباید فقط یک رابطه برادر و خواهری دانست، بلکه حضرت زینب علیها‌السلام فدایی امام زمانش بود، صد درصد مطیع مولا بود و او استاد صبر و استقامت و بندگی در دانشگاه عظیم کربلا می‌باشد. همین‌طور رابطه حضرت ابوالفضل و علی اکبر علیهم‌السلام نیز فقط یک رابطه پدر و پسر یا برادری نبوده است بلکه اینجا نیز الگوهای بزرگ تاریخ، چگونگی اقتدا به امام زمان و عشق و محبّت و اطاعت مولا را به تصویر کشیده‌اند. برخی مواقع در مصیبت‌ها گفته می‌شود: «آخر زینب خواهر است، خواهر نمی‌تواند اینگونه برادرش را در خاک و خون ببیند...».

این صحیح است، زینب یک خواهر است و از نظر خانوادگی یکی از بهترین خواهرهاست، امّا بحث کربلا و عاشورا تنها یک بحث خانوادگی و ابراز احساسات برادرانه و خواهرانه نیست، بلکه نمایش زینب در کربلا، نمایش یک زن بامعرفتی

است که به امام زمانش معرفت بالایی دارد تا جایی که تالی تلو و جانشین امام معصوم علیه السلام است، نمایش او، نمایش یک روح فهردان است، یک روح پاک و یک روحی که به عبودیت کامل رسیده است.

او آنچنان مرحله تسلیم و رضا را در خود پیاده کرده که همه چیز را زیبا می‌بیند، در خون غلطیدن فرزند و برادر و امام و رهبر خویش را، جسارت دشمنان و طعنه‌های شامیان را، اسیری و تازیانه‌خوردن را، همه و همه را زیبا می‌بیند و به یزید می‌گوید: «ما رأیت الا جمیلا»^(۱) من جز زیبایی چیزی ندیدم.

زیرا همه اینها برای خدا بود و هر چیزی که برای خدا باشد حتی در خون شناور شدن از دید حضرت زینب کبری علیها السلام زیباست... لذا باید توجه داشت که آن بانوی بزرگ در طول تاریخ کربلا و قبل و بعد از آن حتی برای یک لحظه هم خسته و زار نگردیده و حتی برای یک بار هم نه قلبی و نه زبانی به خدا یا امام زمان خویش اعتراض نکرده است.

بنابراین صحیح نیست این اسوه‌های با عظمت و این انوار الهی در قالب اشعار بی‌معنا و سست و یا القابی که در شأن آن بزرگواران نیست، به جامعه معرفی شوند.

۳- برخی رفتارها و حرکات به هیچ عنوان در شأن مجالس اهل بیت علیهم السلام نمی‌باشد، به عنوان مثال برهنه شدن در مجالس عمومی و بالا و پایین پریدن و به قولی هروله کردن، یا اشعار را به صورت ترانه و غنا خواندن.

باید توجه داشت که برهنه شدن اگر در جایی باشد که نامحرم انسان را ببیند جایز نیست و در غیر این صورت هم به خاطر رعایت ادب در محضر ائمه اطهار علیهم السلام و حضرت فاطمه زهرا علیها السلام و امام زمان (روحی فداه) خوب است انسان حیا کند و برهنه نشود و اگر گفته‌اند: «هر که دارد عشق شاه کربلا عریان شود» به نظر

من عریان شدن در اینجا به معنای عاری و جدا شدن از رذائل اخلاقی و صفات غیر حسینی است یعنی هر کس عاشق امام حسین علیه السلام است باید تمام رفتار و کردارش را شبیه آن حضرت نماید و روحش را از صفات رذیله پاک نماید.

۴ - باید توجه داشت که عزاداریها باعث مزاحمت برای دیگران نباشد و مسائل شرعی و اخلاقی کاملاً رعایت شود.

مجالس زنانه

۵ - اگر چه مجالس بانوان در دو ماه محرم و صفر با یاد مظلومیت امام حسین علیه السلام و شهدای کربلا، هر ساله گسترده‌تر از سالهای قبل برگزار می‌شود و بسیار ارزشمند بوده و به یقین مورد عنایت ائمه اطهار علیهم السلام نیز می‌باشد اما با این حال باید توجه داشت که در مجالس زنانه برخی انحرافات و اشتباهات بسیار خطرناک و بلکه مغایر با فرهنگ حسینی مطرح می‌گردد که باید اصلاح شود.

به عنوان مثال، غیبت کردن، چشم و هم چشمی، ترویج خرافات، نذر و نیازهای ساختگی، مجالس و روضه‌های ساختگی، ظاهربینی، خواندن روضه‌های بدون سند و مدرک تاریخی، اشتباه در بیان احکام دینی، و عقاید مذهبی و مواردی از این قبیل از جمله معضلات مجالس زنانه است که باید با هوشیاری و توجه به حقایق علمی، دینی و عقلی این گونه مسائل از محافلی که به نام اهل بیت علیهم السلام مزین است اصلاح گردد.

بهره‌برداری صحیح از هنر تعزیه

۶ - یکی از هنرهای مذهبی در کشور ما، هنر تعزیه و شبیه‌خوانی است، تعزیه همان عزای حسینی در قالب هنر است و اگر کاملاً در صراط مستقیم دین اجرا شود

و مسائل شرعی رعایت گردد و واقعه عاشورا تحریف نگردد، یکی از برنامه‌های بسیار خوب و تأثیرگذار در میان مردم دنیا خواهد بود.

اما به شرط آنکه به مسائل زیر توجه بیشتری داشته باشیم؛

الف) اول اینکه اصلاحاتی جدی در متون و نسخه‌های تعزیه لازم است که البته این کار باید زیر نظر یک هیئت علمی که از مورّخین و دانشمندان دینی تشکیل می‌شود صورت پذیرد.

ب) از خواندن اشعار بی‌محتوا، دروغ و بدون مدرک تاریخی جداً پرهیز شود تا بدعتی در دین گذاشته نشود.

ج) در اینجا نیز از هر حرکتی که باعث وهن مجلس عزای حسینی شود و از خواندن اشعار به صورت غنا و استفاده از آلات موسیقی حرام که مخصوص مجالس لهو و لعب است خودداری شود.

د) مردان لباس مخصوص زنان را نپوشند، البته دشداشه و پیراهن سفید یا مشکی بلند که هم اکنون مرسوم است می‌پوشند مانعی ندارد، زیرا این لباس مخصوص زنان نیست.

ه) باید توجه داشت که تمام نکات شرعی رعایت شود، مثلاً جایگاه مردان و زنان از یکدیگر جدا باشد.

و) افرادی صالح و ظاهر الصّلاح شبیه ائمه اطهار علیهم‌السلام را اجرا نمایند و اگر از نقاب استفاده نمایند بهتر است.

ز) هیچ‌گاه، هدف اصلی تعزیه که همان تعظیم شعائر الهی است را فدای قالب نکنند و بلکه کاری نکنند که این هنر تقدّس خود را از دست بدهد.

ح) و آخرین مطلب مهم اینکه هنرمندان عزیز باید توجه داشته باشند که فقط خواننده و اجراکننده تعزیه نباشند بلکه در مرحله اول اصلاح‌کننده اشتباهات

نسخه‌های تاریخی باشند و در مرحله دوّم نویسنده و شاعر نسخه‌های جدید هم باشند. یعنی کسانی که توانایی دارند با تکیه بر کتب مستند و هم‌فکری و مشورت با دانشمندان، تعزیه‌های دیگری پیرامون موقعیت‌های حسّاس تاریخ همچون عید سعید غدیر خم بسازند تا با این کار حقیقت غدیر و امثال آن را در دلها ثبت و ضبط نمایند.

تفریط در توصیف اهل بیت علیهم‌السلام

یکی از مسائل مهم معرفتی و اعتقادی درست سخن گفتن پیرامون اهل بیت علیهم‌السلام است. اگر چه بدیهی است که تمام مخلوقات اگر دست به دست هم بدهند نمی‌توانند این گوهرهای تابناک آفرینش را توصیف نمایند ولی به هر حال هر گاه بخواهیم کوچکترین سخنی پیرامون اهل بیت علیهم‌السلام بیان کنیم باید به سخنان و سیره خود ائمه علیهم‌السلام تکیه نموده و در این امر مهم از آن معادن حکمت، الهام بگیریم تا از هر گونه افراط و تفریط در امان باشیم.

برخی در توصیف ائمه علیهم‌السلام نام مقدّس آنها را در کنار برخی انسانهای به ظاهر بزرگ و دانشمند می‌گذارند در حالی که ائمه اطهار علیهم‌السلام را با هیچ مخلوقی حتی با انبیاء نمی‌توان مقایسه نمود،^(۱) برخی دیگر منکر پاره‌ای از مقامات و کرامات الهی آن بزرگواران بوده و برخی نیز کوچکترین شناختی در عظمت و مقام والای آن حضرات ندارند در حالی که ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند که اگر انسان معرفت امامش را نداشته باشد به مرگ جاهلیت مرده است.^(۲) اصلاً چنین شخصی حیات ندارد، زیرا حیات انسان معرفت است، آب حیات انسان ولایت است، مگر می‌توان بدون آب حیات، زندگی کرد؟

در زمان تمام ائمه افراد بی‌معرفتی وجود داشتند که به جهت عدم درک و

۱ - قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «نحن اهل بیت لا یقاس بنا أحد» ینابیع المودة جلد ۲ صفحه ۱۱۴، الفردوس جلد ۴ صفحه ۲۸۳؛ وقال علی علیه‌السلام: «نحن اهل البيت لا یقاس بنا أحد فینا نزل القرآن و فینا معدن الرساله»، بحارالانوار جلد ۲۶ صفحه ۲۳۹ و احادیث فراوان دیگر از جمله در نهج البلاغه خطبه ۲ و غرر الحکم جلد ۲ صفحه ۱۰۹، عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۶۶، کشف الغمّه جلد ۱ صفحه ۴۰، علل الشرایع صفحه ۱۷۷، مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۶۸ و...

۲ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۷۱.

شناخت، مدام به امامان معصوم خود ایراد می‌گرفتند و چون و چرا می‌کردند. در زمان حضرت علی علیه السلام یکی مثل سعد وقاص از آن منبع علم و حکمت سؤال می‌کند که در بدن من چند مو وجود دارد؟! ^(۱) در زمان امام حسن علیه السلام وقتی آن حضرت با معاویه صلح نمودند، برخی به آن امام غریب، جسارت نموده و گفتند: «یا مُذَلَّ المؤمنین». ^(۲)

عده‌ای افراد جاهل و نادان هم هستند که می‌گویند امام حسین علیه السلام وقتی به کربلا رفت نمی‌دانست که شهید می‌شود بلکه به قصد تشکیل حکومت حرکت کرد ولی به هدف خویش دست نیافت و شهید شد. در حالی که از مسلمات اعتقادی ما احاطه علمی امام معصوم به ما سوی الله است. یعنی امام معصوم از همه چیز باخبر است و علم گذشته و آینده در نزد او محفوظ است ^(۳) و لذا امام حسین علیه السلام نیز از همان ابتدا تصریح نمودند که ما کشته خواهیم شد و در بین راه و در شب عاشورا نیز این مطلب را علناً بیان نمودند. ^(۴) بنابراین حضرت سیدالشهداء علیه السلام از شهادت خود خبر دارد اما حکمتی در همان کشته شدن هست که بسیار مهم است و آن احیاء اسلام و قرآن است و به همین جهت است که ابی عبدالله الحسین علیه السلام جان و مال و اهل و عیال خود را فدا می‌کند و این کشته شدن را برای خود عزت دانسته و زندگی با ظالمان و کافران را جز ملال و به ستوه آمدن نمی‌داند ^(۵) و با خون خویش

۱ - احسن الحدیث جلد ۱ صفحه ۱۴۰.

۲ - امام مجتبی صفحه ۱۳۵.

۳ - احسن الحدیث جلد ۱ صفحه ۵۲ و ۱۲۲.

۴ - قال الحسین علیه السلام لأصحابه: «إِنَّكُمْ تُقْتَلُونَ غَدًا كُلَّكُمْ وَ لَا يُفْلِتُ مِنْكُمْ رَجُلٌ» بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۲۹۸.

۵ - و قال علیه السلام: «وَأَنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا» بحارالانوار جلد ۴۴ صفحه ۱۹۲.

مردم را از جهالت و گمراهی نجات می‌دهد. (۱)

این سخنان نشانهٔ عدم معرفت انسان است، کسانی که هنوز نفهمیده‌اند که ائمه اطهار علیهم‌السلام معصوم از جهل هستند در عقاید بسیار کم‌معرفت می‌باشند.

این نمونه‌ای از تفریط در توصیف امام است. انسان خوب است تا چیزی را نمی‌داند و یقین ندارد به زبان جاری نکند، کسی که شناخت و درک صحیحی از معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام کسب نکرده نمی‌تواند پیرامون مقام والای اهل بیت علیهم‌السلام که ممسوس در ذات خدایند (۲) سخن بگوید.

از این قبیل کم‌درکی‌ها فراوان مشاهده شده و می‌شود، البته طبعاً در این کتاب نمی‌توان همه انحرافات فکری و عقیدتی را بیان نمود اما به عنوان نمونه اینکه قضیه قهر امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام را مطرح کنند و بعد بگویند یکی زودتر رفت آشتی کرد یا قضیه مکتب رفتن امام حسن و امام حسین علیهم‌السلام را جعل می‌کنند، اینها اصلاً با عصمت آن بزرگواران سازگاری ندارد این مطالب را حتی در برخی کتابها هم نوشته‌اند، من مکرر دیده‌ام در کتابها نوشته‌اند که شخصی از ائمه علیهم‌السلام حاجتش را نگرفت، متوسل به حضرت ابوالفضل علیه‌السلام شد و حضرت عباس گفت: خدایا یا لقب باب الحوائجی را از من بگیر یا حاجت این شخص را بده!!!

به راستی آیا ممکن است آن ابوالفضلی که اسوهٔ تسلیم و اطاعت از امام خویش است بخواهد اینگونه سخن بگوید؟ مگر می‌شود ائمه اطهار علیهم‌السلام صلاح ندانند حاجت شخصی را بدهند آن وقت حضرت ابوالفضل علیه‌السلام اصرار کند که باید حاجت داده شود؟!

در جای دیگر نوشته‌اند که امام حسین علیه‌السلام در موقعی که پدرش بالای منبر

۱ - «وَبَدَلْ مَهْجَتِهِ فَيَكُ لَيْسْتَنْقِذَ عِبَادَكَ مِنَ الْجَهَالَةِ وَ حَيْرَةِ الضَّلَالَةِ» زیارت اربعین، مفاتیح صفحه ۹۱۶.

۲ - بحار الانوار جلد ۳ صفحه ۳۱۳ و جلد ۱۰۷ صفحه ۳۱.

سخنرانی می نمود تقاضای آب نمود و حضرت ابوالفضل علیه السلام دوان دوان رفت و برای برادر آب آورد، آیا یک انسان معمولی در بین سخنرانی یک منبری چنین جسارتی می کند؟ آیا این مطلب با مقام ائمه علیهم السلام سازگاری دارد؟

انسان عاقل کسی است که قبل از هر سخنی تفکر کند^(۱) مخصوصاً اگر بخواهد در مورد عقاید دینی و مذهبی خویش سخن بگوید. یک مسلمان باید کاملاً به ائمه اطهار علیهم السلام اقتدا کند و سخنی خارج از محدوده قرآن و روایات بیان ننماید و بلکه طوری تربیت شده باشد که زبانش، زبان اهل بیت علیهم السلام باشد.

«در پس آینه طوطی صفتم داشته اند آنچه استاد ازل گفت بگو، می گویم»

بنابراین یک شیعه واقعی باید در روح و جان خود، چراغ خطر قرمز رنگی داشته باشد که وقتی با کلامی برخورد کرد که با سیره و مرام ائمه اطهار علیهم السلام سازگار نیست این چراغ روشن شود و به او هشدار دهد و او هم در این زمینه پرهیزکار باشد.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در احادیث فراوان ما را از دروغ بستن به اهل بیت علیهم السلام و سخنان نا به جا پیرامون آن بزرگواران منع نموده و فرموده اند: «مَنْ قَالَ عَلِيٌّ مَا لَمْ أَقُلْ فَلْيَتَّبِعُوا مَقْعَدَهُ مِنَ النَّارِ»^(۲) هر کس چیزی به من نسبت دهد که من قائل به آن نباشم جایگاهش جهنم است.

و فرمودند: «مَنْ أَفْتَى النَّاسَ بِغَيْرِ عِلْمٍ لَعَنَهُ مَلَائِكَةُ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ»^(۳) هر کس که بدون علم و یقین فتوایی بدهد ملائکه آسمان و زمین او را لعنت می کنند. همچنین فرمودند: «مَنْ كَذَّبَ عَلَيْنَا أَهْلَ الْبَيْتِ حَشَرَهُ اللَّهُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ أَعْمَى»

۱ - نهج البلاغه صبحی صالح صفحه ۴۷۶ حدیث ۴۰ و ۴۱ و خطبه ۱۷۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۱۷، رسول اکرم صلی الله علیه و آله صفحه ۲۲۷.

۳ - همان، بحار الانوار جلد ۲ صفحه ۱۱۵ و تحف العقول صفحه ۶۶ حدیث ۴۲.

یهودیا»^(۱) هر کس به ما اهل بیت دروغی ببندد خداوند روز قیامت او را کور و یهودی محشور می‌نماید.

امام باقر علیه السلام نیز در این زمینه ما را از دروغ‌گویی و سخن نابجا پیرامون ائمه اطهار علیهم السلام باز داشته و فرموده‌اند: «لَا تَكْذِبْ عَلَيْنَا كِذْبَةً فَتُسَلَبَ الْحَنِيفِيَّةَ»^(۲) دروغی بر ما میند، مبادا دین پاک خود را از دست بدهی. و در جای دیگر فرمودند: «کسی که به ما دروغ ببندد به رسول خدا و خدا دروغ بسته و خدا او را عذاب می‌کند»^(۳).
 امام صادق علیه السلام نیز شخص جولا و حائک را لعنت نموده و فرموده‌اند: «جولا و حائک کسی است که مطالبی را به هم می‌بافد و به خدا و رسول نسبت می‌دهد»^(۴).
 و باز امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «تَجَنَّبْ إِزْتِجَالَ الْكَلَامِ»^(۵) از بدون اندیشه سخن گفتن پرهیز.

غلو و زیاده‌روی

یکی دیگر از توهین‌ها که به ائمه اطهار علیهم السلام و برخی از انبیاء الهی شده است غلو و زیاده‌روی در توصیف مقام و منزلت آنها می‌باشد، ائمه اطهار علیهم السلام همان‌گونه که دوست ندارند حق و منزلت والای ایشان ناشناخته بماند و یا کوچکترین اهانتی به آنها صورت پذیرد، همین‌طور به هیچ‌عنوان راضی نیستند که در معرفی آن بزرگواران افراطی صورت گرفته و مقام آنها تا جایی که شایسته نیست بالا برده شود.

۱ - بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۱۲۰.

۲ - کافی جلد ۲ صفحه ۳۳۸.

۳ - همان جلد ۴ صفحه ۱۸۷.

۴ - همان جلد ۲ صفحه ۳۴۰.

۵ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۰۴.

غلو و زیاده‌روی یکی از آفات مرحله محبت است. انسان اگر در صراط مستقیم باشد و آنگاه وارد مرحله محبت به خدا و اهل بیت علیهم‌السلام شود از خطرات گمراهی از هرگونه افراط و تفریط مصون خواهد بود، اما اگر بدون درک صراط مستقیم وارد مرحله محبت شود ممکن است خطرات زیادی از جمله غلو و زیاده‌روی در معرفتی محبوب، گریبانگیرش شود.

ائمه اطهار علیهم‌السلام در زمان خود با پدیده غلو مواجه بوده‌اند و با افراد غالی و افراطی که ائمه را تا حدّ خدایی بالا می‌بردند به شدّت برخورد نموده و از آنها براءت می‌جستند. خدای تعالی در قرآن کریم صریحاً می‌فرماید: ﴿قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَا تَغْلُوا فِي دِينِكُمْ غَيْرَ الْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعُوا أَهْوَاءَ قَوْمٍ قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلُ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا وَضَلُّوا عَنْ سَوَاءِ السَّبِيلِ﴾^(۱) یعنی بگوای اهل کتاب در دین خود به ناحق غلو نکنید و از هوای نفس قومی که گمراه شده و خیلی‌ها را گمراه کردند و از راه راست جدا شدند، پیروی نکنید.

برخی از فرقه‌های گمراه و غلات مسلمین که از نظر علماء شیعه مردودند عبارتند از: سبائیه، خطابیه، غرابیه، علیاویّه، مخمسه، بزیه، و نصیریّه یا اهل حق.

غلو و زیاده‌روی در مورد انبیاء سابق نیز صورت گرفته است، همچون غلو نصاری در مورد حضرت عیسی و یهود درباره حضرت عزیر.

اما در میان مسلمانان، متأسفانه گروه‌هایی پیدا شدند که قائل به نبوت یا الوهیت ائمه علیهم‌السلام شدند و مخصوصاً در مورد حضرت علی علیه‌السلام بسیار غلو نمودند. عقیده برخی از غلات این است که می‌گویند؛ چون ظهور روحانی در هیکل جسمانی محال نیست چنانچه جبرئیل به صورت دحیه کلبی بر پیغمبر ظاهر

گردید، لذا حکمت حکیمانه حق اقتضا کرد که ذات اقدسش در هیکل بشر آشکار گردد فلذا به صورت و جسم علی ظاهر گردید! به همین جهت این گروه گمراه مقام علی علیه السلام را بالاتر از مقام مقدّس پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌دانند و از زمان خود حضرت علی علیه السلام این افراد بوده‌اند و مورد غضب آن امام عزیز هم واقع شده‌اند.

به عنوان مثال نقل شده است جمعی از اهل هند و سودان به نزد امام علی علیه السلام آمدند و به الوهیت و خدایی آن حضرت اقرار نمودند، امام علی علیه السلام هر چه آنها را نصیحت نمود فایده نبخشید، عاقبت امر فرمود تا آنها را در چاههای دود به طریقی که در کتب اخبار ثبت است هلاک ساختند.

اما در زمان ما نیز گروه‌های افراطی و غالی فراوان دیده می‌شوند و حتی برخی شاعران نیز دچار این زیاده‌روی‌ها شده و به عنوان مثال سروده‌اند:

«مظهر کل عجائب کیست من مظهر سرّ غرایب کیست من
صاحب عون نوائب کیست من در حقیقت ذات واجب کیست من!»

روایات ائمه اطهار علیهم السلام در مورد غلات

ائمه اطهار علیهم السلام همواره غلات را نفرین نموده و از آنها بیزاری جستند، به عنوان نمونه؛

(۱) حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: اللهم انی بری من الغلاة کبراءة عیسی بن مریم من النصارى اللهم اخذ لهم ابداءً ولا تنصر منهم احداً. (۱)

یعنی خدایا! من از طایفه غلات بیزارم همان طور که حضرت عیسی از نصاری بیزاری جست، خدایا آنها را نابود کن و هیچ یک از آنان را یاری مفرما.

۲ - همچنین آن حضرت فرمودند: «ایاکم و الغلو فینا، قولوا انا عبید مربوبون و قولوا فی فضلنا ما شئتم». (۱)

شما را بر حذر می‌دارم از اینکه در مورد ما اهل بیت علیهم‌السلام زیاده‌روی کنید، ما را عبیدی از بندگان خدا بدانید و غیر از این هر چه خواستید در مورد فضیلت ما بگویید.

۳ - همچنین آن حضرت فرمودند «هلک فیّ رجالان: محب غال و مبغض غال» (۲)

دربارهٔ من دو گروه به هلاکت افتادند، یکی دوستدار غلو کننده و دیگری دشمن کینه‌توز.

۴ - و فرمودند: یهلک فی اثنان و لا ذنب لی: محب مفرط و مبغض مفطر انا لنبراً الی الله ممن یغلوا فینا فوق حدنا کبراءة عیسی بن مریم من النصارى. (۳)

در مورد من دو گروه هلاک می‌شوند و مرا گناهی نیست (چون من این را نمی‌پسندم و آنها خودشان این هلاکت را می‌خواهند) اول کسی که در محبت من افراط و زیاده‌روی کند و دوّم آن که مرا بسیار دشمن دارد، قطعاً ما اهل بیت بی‌زاری می‌جوئیم در درگاه خدا از کسی که در مورد ما زیاده‌روی کند همان طور که حضرت عیسی علیه‌السلام از نصاریٰ براءت جست.

۵ - حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي لَا نَصِيبَ لَهُمَا فِي الْإِسْلَامِ النَّاصِبُ لِأَهْلِ بَيْتِي حَرْبًا وَ غَالٍ فِي الدِّينِ مَارِقٌ مِنْهُ» (۴).

۱ - الخصال صفحه ۶۱۴، تحف العقول صفحه ۱۰۴ و غررالحکم حدیث ۲۷۴۰.

۲ - نهج البلاغه حکمت ۱۱۷، خصائص الاثمه صفحه ۱۲۴.

۳ - عیون اخبار الرضا جلد ۲ صفحه ۶۳.

۴ - الفقیه جلد ۳ صفحه ۴۰۸.

دو گروه از اسلام بهره‌ای نبرده‌اند؛ اوّل کسی که با اهل بیت من دشمنی کند و دوّم کسی که از سیره اهل بیت جدا شده و در دین خود غلو و زیاده‌روی نماید.

۶- همچنین حضرت علی علیه السلام فرمودند: مثل من در این امت همچون عیسی بن مریم است، گروهی او را دوست داشتند و به جهت محبت شدید در مورد او افراط کرده (و او را خدا دانستند) و به هلاکت افتادند و گروهی هم دشمنش شده و هلاک گردیدند. (۱)

۷- پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «فانت یا علی و شیعتک فی الجنه و محبوا شیعتک فی الجنه و عدوک الغالی فیک فی النار».

ای علی! تو و شیعیان تو و دوستانان شیعیانت همه در بهشت خواهید بود ولی دشمن تو و غلوکننده و افراطی در مورد تو در آتش جهنم خواهند بود و فرمودند: کسانی که میانه‌رو بوده و افراط و تفریط نکنند اهل نجات و سعادتند. (۲)

۸- امام صادق علیه السلام فرمودند: «إِخْذَرُوا عَلِيَّ شَبَابِكُمُ الْغُلَاةَ لَا يُفْسِدُونَ لَهُمُ الْغُلَاةَ شَرُّ خَلْقٍ يُصَغَّرُونَ عَظَمَةَ اللَّهِ وَ يَدْعُونَ الرُّبُوبِيَّةَ لِعِبَادِ اللَّهِ» (۳).

سخت مراقب باشید که جوانانتان گرفتار غلات نشوند که آنها را فاسد می‌کنند و غلات بدترین مخلوق خدایند که عظمت خدا را کوچک کرده و ربوبیت را برای بندگان خدا ادّعا می‌کنند.

۹- همچنین امام صادق علیه السلام فرمودند: «و ما نحن الاّ عبید الذی خلقنا و اصطفانا

۱- عن الامام علیه السلام قال لی النبی صلی الله علیه و آله: «فیک مثل من عیسی - الی ان قال - یهلک فی رجلا من محب مفرط یقرظنی بما لیس فی و مبغض یمیله شنانی علی أن یبھتنی.» مسند ابن حنبل ج ۱ صفحه ۳۳۶ و بحار الانوار جلد ۳۵ صفحه ۳۱۵.

۲- امالی شیخ طوسی صفحه ، کشف الغمّه جلد ۱ صفحه ۳۲۱.

۳- امالی شیخ طوسی صفحه ۶۵۰.

والله ما لنا على الله من حجة ولا معنا من الله براءة وانا لميتون و موقوفون و مسؤلون من احب الغلاة فقد ابغضنا و من ابغضهم فقد احبنا الغلاة كفار و المفوضه مشركون لعن الله الغلاة» (۱)

ما بندگان خدایی هستیم که ما را خلق کرده و برگزیده است، به خدا قسم ما (نیز بشری مثل شما هستیم و همچون شما) می‌میریم و در نزد پروردگار مسئول خواهیم بود، کسی که غلوکنندگان در مورد ما را دوست بدارد دشمن ماست و کسی که غلات را دشمن بدارد دوست ماست. غلات کافر و مفوضه مشرکند. لعنت خدا بر غلات باد.

- ۱۰ - همچنین از امام صادق علیه السلام نقل شده که آن حضرت عبدالله بن سبا (۲) را که قائل به الوهیت امام علی علیه السلام شده بود، لعن و نفرین نموده و فرمودند: «وای بر کسانی که درباره ما دروغ گویند، ما بیزاری می‌جوئیم از اینها به سوی خدا.» (۳)
- ۱۱ - و نیز امام صادق علیه السلام فرمودند: «هیچ‌گاه پشت سر امام جماعتی که اهل غلو و افراط است و عقاید صحیحی ندارد نماز نخوان.» (۴)

۱ - رجال کشی جلد ۲ صفحه ۴۹۱.

۲ - عبدالله بن سبا قائل به الوهیت امیرالمؤمنین شد و رئیس غلات بود، حضرت علی علیه السلام او را تا سه روز حبس نمود و از او درخواست کرد که توبه کند ولی چون او توبه نکرد آن حضرت او را در آتش سوزاند.

۳ - قال جعفر بن محمد الصادق علیه السلام: لعن الله عبدالله بن سبا، انه ادعى الربوبية في امير المؤمنين و كان و الله امير المؤمنين عبدالله طائعاً، الويل لمن كذب علينا و ان قوماً يقولون فينا ما لا نقوله في انفسنا نبره الى الله منهم نبره الى الله منهم. شبهای پیشاور صفحه ۱۷۵.

۴ - قال علیه السلام: «لا تُصَلِّ خَلْفَ الْعَالِي و انْ كَانَ يَقُولُ بِقَوْلِكَ و المجهول و المجاهر بالفسق و ان كان مقتصداً» التهذيب جلد ۳ صفحه ۳۱ و الفقيه جلد ۱ صفحه ۳۷۹.

فرقه‌های گمراه

در اینجا لازم می‌دانم به صورت اختصار برخی از فرقه‌های گمراه را معرفی نمایم.

۱- فرقه زیدیه

یکی از فرقه‌هایی که از نام تشیع سوءاستفاده کرده و از صراط مستقیم دین گمراه شدند فرقه زیدیه می‌باشد. آنها خود را از پیروان زید بن علی بن الحسین علیه السلام دانسته و آن سید جلیل را بعد از امام سجاد علیه السلام امام می‌دانند.

اکنون نیز در یمن و اطراف آن زیدی‌ها بسیار می‌باشند.

عقیده آنها این است که هر علوی فاطمی که عالم و زاهد و شجاع باشد و با شمشیر بر علیه باطل قیام نماید و مردم را به سوی خود دعوت کند امام است. (۱) به همین جهت جناب زید که در زمان خلافت هشام بن عبدالملک اموی به واسطه فشار و ظلم بنی‌امیه در کوفه خروج نمود و به شهادت رسید، را امام دانسته و پیروی از او را واجب می‌دانند.

مخفی نماند که جناب زید علیه السلام از سادات بزرگ بنی‌هاشم و در زهد، ورع، علم، فضل، فهم دین و شجاعت برجسته قوم بوده است.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز به خوبی از ایشان یاد کرده و پیش‌تر خبر شهادت او را داده بودند.

ناگفته نماند جناب زید علیه السلام خودش هیچ موقع ادعای امامت ننموده و در مقابل امام زمان خویش نیز موضع نگرفته است بلکه این اتهام از سوی عده‌ای نادان

۱ - لیس الامام من جلس فی بینه و ارخی ستره بل الامام کل فاطمی عالم صالح ذورای یخرج بالسیف!

و گمراه شکل گرفته و کم‌کم رشد کرد تا فرقه‌ای به نام زیدیه تشکیل شد و پس از آن نیز همان فرقه به پنج فرقه دیگر تقسیم شدند: مغیریه، جارودیه، ذکیریه، خشبیه و خلقیه.

۲- فرقه کیسانیه

فرقه دوم فرقه کیسانیه است که آنها اصحاب کیسان، آزاد کرده علی بن ابی طالب علیه السلام می‌باشند. آنها قائل به امامت محمد حنفیه فرزند حضرت علی علیه السلام بعد از حسنین بوده‌اند. در حالی که جناب محمد حنفیه علیه السلام نیز هرگز چنین ادعایی نداشته است و او را سیدالتابعین لقب داده‌اند و در علم، زهد، ورع، تقوی و اطاعت امر مولا معروف بوده است.

برخی‌ها قضیه مخالفت‌های او را با امام سجاد علیه السلام دستاویز نموده و دلیل بر ادعای او قرار دادند و حال آنکه اصل حقیقت این نبوده که ایشان ادعای امامت داشته باشند بلکه اگر ما روایات وارده در این زمینه را بپذیریم باید این حقیقت را دریابیم که مقصود محمد حنفیه از این مخالفت‌های ظاهری، اثبات مقام حضرت امام سجاد علیه السلام بوده است، یعنی به این طریق و با کوچک نشان دادن خود در مقابل عظمت علمی امام چهارم، مریدهای جاهل و معتقدین ساده خود را متوجه سازند که من واجد این مقام نیستم.

به عنوان نمونه در مسجد الحرام بعد از ثبوت حق و اقرار حجراً الاسود به امامت حضرت سجاد علیه السلام، ابو خالد کابلی که سرسلسله معتقدین به محمد حنفیه بود با جمعی دیگر از معتقدین به امامت محمد حنفیه، تبعیت از محمد حنفیه نموده و به امامت امام سجاد علیه السلام معترف شدند.

ولی عده‌ای از شیادها گفتند که محمد حنفیه شکسته‌نفسی نموده و دست از عقاید باطل خود برداشتند و پس از آن نیز اکثراً قائل شدند که محمد حنفیه همان

امام مهدی علیه السلام است که در کوه رضوی پنهان شده و روزی ظهور می‌کند و دنیا را پر از عدل و داد می‌نماید. اینها نیز خود به چندین فرقه تقسیم شدند، از جمله: مختاریه، کربیه، اسحاقیه و حربیه (ولی هم اکنون کسی بر این عقیده باقی نمانده است).

۳- فرقه قداحیه

طایفه سوّم فرقه قداحیه هستند که مذهب این طایفه ظاهراً تشیع ولی در واقع کفر محض است و بنیانگذار این فرقه، میمون بن سالم یا دیصان معروف به قداح می‌باشد.

این گروه قرآن را به رأی خود تفسیر نمودند و از برای شریعت ظاهر و باطنی قرار دادند و معتقد شدند که خدا باطن شریعت را به پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و آن حضرت نیز به علی و ائمه اطهار علیهم السلام و شیعیان خالص تعلیم داده است و می‌گویند کسانی که به باطن شریعت دست یابند دیگر از قید اطاعت و عبادت ظاهری آزاد هستند. این گروه به هفت پیامبر و هفت امام معتقد شدند و امام هفتم را امام غایب خواندند و به دو طایفه ناصریه و صباحیه تقسیم شدند.

ناصریه اصحاب ناصر خسروی علوی هستند که وی در اشعار و گفتار و کتابهای خود به نام شیعه مردم زیادی را به کفر و الحاد کشانیده است. این گروه بیشتر در طبرستان جمع بودند. و صباحیه هم پیروان حسن صباح که اصالتاً مردی مصری بود و به ایران آمد را می‌گویند که او نیز باعث قتلهای فراوان از جمله فاجعه «الموت» در قزوین گردید.

۴- طایفه غلات

طایفه چهارم فرقه غالیه هستند که آنها نیز به نام تشیع معروف شدند در حالی که تمام آنها کافر و نجس، فاسد و مفسد می‌باشند و آنها نیز هفت فرقه اصلی

داشتند. صبائیه، منصوریه، غرابیه، بزعیه، یعقوبیه، اسماعیلیه و ازدریه، همچنین به خاطر هوای نفس عده‌ای نادان و گمراه، فرقه‌های دیگر همچون جارودیه، سلیمانیه، بتریه، مغیریّه، مجسمه، ناووسیه و واقفیه و فطحیه نیز در میان شیعیان ایجاد شد که تمامی از صراط مستقیم قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام خارج بوده و به هیچ عنوان نمی‌توان آنها را شیعه و پیرو امامان معصوم علیهم‌السلام خواند. همانطور که امام باقر علیه‌السلام می‌فرمایند: «تفرقت هذه الأمة بعد نبيها صلى الله عليه وآله على ثلاث و سبعين فرقه، اثنتان و سبعون فرقه في النار و فرقه في الجنة و من الثلاث و سبعين فرقه ثلاث عشرة فرقه تنتحل ولايتنا و مودتنا، اثنتا عشرة فرقة منها في النار و فرقه في الجنة و ستون فرقه من سائر الناس في النار». (۱) این امت بعد از پیامبر خود هفتاد و سه فرقه و گروه شدند که هفتاد و دو گروه از آنها اهل آتش خواهند بود، از هفتاد و سه گروه، سیزده گروه هستند که ادعای ولایت و محبت ما اهل بیت را دارند ولی دوازده گروه از آنها اهل آتش خواهند بود و فقط یک گروه از این سیزده فرقه اهل بهشت خواهند بود. (و آن یک گروه، شیعیانی هستند که از نظر عقیده و عمل در صراط مستقیم ولایت بوده و به امامت دوازده امام از حضرت علی علیه‌السلام تا حضرت مهدی (ارواحنافداه) ایمان دارند.)

فرقه‌های گمراه در زمان ما

اما در رابطه با فرقه‌های گمراه، آنچه بیشتر حائز اهمیت است فرقه‌ها و گروه‌های منحرفی هستند که هم اکنون در زمان ما نیز فعالیت گسترده داشته و بسیاری از مردم را از صراط مستقیم دین منحرف می‌کنند. ما در این کتاب به صورت اختصار برخی از این فرقه‌ها را معرفی می‌کنیم و همه مخصوصاً جوانان مؤمن و

پاکدل را به تفکر و تدبّر و استقامت در صراط مستقیم قرآن و عترت فرا می‌خوانیم.

فرقه گمراه بابیت و بهائیت

فرقه‌های بابیت و بهائیت از جمله فرقه‌های گمراه، منسوب به علی محمد شیرازی معروف به باب و میرزا حسین علی نوری معروف به بهاء‌الله می‌باشند. میرزا علی محمد شیرازی در سال ۱۲۳۵ هجری قمری در شیراز متولد شد، در نوزده سالگی به بوشهر رفت و پنج سال به تجارت پرداخت، سپس به عتبات رفت و به محضر سید کاظم رشتی راه یافت. پس از وفات سید کاظم رشتی خود را به عنوان باب یعنی رابط بین امام زمان علیه السلام و مردم معرفی نمود. و سپس ادّعی مهدویت نمود.

برخی این فرقه ضالّه را محصول فرقه شیخیه می‌دانند و می‌گویند فرقه شیخیه مشرب اخباری‌گری داشته و یکی از اعتقادات آنها، اعتقاد به «رکن رابع» است. به طوری که آنها قائل بودند در عصر غیبت چه غیبت صغری و چه کبری باید حتماً واسطه‌ای بین امام زمان علیه السلام و مردم وجود داشته باشد. به هر حال علی محمد باب نیز بر همین مبنا، ادّعا کرد که من رکن رابع یا باب ارتباط با حضرت مهدی علیه السلام هستم و انحراف او به جایی رسید که سرانجام خود را مهدی موعود خواند و در اینجا لقب باب را به یکی از پیروان و ملازمان خویش به نام ملاحسین بشرویه‌ای داد.

منشأ ایجاد فرقه بهائیت

تلاش دشمنان اسلام در به انحراف کشیدن مسلمانان از صراط مستقیم امری واضح و بدیهی است که در اینجا نیز دست نفوذی آنان برای به انحراف کشیدن مسلمانان کاملاً آشکار است.

«کینیاژ دالگورکی» نام جاسوس زبردستی است که از سوی پادشاهی روسیه تزاری (قبل از شوروی کمونیستی سابق) در کشور ایران و سپس عراق مشغول به کار بوده و پس از سقوط این رژیم، اعترافاتش توسط اتحادیه جماهیر شوروی سابق در مجله «الشرق» به چاپ می‌رسد که این اعترافات نشان می‌دهد که یک جاسوس زبردست چگونه در میان مسلمانان شیعه ایران و عراق نفوذ کرده و مکتب انحرافی بابیت و بهائیت را بنیان می‌گذارد.

کینیاژ دالگورکی جاسوس دولت روسیه تزاری توسط شیخ محمد از مریدان حکیم گیلانی به دروغ اسلام آورد و با خواندن دروس حوزوی نزد او به کسوت روحانیت در آمده و با برادرزاده‌اش که زیور نام داشت ازدواج نمود.

او چنان رفتار مقدس‌مآبانه و تظاهر به آداب روحانیت داشت که توانسته بود علما را نیز فریب دهد و در تدارک تربیت کردن جاسوسانی زبردست چون میرزا حسینعلی بها و برادرش میرزا یحیی صبح ازل (بنیانگذاران فرقه ضالّه بهائیت) بود تا آنها را ستونهای اصلی فرقه ضالّه بهائیت قرار دهد. او با سخن چینی نزد محمدشاه قاجار مسبب اصلی قتل قائم مقام فراهانی گردید، سپس توسط حسینعلی بها حکیم گیلانی را مسموم نمود و صاحب سرّ شاه شد. همچنین با اعطای هدایا به درباریان و صاحب منصبان نفوذ فوق‌العاده‌ای در دربار ایران پیدا نمود. او پس از فوت زن و فرزندش به روسیه بازگشت و از آن جا طی مأموریت جدیدی راهی عتبات عالیات شد و با سید علی محمدباب آشنا شد. کم‌کم با استفاده از ساده‌لوحی و جاه‌طلبی سید علی محمد او را به ادّعی بابیت تشویق کرد، آنگاه سید را به ایران فرستاد و شایعه کرد که امام زمان علیه السلام ظهور کرده است و سپس به عنوان سفیر روسیه وارد ایران شد و دست به تبلیغات گسترده‌ای زد، سید علی محمد (باب) نیز در شیراز ادّعی نیابت امام زمان علیه السلام را نمود که با اعتراضات مردم مواجه شد، و پس از چندین ماه زندانی شدن و خوردن شلاق، به اصفهان

منتقل شد. بعد از آن دستگیر و به تهران و از آنجا به رباط کریم و تبریز و باکو تبعید گردید. جاسوس روسیه شایع کرد که امام زمان را دستگیر کرده‌اند تا بالأخره عده‌ای از افراد ساده‌لوح را تحت تأثیر قرار داد و وقتی شنید که او در محضر علمای تبریز توبه و استغفار کرده است، برای جلوگیری از رسوایی بیشتر، حکم اعدام او را از ناصرالدین شاه گرفت و سپس حسین علی بهاء را به عنوان مهره این نقشه انتخاب کرد. مبالغ زیادی نیز برای او فرستاد تا او با هدیه دادن به مردم بی بضاعت، عوام را جذب نموده و دور خود جمع نماید.

پس از آن یحیی نوری ملقب به صبح ازل جای خالی علی محمد باب را پر کرد، اما وی نیز با برادرش میرزا حسین علی، معروف به بهاء‌الله به عراق تبعید شدند. در عراق بین این دو برادر اختلاف در افتاد و هر کدام خود را جانشین علی محمد باب معرفی کردند.

دولت عثمانی این دو را به قبرس و فلسطین تبعید نمود. پیروان یحیی نوری را «ازلی» و پیروان میرزا علی محمد را «بهائی» نامیدند.

اینها در حالی ادعای بابیت می نمودند که حتی در خواندن و نوشتن ابتدایی هم مشکل داشتند و لذا عقایدی که به صورت مکتوب از خود به جا گذاشتند بسیار مفتضح و بی معناست.

در این رابطه جاسوس روسیه خود اقرار کرده و گفته است: «علی محمد باب آنقدر بی سواد بود که حتی در دست‌نوشته‌های خود غلط‌املائی زیادی داشت و حسین علی بهاء که بعداً خود را «من یظهره الله» معرفی کرد حتی نمی‌توانست نوشته‌هایی را که آماده می‌کردیم خوب بخواند، اما مع الوصف برای ریش جنبانیدن چند کلمه‌ای را نخود آس ما می‌کرد، نوشته‌ها و تابلوهای ما که معمولاً بی معنی بود با دخل و تصرفات او بی مزه‌تر و بی معنی‌تر می‌شد، ولی باز مردم متوجه نمی‌شدند

و حق را از باطل تشخیص نمی‌دادند...»

و اما پس از آن هر کس بهایی می‌شد او را حسابی یاری و مساعدت می‌کردند و برخی از روحانی‌نماهای نادان هم با آنان همراه شدند و تا آنجا که توانستند در تثبیت این فرقه ضالّه تلاش نمودند. بهایی‌ها برای خود قائل به دین و شریعت جدیدی شدند و آنها هم اکنون نیز معتقدند که امام زمان علیه السلام ظهور کرده و از دنیا رفته است. در هر حالی که هر انسان عاقلی با دیدن دنیایی که هنوز پر از ظلم و جور است و عدل و داد الهی در آن حاکم نشده است به خوبی متوجه این فکر باطل می‌شود. در حال حاضر بهائیت برای انحراف افکار جوانان تلاش می‌کند و همّت آنها مبارزه با اسلام است. دولت‌های استعماری غربی هم در پی ترویج عقاید این گروه گمراه هستند و امروزه مرکز بهائیت در فلسطین اشغالی است.

فرقه وهابیت

فرقه وهابیت منسوب به «محمد بن عبدالوهاب» از اهالی نجد است که در سال ۱۱۱۵ هجری قمری در شهر عَیینه متولد شد که پدرش قاضی آن شهر بود. او فقه حنبلی را نزد پدر خود که از علماء حنبلی بود آموخت. وی از همان آغاز جوانی، بسیاری از اعمال مذهبی مردم نجد را زشت می‌شمرد و ردّ می‌کرد. او در سفری که به زیارت خانه خدا رفته بود، بعد از انجام مناسک حج در مدینه، توسط مردم به پیامبر صلی الله علیه و آله را انکار نمود و آن را کاری بیهوده دانست. سپس به نجد برگشت و از آنجا به بصره رفت و مدتی هم در آن شهر ماند. اما به جهت مخالفت او با بسیاری از کارهای دینی مردم اهل بصره او را از شهر خود بیرون کردند.

کاروی به جایی رسید که حتی میان او و پدرش نزاع و جدال در گرفت و بین او

و مردم نجد نیز منازعات سختی رخ داد. او پس از مرگ پدر در سال ۱۱۵۳ علناً به اظهار عقاید خود پرداخت. او مدتی در شهر حریمله به ترویج عقاید خود پرداخت و پس از آن در شهر خود عیینه مورد حمایت حاکم شهر که عثمان بن حمد بود واقع شد و سپس با امیر درعیه که محمد بن مسعود جد آل سعود بود بنای دوستی گذاشت، محمد بن مسعود به او عزت و نیکی را بشارت داده و او نیز به ابن مسعود غلبه و قدرت بر همه بلاد نجد را مژده داد. در اینجا ارتباط میان آن دو شکل گرفت و حمایت محمد بن مسعود از شیخ محمد بن عبدالوهاب باعث شد که وی بر عقاید و افکار غلط خود پافشاری کند، تا جایی که حتی هر کدام از مسلمانان که از عقاید او پیروی نمی‌کردند، کافر محسوب می‌شدند و جان و مال و ناموس آنها بی‌اهمیت شمرده می‌شد.

جنگهایی که وهابی‌ان در نجد و خارج از آن از قبیل یمن و حجاز و اطراف سوریه و عراق به راه می‌انداختند، بر همین مبنا بود. هر شهری که با جنگ و غلبه بر آن دست می‌یافتند، برای آنها حلال بود.

شیخ محمد بن عبدالوهاب در سال ۱۲۰۶ هجری قمری درگذشت و پس از وی پیروان او به راه و روش او ادامه دادند. پس از او نیز وهابیون افراطی جنگ‌هایی به راه انداختند و جنایات بسیاری در کربلا به راه انداختند، چندین هزار نفر را به قتل رساندند^(۱) و عقاید و افکار خود را تثبیت نمودند.

عقاید وهابیت

وهابی‌ها معتقدند که انسان در صورتی مسلمان و موحد واقعی است که اموری را ترک کند، از جمله: به هیچ یک از رسولان و اولیاء توّسل نجوید، و هر کس

اقدام به این کار کند را مشرک می‌دانند. (۱)

به همین جهت وهابیان زیارت قبر پیامبر و ائمه علیهم‌السلام را جایز نمی‌دانند و معتقدند هر کس از پیامبر طلب شفاعت کند، مانند این است که از بت‌ها شفاعت خواسته باشد. (۲)

این در حالی است که مسأله شفاعت ضمن آیات فراوانی از قرآن مجید به اثبات رسیده است و روایات فراوانی هم در این زمینه وارد شده است.

از جمله آیات قرآن پیرامون مسأله شفاعت، آیه ۲۵۵ سوره بقره است که شفاعت را به اذن خدای تعالی ثابت می‌کند. ﴿مَنْ ذَا الَّذِي يَشْفَعُ عِنْدَهُ إِلَّا بِإِذْنِهِ﴾ (۳) همچنین خدا در قرآن به گناه کاران دستور داده است که نزد پیامبر بروند و از او تقاضای استغفار و شفاعت در پیشگاه خدا کنند؛ آنجا که می‌فرماید: ﴿وَلَوْ أَنَّهُمْ إِذْ ظَلَمُوا أَنفُسَهُمْ جَاءُوكَ فَاسْتَغْفَرُوا اللَّهَ وَاسْتَغْفَرَ لَهُمُ الرَّسُولُ لَوَجَدُوا اللَّهَ تَوَّابًا رَحِيمًا﴾ (۴) همچنین در ماجرای حضرت یوسف، برادران او به نزد پدر آمدند و او را در درگاه خدا شفیع خود قرار داده و عرض کردند: ﴿يَا أَبَانَا اسْتَغْفِرْ لَنَا ذُنُوبَنَا...﴾ (۵) علاوه بر آن خدای تعالی در قرآن به ما امر نموده و فرموده است: ﴿وَابْتَغُوا إِلَيْهِ الْوَسِيلَةَ﴾ (۶) یعنی به سوی خداوند وسیله بگیرید.

بنابراین راه توسل و شفاعت راهی است که خود خدای تعالی برای ما قرار داده و هیچ گاه نمی‌توان آن را شرک و در ردیف بت پرستی خواند.

۱ - تاریخ ادیان جلد ۳ صفحه ۱۴۲۹.

۲ - همان.

۳ - سوره بقره آیه ۲۵۵.

۴ - سوره نساء آیه ۶۴.

۵ - سوره یوسف آیه ۹۷.

۶ - سوره مائده آیه ۳۵.

از جمله امور دیگری که وهابیون معتقدند که مسلمان باید آن را ترک کند تعمیر قبور و ساختن بنا روی قبر پیامبر و اولیای الهی و صالحان است، که برای نخستین بار این مسأله را ابن تیمیه و شاگردش ابی القیم عنوان نمودند و بر تحریم ساختن بنا و لزوم تخریب و ویرانی آن فتوا داده‌اند.^(۱)

بر همین اساس سعودی‌ها هنگامی که در سال ۱۳۴۴ هجری بر مکه و مدینه و اطراف آن تسلط پیدا کردند، به فکر افتادند که برای تخریب مشاهد و آثار خاندان رسالت و صحابه پیامبر اقدام نمایند^(۲) و همین کار را هم کردند به طوری که گنبد و بارگاه و صحن و سرای ائمه مظلوم بقیع را با خاک یکسان کردند و جز تکه سنگی بر بالای سر مطهر آن بزرگواران هیچ اثر و بنایی باقی نگذاشتند!

آنها معتقدند که پیامبر و اولیاء همه مرده‌اند و لذا زیارت آنها و توسل به آنها کاری لغو و بی فایده است در حالی که خدای تعالی در قرآن کریم می فرماید: شهدا زنده‌اند و نزد پروردگارشان روزی می خورند، ﴿أَحْيَاءُ عِنْدَ رَبِّهِمْ يُرْزَقُونَ﴾^(۳) آیا به راستی مقام شهدا از مقام پیامبر اکرم ﷺ بالاتر است؟

علاوه بر آن اگر پیامبر اکرم ﷺ مرده و از بین رفته است پس چرا در نماز خود به صورت خطاب مستقیم به آن حضرت سلام می دهیم و می گوئیم: «السلام علیک ایها النبی ورحمة الله وبرکاته»؟

وهابیون معتقدند که نباید هیچ گاه به اسم حضرت محمد ﷺ سوگند یاد کرد و نباید هیچ گاه از غیر خدا درخواست نمود. و نباید خدا را به مخلوق و یا کسی حتی مثل پیامبر ﷺ قسم داد.

آنها معتقدند که تشییع جنازه و سوگواری حرام است، القابی که بر عزت و

۱ - آشنایی با فرق و مذاهب اسلامی صفحه ۱۴۶.

۲ - آیین وهابیت صفحه ۳۸.

۳ - سوره آل عمران آیه ۱۶۹.

احترام دلالت دارند را جایز نمی‌دانند، و احترام و تعظیم لفظی را نیز فقط شایسته خدا می‌دانند. (۱)

آنها بر این باورند که باید با سایر فرقه‌ها و مذاهب اسلامی جنگید و آنها را وادار به پذیرش آیین وهابیت نمود یا همچون کفار ذمی باید از آنها جزیه گرفت، از این جهت همواره مسلمانان دیگر و مخصوصاً شیعیان را به کفر متهم نموده و اموال و نوامیس بقیه را حلال می‌دانند. (۲)

آنها دارای عقاید و افکاری خشک، افراطی و تعصبی هستند و خشونت فوق‌العاده آنان چیزی نیست که بر کسی پوشیده و پنهان باشد، زیرا کشتاری که وهابیت در طول عمر خود از مسلمانان کرده و حشتناک است و همان طور که گفته شد اساساً یکی از اعتقادات آنان اباحهٔ دما و اموال و نوامیس است.

نمونه‌های بارزی از دست‌پرورده‌های وهابیت در عصر ما، گروه طالبان به رهبری «ملا محمد عمر» و گروه القاعده به رهبری و فرماندهی «اسامه بن لادن» در افغانستان و سپاه صحابه به رهبری «مولانا حق نواز جهنگوی» در هند و پاکستان می‌باشند که نام ننگین و رفتارهای افراطی و زشت آنها به عنوان سیاههٔ قرن حاضر نمایان است.

اینجاست که دین خدا گریه می‌کند، قرآن گریه می‌کند و چشمهای مؤمنین و حضرت صاحب‌الزمان (ارواح‌نفاذ) برای مظلومیت اسلام و مسلمین گریان است که دشمنان اسلام به نام اسلام و با عنوان مسلمان، چهرهٔ نورانی و درخشان این دین مقدّس را چگونه گریه و زشت نشان می‌دهند و با چه سرمایه‌گذاری عظیمی به جنگ با دین خدا برخاسته‌اند...

۱ - تاریخ ادیان صفحه ۱۴۳۰.

۲ - همان، صفحه ۱۴۳۱.

انحرافات فکری و عقیدتی

یکی از مهم‌ترین حالات و صفات روحی منتظران امام زمان (ارواح‌نفاذ) این است که آنان در تاریکی دوران غیبت مقتدای خویش می‌کوشند تا خود را از گمراهی‌ها و جهالت‌ها حفظ نمایند و از صراط مستقیم دین خارج نشوند، آنها امام زمان خود را معدن علم و حکمت و سرچشمه معارف و حقایق می‌دانند و در جستجوی معارف حقه الهی هرگز از محدوده آیات قرآن و روایات معصومین علیهم‌السلام خارج نمی‌شوند، تمام اعتقادات خود را با دو ثقل پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم که همان قرآن و عترت است تطبیق می‌دهند و از خود نظر و عقیده‌ای ارائه نمی‌دهند. اینها همان کسانی هستند که خدا به راه راست هدایتشان فرموده و اینها صاحبان مغز و قلب و روح سالم هستند.

اما با کمال تأسف دشمنان اسلام همواره کوشیده‌اند که مردم را از مسیر هدایت اهل بیت علیهم‌السلام خارج نمایند، آنها پیرو طاغوتند و با خدا و دین خدا در جنگند، گاهی با شمشیر جنگیده‌اند و گاهی با سخن، گاهی در مقابل اسلام به صورت علنی جبهه گرفته‌اند و گاهی با مکر و فریب و سیاست، تیشه به ریشه اسلام زده‌اند. دشمن، دشمن است، تعارف ندارد، به هر شکلی که بتواند ضربه می‌زند و سابقه دشمنی با حقیقت نیز طولانی است، به طوری که هر کدام از ادیان آسمانی که توسط پیامبران الهی به انسانها ارائه شده است به دلیل فعالیت‌های شیاطین انسی و جنی دچار انحرافات شده‌اند و دین اسلام نیز از حمله این شیاطین در امان نبوده و

بسیاری از مسلمانان با همین توطئه‌ها و تحریف‌ها از مسیر حق گمراه گشته‌اند. اگر چه اساس و حقیقت اسلام که قرآن کریم و معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام است از این خطرات محفوظ و مصون مانده است، اما خیلی از مسلمانان بدون توجه به حقیقت و نورانیت صراط مستقیم به چراغهای ساختگی دست بشر دلخوش کرده و از خورشید نورافشان علم الهی غفلت نموده‌اند.

غفلتی بس عجیب که حتی نظریات دانشمندان غربی و کفار و مشرکین را در کنار سخنان ائمه اطهار علیهم‌السلام قرار دادند که در اسلام هیچ مصیبتی از این مصیبت بالاتر نیست همان طور که امیرالمؤمنین علی علیه‌السلام در توصیف نهایت مظلومیت خود فرمودند: «انزلنی الذهر حتی قیل علی و معاویه!» یعنی من را آنقدر کوچک کردند که نامم را در کنار نام معاویه گذاشتند. بزرگترین دردها برای اسلام این است که چیزی را که از اسلام نیست به اسلام نسبت بدهند و یا به عبارت واضح‌تر در دین بدعت ایجاد کنند در حالی که ائمه اطهار علیهم‌السلام از بدعت و بدعتگزار سخت اعلام بیزاری نموده‌اند و فرموده‌اند: «احترام به بدعتگزار اقدام به تخریب و نابودی اسلام است.»^(۱)

بزرگترین مصیبت‌ها این است که انسان در کنار اقیانوس بی‌کران علم باشد و دنبال علم بگردد و با وجود آبی پاک و پاکیزه از فاضلاب‌ها و گندابها آب بنوشد. آری! بزرگترین دردها، درد جهل و نادانی است، دردی که انسان سراب را آب ببیند و در جهل مرکب دست و پا بزند تا بمیرد.

این مصیبت شب تاریک غیبت است، همیشه افراد فرصت طلب از تاریکی شب سوءاستفاده کرده‌اند و اکنون نیز دشمنان اسلام از غیبت امام زمان (ارواحنا فداه) سوءاستفاده نموده‌اند و کالاهای فاسد خود را در بازار پریشان دنیا در

معرض فروش گذاشته‌اند. آنها حقیقت علم را در پس پرده جهل و نادانی خویش پنهان نموده و ظلمات نفسانی خود را به عنوان نظریه و علم به مردم عرضه داشتند، تعریف علم را تحریف کرده و با کنار زدن معلّمین واقعی بشر، خود را به عنوان معلّم و راهنمای دین اسلام معرفی نمودند و با این حرکت هر چه توانستند عقاید انحرافی و افکار اختراعی خویش را در میان مسلمین ترویج دادند.

علم واقعی چیست؟

تمام توانایی‌ها از داشتن علم بر می‌خیزد، مادیات و معنویات روی محور علم استوار است و علم خدا همان ذات خدا است که در وجود مخلوقات به صورت معلومات منعکس می‌شود.

اسلام آموختن علم واقعی که همان معارف دین است را برای هر مسلمان واجب عینی قرار داده است و آموختن بعضی از علوم مادی را که برای زندگی دنیایی لازم است واجب کفائی قرار داده مثل علوم پزشکی، مهندسی و... طبق فرموده پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله علمی که آموختنش بر هر مسلمانی واجب است علم دین است که از سه بخش اعتقادات، اخلاق و احکام تشکیل شده است. (۱)

در بین این سه بخش از علم، اعتقادات در مرتبه اول اهمیت و به منزله ستون و اسکلت ساختمان است و بعد علم اخلاق و تزکیه نفس و سپس علم به احکام و اعمال عبادی قرار دارند.

بنا به آیات و روایات کثیره، چهارده معصوم علیهم السلام علم گذشته و آینده را دارند (۲) و هیچ جهلی در مسائل مادی و معنوی در آنها وجود ندارد و احاطه علمی

۱ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۷.

۲ - و اودعته علم ما کان و ما یکون...؛ دعای ندبه.

و روحی بر ماسوی الله دارند. ولی چون بشر در مسائل مادی در سرازیری قرار دارد و خودش با سرعت به سوی مادیات می‌رود لذا آن بزرگواران با وجود احاطه کامل علمی به این مسائل کمتر پرداخته‌اند و برعکس در زمینه مسائل دینی و معنوی چون بشر در سربالایی قرار دارد فرمایشات زیادی دارند و با بشارت‌ها و تنذیرها او را برای رسیدن به حقیقت وادار می‌نمایند.

و به همین جهت بزرگترین مصیبت زمان غیبت که صبر فراوانی را می‌طلبد ندیدن مظهر علم و حقیقت یعنی امام عصر علیه السلام می‌باشد و اینکه ما از کسب علوم حقیقی و معنوی از آن سرچشمه زلال حکمت دور می‌باشیم. این معنای حقیقی علم و معلّمین واقعی بشریت است، اما انحرافات از اینجا شروع شد که دشمنان اسلام، مردم را از مسیر اهل بیت علیهم السلام که همان معادن علم و حکمت و سرچشمه‌های وحی الهی هستند غافل و جدا نمودند، علم را به شکل دیگر برای مردم معنا نمودند و آنها را در افکار مختلف بشری سرگردان کردند.

خیانت بنی عباس

بنی عباس به این نکته پی بردند که علت رفتن مردم به سوی خاندان پیامبر صلی الله علیه و آله برای فراگیری علوم اعتقادات و اخلاق و احکام است لذا در این سه زمینه علوم ساختگی و امامان تقلبی ساختند یعنی با ترجمه کتب فلاسفه یونان صدها سال علماء و دانشمندان را به بهانه فراگیری اعتقادات از راه عقل به بحث‌های بیهوده و خطرناک فلسفی مشغول کردند که دیگر احساس نیاز به امام معصوم را متوجه نشوند.

و در زمینه مسائل اخلاقی و تزکیه نفس نیز تصوف را وارد کردند که منشاء آن به آیین‌های باستانی و قبل از میلاد بر می‌گشت و به آن رنگ و لعاب اسلامی دادند

که تعالیم آن بسیار با معارف اسلام مغایرت داشت^(۱) و حتی درباره یکی از متصوفه به نام منصور حلاج از طرف حضرت ولی عصر علیه السلام توقیعی مبنی بر لعن او صادر شد.

همچنین در زمینه احکام نیز مسلمانان را به گروه‌های حنفی، شافعی، حنبلی و مالکی تقسیم کردند...

آنها با این سیاست مرموزانه و شیطانی صدها سال حکومت کردند و توانستند مسلمانان را از مفسران حقیقی قرآن و اوصیاء پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله دور کنند. در صورتی که ائمه اطهار علیهم السلام دائماً پیروان خود را از گرایش به سوی این مکتب‌های استعماری بر حذر می‌داشتند.^(۲) اگر چه پس از اسلام دوران بت پرستی و شرک ظاهراً تمام شد، اما شرکی نوین دامن مسلمین را گرفت، اگر چه امام علی علیه السلام بر روی دوش پیامبر صلی الله علیه و آله بت‌های کعبه را شکست اما دشمنان اسلام دو بت بزرگ گمراهی را در بین مسلمین برافراشتند، یکی بت فلسفه قدیم و دیگری بت تصوف که هم اکنون نیز خیلی‌ها این دو بت را مقدس می‌شمرند و برگرد این دو بت طواف می‌کنند! عده‌ای از این طرف افتاده‌اند و لباس دین هم به تن نموده‌اند و ذائقه فکری آنها وحدت وجود است و امثال آن و عده‌ای هم از آن طرف افتاده‌اند و مشرب آنها پشمینه‌پوشی است و درویش‌گری و قطب‌گرایی و... هر دو گروه در افراط و تفریط‌اند، فریب‌خورده هوای نفس‌اند و دستیار شیطان و بدتر از آن اینکه اینها کسانی هستند که مردم را از صراط مستقیم گمراه می‌کنند و مانع ظهور امام زمان (ارواح‌نافداه) می‌شوند.

ترجمه کتابهای یونان و تزریق فلسفه قدیم به همراه صوفی‌گری دو تیر

۱ - سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۵۸.

۲ - بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۲۶۹.

سهمگین بر پیکر اسلام بوده و هست که درد آن را تنها اولیاء خدا و پیروان صراط مستقیم اهل بیت علیهم‌السلام احساس می‌کنند.

این همان استعمار دشمنان ماست که خواسته‌اش فقیر جلوه دادن فرهنگ غنی ماست. این بزرگترین درد برای اسلام است که در مقابل وحی الهی یا از روی سیاست در کنار علم مطلق الهی عقاید و افکار پوسیده خود را به عنوان علم به جامعه مسلمین تزریق نمایند. زیرا از اعتقادات ثابت و مسلم شیعه است که امامان معصوم علیهم‌السلام علم همه چیز را دارند و طبق حدیث ثقلین قرآن و عترت از هم جدایی ندارند و هیچ تر و خشکی نیست مگر در قرآن کریم می‌باشد^(۱) و قرآن بیان‌کننده همه چیز است^(۲)، مفسران قرآن کریم طبعاً به تمام آن علوم آگاهی دارند،^(۳) و مفسران قرآن تنها ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند که از هرگونه جهل و خطا و اشتباهی معصوم هستند و خدا آن بزرگواران را مفسران حقیقی قرآن قرار داده است، با این توضیحات بدیهی است انسانی که خدا به او قرآن را عطا نموده و امامان معصومی را به عنوان مترجمان قرآن برای او فرستاده است دیگر بسیار شنیع و زشت است که دنبال عالم و معلم بگردد و برای کسب علم درب خانه بندگان فقیر خدا را به صدا در آورد.

بنابراین همان طور که گفته شد آن چیزی که مانع ظهور امام عصر علیه‌السلام است انحرافهایی است که مردم را از رفتن به طرف حضرت باز می‌دارد که بنام روش‌های مختلف فکری خودش را نشان می‌دهد و اگر ما در صراط مستقیم به تابلوهای راهنمایی ائمه اطهار علیهم‌السلام دقت داشته باشیم از رفتن به صراط‌های انحرافی

۱ - سوره انعام آیه ۵۹.

۲ - سوره نحل آیه ۸۹.

۳ - سوره نحل آیه ۴۱.

مصون می‌مانیم.

امیرالمؤمنین علیه السلام خطاب به کمیل می‌فرماید: «یا کمیل لا تأخذ الا عنا تکن منّا». (۱)

ای کمیل ایده‌ای را از غیر ما خاندان پذیرا مباش تا از ما باشی.

و حضرتش درباره‌ی وصف مؤمن می‌فرماید:

«إِنَّ الْمُؤْمِنَ مَنْ قَالَ بِقَوْلِنَا فَمَنْ تَخَلَّفَ عَنْهُ قَصَّرَ عَنَا وَمَنْ قَصَّرَ عَنَا لَمْ يَلْحَقْ بِنَا وَمَنْ

لَمْ يَكُنْ مَعَنَا فِي الدَّرَكِ الْأَسْفَلِ مِنَ النَّارِ». (۲)

به درستی که مؤمن کسی را گویند که به گفته ما سخن گوید، و کسی که از این سفارش تخلف نموده باشد از ما خاندان کم گذاشته و به ما بی‌حرمتی نموده است که چنین شخصی به ما نخواهد پیوست و آنکه با ما نباشد جایگاه او در طبقات زیرین جهنم است.

بنابراین اگر انسان بخواهد مسیری غیر از آنچه خدای حکیم در قرآن کریم بیان کرده یا از طریق ائمه اطهار علیهم السلام به ما رسانده است را برای شناخت خدا و حرکت به سوی او انتخاب کند صد درصد خطا کرده و مورد رضایت خداوند واقع نخواهد شد. زیرا خدای باعظمت نامحدود را فکر محدود بشر نمی‌تواند معرفی کند و آنچه که با عنوان عرفان یا معرفه‌الله مطرح است جز با تمسک به قرآن و ائمه اطهار علیهم السلام امکان‌پذیر نیست. لذا خدای تعالی در قرآن فرموده است: ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾ (۳) یعنی فقط بندگان مخلص خدا که همان ائمه اطهار علیهم السلام هستند می‌توانند خدا را وصف کنند و اگر کسی هم بخواهد از خدا سخن

۱ - تحف العقول صفحه ۱۷۱.

۲ - تحف العقول صفحه ۱۷۳.

۳ - سورة صافات آیه ۱۵۹ - ۱۶۰.

بگویند باید همان فرمایشات اهل بیت علیهم‌السلام را مطرح نماید و از محدوده آیات و روایات تجاوز نکند و حکمت و علم واقعی را با افکار بشری مخلوط ننماید.

تفاوت حکمت و فلسفه

حکمت، شناخت حقایق اشیاء از طریق وحی و آیات و روایات خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌باشد. پیامبر اکرم و سائر ائمه علیهم‌السلام به ما آموخته‌اند که حکمت را از خدا بخواهیم و بگوییم «اللهم ارنا الحقائق كما هي»^(۱) یعنی خدایا حقایق همه چیز را همان طوری که هست به ما نشان بده.

اما فلسفه، شناخت حقایق با تکیه به افکار بشری است. اگر چه در کتاب لغت، شاید فرقی بین حکمت و فلسفه نگذارند اما کسی که اهل درک و استنباط باشد به خوبی متوجه می‌شود که فلسفه شناخت حقایق اشیاء با تکیه بر افکار بشری است و میزانی از دین و شرع در آن وجود ندارد. زیرا فلسفه کلمه یونانی است و اساساً پایه و بنایش از آنجاست و حتی اکنون نیز به یونانی بودنش باقی است و لذا معنا ندارد که در آن ملاحظه شرع مخصوصاً ملاحظه دین اسلام بشود.

فلسفه به خاطر اینکه متکی به وحی نیست احتمال سهو و خطا در آن بسیار است. همان طور که تاکنون خیلی از نظریات و فرضیه‌های فلاسفه قدیم غلط از کار در آمده است همچون قضیه بطلمیوس که درباره افلاک نظر داده بود که آسمان مانند سقفی بالای سر ماست و اگر کسی بخواهد از آن عبور کند خرق و التیام پیش می‌آید، خرق یعنی پاره کردن و التیام یعنی جبران نمودن، به این معنا که اگر کسی بخواهد به آسمان برود باید آن را سوراخ کند و وقتی بخواهد برگردد باید آن را بدوزد! و این نظریه مورد تأیید فلاسفه واقع شده بود، لذا معراج جسمانی پیامبر را

قبول نمی‌کردند. بنابراین فلسفه چون نظریات و فرضیه‌های بشری است و یقینی و قطعی نمی‌باشد، نمی‌تواند علم باشد، اما حکمت چون از ناحیه خداست و هرگز در آن خطا و اشتباه امکان ندارد همان علم واقعی است و به عنوان نمونه در رابطه با همین مثال رفتن به آسمان، قرآن کریم از همان ابتدای اسلام، امکان سیر به سوی آسمان‌ها را مطرح نموده و به آن تصریح نموده است.

قطعاً هیچ کس ادعا ندارد که فلسفه از جانب خدای تعالی نازل شده است و متکی به وحی باشد بلکه همه قبول دارند که آن را انسانها به یکدیگر تعلیم داده و منتقل نموده‌اند، اما خدا حکمت را از جانب خود دانسته و آن را به انبیاء و حکماء عطا نموده است.^(۱) به عنوان مثال خدا در قرآن می‌فرماید: ﴿وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ﴾^(۲) ما به لقمان حکمت عطا کرده‌ایم.

خدای تعالی انبیاء را برای تعلیم حکمت مبعوث کرده و در قرآن کریم نیز به این حقیقت تصریح نموده است^(۳) و اساساً علم و حکمت حقیقی تنها نزد اولیاء خدا است به طوری که حضرت امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «اگر شرق و غرب عالم را بگردید هیچ علم صحیحی پیدا نمی‌کنید مگر اینکه از ناحیه ما اهل بیت به شما رسیده باشد.»

البته در سایر علوم مادی و رشته‌های مختلف فلسفی بحثی نداریم و آنچه که ما را مجبور کرد در این کتاب بحث فلسفه را مطرح نماییم تنها همان موضوع خداشناسی و رسیدن به معرفت پروردگار از طریق فلسفه است که ما این را

۱ - بحار الانوار جلد ۶۷ صفحه ۲۴۲.

۲ - سوره لقمان آیه ۱۲.

۳ - سوره جمعه آیه ۲.

ناممکن می‌دانیم. (۱)

با این حال برخی تصوّر می‌کنند از طریق فلسفه می‌توان خدا را شناخت در حالی که بدون تردید پیمودن این راه نه تنها برای همه کس میسر نیست بلکه علم روز استدلالات فلاسفه قدیم را باطل کرده و رونق و اعتمادی برای آنها باقی نگذاشته است. علاوه بر آن طریق فلاسفه قدیم برای خداشناسی به قدری پریچ و خم است که حتی فلاسفه بزرگ، یا دچار اشتباهات زیادی شده‌اند و یا در حال تردید باقی مانده و یا با یکدیگر اختلافات زیادی داشته‌اند. به همین جهت به تصدیق اکثر دانشمندان روز، از طریق فلسفه کسی نمی‌تواند خداشناس واقعی گردد.

نظر برخی از علما و بزرگان پیرامون فلسفه

استاد عزیزم از مرحوم علامه طباطبایی نقل می‌فرمودند که ایشان در جلسات خصوصی مکرر می‌فرمودند: «فلسفه برای رسیدن به خدا و حقایق جهان هستی و کمالات روحی، حجاب است.» (۲)

مرحوم علامه شیخ مجتبی قزوینی نیز در این رابطه می‌نویسد:

«اولین جنایتی که برای از بین بردن راه خداشناسی در اسلام اتفاق افتاده ترجمه کتب فلاسفه یونان در زمان خلفای عباسی بود و به خصوص هارون و مأمون الرشید برای ترغیب و تأیید مردم پول زیادی خرج کردند تا در خانه علوم انبیاء علیهم‌السلام را ببندند.»

۱ - فلسفه یونان به طور کلی به سه بخش تقسیم شده است: فلکیات، طبیعیات و الهیات، آنچه مورد بحث است و به فلسفه معروف و مصطلح مشهور است همان بخش الهیات است.

۲ - سیر الی الله جلد ۱ صفحه ۲۹۲.

دانشمندانی همچون آیتی در کتاب تاریخ فلسفه، سید عبداللّه افندی در تاریخ فلسفه و چهاردهی و احمد فرید رفاعی در کتاب عصر مأمون، نام هیجده کتاب از کتب فلاسفه یونان را ذکر کرده‌اند که به وسیله هشت نفر از دانشمندان زمان مأمون، از زبان یونانی به عربی ترجمه شده و بین مسلمانان پخش شده است.

نقل می‌کنند علت این اقدام خلفاء این بوده است که آنها ترویج کتابهای یونانی را وسیله‌ای برای ضایع کردن حقایق و معارف اهل بیت علیهم‌السلام می‌دانستند و لذا وقتی اسحاق بن حنین و یعقوب بن اسحاق و یحیی بن عدی و جمعی از مترجمین برای اجازه ترجمه کتب فلسفی به علماء و فلاسفه یونان مراجعه کردند، آنها در جلسه مشورتی خود به این اقدام رأی مثبت دادند و نظرشان این بود که این کتب و مطالب در هر مذهبی که وارد شده است، آن مذهب را از مسیر خود خارج نموده و لذا برای خارج نمودن مسلمانان از صراط مستقیم دین نیز حتماً مفید و مثمر ثمر خواهد بود^(۱)...

حضرت آیه‌الله بروجردی رحمته‌الله که همواره در صراط مستقیم دین حرکت می‌نمودند، با قاطعیت تمام با فلسفه و تصوّف مخالفت می‌نمودند و لذا وقتی شنیدند برخی از علما همچون علامه طباطبایی فلسفه را تدریس می‌کنند فوراً دستور دادند که درس فلسفه تعطیل شود. یکی از مراجع تقلید می‌گوید در آن زمان، مرحوم آیه‌الله بروجردی از من خواست تا لیست طلابی را که در درس فلسفه شرکت می‌کنند به ایشان تحویل دهم. از آقا علت را جویا شدم، فرمودند: می‌خواهم شهریه آنها را قطع کنم. عرض کردم: آقا جان خیلی از اینها علما و طلاب بزرگواری هستند، اما آقا با تأکید فرمودند: «من راضی نیستم که به این افراد شهریه داده شود! و من دوست ندارم در شهر قم که حرم اهل بیت علیهم‌السلام است فلسفه تدریس

۱ - استعمار ضد اسلام صفحه ۵۴ به نقل از اخبار الحکماء تألیف قطنی.

شود.» لذا آن درسها را تعطیل فرمودند. (۱)

البته برخی از علما همچون علامه طباطبایی درس را تعطیل نکرده و شبهای سه‌شنبه و پنج‌شنبه درس فلسفه را به نوبت در خانه شاگردان برگزار می‌کردند، (۲) کار به جایی رسید که مرحوم امام خمینی علیه السلام نیز به طرفداری از آیه‌الله بروجردی علیه السلام برخی از علما را خواستند و به آنها امر نمودند که باید درسهای فلسفه تعطیل شود، و فرمودند: «این همه فلسفه‌خوانی در حوزه لازم نیست، فلسفه به عنوان یک درس تخصصی برای عده‌ای از طلاب که مطالب آن را به خوبی هضم می‌کنند و منحرف نمی‌شوند کافی است ولی نباید به عنوان یک درس رایج و عمومی در حوزه علمیه تدریس شود.» برخی باز مخالفت کردند که مرحوم امام با قاطعیت فرمودند: «صلاح این است که درس فلسفه تعطیل شود و ما باید از آیه‌الله بروجردی که مرجع و مسئول حوزه است اطاعت نماییم.» به هر حال با اصرار فراوان علامه طباطبایی هم برای مدتی به مسافرت رفته و درس را تعطیل کردند. (۳)

مرحوم امام خمینی علیه السلام نیز اگر چه برخی مواقع فلسفه تدریس می‌نمودند اما نسبت به فلسفه تعصبی نداشتند و در اشعار خود از فلسفه با عنوان حجاب اکبر یاد نموده‌اند و حتی تصریح می‌نمودند که انسان از راه فلسفه نمی‌تواند به خدا و کمالات روحی برسد، بلکه حقیقت علم همان قرآن کریم و روایات خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام است. همچنین اگر در فرمایشات ارزنده آن رهبر انقلاب بنگریم متوجه این حقیقت خواهیم شد که در نصایح خویش هیچ‌گاه از فلسفه و مطالب فلسفی سخن به میان نمی‌آوردند. و حتی در اشعار خود نیز به این مطلب

۱ - به نقل از مجله یاد (خاطرات بزرگان) و کتاب استعمار ضد اسلام صفحه ۵۳.

۲ - نقد عمر، نوشته استاد علی دوانی ص ۱۸۴.

۳ - نقد عمر صفحه ۲۵۵ - ۲۵۸.

تصریح نموده‌اند از جمله سروده‌اند:

فاطمی که فنون فلسفه می‌خواند از فلسفه فا و لام و سین می‌داند
امید من آن است که خدا با لطفش او را هم از این حجاب اکبر راند

حضرت آیه‌الله گلپایگانی رحمته‌الله نیز از مخالفان تدریس فلسفه بودند و حتی در وقف‌نامه حوزة علمیه‌ای که در قم ساختند و از خود به یادگار گذاشتند، اجازه نداده‌اند که در مدرسه ایشان درس فلسفه تدریس شود به طوری که هم اکنون نیز در این مدرسه مبارکه، فلسفه تدریس نمی‌شود.

* حضرت حجة الاسلام و المسلمین قرائتی (دام عزه) می‌فرمود: «اکثر علما در اواخر عمر از اینکه وقت خود را برای فلسفه گذاشته‌اند ابراز پشیمانی نموده و اقرار نموده‌اند که ای کاش در طول عمر خویش به جای وقت گذاشتن برای فلسفه و بررسی افکار بشری، وقت خود را در قرآن و حکمت‌های الهی صرف می‌نمودند.» و به راستی آیا سزاوار است قرآنی که خدای تعالی در مورد آن می‌فرماید: «و حقیقتاً آن کتاب عزیزی است، باطل‌کننده‌ای از قبل و از بعدش متوجه او نخواهد شد، نازل شده‌ای از جانب خدای حکیم حمید است.»^(۱) در حاشیه قرار بگیرد و بحث‌های فلسفی و افکار بشری قابل‌خداشه، جای آن را بگیرد؟!

چه بسیار افرادی که در علوم بی‌فایده حتی به درجه اجتهاد رسیده و مطالب برای آنها ملکه شده است اما به جز اتلاف وقت و بیهودگی چیزی برای آنها نداشته است و چقدر زیباست حدیث امام صادق علیه‌السلام که فرمودند: «اقتصاد فی سنه خیر من اجتهاد فی بدعة»^(۲) میانه‌روی در سنت و علمی که مورد تأیید اهل بیت علیهم‌السلام است بهتر است از اجتهاد در بدعتها و علمی که مورد تأیید نیست.

۱ - سورة فصلت آیات ۴۲ - ۴۱.

۲ - بحارالانوار جلد ۲ صفحه ۳۰۱.

مرحوم حاج ملاآقا جان زنجانی رحمته الله در وصیت خویش فرمودند:
 «به درویش و متصوفه اعتماد نکن و حتی از علما و مراجعی که با آنها هم مذاق هستند بپرهیز و فراموش نکن که امام عسکری علیه السلام فرمودند: «علمائهم شرار خلق الله علی وجه الارض لانهم یملیون الی الفلسفة و التصوف» (۱)

فلسفه قدیم آفت دین و دنیای تو است، اگر خواستی اطلاعاتی از فلسفه داشته باشی بیشتر از فلسفه جدید استفاده کن...

دلیل مرحوم حاج ملاآقا جان رحمته الله از این سفارش فرق بین فلسفه قدیم و جدید است، زیرا به هر حال فلسفه جدید با توجه به پیشرفتهای علمی که صورت گرفته، از خطا و اشتباه کمتری برخوردار است و با توجه به این پیشرفتهای اگر کسی بخواهد از تفکرات فلاسفه یونان استفاده کند، در حقیقت به صدها سال قبل برگشته و این یک اعتقاد ارتجاعی است.

مرحوم آیه الله کوهستانی رحمته الله نیز همواره از فلسفه قدیم و تصوف اظهار تنفر شدید نموده و سفارش می‌کردند: «مراقب باشید که حتی میل به فلسفه و تصوف هم پیدا نکنید که امام رضا علیه السلام کسانی را که به فلسفه و تصوف میل پیدا کنند لعنت نموده‌اند» (۲)

همچنین مرحوم آیه الله میرزا مهدی اصفهانی رحمته الله از امام عصر (ارواحنا فداه) نقل می‌کند که آن حضرت فرموده‌اند: «طلب المعارف من غیر طریقنا اهل البیت مساو لانکارنا» (۳) یعنی جستجوی معارف و شناخت حقایق از غیر مسیر ما اهل بیت

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۳۸۰.

۲ - ارواح معین صفحه ۶۷.

۳ - ملاقات با امام زمان علیه السلام صفحه ۸۹، راهی به سوی نور صفحه ۴۸۱ و ملاقات در عصر حاضر صفحه

مساوی با انکار ماست.

به هر حال اولیاء خدا همواره ما را به پیروی از صراط مستقیم دین فرا خوانده‌اند و از خطراتی که ما را تهدید می‌کند همچون گرایش به فلاسفه و متصوفه آگاه نموده‌اند.

خلاصه کلام اینکه تکیه بر افکار بشری، به معنای افتادن در طریق گمراهی آشکار است، و همان طور که گفتیم اگر قرآن ﴿تَبَيَّنَا لِكُلِّ شَيْءٍ﴾^(۱) است و هر چیزی که مورد نیاز ما در حرکت به سوی خدا است در آن بیان شده و ائمه اطهار علیهم‌السلام که مفسرین قرآن هستند از هیچ مطلبی فروگذار نکرده‌اند پس چه معنا دارد که انسان به دنبال فلسفه‌ای برود که خطرات فکری گمراه‌کننده‌ای همچون وحدت وجود دامنگیر او شود؟!

وحدت وجود

یکی از بنیان‌های فکری فلسفه، وحدت وجود است. عقیده‌ای که مبتنی بر یگانگی وجود در عالم هستی است و این تا آنجا پیش می‌رود که می‌گویند سنخ وجود انسان با خدا یکی است. وحدت وجود، همان وجود را یکی دانستن است اگر چه برخی در توجیه می‌گویند وحدت وجود اقسامی دارد و برخی از اقسامش کفرآور نیست.

قائلین به وحدت وجود دو دسته هستند؛ جمعی می‌گویند موجود مجردی که پاک از آلودگی باشد وجود ندارد و خدا جز همین موجودات مادی از قبیل آسمان و زمین چیز دیگری نیست که ملاصدرا این عقیده از معنی وحدت وجود را به جهال متصوفه نسبت می‌دهد.

و اما دسته دوم می‌گویند در وجود و عالم هستی چیزی جز خدا نیست و وجود غیر، مانند سایه‌ای از خدا و متقوم به اوست و خود موجودی نیستند که روی پای خود بایستند بلکه موجودات همه باطل محض‌اند و در حقیقت نیستند. در مقدمهٔ نفحات الانس عبدالرحمن جامی، وحدت وجود را چنین بیان کرده است:

«هیچ چیز جز خدا حقیقت ندارد، خالق و مخلوق یکی هستند و حقیقت خالق است و مخلوق سایه و پرتویی از خالق می‌باشد.»

سپس وجود عالم را در مقابل ذات مقدس خدا به وجود برف و یخ و شب‌نم در مقابل آب تشبیه نموده و نوشته است: «آب نابسته بی‌رنگ و بی‌صورت است و چون بسته شد گاه صورت یخ دارد، گاه به شکل برف در می‌آید و گاهی هم به صورت شب‌نم و حباب است، نظر کن که یخ و برف و شب‌نم همان آب بسیط بی‌رنگ است یا نه؟ کسی که آب را بشناسد و چشم حقیقت بین داشته باشد جمیع مراتب و کیفیات آب را می‌داند و آنکه نادان است در بند ظاهر و کیفیت و غیر آن در می‌ماند، و این همان فرق بین عارف و جاهل است.»^(۱)

محمی‌الدین عربی مکرر در تصانیفش آورده که «زنهار مقید به مذهبی مشو و نفی هیچ مذهب مکن و هیچ معبود غیر خدا را از بت و غیره انکار مکن که به قدر آنچه از او انکار می‌کنی از خدای خود انکار کرده و خدا در همه چیز ظهور دارد.»^(۲) در اسفار در مورد وحدت وجود می‌نویسد: واجب الوجود (خدا) همهٔ اشیاء است و چیزی بیرون از ذات او نیست. و در جای دیگر می‌گوید: «در قلمرو هستی و دیاری جز او وجود ندارد و هر چه در جهان هستی می‌باشد چنین نماید که غیر از او

۱ - نفحات الانس جامی صفحه ۱۰۳.

۲ - شرح فصول خواجه محمد پارسا صفحه ۱۱۹ - ۱۲۰، فضایح الصوفیه صفحه ۸۶.

است، در حالی که همه چیز از ظهورات و نمودها و تجلیات ذات خداست که در حقیقت عین ذات اوست!». (۱)

شیخ محمود شبستری در کتاب درس دین در معنی وحدت موجود و وجود می‌گوید:

«هم او نغمه هم او نای و هم او نی هم او ساغر هم او ساقی هم او می»

معتقدین این قسم دوّم از وحدت وجود قائلند که نسبت تمام جهان و آنچه در جهان است به خدا درست مثل نسبت سایه است به صاحب سایه و یا می‌گویند هر چه ما در عالم می‌بینیم عکسی از خداست یا وهم و یا خیال است... و این را در کتابها و نوشته‌های خود مطرح نموده‌اند و اشعار زیادی هم در این رابطه سروده‌اند. به عنوان نمونه شاعر عرب زبان می‌گوید:

«كلما في الكون وهم او خيال او عكوس في مرائي او ظلال»

و جلال الدین رومی می‌گوید:

«چون که بی‌رنگی اسیر رنگ شد موسی با موسی در جنگ شد

رنگ را چون از میان برداشتی موسی و فرعون دارند آشتی»

و نقل کرده‌اند که از شمس تبریزی پرسیدند از احوال ملای رومی، او گفت: اگر

از قولش می‌پرسی «إِنَّمَا أَمْرُهُ إِذَا أَرَادَ شَيْئًا أَنْ يَقُولَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ» (۲) و اگر از فعلش

می‌پرسی «كُلَّ يَوْمٍ هُوَ فِي شَأْنٍ» (۳) و اگر از صفاتش می‌پرسی «هُوَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا

۱ - قال في الأسفار: «فواجب الوجود كل الأشياء و لا يخرج منه شيء من الأشياء...» اسفار صدر المتألهين

شیرازی جلد ۲ از سفر اول صفحه ۲۹۲.

۲ - سوره یس آیه ۸۲.

۳ - سوره الرحمن آیه ۲۹.

هُوَ عَالِمُ الْغَيْبِ وَ الشَّهَادَةِ هُوَ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ»^(۱) و اگر از ذاتش می‌پرسی «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ وَ هُوَ السَّمِيعُ الْبَصِيرُ»^(۲)! و از این باب کلمات که موجب کفر و الحاد است در کتب ایشان بسیار است.^(۳)

همچنین ملای رومی در جای دیگر می‌گوید:

«ای قوم به حج رفته کجائید کجائید

معشوق همین جاست بیائید بیائید

آنها که طلبکار خدائید خدائید

حاجت به طلب نیست شمائید شمائید

ذاتید و صفاتید و گهی عرش و گهی فرش

باقی ز خدائید و مبرا ز فنائید»

و نیز می‌گوید:

«من محمد را یقین دانم خدا دید کلی ذات پاک اصفیا

او خدا بود و خدا او بی‌شکی راز خود هرگز نگفت او اندکی»

شیخ سهروردی نیز می‌گوید:

«بود علم من علم حی قدیم نباشد به جز من خدای کریم»

فیض کاشانی صاحب کتاب وافی مکرر به صراحت می‌گوید: «همه چیز خدا

است و آنهایی که در عالم کثرت و شرکند معتقد به موجودات غیر خدا می‌باشند.»

بایزید بسطامی نیز می‌گوید: «لَيْسَ فِي جَبْتِي سِوَى اللَّهِ» یعنی در لباس من جز

۱ - سوره حشر آیه ۲۲.

۲ - سوره شوری آیه ۱۱.

۳ - فضایح الصوفیه صفحه ۸۷.

خدا چیزی نیست^(۱) و خود را تسبیح گفته، و می‌گفت: «سبحانی، سبحانی ما أعظم شأنی»^(۲) یعنی منزّه‌ام منزّه‌ام! چه بزرگ است مقام من! در کتاب مکانیسم آفرینش آمده است: «هرگاه گوئیم چیزی غیر از خدا و خارج از او در عالم وجود دارد سخن شرک گفته‌ایم، همه او است و جز او چیزی نیست»^(۳).

مغالطه در تفسیر قرآن

کسانی که قائل به وحدت وجود هستند مجبورند آیات قرآن را هم به رأی و نظر خود تفسیر کنند و در معنا و برداشت‌های قرآنی مغالطه کنند، به عنوان نمونه محی‌الدین عربی که ملاصدرا او را رئیس الموحدین می‌خواند، در حالی که او رأس الکفار است در کتاب فصوص الحکم در تفسیر آیه ﴿لَقَدْ كَفَرَ الَّذِينَ قَالُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ الْمَسِيحُ ابْنُ مَرْيَمَ﴾^(۴) یعنی کافر شدند کسانی که گفتند خدا همان مسیح پسر مریم است، می‌گوید:

«مسیحی‌ها بین خطا و کفر در تمام کلامشان جمع کردند، کفر آنها نه به خاطر این است که گفتند مسیح خدا است و نه به خاطر این است که گفتند مسیح پسر مریم است، زیرا اعتقاد آنها به اینکه مسیح خدا است راست است، برای آنکه هویت حضرت حق (جل و علا) تعیین و تحقق یافته در صورت عیسی، نه تنها عیسی، بلکه به صورت همه عالم و گفته آنها که مسیح پسر مریم است نیز راست

۱ - مثنوی دفتر ۴ صفحه ۷۳۰ بیت ۲۱۲۵.

۲ - تذکرة الاولیاء جلد ۱ صفحه ۱۴۰ بیت ۱۷۶.

۳ - مکانیسم آفرینش صفحه ۹ ذیل تفسیر آیه نور.

۴ - سوره مائده آیه ۱۷ و ۷۲.

است، زیرا بدون شک او پسر مریم بوده است. ولی مجموع کلام مسیحی‌ها غلط و غیر صحیح است، زیرا در ظاهر کلامشان خدایی را منحصر می‌کند در صورت عیسی و این اعتقاد باطل و غیر صحیح است، به علت آنکه تمام عالم ظاهر و باطنش، غیبش و شهودش حقیقت خدا است، نه آنکه عیسی تنها خدا باشد.»^(۱)

همچنین محی‌الدین عربی در فص‌هارونی می‌گوید: «موسیٰ داناتر از هارون بود، زیرا می‌دانست چه چیز را گوساله پرستان پرستش کرده‌اند، او می‌دانست خدا چنین قرار داده که عبادت نشود مگر خدا و خدا به چیزی حکم نمی‌کند مگر آنکه واقع می‌شود. (پس در حقیقت گوساله پرستان، خدا را عبادت کرده‌اند.) بنابراین عتاب موسیٰ به برادر خود هارون از طرفی به خاطر این بود که چرا وقتی گوساله می‌پرستیدند عمل آنها را انکار کرد و از طرفی هم به خاطر نداشتن وسعت فکری او بود، زیرا عارف خدا در هر چیز خدا را می‌بیند، بلکه او را عین هر چیز می‌داند و می‌بیند، پس در حقیقت موسیٰ مربی هارون بود و او را تربیت علمی نمود.» و حتی محی‌الدین در جای دیگر فرعون را خدا می‌داند و می‌گوید: «و ان كان عين الحق فالصّوره الفرعون»^(۲)

این نتیجه وحدت وجود است که علاوه بر اینکه انسان را کافر می‌کند کار را به جایی می‌کشاند که انسان آیات قرآن را هم به رأی خود تفسیر کند و حتی در آیات قرآن کریم نیز مغالطه نماید در حالی که پیامبر کرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام مکرر ما را از تفسیر به رأی در قرآن بازداشته‌اند.^(۳)

بنا به عقیده قائلین به وحدت وجود، دیگر هیچ فرقی بین شیعه و سنی و حتی

۱ - فصوص الحکم صفحه ۱۴۱.

۲ - شرح فصوص الحکم صفحه ۴۹۶.

۳ - عوالی اللالی جلد ۴ صفحه ۱۰۴ و وسائل الشیعه جلد ۲۷ صفحه ۲۰۵.

مسیحی و یهودی و مسلمان یا کمونیسم و مادی وجود ندارد، بلکه همه را مظاهر حضرت حق می‌دانند، لذا عرفای شیعه مکرر مدح عرفای سنی را نموده‌اند و حتی طبق این اعتقاد دیگر فرقی بین موسی و فرعون و ابوجهل و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله وجود ندارد، زیرا آنها معتقدند که همه چیز و همه کس ذات خدا هستند و این عوارض و ماهیت اعتباری است که موسی را موسی و فرعون را فرعون کرده است.

لذا اگر افرادی همچون منصور حلاج یا محمد علی باب گاهی ادعای بابیت، گاهی ادعای نبوت و گاهی ادعای الوهیت نموده‌اند بر مبنای این فکر غلط بوده است که: «هر لحظه به شکلی بت عیار در آمد».

اثر معتقد شدن به وحدت وجود، گمراهی است. یکی از دوستانم با طلبه‌ای برخورد کرده بود و دیده بود که آن طلبه نادان بعضی اوقات نماز نمی‌خواند! از او علت را پرسیده بود، او گفته بود: «چون من جلوه‌ای از ذات خدا هستم، من خودم خدا هستم، لذا هر موقع بخوام نماز می‌خوانم و هر موقع دلم نخواستد نماز نمی‌خوانم!»!

دوستم اینجا متوجه شده بود که این شخص گمراه، قائل به وحدت وجود است و بحثهای فلسفی او را به اینجا کشانده است.

به هر حال این معنای وحدت وجود است و مراجع شیعه، کسانی را که قائل به وحدت وجود و ملتزم به لوازش باشند، کافر و نجس می‌دانند. این کفر نتیجه آزادفکری و تکیه بر افکار بشری، بدون توجه به وحی الهی می‌باشد و به حقیقت ترویج این افکار در مقابل اسلام جنگی فراتر از شمشیر است به طوری که حضرت علی علیه السلام فرمودند: «رُبَّ قَوْلٍ أَنْفَذُ مِنْ صَوْلٍ»^(۱) یعنی چه بسا سخنی که از حمله مسلحانه کارگتر است.

میزان قرآن و عترت

از این رو اگر میزان و معیار انسان در شناخت خدا، افکار بشری باشد طبعاً محدودیتی برای تفکر در وجود اشیاء و موجودات و حتی وجود ذات اقدس اله وجود ندارد و در حال حاضر اگر علمی با عنوان منطق برای مصونیت ذهن از خطای در تفکر مطرح است تنها قواعد عامه برای تفکر صحیح را مطرح می‌کند و این نیز خود زائده فکر بشر است.^(۱) و لذا منطق به معنای محدودیت تفکر طبق اصول شرعیه نیست، به عبارت واضح‌تر فلسفه علم شناخت حقایق اشیاء طبق فکر آزاد انسان است و این دقیقاً خلاف صراط مستقیم است، زیرا طبق فرمایش ائمه اطهار علیهم‌السلام انسان برای هر تفکری آزاد نیست. مثلاً امیرالمؤمنین علیه‌السلام می‌فرمایند: وقتی که فکر شما به ذات خدای تعالی رسید توقف کنید و الا گمراه می‌شوید.^(۲) و ائمه اطهار علیهم‌السلام مکرراً ما را از تفکر در ذات خدای تعالی باز داشته‌اند. زیرا فکر انسان محدود است و هرگز نمی‌تواند به کنه ذات مقدس خدا که نامحدود است پی ببرد و لذا فرموده‌اند اگر در ذات خدا تفکر کنید کافر می‌شوید، تنها به ما اجازه داده‌اند در صفات خدا تفکر کنیم آن هم با میزان و معیار مشخص، یعنی در توصیف پروردگار هم به ما دستور داده شده که از بندگان مخلص خدا یعنی ائمه اطهار علیهم‌السلام پیروی نموده^(۳) و با صادقین باشیم،^(۴) که در غیر این صورت باز گمراه

۱ - عَزَفُوا عِلْمَ الْمَنْطِقِ بِأَنَّهُ: آلهٌ قَانُونِيَةٌ تَغْصِمُ مُرَاعَاتِهَا الذَّهْنَ عَنِ الْخَطَا فِي الْفِكْرِ، أَيْ عِلْمُ الْمَنْطِقِ. يَعْلَمُكَ الْقَوَاعِدَ الْعَامَّةَ لِلتَّفَكِيرِ الصَّحِيحِ.

۲ - نهج البلاغه خطبه‌های ۴۹، ۹۱، ۱۲۸ و ۱۵ و نهج الفصاحه صفحه ۳۳۵ حدیث ۱۱۷۰، ۱۱۷۱، ۱۱۷۲، ۱۱۷۳ و ۱۱۷۴ و روایات فراوان دیگر.

۳ - ﴿سُبْحَانَ اللَّهِ عَمَّا يُصِفُونَ * إِلَّا عِبَادَ اللَّهِ الْمُخْلِصِينَ﴾؛ سورة صافات آیه ۱۵۹ - ۱۶۰.

۴ - ﴿وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ﴾؛ سورة توبه آیه ۱۱۹.

می‌شویم. به همین جهت ما نباید در معارف الهی از خود نظری داشته باشیم و بلکه باید صد درصد به قرآن و عترت پای‌بند باشیم، زیرا یک شیعه واقعی که در صراط مستقیم است در شکل‌گیری اعتقاداتش از افکار بشری الهام نمی‌گیرد و به هیچ عنوان فلسفه خمیرمایه فکری و اعتقادی او نمی‌شود. همچنین یک شیعه واقعی در عقاید دینی خود هیچ‌گاه تحت تأثیر شخصیت‌های معروف علمی و فلسفی واقع نمی‌شود، زیرا یکی از اشتباهات و انحرافات که در آخرالزمان خیلی رواج یافته، شخصیت محوری است. یعنی اگر در هر شاخه‌ای از علوم، شخصی به شهرت خاصی دست یابد و به قول معروف شخصیتی پیدا کند، برخی فکر می‌کنند دیگر بالای سخن او نمی‌توان سخن گفت، در حالی که این فکر کاملاً غلط است، زیرا غیر از انبیاء و چهارده معصوم علیهم‌السلام هر شخصی ممکن است خطا کند ولو ظاهراً فیلسوف دهر باشد. در این رابطه حضرت علی علیه‌السلام می‌فرمایند: «همواره به سخن و کلام شخص توجه داشته باش نه به اینکه چه کسی و چه شخصیتی سخن می‌گوید.»^(۱)

از این رو ما نباید جز معصومین ملوک فکری داشته باشیم و نباید کسی را در کنار آنها قرار داده یا حتی با آنها مقایسه کنیم^(۲) و نباید در مسائل معرفتی و عقیدتی به افکار فلاسفه اسلامی یا غیر اسلامی تکیه نماییم.^(۳)

۱ - قال علی علیه‌السلام: «أَنْظُرُ إِلَى مَا قَالَ وَلَا تَنْظُرُ إِلَى مَنْ قَالَ» غرر الحکم صفحه ۴۳۸.

۲ - قال علی علیه‌السلام: «نحن اهل البيت لا يقاس بنا احد فينا نزل القرآن و فينا معدن الرساله» بحارالانوار جلد ۲۶ صفحه ۲۶۹ حدیث ۵.

۳ - فلسفه غیر اسلامی همان فلسفه یونان است که در آن توجهی به ادیان و گفته‌های انبیاء الهی نشده است اما در فلسفه مصطلح که همان بخش الهیات از فلسفه است، همچون کتاب اسفار ملاصدرا و منظومه ملاحادی سبزواری و امثال اینها نظریاتی که داده شده ذوقی ولی آمیخته با حقایق اسلام است.

بنابراین فکری که در صراط مستقیم است به خوبی می‌فهمد که دین اسلام دین کاملی است و هیچ چیز از نظر ائمه علیهم‌السلام مخفی نمی‌باشد و تمام علوم در نزد آن بزرگواران محفوظ است و لذا دیگر نیازی نیست که مطلبی با متون اسلامی ما آمیخته شود، زیرا به صورت طبیعی هر مطلبی که در فلسفه مطابق با قرآن و روایات اسلامی باشد که باید با عنوان قرآن و روایت تلقی شود و هر چیزی هم که در فلسفه باشد و در قرآن نباشد که باطل است و باید دور ریخته شود، بنابراین لزومی نیست که ما در کنار قرآن و روایات بخواهیم چیزی را به عنوان علم و حکمت به مردم عرضه نماییم و از گنج نامحدود وحی الهی غفلت کنیم. ضمناً اگر غفلتی هم هست به جهت عدم معرفت و درک صحیح نسبت به مقام علمی ائمه علیهم‌السلام است و این در طول تاریخ مشهود است که انسانها با هر دین و مذهبی که بودند در موقع دیدار ائمه علیهم‌السلام سر تعظیم فرود می‌آوردند که حکایتهای فراوانی در این زمینه نقل شده است، به عنوان نمونه می‌توان به مباحثه‌های علمی امام رضا علیه‌السلام در حضور مأمون الرشید اشاره کرد و یا ماجرای یعقوب بن اسحاق کندی شهیر و فیلسوف کبیر که ابونصر فارابی شاگرد مکتب او بوده که با دیدن علم والای امام حسن عسکری علیه‌السلام سر تعظیم فرود آورد و حتی کتابی را که در تناقض قرآن نوشته بود آتش زد. (۱)

خیلی‌ها نیز با رجوع به فطرت خویش، حقیقت را پذیرفته‌اند همچون ویکتور هوگو که نقل می‌کنند که ایشان که فیلسوف معروف فرانسوی است عمری را به تدریس فلسفه کفر و الحاد سپری کرد، در ۸۶ سالگی مشغول تدریس فلسفه بود که

→ مرحوم شیخ مجتبی قزوینی رحمته‌الله عقیده داشت آمیختگی فلسفه با حقایق اسلام بیشتر به وسیله صدرالمتألهین شیرازی انجام شده است و انصافاً محی‌الدین عربی، ملاصدرا و عبدالرزاق کاشانی تا توانسته‌اند آیات قرآن و روایات را با مشرب فلسفی خود تفسیر نموده‌اند.

ناگاه رعد و برق وحشت‌انگیزی درگرفت و ترس و وحشت برکلاس درس مستولی شد، ویکتور هوگو که خود بیش از شاگردان ترسیده بود، یک مرتبه به صورت ناگهانی فریاد زد: «بار خدایا! ما را از این بلا نجات بده!»

همین فریاد استاد که ناخودآگاه از فطرت او سرچشمه گرفت و در گوش شاگردان طنین انداخت، فطرت شاگردان را نیز بیدار ساخت به طوری که به استاد گفتند: چه شد استاد؟ چگونه است که خدا را به یاری طلبیدی؟ تو که یک عمر به ما گفتی خدایی در کار نیست!

او نیز پس از مطالعه فراوان به این نتیجه رسید که خداشناسی، فطری است و این حقیقت را پذیرفت.

«تصوّف»

تصوّف مذهب و مسلکی التقاطی است به این معنا که شخص صوفی معتقد است که انسان تا می‌تواند نباید خود را پای‌بند به دین و مسلک خاصی بکند و بلکه همیشه باید بکوشد که از هر دینی نمونه‌ای بردارد و به قول معروف از هر شاخه‌ای گلی بچیند و هیچ‌گاه خود را اسیر دیانت خاصی نکند.

چون استعمارگران بشری برای پیشرفت مقاصد شومشان همیشه از همه چیز به خصوص از دین می‌خواسته‌اند به نفع خود استفاده کنند و از طرفی مسلک تصوّف دارای بهترین وسایل استعماری از قبیل وحدت وجود و وحدت موجود و جبر و انزوا و بی‌بند و باری بوده است آن را با همه ادیان مخلوط کرده و قوانینش را در مذاهب مختلف جهان به کار انداخته و به وسیله آن جمعی از مردم را تحت سلطه فکری خود کشیده و گمراه نموده‌اند و این همان التقاطی بودن تصوّف است. در حقیقت مبدأ تصوّف به صورت روشنی معلوم نیست که از کجا به وجود آمده و

از چه زمان مورد توجه دانشمندان جهان قرار گرفته است اما آنچه مسلم است این است که هیچ یک از ادیان بزرگ جهان با اصول تصوّف موافقت نکرده است، اما هر مذهبی که طرفدارانش بی‌علاقه‌تر و کم‌اعتقادتر به آن دین بوده‌اند با کمک استعمارگران، تصوّف بیشتر توانسته در آنها رخنه کند.

تاریخ تصوّف

مورخین معتقدند که تاریخ پیدایش تصوّف از سالهای قبل از میلاد مسیح شروع شده و آنچه از تحقیق در کتب تاریخی استفاده می‌شود، این است که تصوّف در یونان قدیم به وجود آمده و زائیده فلسفه یونان است و حتی طرفداران اولیه آن، فلاسفه یونان بوده‌اند.

ابوریحان بیرونی و مستشرق معاصر آقای «همامر»^(۱) و عدّه زیادی از دانشمندان این فن عقیده دارند که حتی لفظ صوفی مشتق از واژه یونانی است.^(۲) بنابراین سابقه تصوّف بسیار قدیمی است و بدون تردید در عصر و زمان ادیان بزرگ دنیا در مقابل آنها خودنمایی می‌کرده است.^(۳)

برخی از عقاید متصوّفه

۱ - یکی از اصول اعتقادات متصوّفه انزوا، رهبانیت، ترک دنیا و پشمینه‌پوشی است!

۲ - اعتقاد به اینکه انسان وجودی است نامحدود و در محدود نگنجد و لذا

۱ - Homamer

۲ - واژه صوفیا به معنی دانش.

۳ - پاسخ به سوالات فلسفی و اعتقادی صفحه ۵۵.

دیانت و معتقد شدن به یک دین خاص که نوعی محدودیت است با روح انسان نامحدود سازگاری ندارد!

۳- داشتن استقلال اندیشه حتی در برابر ادیان.

در این رابطه در مقدمه کتاب نفحات الانس جامی آقای مهدی توحیدی پور می‌نویسد:

«تصوّف ایرانی مظهر عظمت معنوی و صفای دل و کمال عقل و بزرگی روح و بیان‌کننده خصوصیات ملی و نژادی ایرانیان است. همان طوری که دلاوران ایرانی استقلال سیاسی ایران را به نیروی بازو و ضربات شمشیر حفظ کردند به همان گونه عرفاء بزرگ ایران با نیروی عرفان ملکوتی خود، اصالت نژادی و آزادی و وسعت و استقلال اندیشه و روح ایرانیان را در برابر اسلام عربی باقی نگه داشتند!»^(۱)

و همچنین در کتاب بحثی در تصوّف آمده است: «این عدم تعصب و آزادگی و وسعت مشرب انسان است که مذهب تصوّف را مذهب التقاطی بداند.»

۴- یکی دیگر از اصول تصوّف همان وحدت وجود و وحدت موجود است.

در کتاب «ودا» که صوفیان هندی آن را کتاب آسمانی می‌دانند آمده است: «وجود حقیقی و کلی خدا است و سپس در قوس نزولی این کلی در آتش و زمین و آسمان و آفتاب و ماه و سایر موجودات جلوه گر شده است.» به این ترتیب آنها انسان را نسبت به خدا، جزئی از کل دانسته‌اند، دیوان نور علی‌شاه مملو است از کفریات ایشان که در قالب شعر، اعتقادات باطل خود از جمله وحدت وجود را بیان کرده است، از جمله وی سروده است:

غیری نبود چو در میانه

عالم صفتند و ذات مایم!

«پیدا و نهان به جز خداوند

در کعبه و سومنات مایم

وی می‌گوید:

«صاحب الامر دیار جان و دل فاش گویم اندرین دوران منم!»^(۱)

۵- اعتقاد به اینکه راههای رسیدن به خدا بسیار زیاد و نامحدود است و لذا دیگر راهی با عنوان «صراط مستقیم» یا حتی این دین یا آن دین معنا ندارد و در این رابطه روایتی جعل نموده‌اند و می‌گویند: «الطرق الی الله بعدد رئوس الخلائق» یعنی راههای رسیدن به خدا به عدد تمام مخلوقات است. که این مطلب کاملاً مغایر با سیره اسلام است. زیرا قرآن کریم همواره ما را به سوی صراط مستقیم فرا خوانده و از رفتن به راههای انحرافی باز داشته است و ائمه اطهار علیهم السلام نیز مکرراً به ما هشدار داده‌اند که صراط مستقیم ما هستیم و غیر ما گمراهی است.^(۲)

۶- یکی دیگر از اعتقادات برخی از متصوفه مسأله تناسخ است. تناسخ به این معناست که روح انسان پس از مرگ در مخلوق دیگری حلول کند که اگر این حلول به بدن حیوانی باشد نامش را مسخ گذاشته‌اند و اگر روح انسان وارد جمادات مثل سنگ و چوب شود به آن رسخ می‌گویند و اگر به گیاهان و نباتات وارد گردد به آن فسخ گفته و در صورتی که به بدن انسانی دیگر وارد شود آن را تناسخ خوانده‌اند. کسانی که قائل به تناسخ هستند، طبعاً بهشت و جهنم را منکر هستند و می‌گویند جزاء و عذاب و پاداش در همین دنیا صورت می‌گیرد.

این عقیده نیز از عقل و دین کاملاً مطرود است. خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: «انسان پس از مرگ می‌گوید خدایا مرا به دنیا برگردان تا عمل صالح

۱- دیوان نور علی شاه صفحه ۱۹۴ و ۱۰۰.

۲- قال الصادق علیه السلام: «... فأما الصراط الذی هو الامام المفروض الطاعة من عرفه فی الدنیا...»

بحار الانوار جلد ۸ صفحه ۶۶.

انجام دهم (ولی در جواب می شنود) هرگز...»^(۱)

روایات زیادی نیز در ردّ تناسخ وارد شده است، از جمله امام رضا علیه السلام فرمودند: «هر کس قائل به تناسخ باشد به خداوند بزرگ کفر ورزیده و بهشت و جهنّم را تکذیب کرده است.»^(۲)

همچنین آن حضرت فرمودند: «هر کس قائل به تناسخ باشد کافر است.»^(۳) استاد بزرگوارم نقل می فرمودند: یک روز یکی از اقطاب صوفیه را دیدم که او ادّعا می کرد من باباطاهر عریان هستم! گفتم: چطور؟! او گفت: «روح من چندین سال قبل در بدن باباطاهر عریان در شهر همدان حلول کرده است و اکنون در این بدنم هستم!»

من متوجّه شدم که این فرد گمراه قائل به تناسخ است.

۷ - متصوّفه می گویند: انسان باید با ریاضت و تزکیه نفس دل خود را جلا دهد و قلب خود را آئینه جمال الهی قرار دهد تا جلوات حضرت حق در دلش متجلی گردد.

البته تزکیه نفس دستور خدای تعالی به همه انسانها می باشد، اما راهی که متصوفه برای آن انتخاب کرده و ریاضتهای آنها در صراط مستقیم دین نمی باشد و سرانجام راه آنان جز حیرت و گمراهی و سرگردانی چیز دیگری نیست.

۱ - سوره مؤمنون آیه ۹۹.

۲ - قال المأمون للرضا علیه السلام یا ابالحسن! ما تقول فی القائلین بالتناسخ؟ قال علیه السلام: من قال بالتناسخ فهو کافر بالله العظمی یکذب بالجنه و النار، بحارالانوار جلد ۴ صفحه ۳۷۵.

۳ - قال ابوالحسن الرضا علیه السلام: من قال بالتناسخ فهو کافر، بحارالانوار جلد ۴ صفحه ۳۷۵.

بدعت تصوف در اسلام

در زمان حیات پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله اسمی از تصوف در بین مردم مسلمان نبود و تنها حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای جلوگیری از رسوخ چنین مسلکی در بین مسلمین سخن به میان آورده و هشدار می‌دادند و حتی نقل شده است هرگاه می‌دیدند برخی از مسلمانان به عزلت‌طلبی روی آورده‌اند، با تازیانه سراغ آنها رفته و آنها را از اشتباه خود باز می‌داشتند. انصافاً وقتی می‌بینیم پیامبری که به پیامبر رحمت و اسوهٔ مهربانی معروف است در مقابله با چنین عقایدی تازیانه به دست می‌گیرد به خوبی در می‌یابیم که مسلک تصوف و پشمینه‌پوشی سخت مردود درگاه پروردگار است. لذا در زمان آن حضرت، تصوف نتوانست در اسلام نفوذ کند، اما در عصر خلفاء، تقریباً یک نحوه فقر و انزوا که شباهت کاملی به تصوف داشت در اثر اختلافات فرقه‌ای و فعالیت‌های انتخابی در بین یک عده از مقدّسین عوام پیدا شد. این افراد با هم مشغول به نماز و ذکر شدند و از معارف و قوانین اجتماعی اسلام کاملاً صرف‌نظر کردند، از اسلام تنها این را فهمیدند که دنیا بازیچه است و از فرهنگ کار و تلاش و آبادانی و تعالیم اجتماعی اسلام چشم‌پوشی نمودند.

البته در زمان ابی بکر و عمر افراد عزلت‌طلب به دو جهت در مسائل اجتماعی و سیاسی کاملاً ساکت بودند؛ اول به جهت ضعفی که داشتند و هنوز قدرتی پیدا نکرده بودند و دوم مدارا کردن این دو خلیفه با این دسته از مردم.

ولی در زمان عثمان که مردی مادی و بی‌باک بود و در زمان حضرت علی علیه السلام که تنها طرفدار حق و حقیقت و الگویی اجتماعی بود صدای زهاد بلند شد و بنای مخالفت با آنان را گذاشتند و دائماً به آنها انتقاد می‌کردند.

ابی‌هاشم کوفی در همان زمان اولین کسی است که رهبری متصوفه را در کادر

اسلام به عهده گرفته و افراد عزلت طلب را دور خود جمع کرده است. او همان کسی است که امام صادق علیه السلام در موردش فرمودند: «ابوهاشم کوفی عقاید فاسدی دارد، همین مرد است که مسلکی در اسلام به نام تصوّف درست کرده و برای عقاید زشت خود راه فراری تهیّه نموده است.»^(۱)

همچنین افرادی همچون حسن بصری و سفیان ثوری فقط به جرم شبیه بودن به تصوّف از دایره مسلمانان خارج شدند. در کتاب تاریخ نقل شده است که حسن بصری مکرّر به جنگهای حضرت علی علیه السلام و ورود او در اجتماع و سیاست اسلامی اعتراض می کرد و می گفت: «اگر علی در خانه می نشست و به خرماي خشک اکتفا می نمود بهتر از ورود او در اجتماع و مسأله خلافت بود.»

روزی همین شخص نامه‌ای برای امام مجتبی علیه السلام نوشت و امام حسن علیه السلام در جواب او مرقوم فرمودند:

«اما بعد، همان طور که نوشته‌ای، ما از نظر خدا و اولیاء او از خاندان رسالت و منبع علم حکمتیم و اگر از نظر تو و دوستانت هم اینچنین بودیم هیچ گاه دیگری را بر ما مقدّم نمی داشتید و در مقابل ما غیر ما را پیشوا و امام خود قرار نمی دادید و به جان خود قسم می خورم امثال شما را خدا در قرآن اینگونه مذمت فرموده: «آیا چیزی را که بهتر است با چیزی که پست تر است عوض می کنید؟»^(۲)

از این نامه و پاسخ آن کاملاً استفاده می شود که حضرت امام حسن علیه السلام با عقاید و روحیه حسن بصری موافقت نداشته و او را در عرض ارادتش صادق نمی دانسته است.

۱ - قال الصادق علیه السلام: «إنه كان فاسد العقيدة جذاً و هو الذي ابتدع مذهباً يقال له التصوّف و جعله مفرأً

لعقيدته الخبيثه» حديقه الشيعة صفحه ۵۶۲ و اثنا عشرية صفحه ۳۳.

۲ - ﴿أَتَسْتَبْدِلُونَ الَّذِي هُوَ أَدْنَىٰ بِالَّذِي هُوَ خَيْرٌ﴾؛ سورة بقره آيه ۶۰.

به هر حال آنچه مسلم است ابوهاشم کوفی اولین کسی است که او را صوفی نامیده‌اند و این بدان جهت بود که مانند رهبانان جامه‌های پشمینه درشت می‌پوشید و قائل به حلول بود. و نقل کرده‌اند که او در ظاهر اموی و جبری و در باطن ملحد و دهری بود و مقصودش از بنای این مذهب ساختگی آن بود که دین اسلام را بر هم زند و بعد از او سفیان ثوری راه او را ادامه داد و مسائل دیگر مثل صورت و رؤیت و تشبیه و تجسیم بر مذهب او افزود. پس از آن ابویزید بسطامی رئیس این فرقه باطله بوده است و لذا این فرقه را به اعتبار ابویزید بسطامی، یزیدیه و بسطامیه نیز لقب داده‌اند. و به اعتبار قائل بودن به حلول و اتحاد، آنها را حلولیه و اتحادیه خوانده‌اند.

بایزید بسطامی مکرر ادعاهای واهی می‌نمود، گاهی خود را خدا می‌خواند، گاهی می‌گفت:

«من خدا را در خواب دیده‌ام!» و برخی اوقات هم می‌گفت: «من خدا را به صورت پیرمرد فرتوتی دیدم!» او در اصول حلولی بوده و در فروع به مذهب مالک عمل می‌نموده و در باطن ملحد و زندیق بوده است. این گروه به خاطر عقاید فاسد و انحرافی که داشته‌اند همواره مورد نفرت پیشوایان دین و ائمه طاهرين علیهم‌السلام بوده‌اند و روایات بسیاری از آن بزرگواران در طعن ایشان رسیده است.

اسلام با تصوّف مخالف است

ما از میان روایات فراوانی که از ائمه اطهار علیهم‌السلام در ردّ تصوّف و رهبانیت نقل شده است به چند مورد اشاره می‌کنیم.

(۱) شیخ بهائی رحمته‌الله در کتاب کشکول خود نقل می‌کند که روزی پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به اصحاب خود فرمودند: «زندگی در جهان پایان نپذیرد، مگر آنکه فرقه‌ای از

مسلمانان به وجود آیند که خود را صوفی می‌نامند، بدانید که آنها جزء مسلمانان محسوب نمی‌شوند. نشانه آنها این است که حلقه ذکر دارند و صداها را به گفتن ذکر بلند می‌کنند و نزد خود گمان می‌کنند که از امت من هستند. بدانید که آنها مسلمان نیستند، بلکه از کفار گمراه‌ترند و آنان اهل دوزخ‌اند.»^(۱)

(۲) سدید می‌گوید: در مسجد الحرام خدمت امام صادق علیه السلام نشسته بودم که آن حضرت به من فرمودند: «آیا می‌خواهی دام‌هایی که مردم مسلمان را از دین خدا باز می‌دارد به تو نشان دهم؟» و پس از این جمله به گوشه‌ای از مسجد نگاه کردند، دیدم در همان موقع ابوحنیفه و سفیان ثوری با جمعی از دوستانشان دور هم نشسته‌اند، امام صادق علیه السلام با دست مبارک به طرف آنها اشاره نمودند و فرمودند:

«اینها بدون دلیل صیاد و جلوگیر مردم مسلمان از راه راست و دین حق شده‌اند. این افراد پست اگر در میان خانه‌هایشان می‌نشستند و مزاحم مردم نمی‌شدند، مردم مسلمان پس از کمی گردش وقتی جز ما کسی را که از معرفت خدا و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چیزی به آنها بگوید، نمی‌یافتند، طبعاً به طرف ما می‌آمدند و ما آنان را از حقایق و علوم معنوی آگاه می‌ساختیم.»^(۲)

(۳) در زمان مأمون الرشید خلیفه عباسی، که کتب یونانی به عربی ترجمه شد و در نتیجه دامنه تصوف توسعه پیدا کرد، روزی جمعی از صوفیه بر امام هشتم شیعیان حضرت علی بن موسی الرضا علیه السلام وارد شدند و عرض کردند:

«امت پیغمبر به امامی احتیاج دارد که غذای نیکو نخورد و لباس خشن بپوشد و دائماً سوار الاغ شود و از مریض‌ها عیادت کند.»

امام رضا علیه السلام فرمودند: «یوسف پیغمبر علیه السلام لباس زیبای زرین و طلا باف

۱ - اثناعشریه صفحه ۱۶ و ۳۴ به نقل از کشکول شیخ بهایی، فضایح الصوفیه صفحه ۱۹۷.

۲ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۹۲.

می پوشید و بر بساط فرعون‌ی تکیه می‌کرد و قوانین الهی را اجرا می‌نمود.

آنچه که از امام و پیشوای مردم مسلمان توقع می‌رود، گسترش عدل و داد است، وقتی سخن می‌گوید باید راست بگوید و زمانی که وعده‌ای داد باید عمل کند. خدای بزرگ برای احدی لباسها و غذاهای خوب را حرام نکرده و در قرآن مجید فرموده است: «بگو ای پیامبر ما، چه کسی زینت‌های الهی و روزی‌های پاک و حلال را که خدا برای بندگانش خلق فرموده بر شما حرام نموده است؟!»^(۱)

(۴) قَالَ الرَّضَا عليه السلام: «لَا يَقُولُ بِالتَّصَوُّفِ أَحَدٌ إِلَّا لَخْدَعَةٍ أَوْ ضَلَالَةٍ أَوْ حِمَاقَةٍ...»^(۲) به تصوّف هیچ کس قائل نمی‌شود مگر از روی خدعه و نیرنگ یا گمراهی و ضلالت و یا جهل و حماقت.

(۵) ابی خطاب می‌گوید: با پیشوای دهم شیعیان در مسجد مدینه بودیم که ابی‌هاشم جعفری و جمعی از دوستان ایشان وارد شدند و نزد ما آمدند و سپس چیزی نگذشت که دسته‌ای از صوفیه نیز آمدند و در گوشه‌ای نشستند و مشغول ذکر و گفتن «لا اله الا الله» شدند. حضرت امام هادی عليه السلام به ما فرمودند: «نگاه به طرف این حيله گران نکنید، اینها جانشین شیطان‌اند و می‌خواهند پایه‌های دین را متزلزل کنند.»^(۳)

(۶) امام حسن عسکری عليه السلام به ابی‌هاشم جعفری فرمودند:

«يا اباهاشم سيأتي زمان على الناس وجوههم ضاحكة مستبشرة و قلوبهم مظلمة متكدرة، السنه فيهم بدعة و البدعة فيهم سنّة، المؤمن بينهم محقر و الفاسق بينهم موقر (الى ان قال) علماءهم شرار خلق الله على وجه الأرض لأنهم يميلون الى الفلسفة و

۱ - سوره اعراف آیه ۳۲، شرح نهج البلاغه ابن ابی‌الحديد جلد ۱۱ صفحه ۳۴.

۲ - حديقه الشيعه صفحه ۶۰۵.

۳ - حديقه الحكم صفحه ۲۲۵ اثر مؤلف.

التصوّف و أنّهم من اهل العدول و التّخرف يبالغون في حبّ مخالفينا و يضلّون الى آخر الخبر». (۱)

ای اباهاشم! زمانی بر مردم می‌آید که چهره‌های خندان و درخشانی دارند اما قلبهای آنها سیاه و گرفته است، در آن زمان سنتهای الهی را بدعت و بدعت‌ها را سنت می‌خوانند، شخص با ایمان در آن زمان کوچک شمرده می‌شود و شخص گنه‌کار محترم... علماء و دانشمندان آن زمان بدترین مردم روی زمین می‌شوند زیرا آنها به فلسفه و تصوّف میل پیدا می‌کنند، آنها گمراه و بدعت‌گزارند و در محبت مخالفان ما مبالغه و زیاده‌روی می‌کنند...

(۷) پیامبر اکرم ﷺ به ابوذر غفاری فرمودند: «بعدها مردمی پیدا می‌شوند که در زمستان و تابستان لباس پشمینه می‌پوشند و گمان می‌کنند که این عمل برای آنها فضیلتی به وجود می‌آورد، بدان که اینان از رحمت خدا دور هستند و مورد نفرین ملائکه هستند.» (۲)

همچنین نقل شده است که آن حضرت با پوشیدن لباس پشمینه و گرایش به درویشی و صوفی‌گری سخت مخالفت نموده و همیشه توصیه می‌کردند که مسلمانان لباس مناسب و فاخر بپوشند. (۳)

(۸) پیامبر اکرم ﷺ با تندی به برخی از افرادی که به رهبانیت و انزوا رو آورده بودند فرمودند: «معنی تقوی تنها این نیست که شما عبادت کنید، بلکه باید برای کسب و کار حرکت کنید و به تعبیر قرآن مردان حقیقی کسانی هستند که حتی در

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۱۱ صفحه ۳۸۰.

۲ - مجموعه ورام جلد ۲ صفحه ۶۶، مکارم الاخلاق صفحه ۴۷۱، بحارالانوار جلد ۷۷ صفحه ۹۱ و امالی طوسی جلد ۲ صفحه ۱۵۲.

۳ - نفحات الانس جامی (مقدمه کتاب).

حال تجارت، یاد خدا را فراموش نمی‌کنند.» و پیامبر اکرم ﷺ مکرر فرمودند: «هر چیزی که خلاف قرآن است دروغی است خوش‌نما و لذا آن را ترک نمایید.»^(۱)

(۹) امام صادق علیه السلام فرمودند: «و الصوفیه کلهم من مخالفینا و طریقتهم مغایرة لطریقتنا»^(۲) صوفیه به طور کلی از مخالفان ما هستند و طریقه آنها با روش ما کاملاً مغایر است.

(۱۰) قال رجل من اصحابنا للصادق جعفر بن محمد علیه السلام: «قد ظهر فی هذا الزمان قوم یقال لهم الصوفیه فما تقول فیهم؟» قال علیه السلام: «انهم اعداؤنا فمن مال إلیهم فهو منهم و یحشر معهم» شخصی به امام صادق علیه السلام عرض کرد:

گروهی در این زمان ظاهر شده‌اند که به آنها صوفی گفته می‌شود، نظر شما درباره آنها چیست؟

امام صادق فرمودند: آنها دشمنان ما هستند و هر کس تمایلی به آنها نشان دهد از آنها است و فردای قیامت با آنها محشور خواهد شد. و سپس فرمودند: «و سیکون اقوام یدعون حبنا و یمیلون إلیهم و یتشبّهون بهم و یلقبون أنفسهم بلقبهم و یاؤلون أقوالهم، ألا فمن مال إلیهم فلیس منا و أنا منه براء»^(۳) به زودی طایفه‌ای می‌آیند که ادعا می‌کنند محب و دوستدار ما هستند اما به این فرقه گمراه تمایل دارند و خود را شبیه آنها و ملقب به لقب ایشان می‌سازند و گفته‌های آنان را توجیه می‌کنند، بدانید هر کس به آنها تمایل پیدا کند از ما نیست و من از چنین افرادی بیزارم.

(۱۱) اسماعیل بن بزیر از حضرت امام رضا علیه السلام نقل کرده است که فرمود: «من ذکر عنده الصوفیه و لم ینکرهم بلسانه و قلبه فلیس منا و من أنکرهم فکأنما جاهد الکفار

۱ - اصول کافی جلد ۱ صفحه ۸۸ و ۸۹.

۲ - سفینه البحار جلد ۲ صفحه ۵۸.

۳ - حدیقه الشیعه جلد ۲ صفحه ۷۴۷.

بین یدی رسول الله»^(۱).

کسی که در نزد او از صوفیه ذکری به میان آید و او به قلب و زبان خود آنها را انکار ننموده و از آنها اعلام بیزاری نکند از ما نیست و هر کس آنها را انکار نموده و از آنها بیزاری جوید همچون مجاهدی است که در رکاب رسول خدا ﷺ با کفار جنگیده است.

نظر علماء شیعه در مورد تصوّف

علماء و بزرگان شیعه نیز به پیروی از امامان و پیشوایان معصوم خویش همواره از متصوّفه بیزاری جسته و آنها را لعن نموده‌اند. استاد بزرگوارم در کتاب پاسخ به سوالات فلسفی و اعتقادی نظر برخی از بزرگان شیعه را نقل نموده‌اند که من نیز در این کتاب همان نظریات را نقل می‌کنم.

(۱) سیّد مرتضی که از بزرگان علماء شیعه است، در کتاب تبصرة العوام می‌گوید: «صوفیان از اهل سنت‌اند و هر که سنّی باشد آنها را از اولیاء و صاحب کرامت می‌دانند.»

(۲) شیخ صدوق در کتاب اعتقاداتش از صوفیّه تبرّی جسته و می‌گوید:

«خدایا ما را از ایشان قرار مده و تمام آنها را لعنت کن.»

(۳) شیخ مفید در شرح عقاید صدوق می‌نویسد: «منصور حلاج جزء شیعیان نمی‌باشد و پس از شرح مختصری که در مذمت صوفیه می‌دهد، می‌گوید: «نصاری و مجوس به دین و دیانت‌ها نزدیک‌ترند و اینها دورترند.»

(۴) علامه حلّی در کتاب نهج الحق می‌گوید: «مذهب صوفیه از اهل سنت است و همه کفر و زندقه است و شیعه چنین مذهبی ندارد.»

(۵) خواجه نصیرالدین در قواعد العقائد پس از آنکه مشروحاً گوشه‌ای از اعتقادات صوفیه را مورد انتقاد قرار می‌دهد، می‌گوید: «صوفیه این مطالب را برخلاف عقل و دانش گفته‌اند.»

(۶) سید نعمت الله جزائری معتقد است که:

«مسلک تصوّف را خلفاء عباسی به چند منظور اختراع کرده‌اند: اوّل: برای از بین بردن علوم و معارف پیشوایان شیعه.

دوّم: برای دور نگه داشتن مردم از علم و دانش و حقیقت، و سرگرم کردن آنها به ریاضت‌های باطل و ساختگی و از جهل مردم کمال استفاده را کردن.
و سوّم: به منظور آزادی کامل با حفظ اسم مذهب در مقابل سخت‌گیری‌های متشرّعه.»

(۷) سید بحر العلوم فتوای قتل معصوم‌علی شاه و نور علی شاه که از بزرگان صوفیه بودند را داد و به این وسیله و دهها جمله، ابراز تنفر و تبری از این دسته را نمود.

(۸) شیخ بهایی در کشکول می‌نویسد: «حسین بن منصور حلاج، کسی بود که اهل بغداد فتوای جواز قتل او را صادر کردند... و دستور داده شد که بدنش را آتش بزنند و همه این مجازاتها برای این بود که او ندای «انا الحق» سر داد و (ادّعی الوهیت و وحدت وجود نمود) و تصوّفش را اظهار کرد.»^(۱)

۱ - منصور حلاج (متوفی ۳۰۹ هجری) در ابتدا ادّعی باییت و سپس ادّعی الوهیت نمود و تا توانست مردم مسلمان را منحرف کرد. در کتاب مستدرک از شیخ شهید محمد بن مکی که از رجال برجسته اسلام است آمده است که منصور حلاج کتابی داشت که در آن عقاید ساختگی و خرافی خود را نوشته بود و به عنوان مثال در آن کتاب نوشته شده: «هر کس سه روز روزه وصال بگیرد از روزه‌های ماه رمضان مستغنی می‌باشد، کسی که در یک شب دو رکعت نماز بخواند که تا طلوع فجر طول بکشد، تا

۹) ملا احمد نراقی در کتاب معراج السَّعادة می‌نویسد: «ششم از اهل غرور، صوفیه و درویشان هستند و غرور و فریب ایشان از هر طایفه‌ای بیشتر است و اینها از اراذل ناس و پست‌ترین مردم عالم می‌باشند.»

۱۰) علامه مجلسی در کتابهای خود تا توانسته این دسته را مذمت نموده و آنها را از دایره مسلمانان خارج نموده است. (۱)

و خلاصه اینکه علماء شیعه و دانشمندانی که در صراط مستقیم دین حرکت کرده‌اند همواره با تصوّف و درویشی مخالفت نموده و حتی در رساله‌های علمیه آنها را از دایره مسلمین خارج دانسته‌اند. به عنوان نمونه در کتاب عروة الوثقی که مورد توجه مراجع شیعه است رسماً قائلین به وحدت وجود را که ملتزم به لوازم آن هم باشند جزء کفار دانسته‌اند، حال این قائلین چه از فلاسفه باشند یا از متصوّفه فرقی نمی‌کند.

شخصیت سازی و چهره‌پردازی

یکی از فتنه‌های آخرالزمان شخصیت‌سازی و چهره‌پردازی‌های نفسانی است. خیلی‌ها به جهت پیروی از هوای نفس، انسانهای گمراه و مطرود اهل بیت علیهم‌السلام را به عنوان الگوهای کمال و پیشرفت به مردم دنیا معرفی می‌کنند در حالی که خیلی از این چهره‌ها به یقین از صراط مستقیم دین خارج می‌باشند و بسیاری نیز دارای انحرافات فراوان عقیدتی می‌باشند. به عنوان نمونه:

⇒ زنده است دیگر لازم نیست نماز بخواند، کسی که در یک روز هر چه دارد صدقه بدهد، فریضه حج از او ساقط می‌شود و اگر کسی در مقبره خود، ده روز عبادت کند و فقط در ضرورت با نان و جو و نمک افطار کند، دیگر مطلقاً از او عبادت ساقط می‌شود.»

خیلی‌ها می‌خواهند چهره خوبی از محی‌الدین عربی به تصویر بکشند و لذا در نوشته‌ها و سخنان خود، او را توجیه می‌کنند در حالی که کفر و الحاد او به وضوح در آثارش نمایان است. او نسبت به شیعیان آنچنان متعصب است که پس از مدح اولیاء رجبیون و ذکر کرامات آنها می‌گوید: «ایشان شیعیان را به شکل خوک می‌بینند!»^(۱) همچنین می‌گوید: «یکی از اقطاب رقبان، عمر بن خطّاب و دیگری احمد بن حنبل است و بدین جهت پیامبر ﷺ راجع به نیروی خدادادی عمر فرمود: ای عمر! ملاقات نکرد شیطان تو را در راهی مگر آنکه راه خود را تغییر داده و طریق دیگری را پیش گرفت. پس می‌گوید: این سخن پیامبر گواه بر عصمت عمر است!»^(۲)

محی‌الدین از قائلین سرسخت وحدت وجود است و می‌گوید: پاک و منزّه است خدایی که همه چیز را ظاهر کرد و او خود عین همه چیز است!^(۳)

دیگری بایزید بسطامی است که از سران تصوّف و قائل به حلول و اتّحاد و وحدت وجود است و کلمات کفرآمیز زیادی از وی نقل شده است و حتّی او خود را نیز خدا می‌خوانده است.^(۴) و او قائل است به اینکه اگر کسی به درجه کشف و یقین واصل شود، از سلسله مکلفین بیرون می‌رود و حتّی محرّمات دین بر او حلال می‌گردد.^(۵)

و دیگری حسین بن منصور حلاج معروف به منصور حلاج است که

۱ - فتوحات مکیّه جلد ۲ صفحه ۸.

۲ - همان جلد ۱ صفحه ۲۰۰.

۳ - «سبحان من أظهر الأشياء و هو عینها» نفحات الانس صفحه ۴۸۸ و حدیقه صفحه ۵۶۸.

۴ - فضایح صفحه ۳۰ و ۳۱.

۵ - همان صفحه ۱۶۸ - ۱۶۹.

بدعت‌های زیادی در دین گذاشت و رسوایی خود را از بایزید هم گذراند.^(۱) او در آخر گفت: (حب الواحد افراد الواحد) ای پروردگارا! این تویی که از هر جانب تجلی می‌کنی. او کفر و الحاد خود را علنی نموده و ادّعیای خدایی کرد و حتّی از طرف امام عصر (ارواح‌نفاذ) توقیعی مبنی بر لعن او صادر شد^(۲) و خیلی از بزرگان از جمله حسین بن روح نائب خاص امام زمان (ارواح‌نفاذ) فتوای قتل او را صادر نمودند.^(۳)

و افراد دیگری همچون ملاّی رومی که حال او نیز از سخنان و اشعاری که به جا مانده کاملاً روشن است. پسر مولوی می‌گوید: «پدرم از اوّل تا آخر عمر خود، عَمَر وار هر چه کرد برای خدا کرد نه برای خلق»!^(۴)، البتّه ما می‌توانیم از مولوی به عنوان افتخار ادبیّات و شعر فارسی تجلیل کنیم و از اشعار زیبایش استفاده کنیم، امّا نه اینکه حتّی اشعار کفرآمیز او را توجیه کنیم یا او را به عنوان خدای عرفان معرفی نماییم!

و عطّار نیشابوری که کتاب تذکرة الاولیاء و منطق الطّیر نیز بر چگونگی حال او گواه است. به عنوان نمونه او می‌گوید: «إِنَّ الْحَقَّ لِيَنْطِقَ عَلَيَّ لِسَانِ عَمْرٍ»^(۵) همانا

۱ - دکتر صفا در تاریخ ادبیات ایران می‌نویسد: علت اصلی اختلاف ائمه دین با حسین بن منصور امری

اساسی بود و آن اشاعه فکر وحدت وجود به وسیله دسته‌ای از صوفیان این عهد است، نتیجه این فکر

غالباً به این می‌کشید که برخی از مشایخ صوفیه سخنانی که دال بر ظهور و جلوه حق در همه چیز و از

آن جمله در خود آنان است بر زبان آورند. تفوّه به این اصل معمولاً سبب تکفیر آنان بود و حلاج هم

یکی از آن قوم است. تاریخ ادبیات ایران جلد ۱ صفحه ۲۵۷.

۲ - احتجاج جلد ۲ صفحه ۴۷۴، بحارالانوار جلد ۵۱ صفحه ۳۸۰.

۳ - فضایح الصّوفیه صفحه ۳۲.

۴ - مناقب العارفين جلد ۱ صفحه ۳۰۹.

۵ - تذکرة الاولیاء جلد ۲ صفحه ۱۳۶.

خداوند به زبان عمر سخن می‌گوید! و او همان کسی است که شیعه و سنی نقل کرده‌اند که در وقت کشته شدن به کافر تبار که به دستش گرفتار بود گفت: کَلای تباری بر سر می‌گذاری، و به این صورت خود را به من می‌نمایی و قصد کشتنم را داری و گمان می‌کنی که من تو را نمی‌شناسم؟ بکش که هزار جان من فدای شمشیر تو باد (که تو نیز خدایی!)^(۱)

و این اعتقاد فاسد در آثار نظم و نثرش پیدا است و عبدالرزاق کاشی و شیخ عزیز نسفی و امثال آنها از متأخرین صوفیه نیز این عقاید را نشر داده‌اند.

اینها تنها نمونه‌ای از شخصیت پروریها است که متأسفانه امروزه بدون توجه به عقاید باطل این افراد، به عنوان عرفا و بلکه معلمین عرفان معرفی می‌شوند! و خیلی‌ها در توجیه این افراد یا می‌گویند اینها تقیه کرده‌اند که با وجود آثار به این گستردگی بعید به نظر می‌رسد، و یا می‌گویند اینها دو نفر بوده‌اند، یعنی منصور حلاج در تاریخ دو نفر بوده، محی‌الدین دو تا بوده، بایزید دو تا بوده و... که ما در پاسخ می‌گوئیم بر فرض که اینها دو تا بوده‌اند یا تقیه می‌کرده‌اند ما کاری به شخص این افراد نداریم بلکه نظر ما این است که سخنان و عقاید باطل و خارج از صراط مستقیم هیچ یک از اینها نباید تأیید و منتشر گردد.

البته همان طور که گفتیم ما به جهت پیروی از کلام حضرت علی علیه السلام که فرمودند: «به کلام بنگرید نه به گوینده آن»^(۲) تمام اشعار و آثار این افراد را باطل نمی‌دانیم و معتقدیم که اشعار و نوشته‌هایی که با سیره اهل بیت علیهم السلام سازگار است مذموم نمی‌باشد و می‌توان از آنها استفاده نمود اما این کار نباید به حدی دچار افراط گردد که خیلی‌ها بخواهند اشعار کفرآمیز این افراد را نیز توجیه کنند به گونه‌ای

۱ - فضایح الصوفیه صفحه ۶۹ - ۷۰.

۲ - غررالحکم صفحه ۴۳۸.

که گویا با کلام معصوم برخورد نموده‌اند!

به هر حال باید توجه داشته باشیم که در معرفی افراد از افراط و تفریط پرهیز نموده و کسی را بی جهت بالا نبریم و با برگزاری کنگره یا سمینارها و نوشتن کتاب‌ها و مقالات از افراد گمراه شخصیت‌سازی فرهنگی ننماییم و تنها از آثار سالم آنها استفاده کنیم.

اهل حق و علی‌اللهی‌ها

امروزه گروهی از مسلمین با عنوان مسلک علی‌اللهی معروف به اهل حق هستند که از نظر جمعیت مخصوصاً در کشور ترکیه کم نمی‌باشند. درباره‌ی علل گسترش این افراد در دنیا نظریاتی هست، از جمله باید توجه داشت که بی‌انصافی‌های اهل سنت درباره‌ی حضرت علی بن ابی‌طالب علیه السلام و حق‌کشی‌های خوارج و دشمنان حق و حقیقت و بی‌اعتنایی‌های وهابیت به وساطت و وسیله بودن حضرت علی علیه السلام و فرزندان پاک آن حضرت در درگاه پروردگار، سبب شده که این جمعیت مسلمان در مقابل آنها واکنش نشان دهند و فضائل حضرت علی علیه السلام را بی‌پرده بیان کنند و خود را از جمعیت مسلمانان اسمی که فضائل آن حضرت را نادیده گرفته و یا بعد از ابوبکر و عمر و عثمان فضائل مختصری درباره‌ی علی علیه السلام معتقدند جدا نمایند و البته دچار انحرافات شوند که عوام آنها به وظائف مذهبی اسلامی عمل ننموده و بزرگان این دسته مانند اقطاب صوفیه برای حفظ موقعیت خود همان مرامی را که مرشدهای صوفی دارند، داشته باشند، و در نتیجه دشمنان خاندان عصمت آنها را متهم به نام «علی‌اللهی» نمایند. (۱)

آن طور که پیداست فرقه اهل حق به اصول و فروع مذهب تشیع معتقدند و تنها در بعضی موارد اشکالاتی دارند که باید برطرف نمایند، به عنوان مثال؛

(۱) اول اینکه نباید وحدتی را که این همه مورد تأکید ائمه اطهار علیهم السلام است به تفرقه مبدل سازند و طبل جدایی و فرقه‌گرایی بزنند و از جانب خود، دسته و گروهی راه انداخته و نام و رسمی پیدا کنند. اگر واقعاً ادّعی این افراد این است که علوی هستند و اهل حق و حقیقت‌اند بنابراین باید همان زیر پرچم تشیع بمانند و اسم و رسمی با عنوان مسلک اهل حق و امثال آن نداشته باشند، زیرا یا عقاید آنها با شیعیان یکی است یا تفاوت دارد، اگر یکی است که چه معنا دارد که نام دیگری برای خود داشته باشند و اگر تفاوت دارد، این تفاوت بر چه مبنایی است، آیا بر مبنای قرآن و عترت است یا بر مبنای هوای نفس و افکار شخصی.

قطعاً اگر بر مبنای قرآن و عترت بود که با عقاید تشیع هیچ گونه تفاوتی نمی‌داشت پس اگر تفاوتی باشد به جهت پیروی از هوای نفس است که باید اصلاح گردد.

(۲) مهم‌ترین موضوعی که از عقاید اهل حق است و با مذهب شیعه اثنی عشر منافات دارد مسأله فناء فی الله و وحدت وجود است، زیرا آقای نوراللهی در کتاب برهان حق می‌گوید:

«چون در هر موضوعی سیر تکامل به وسیله طیّ مراحل هست تا به کمال برسد، در امور مذهبی هم آن مراحل را به شریعت و طریقت و معرفت و حقیقت تقسیم نموده‌اند.

لذا اهل حق به کسی اطلاق می‌شود که مراحل شریعت و طریقت و معرفت را طی نماید تا به مقام حقیقت برسد، بدین ترتیب در مرحله اول که شریعت است متدین به دین آدم صفی الله، از ملت ابراهیم خلیل الله و امت محمد رسول الله و

مذهب ائمه هدی باشد.

در مرحله دوم که طریقت است مؤمن به علی ولی الله باشد یعنی با طیب طریق شارع مقدس نبوی و پیوند سلسله به ائمه اطهار و توالاً به ولای علی تحت لوای ولایت به مسلک اهل حق در آید.

در مرحله سوم که معرفت است با اطاعت از اولی الامر مقام معرفت را درک نماید تا به پایه «من عرف نفسه فقد عرف ربه» نائل شود.

آنگاه در مرحله چهارم حق و حقیقت را دریابد تا کمال را در وصال و بقاء را در فنا بیند چنان باشد که قطره یم وجودش را به «یم لا یتناهی الهی» معدوم و محو سازد یعنی «بقاء فی الله» مشخص گردد.^(۱)

معنای وحدت وجود در ظاهر کتب و اشعار این فرقه نیز همچون فلاسفه وحدت وجودی، متصوفه، بهائیت و شیخیه دیده می شود و بلکه از ارکان مسلک اهل حق، نیستی و فنا فی الله است چنانچه در همان کتاب آمده است:

«ارکان مسلک اهل حق چهار رکن است و روی چهار پایه قرار دارد و هر چهار رکن در یک بیت به لفظ گردی خلاصه شده است که آن بیت این است:

«یاری چارچینون یاوری و جا پاکی و راستی نیست و ردا»

یعنی دینداری چهار چیز است به جای آورید: پاکی و راستی و نیستی و کمک کردن.^(۲)

انصافاً یکی از عقائدی که باید اصلاح شود و ریشه تمام تفرقه‌ها و سبب به وجود آمدن مذاهب و مسلک‌های انحرافی دنیا است همین وحدت وجود، نیستی و فنا فی الله و مسائلی از این قبیل است که در حقیقت همان طور که گفتیم منشأ آن

۱ - برهان الحق صفحه ۷.

۲ - برهان الحق صفحه ۲۱.

فلسفه یونان و مکتب مادّیگری و بی‌دینی است که دشمنان اسلام برای از بین بردن نیروی مسلمین آن را در میان آنها تزریق کرده‌اند و در این فرقه نیز اگر ادّعای خدایی برای حضرت علی علیه السلام بشود زائده همین تفکر غلط است.

(۳) یکی دیگر از بدعت‌ها و انحرافات این فرقه بیعت کردن با پیر و مرشد و آداب و عقاید و لوازمی که در کتب صوفیه و اهل حق شرح داده شده است می‌باشد همچون وجود پیر یا به قول اهل حق پادشاه و دلیل و جوز (گردو)، یک قطعه پارچه سفید، شاخه نبات، قربانی، وجه پای جوز، تبرزین یا کارد و آلت برنده و کشکول و امثال اینها که این برنامه‌ها هیچ‌گونه مدرک و اعتباری ندارد.

(۴) برنامه‌های ساختگی برای سیر و سلوک و اذکار جعلی نیز یکی از انحرافات این گروه است، در حالی که یکی از اعتقادات ما این است که اذکار و برنامه‌های دینی و عبادی، همه و همه توفیقی هستند و ما باید کاملاً مطیع پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام باشیم و چیزی از خود اختراع نکنیم.

(۵) بلند نگه داشتن شارب و تراشیدن ریش نیز یکی از پندارهای غلط این فرقه است.

در حالی که درست خلاف این پندار غلط یعنی کوتاه کردن شارب و تراشیدن ریش مورد تأیید و تأکید اسلام است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «یکی از سنّت‌های من کوتاه کردن شارب تا دم لب است.»^(۱)

و طبق فرموده آن حضرت، از نظر بهداشت نیز بلند نگه داشتن شارب صحیح نمی‌باشد، زیرا موهای پشت لب بین مجرای تنفسی بینی و دهان واقع شده و از دو طرف حرارت دم و بازدم به آن برخورد می‌کند و اگر بلند باشد محل تجمع

۱ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «من السنه أن تأخذ من الشارب حتى يبلغ الاطار» حلیة المتقین صفحه ۱۷۶.

میکروب خواهد بود. (۱)

اهل حق می‌گویند که چون حضرت علی علیه السلام در جنگ جمل فرمودند، سبیل‌های خود را زیاد کنید و ریش‌هایتان را کوتاه نمایید، زیرا این برای دشمن ترس‌آورتر است (۲) و ما در گذشته در مقابل اهل سنت که به خون ما تشنه بودند و ما در اقلیت بودیم، می‌خواستیم به هر وسیله‌ای که ممکن است علیه دشمن نیرو بگیریم لذا شاربمان را بلند می‌گذاشتیم تا زینت بیشتری داشته باشیم!

اما بنابر اینکه این روایت صحیح باشد حضرت علی علیه السلام باز در اینجا اجازه نداده‌اند که شارب را بلند کنید بلکه دنباله شارب که سبیل است و در دو طرف پایانی لب‌ها قرار دارد فرموده‌اند اشکالی ندارد در حالی که کراحت در بلند نگه داشتن شارب است.

و ثانیاً در عصر ما که به لطف خدا اهل حق به شیعه ملحق می‌شود و میلیون‌ها نفر در دنیا شیعه هستند چه لزومی دارد که عده‌ای آنها جدا شوند و قیافه خود را تغییر دهند و به این طریق خود را از صف شیعیان جدا کنند آیا بهتر نیست با انسجام و یگانگی و با وحدت خویش در دل دشمنان خود ایجاد رعب نمایند؟

آیا بهتر نیست به جای خانقاه به مسجد بیایند و به جای نام علوی یا اهل حق یا علی‌اللهی، نام مسلمان و شیعه را بر خود بپذیرند و در عوض بلند کردن شارب و برنامه‌های ساختگی، شعائر سایر مسلمین را داشته باشند؟

(۶) یکی دیگر از انحرافات اهل حق این است که می‌گویند هر چیزی به جای خود خوب است و لذا جناب نور علی‌اللهی در کتاب برهان الحق نوشته است:

«با توجه به عدل الهی چون همه موجودات صنع خدا است و هیچ موجودی

۱ - «لا یطولن احدکم شاربہ فانّ الشیطان یتخذ مخبأً یستتر به» حلیة المتقین صفحه ۱۷۶.

۲ - «قصروا الحائکم و فرو اسبالکم فانه اهیب للعدو».

بی حکمت الهی به وجود نیامده پس هر شیئی را به جای خود نیک باید دید. اگر از موجودی به علّتی عمل زشتی ناشی شود آن عمل مورد تنفّر است باید حتّی القوه سعی و مبارزه جهت ریشه کن ساختن آن عمل و نظائر آن نمود، ماحصل باید غلط را جست و برطرف کرد. به عبارت دیگر اهل حق هیچ شیئی را نباید بد بداند و بد بگوید و تحقیر نماید مگر در موردی که خداوند صریحاً فرموده باشد، زیرا هر وجودی به علّتی اعم از مستقیم یا مع الواسطه از رشحه فیض واجب الوجود موجود شود، ذاتاً بد نیست، عوارض است سبب امکان ماهیت می‌گردد. پس بر رفع عوارض بد باید به وسایل ممکنه کوشید، روی این ادیان مشهوره مرسوله خدایی هم هر یک به مقتضای زمان خود صحیح و معتبر است.»

این مطلب اگر چه ظاهر صحیح و بی اشکالی دارد ولی جمعی از اهل حق با این فکر، حتّی شیطان را لازمه خلقت و مفید می‌دانند تا جایی که دشمنان، آنها را به شیطان پرست معرفی می‌کنند.

ولی تردیدی نیست که باید انسان همان مقدار که در برابر خوبان و اولیاء خدا ابراز محبّت و علاقه می‌کند، نسبت به دشمنان و معاندین نیز اظهار تنفّر و بیزاری و تبرّی نماید و این مطلب به خوبی در آیات قرآن و روایات ائمه اطهار علیهم السلام مشهود است به طوری که دو فرع مهم مذهب تشیع تولّی و تبرّی نام دارد.

درویشی

یکی دیگر از فرقه‌های خارج از صراط مستقیم که در حقیقت جزئی از همان متصوّفه و یا اهل حق محسوب می‌شوند دراویش هستند، دراویش خود به دسته‌های مختلفی تقسیم شده‌اند و آنها نیز آداب و رسوم و اذکار به خصوصی دارند که همه آنها به جهت جدا شدن از مسیر حقیقی دین، صحیح نمی‌باشند. آنچه

در این کتاب پیرامون رهبانیت و زهد دروغین، متصوفه و اهل حق گفته شد در مورد دراویش نیز صادق است و اینکه برخی می‌گویند در مورد دراویش به طور کلی نمی‌توان قضاوت نمود نیز حرف غلطی است، زیرا انسان وقتی از صراط مستقیم منحرف گردید به هر حال گمراه شده است حالا ممکن است انحراف یک نفر کمتر و انحراف دیگری بیشتر باشد. به هر حال انحراف، انحراف است و گمراهی، گمراهی است، در حالی که یک بشر متعهد به هیچ عنوان حاضر نیست تحت لوای مسلک‌های ساخته‌فکر بشر قرار بگیرد و لذا به هیچ عنوان از زیر پرچم اهل بیت و صراط مستقیم دین خارج نمی‌شود.

برخی از جوان‌های پاک و ساده ممکن است به خاطر دیدن چند کار عجیب یا شنیدن یک پیشگویی و امثال آن از دراویش، شیفته آنها شده و به آنها پیوندند، در حالی که این‌ها همه به جهت خام بودن و نداشتن اطلاعات کافی در این زمینه است. برخی فکر می‌کنند اگر شخصی کاری کرد که دیگران نتوانند آن کار را انجام دهند، حتماً همچون انبیاء الهی باید از او پیروی کرد، در حالی که خیلی از کارها با تمرکز فکر و قدرت روح برای هر کس امکان‌پذیر است و خیلی از کارهایی هم که به نظر خارق‌العاده می‌رسد توسط اجنه و شیاطین صورت می‌گیرد و این کارها شدنی است، همان طور که حضرت علی علیه السلام فرموده‌اند: «استفاده از نیروهای مرموز طبیعت و سحر و جادو^(۱) ممکن و شدنی است.»^(۲)

به همین جهت باید توجه داشت که انسان با ریاضت‌های غیرشرعی و جهاد با نفس می‌تواند به جایی برسد که کارهای عجیبی انجام دهد، و این کار را

۱ - علم ماجیک لوژی magic-logy (سحرشناسی)

۲ - قال علی علیه السلام: «العین حق و الرقی حق و السحر حق...» الی آخر الحدیث، نهج البلاغه صفحه ۵۱۸

مرتاض‌های هندی هم انجام می‌دهند مثل نگه داشتن قطار در حال حرکت، یا معلق نگه داشتن انسان در هوا، یا رفتن در آتش، و خیلی کارهای دیگر، ولی باید بدانیم که این کارها در صورتی که با ریاضت‌های غیرشرعی یا با ارتباط پیدا نمودن با اجنه و شیاطین صورت گیرد، قطعاً اشکال داشته و مورد تأیید ائمه اطهار علیهم‌السلام نمی‌باشد. در اویش و مرتاض‌های هندی نیز به همین طریق ممکن است کارهای عجیبی انجام دهند تا افراد را به سمت خود جذب نمایند و لذا باید آگاه بود و این حقیقت را درک کرد که چند کار عجیب دیدن از یک درویش نمی‌تواند دلیل و برهانی برای پیروی نمودن از او باشد.

در زمان حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام نیز شخصی بود که خیلی کارهای عجیبی می‌کرد و از پشت پرده نیز خبر می‌داد و افرادی را دور خود جمع کرده بود. روزی امام کاظم علیه‌السلام به آن شخص گفت: «تو چه کاری کرده‌ای که به این قدرت دست پیدا کرده‌ای؟»

او گفت: «من چندین سال با نفسم مبارزه کرده و ریاضت کشیده‌ام، هر چه نفسم خواست ترک کردم تا به این جا رسیده‌ام.»

حضرت فرمودند: آیا مسلمان می‌شوی؟

او گفت: خیر. حضرت فرمودند: «اکنون نیز چون نفست می‌گویدی مسلمان نشو، با نفست مبارزه کن و مسلمان شو!»

آن شخص پذیرفت و شهادتین را بر زبان جاری نمود و مسلمان شد. پس از چند روز متوجه شد که دیگر مثل گذشته نیست و نمی‌تواند کارهای عجیب انجام دهد یا از پشت پرده خبر دهد، لذا به نزد امام هفتم علیه‌السلام آمد و عرض کرد:

یا بن رسول الله! من قبل از اینکه مسلمان باشم خیلی کارها را به راحتی انجام می‌دادم و هر چه می‌خواستم معمولاً انجام می‌شد، اما حالا که مسلمان شده‌ام این

طور نیست! علتش چیست؟

حضرت فرمودند: خدای تعالی هیچ تلاشی را بدون نتیجه قرار نمی‌دهد، در آن زمان که مسلمان نبودی، خدا نتیجه ریاضتهایت را در دنیا به تو عطا کرده بود ولی اکنون که مسلمان شده‌ای و (دیگر ریاضت غیر شرعی نداری و در صراط مستقیم حرکت می‌کنی) خدا پاداشت را برای آخرت ذخیره می‌کند، زیرا پاداش تو آنقدر زیاد است که در ظرف کوچک دنیا جا نمی‌گیرد!

بنابراین باید توجه داشت که هم اولیاء خدا می‌توانند کارهای خارق‌العاده انجام دهند هم اولیاء شیطان و تفاوت در این است که کار اولیاء خدا کرامت و معجزه نام دارد و آن بزرگواران هیچ‌گاه بدون اذن خدا کاری انجام نمی‌دهند و هر موقع که مصلحتی در میان باشد ممکن است کار خارق‌العاده‌ای انجام دهند مثل شفا دادن مریض یا طی الارض و امثال آن.

اما اولیاء شیطان با اذکار و اورادی که آنها را از صراط مستقیم خارج می‌کند یا به وسیله ریاضت نفس و تمرین و تمرکز می‌توانند به نیروی فوق‌العاده‌ای دست پیدا کنند که البته مورد رضایت اهل بیت علیهم‌السلام نیستند و به مصالح و مفاسد هم توجهی ندارند.

از همه اینها گذشته باید توجه داشت که یک شیعه واقعی کسی است که دنبال معارف و علم و حکمت الهی باشد و تنها در مقابل حقایق و معارف دینی سر تسلیم پایین آورد و فقط با چند کار عجیب دیدن و بدون تعقل و تفکر و بینش علمی، مجذوب و شیفته افراد نگردد و بداند که دین مقدس اسلام، آن‌طور که به مسائل علمی و عقلی اهمیت داده به مسائل ظاهری اهمیت نداده و بلکه کرامت و معجزه واقعی اسلام، کتاب قرآن است و این نشان‌دهنده آن است که بالاترین و مهم‌ترین اعجازها، معجزه علمی است و خدای حکیم در همین کتاب با عظمت که

معجزه علمی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است خلقت انسان را با علم توأم دانسته و فرموده است ﴿الرَّحْمَنُ * عَلَّمَ الْقُرْآنَ * خَلَقَ الْإِنْسَانَ﴾ (۱)

خلاصه اینکه درویشی و صوفی‌گری و امثال آن مورد تأیید دین مقدس اسلام نمی‌باشد و حضور در محافل دراویش و حلقه ذکر گرفتن و تعریف و تمجید و ترویج عقاید آنان به هر شکل ولو با چسباندن تصویر درویش یا نصب کشکول و تبرزین در خانه باشد، اشکال دارد و باعث رنجش امام عصر (ارواح‌نفاذ) و مولای متقیان حضرت علی علیه السلام می‌گردد.

تفاوت معجزه و کرامت با کارهای عجیب شیطانی

با توجه به اینکه امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام فرمودند: «همان طور که من راههای هدایت انسانها را بلد هستم، شیطان هم راههای ضلالت را بلد است» بنابراین شیاطین و شیطان‌سیرتان هم می‌توانند کارهایی بکنند و حتی خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: ﴿وَإِنَّ الشَّيَاطِينَ لَيُوحُونَ إِلَىٰ أَوْلِيَائِهِمْ﴾ (۲) یعنی شیاطین به دوستان خود وحی می‌کنند. و لذا ممکن است خیلی مطالب پشت پرده را به دوستان خود بگویند و آنها را در انجام کارهای عجیب یاری کنند. حال شاید سؤال شود با توجه به اینکه هم اولیاء خدا و هم اولیاء شیطان می‌توانند کارهای عجیب انجام دهند نحوه تشخیص آن دو از یکدیگر چگونه است؟ باید توجه داشت که معجزه کار خدا است و به دست اولیاء خدا انجام می‌شود و به جهت اینکه این امور تنها به دست خداست به آن معجزه گفته می‌شود. به عبارت دیگر معجزه به کاری گفته می‌شود که همه عوامل طبیعی از انجام آن عاجزند و اگر به آن خارق‌العاده گفته

۱ - سوره الرحمن آیات ۱ - ۳.

۲ - سوره انعام آیه ۱۲۱.

شود، خارق‌العاده‌ای است که دیگران نتوانند آن را انجام دهند و به یک معنا اشتباه است که به معجزه اطلاق خارق‌العاده بشود، زیرا خیلی از کارهای خارق‌العاده ممکن است مربوط به عوامل نهفته در طبیعت باشد که ما آن را نمی‌دانیم. ولی معجزه این طور نیست، بلکه هیچ یک از عوامل معلوم و نهفته طبیعت هم نمی‌تواند این کار را بکند بلکه قدرتی مافوق طبیعت آن را انجام می‌دهد مثل نزول قرآن کریم یا زنده شدن مرده، زیرا جن و انس اگر دست به دست هم بدهند نمی‌توانند مثل قرآن بیاورند و طبیعت نمی‌تواند مرده پوسیده را زنده کند.

و کرامت، اختیار اجرای امور خارق‌العاده از جانب پروردگار به بندگان شایسته خود در مقابل اعمال نیکوئی که انجام داده‌اند می‌باشد. به عبارت دیگر کرامت از معجزه کمی ضعیف‌تر است یعنی این طور نیست که هیچ کس قادر نباشد آن را انجام دهد ولی در عین حال کرامت نیز از جانب خدا برای اکرام اولیاء خداست.

اما آنچه اولیاء شیطان یا کفار انجام می‌دهند و به نظر عجیب می‌رسد از جانب خدا برای اکرام این افراد نیست، بلکه این کارها یا هنرهایی است که آنها به نحوه انجامش آگاهی یافته‌اند و بقیه مردم آگاه نیستند و این آگاهی نیز در اثر تمرین و ممارست و تمرکز قوی روحی و بلکه بیشتر با ریاضت‌های غیر شرعی است. و یا همان طور که گفتیم القاء شیطان است. معجزه و کرامت فایده‌های فراوانی دارد، اما کارهای عجیب این افراد هیچ فایده‌ای ندارد، مثلاً اگر شخصی شمشیر در شکم خود فرو کرد این کار هیچ فایده‌ای ندارد.

استاد بزرگوارم می‌فرمودند: «به یکی از اولیاء خدا گفتند: فلانی روی آب راه می‌رود، او گفت: مرغابی هم این کار را می‌کند، گفتند: روی هوا راه می‌رود، گفت: پرنده‌ها هم همین طورند. گفتند: از پشت پرده خبر می‌دهد، گفت: هدهد هم از سه متر زمین خبر می‌دهد. اینها آن چنان اهمیتی ندارد، کرامت واقعی این است که عقده‌ای را بگشایی یا مشکلی از مردم را حل کنی و یا خطری را از سر راه انسانها

بررداری و در آن فایده‌هدایتی باشد و باعث تقویت اعتقادی مردم گردد و اساساً خدا کسی را اکرام می‌کند (یعنی به او قدرت کرامت عطا می‌کند) تا مردم به او اعتماد نموده و سخنانش را بپذیرند، مثلاً اگر گفت نماز بخوان یا کار خوب کن، مردم با دیدن کرامت این شخص دستورات او را راحت‌تر اطاعت کنند.» بنابراین راه تشخیص اولیاء خدا از اولیاء شیطان، دیدن رفتار و عملکرد آنهاست نه دیدن کارهای عجیب و غریب، یعنی اگر شخصی کاملاً در صراط مستقیم دین بود و از مسیر هدایت خارج نشد می‌تواند از اولیاء خدا باشد ولی اگر صدها کار عجیب انجام داد، اما احکام دین را بلد نبود و رفتارش مورد رضایت اهل بیت علیهم‌السلام نبود قطعاً او از اولیاء شیطان است.

سحر و جادو

برخی از کارهای عجیب هم سحر است. سحر هنری است که ساحر یا جادوگر به وسیله‌ی مهارت و سرعت کار با استفاده از وسائل طبیعی چیزی را در نظر مردم فوق‌العاده یا غیرعادی نشان دهد.

در تعریف سحر آمده است: سحر به کاری گویند که در آن فریبندگی و گیرندگی باشد^(۱) و همراه با خدعه و نیرنگ و ایجاد تخیلات موهوم در افراد و دقت در کار است.^(۲)

همچنین گفته شده سحر، جلوه دادن باطل به صورت حق و آنچه انسان از حيله انجام می‌دهد را گویند.^(۳)

۱ - فرهنگ عمید.

۲ - مفردات راغب.

۳ - المنجد - اقرب الموارد.

بنابراین سحر هم بنا به فرموده قرآن و روایات وجود دارد به جهت اینکه در قرآن آمده است که خدای تعالی هاروت و ماروت را برای مبارزه با سحر فرستاد قضایایی از ساحران در زمان حضرت موسی عليه السلام نیز نقل شده است، سحر با استناد از موارد طبیعی گرفته و در واقع هنرنمایی، چشم‌بندی و عمل زیرکانه فرد ساحر است و این تعلیم دادنی و یادگرفتنی است به خلاف معجزه که آموختنی نیست. در اسلام سحر و جادوگری ممنوع و طبق فتوای مراجع عظام تقلید حرام می‌باشد و در نزد ائمه اطهار عليهم السلام کسانی که با این کارها و اظهار نظرات و پیشگوئی‌ها مردم را فریب می‌دهند، جایگاه‌هایشان جهنم است. (۱)

بنابراین عده‌ای از انسانهای شرور ممکن است که به وسیله سحر مردم را اذیت کنند. اگر چه اصل سحر مسلم است اما خیلی‌ها برای پول درآوردن و امثال آن ادعا می‌کنند که ما سحر و جادو بلدیم و می‌توانیم در کار مردم گره انداخته یا گره‌ای را بگشائیم و برخی مواقع هم با این حرفها برخی را می‌ترسانند یا واقعاً در اثر تلقین سخنانشان گره‌ها و مشکلاتی برای مردم ایجاد می‌کنند که کار اینها نیز حرام است و خدای تعالی در سوره فلق به ما یاد داده است که از شر افرادی که وردهایی می‌خوانند و نخ‌ری را گره زده و در آن می‌دمند به خدا پناه ببریم. ﴿وَمِن شَرِّ النَّفَّاثَاتِ فِي الْعُقَدِ﴾. (۲)

راه مبارزه با سحر

یک راهی را که مکرر تجربه شده و از مسلمات است و بلکه تصریح قرآن است که انسان اگر راه خدا را در پیش بگیرد و مرحله استقامت را واقعاً خوب بگذارند به

۱ - قال النبي صلى الله عليه وآله: «أما إنَّ القَريفَ يُدْفَعُ فِي النَّارِ دَفْعاً»، نهج الفصاحة صفحه ۱۰۵ حدیث ۵۳۲.

۲ - سوره فلق آیه ۴.

هیچ عنوان سحر و جادو برای او کاری نمی‌کند. اگر انسان با خدا ارتباط داشته باشد به قول معروف کسی جرأت نمی‌کند بگوید بالای چشمت ابروست. اصلاً تو خودت را به خدا بسیار دیگر نه کسی می‌تواند تو را چشم بزند و نه اجنه می‌توانند به تو کاری داشته باشند و نه شیطان. و اگر شیطان و جن تو را اذیت می‌کنند به خاطر این است که ارتباط تو با خدا قطع است. اگر انسان در مسیر دین استقامت داشته باشد خدا می‌فرماید ملائکه بر او نازل می‌شوند،^(۱) زیر سایه لطف و عنایت خدا واقع می‌شود و از همه خطرات محفوظ است و اگر بنده رسمی خدا بشود دیگر شیاطین هم نمی‌توانند بر او تسلطی داشته باشند.^(۲)

چشم دل

یکی از مسائلی که امروزه خیلی در میان مردم به خصوص جوانان شایع شده است، مسأله چشم دل و دیدن ملکوت انسانها و یا خبر دادن از مسائل پشت پرده است.

اگر چه در واقع، عالم خلقت ملکوتی دارد و به طور کلی هر چیزی، ظاهر و باطنی دارد و اولیاء خدا آنچنان شرح صدری پیدا کرده‌اند که به حقیقت اشیاء شناخت پیدا کرده‌اند و به اذن خدا از ملکوت عالم باخبر هستند، اما باید توجه داشت که هدف اولیاء خدا رسیدن به خداست نه رسیدن به علم غیب و دیدن باطن افراد و امثال این مسائل که بسیاری از اذهان را به خود مشغول کرده است.

به اعتقاد ما چشم دل یعنی فهم، اینکه می‌گوئیم باید چشم دل داشت تا حقایق را دید منظور این است که انسان باید درک و فهم خود را بالا ببرد تا حقایق را

۱ - ﴿إِنَّ الَّذِينَ قَالُوا رَبُّنَا اللَّهُ ثُمَّ اسْتَفَامُوا تَنْزَّلُ عَلَيْهِمُ الْمَلَائِكَةُ أَلَّا تَخَافُوا وَلَا تَحْزَنُوا﴾؛ سوره فصلت آیه ۶.

۲ - ﴿إِنَّ عِبَادِي لَيْسَ لَكَ عَلَيْهِمْ سُلْطَانٌ إِلَّا مَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْغَاوِينَ﴾؛ سوره حجر آیه ۴۲.

بفهمد و باور کند، پس هر کس فهمش بیشتر است، چشم دلش بازتر است. خیلی‌ها مکرر سؤال می‌کنند آیا فلان شخص چشم برزخی دارد؟ آیا می‌توان باطن افراد را دید؟ آیا کسی هست که بگوید باطن من چه شکلی است و من چگونه انسانی هستم؟!...

در پاسخ باید گفت: اگر خود انسان نفهمد که چه باطنی دارد و چگونه انسانی است باید فاتحه او را خواند، مگر می‌شود کسی خودش نداند که چه انسانی است؟ هر کس به نفس خویش آگاه است. قرآن می‌فرماید: ﴿كَفَىٰ بِنَفْسِكَ الْيَوْمَ عَلَيْكَ حَسِيبًا﴾^(۱) اما این مطلب که عده‌ای از باطن دیگران باخبر باشند به صورت عمومی صحیح نیست، زیرا خداوند ستار العیوب است، و حتی این در سیره پیامبران و ائمه اطهار علیهم‌السلام هم نبوده است، حتی با اینکه برخی از منافقین و دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام همواره در کنار آن بزرگواران بوده‌اند اما هیچ‌گاه ایشان به آنها نفرموده‌اند که شما چه باطنی دارید و ما شما را به شکل حیوان می‌بینیم، در حالی که ائمه اطهار علیهم‌السلام قطعاً از باطن همه چیز و همه کس کاملاً باخبر هستند.

البته باید توجه داشت برخی از اولیاء خدا ممکن است در مواردی خاص هر جا که مصلحت الهی را مدنظر بگیرند یک چنین کاری بکنند اما این موارد بسیار کم و استثنایی می‌باشد و بیشتر جنبه تربیتی افراد را در نظر می‌گیرند و غیر از این موارد اولیاء خدا اصلاً وقت این کارها را ندارند و آنها نیز همچون ائمه اطهار علیهم‌السلام معمولی و طبیعی زندگی می‌کنند و در تمام عمر به فکر کسب کمالات علمی و معنوی خود و جامعه هستند.

اگر چه باید مراقب بود در طول تاریخ افراد عارف‌نما هم بوده‌اند که ادعا می‌کردند ما اسرار غیبی را می‌دانیم و همه چیز برای ما منکشف است یا هر شب به

عرش می‌رویم و امثال این حرفها، همان طور که محی الدین عربی و غزالی این ادعا را داشته‌اند که به عرش رفته‌اند و مقام حضرت علی علیه السلام را از خلفای ثلاثه پایین‌تر دیده‌اند!

به همین جهت انسان باید آگاه باشد که فریب این افراد را نخورد، همان طور که امام صادق علیه السلام می‌فرمایند: «علامت شخص کذاب و دروغ‌گو این است که تو را از مسائل آسمان و زمین و مشرق و مغرب خبر می‌دهد ولی هنگامی که از او در مورد مسائل دینی و یا حلال و حرام سؤال کنی، چیزی نمی‌داند.»^(۱)

تخلیه روح یا خودهیپنوتیزم

هیپنوتیزم کلمه‌ای یونانی به معنای خواب و خود هیپنوتیزم به معنای تخلیه روح است. مسأله تخلیه روح همان خروج روح از بدن به صورت ارادی در هنگام خواب است که از قدیم در میان مسلمانان وجود داشته و از آن استفاده‌های معنوی و مادی نموده‌اند و هنر تخلیه روح از علماء فراوانی همچون میرزای اصفهانی و شیخ فریده الاسلام کاشانی بسیار نقل شده است.

دانشمندان علوم روانی و روحی دنیا هنگامی از خود هیپنوتیزم یاد می‌کنند به خود افتخار نموده و گمان می‌کنند که کشف جدیدی نموده‌اند در حالی که مسأله تخلیه روح از مسائلی است که علماء اسلام از قدیم به آن واقف بوده و بعضاً تخلیه روح داشته‌اند. گاهی از هیپنوتیزم با عنوان خواب مغناطیسی یاد می‌شود و آن در صورتی است که هیپنوتیزم از ناحیه شخص دیگری برای فرد صورت گیرد که در حقیقت همان تخلیه روح به وسیله دیگری می‌باشد و اولین شرط خواب کردن و یا به عبارت دیگر روح دیگری را از بدنش تخلیه نمودن این است که باید خواب

کننده فوق‌العاده جنبهٔ مدیوم^(۱) روحی اش قوی باشد. یعنی دارای ارادهٔ قوی بوده و نفوذ زیادی در طرف مقابل (که اصطلاحاً سوژه نامیده می‌شود) داشته باشد.

و اما تخلیه روح ارادی توسط خود انسان که خود هیپنوتیزم خوانده می‌شود با تمرکز فکر و تمرین و ممارست و تلقین قوی صورت‌پذیر است و البته این کار که توسط خود شخص صورت می‌گیرد مخصوصاً در صورت عدم تسلط شخص کاری خطرناک ولی در عین حال ساده است.

در تخلیه روح، انسان با تمرین‌های فراوان به مرحله‌ای از تمرکز فکر دست یافته و سپس در موقعیتی مناسب که معده سنگین نباشد و محیط مورد نظر، آرام و ساکت باشد در حالی به خواب می‌رود که بتواند به زمان جدا شدن روح از بدن کاملاً احاطهٔ فکری داشته باشد و اگر می‌خواهد توسط تخلیه روح مطلبی را کشف کند باید قبل از خواب دائماً به فکر آن مطلب باشد.

به هر جهت امروزه از خود هیپنوتیزم یا تخلیه روح در کتب روانشناسان و دانش علم‌الروح بسیار یاد می‌شود و این مسأله خرافه و یا خیال موهوم نیست و بلکه در خارج اتفاق می‌افتد و موضوع علمی می‌باشد و این کار نیز هم می‌تواند توسط اولیاء خدا صورت گیرد و هم توسط اولیاء شیطان، لیکن منظر و دیدگاه اولیاء خدا مثبت و دیدگاه اولیاء شیطان منفی است و باید توجه داشت که افراد گمراه و منحرف نیز با تمرین و تمرکز می‌توانند به این هنر دست یافته و از آن به عنوان یک وسیلهٔ جذب‌کننده استفاده کنند و یا حتی به برخی اطلاعات شخصی افراد دست یابند که ما باید مراقب باشیم فریب این افراد را نخوریم.

خواب و رؤیا

یکی از مسائلی که در میان مردم خیلی مهم جلوه کرده و به آن بسیار اهمیت می‌دهند مسأله خواب یا رؤیا می‌باشد.

به راستی خواب یا رؤیا تا چه حد اهمیت دارد و آیا انسان با دیدن هر خوابی باید فوراً دنبال تعبیر آن باشد و یا دیدن خواب باید در تصمیمات و فعالیت‌های روزمره یک شخص تأثیرگذار باشد؟

در بین دانشمندان و فلاسفه مادی و علما و صاحب‌نظران از فلاسفه الهی اختلاف زیادی در موضوع خواب دیدن و رؤیاها وجود دارد و کتابهایی در این موضوع نوشته شده است. آنچه مهم است باید توجه داشت که پنجاه درصد رؤیاهای ما از افکار روزانه ما به وجود آمده و هیچ حقیقت و تعبیری ندارد و به اصطلاح قرآن «اضغاث احلام» و خواب‌های بی‌معنا و دور از حقیقت نام دارند و از باب اینکه گفته‌اند همواره زیانتان را به خیر باز کنید تا آن خیر را بیابید، بهتر است که با کوچکترین مناسبتی که قطعاً در هر رؤیایی وجود دارد تعبیر خوبی برای خوابها نموده و از کنار آن به سادگی بگذرید.^(۱) ولی حداقل چهل درصد رؤیاها تعبیر دارد و از آینده و یا واقعیت‌های مجهول و حقایق پشت پرده خبر می‌دهد و ده درصد باقی مانده هم قدری در کشف حقایق صریح است که حتی احتیاج به تعبیر ندارد و آنچه دیده شده، جز همان چیز، مطلب دیگری نخواهد بود که به آن رؤیای صادق می‌گویند. ولی در عین حال رؤیاها به

۱ - عن ابی جعفر علیه السلام عن النبی صلی الله علیه و آله كَانَ يَقُولُ إِنَّ رُؤْيَا الْمُؤْمِنِ تُرْفُ بَيْنَ السَّمَاءِ وَالْأَرْضِ عَلَى رَأْسِ ضَاحِبِهَا حَتَّى يُعْبَرَهَا مِثْلَهُ فَإِذَا عَبَّرَتْ لَزِمَتِ الْأَرْضَ فَلَا تَنْقُصُوا رُؤْيَاكُمْ إِلَّا عَلَى مَنْ يَغْفِلُ. اصول کافی جلد

خاطر آنکه روح کاملاً نتوانسته قطع علاقه از مادیات و تخیلات بکند هیچ نوعش حجیت ندارد، به خصوص در صورتی که بخواهد برخلاف احکام و یا معارف ثابت شده در اسلام، مطلبی را اثبات کند، بنابراین در خوابها حجّیتی نیست مگر در خواب انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام که در حقیقت خواب آنها مانند بیداری است.

صاحب کتاب ریاض العلماء در شرح حال مرحوم علامه حلّی رحمته‌الله می‌نویسد: روزی علامه حلّی رحمته‌الله در مسجد نشسته بود و مشغول تدریس بود. ناگهان دیوانه‌ای وارد مسجد شد و ایشان به خاطر اینکه در احادیث صحیح‌های آمده است که نباید اجازه داد که دیوانه وارد مسجد شود به خاطر آنکه مبادا به مسجد بی‌احترامی کند لذا دستور فرمود تا او را از مسجد بیرون کنند.

مرحوم علامه شب در عالم رؤیا دید که شخصی به او اعتراض می‌کند که چرا دیوانه را از مسجد بیرون کردی و فردای آن شب در مسجد دوباره همان دیوانه وارد می‌شود و مرحوم علامه مجدداً دستور می‌دهد که او را با آرامی بیرون کنند.

در شب دوّم و سوّم به همین ترتیب خواب می‌بیند که نباید آن دیوانه را از مسجد بیرون کند ولی در عین حال او همه روزه موقع درس، وقتی می‌بیند که آن دیوانه وارد مسجد شده دستور می‌فرماید که او را بیرون کنند.

بالآخره در شب چهارم در عالم رؤیا باز همان شخص را می‌بیند که به او می‌گوید: چرا با آنکه من مکرّر تو را از بیرون کردن آن دیوانه نهی کرده‌ام باز هم او را بیرون می‌کنی؟

مرحوم علامه می‌گوید: اگر هزار مرتبه هم شما مرا در خواب نهی کنی، من او را برای هزار و یکمین مرتبه بیرون می‌کنم، زیرا خواب حجّیت ندارد ولی آن روایاتی که در مورد کراهت ورود دیوانه به مسجد وارد شده، از نظر من معتبر است.

در آن هنگام آن شخص در عالم خواب از مرحوم علامه حلی تقدیر می‌کند. (۱)

بنابراین باید توجه داشت که خواب حجّت شرعی ندارد، ولی همان طور که در تقسیم‌بندی خوابها گفته شد این نظریه هم صحیح نیست که برخی از فلاسفه مادی یا روانشناسان اصطلاحی دنیا همچون فروید همه خوابها را منشأ گرفته از جنبه‌های فکری و نفسانی روزانه انسان دانسته و آن را کاملاً بی پایه و اساس تصوّر کرده‌اند.

بلکه نظریه صحیح این است که پنجاه درصد خوابها، تصویر سازی ذهنی و فکری می‌باشد و بقیه یا رؤیای صادقه است و یا خوابهایی که تعبیر دارند و اگر ما خواب را حجّت نمی‌دانیم به جهت این نیست که همه خوابها را باطل می‌دانیم بلکه به جهت این است که در موضوعی که نیم آن بی معنا و دور از حقیقت است نمی‌توان حسابی باز کرد و سیره بزرگان ما نیز همین بوده که خواب را دلیل و حجّت شرعی نمی‌دانسته‌اند و اگر هم در کتبی همچون بحار الانوار، عقبری الحسان، دارالسلام و دهها کتاب دیگر رؤیاهای صادقه‌ای نقل شده به جهت موید بودن برای مطالب ثابت شده است نه به جهت ارائه دلیل یا اثبات حقیقت، بنابراین ما نباید آنچنان تفریط کنیم که همچون برخی فلاسفه مادی خواب را به طور کلی تصویر سازی ذهنی بدانیم و نیز نباید آنچنان افراط و زیاده‌روی کنیم که پرفروش‌ترین کتابها، کتاب تعبیر خواب باشد یا در قرآنها و مفاتیح و کتب ادعیه مساجد و مکانهای مقدّس خواب و رؤیاهای خود را پشت نویسی کنیم و به دروغ بنویسیم که اگر از روی این مطلب چند مرتبه ننویسید دچار گرفتاری خواهید شد که این کارها اصلاً صحیح نیست. همچنین نباید اهمیت آنچه در خواب می‌بینیم از آنچه در بیداری به ما می‌رسد برای ما بیشتر باشد.

استاد ما می‌فرمودند: «من به شخصی هر چه می‌گفتم نماز بخوان، گوش نمی‌داد، یک روز دیدم ایشان با حالت گریه به نزد من آمد و گفت: من دیگر از این به بعد نماز می‌خوانم. از او پرسیدم چطور شد که بالأخره پذیرفتی که باید نماز بخوانی؟ او گفت: من دیشب در خواب دیدم که شما با حالت خاصی به من می‌گویید چرا نماز نمی‌خوانی؟ و این سخن شما در من خیلی اثر گذاشت و تصمیم گرفتم که دیگر نماز بخوانم! من به او گفتم: یعنی شما خواب را به بیداری ترجیح می‌دهید، من این همه در بیداری به شما گفتم نماز بخوان گوش نکردی، البتّه حالا خدا را شکر که بالأخره تصمیم گرفتی نماز بخوانی.»

برخی از مردم این طور هستند، اگر در خواب به آنها مطلبی القاء شود بهتر از بیداری می‌پذیرند که این صحیح نمی‌باشد.

نتیجه اینکه ما باید تنها به خوابها و رؤیاهای صادق و صحیح آن هم به عنوان موید توجّه داشته باشیم نه کمتر و نه بیشتر و بدانیم که از علماء و اولیاء خدا نیز رؤیاهای صادق‌ای که بسیار درس‌آموز است نقل شده که حکمت‌ها و حقایقی در آنها نهفته شده است و البتّه هرگاه این حقایق در حالتی بین خواب و بیداری به آن بزرگواران القاء می‌شده است با عنوان مکاشفه مطرح گردیده و هرگاه در بیداری و توجّه کامل روح آنها حقایق و حکمت‌هایی را درک کرده یا دیده است با عنوان مشاهده نقل می‌شود که این دو با خواب تفاوت دارد و نقل و بیان این موارد نیز مشکلی ندارد و بلکه مفید و درس‌آموز است. امّا باید توجّه داشته باشیم که نقل مکاشفات یا رؤیاهای صادق باید بدون کم و زیاد و تحریف باشد و علاوه بر آن با مسائل خرافی و بی‌اساس مختلط نگردد. همچنین طبق فرمایش پیامبر اکرم ﷺ بهتر است انسان خوابش را فقط برای خردمندان و یا دوستان صمیمی خود تعریف

نماید^(۱) و حتی بهتر آن است که با وجود دریای احادیث و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام و این همه مطالب علمی و عقلی که در دین ما هست، از نقل خواب و رؤیا صرف‌نظر کرد.

ظهور یا حضور ارواح

بدون تردید ارواح در عالم قبل از دنیا و عالم پس از آن با یکدیگر معاشرت داشته و دارند و کاملاً با هم زندگی نموده و می‌کنند.^(۲) اما در این دنیا به جهت اینکه لباسی به نام بدن به همراه دارند یکدیگر را نمی‌شناسند و آن شناسایی قبلی که مربوط به عالم تجرّد از این بدن بوده است از بین می‌رود و بلکه تنها یکدیگر را به وسیله همین ظاهر بدن می‌شناسند. اما گاهی بعضی از انسانها یا به خاطر تزکیه نفس و یا به خاطر آنکه مدیوم آنها قوی است می‌توانند ارواحی که از این عالم رفته‌اند را ببینند و آنها را به شکل همان بدنهایی که در این عالم بوده‌اند مشاهده کنند که ما این حالت را ظهور یا حضور ارواح می‌نامیم.^(۳)

خیلی‌ها سؤال می‌کنند که به راستی آیا احضار روح صحیح است یا خیر؟ در پاسخ باید گفت حضور یا ظهور ارواح در دنیا قطعاً امکان‌پذیر است اما در مورد احضار ارواح توسط افرادی همچون مرتاضان هندی باید گفت:

ارواح بعد از مرگ به سه دسته تقسیم می‌شوند:

اول: افراد معاند و اهل عذاب که طبعاً آنها در عذاب الهی محبوسند و اجازه حضور در جلسه احضار ارواح و امثال آن را ندارند.

۱ - قال النبی صلی الله علیه و آله: «... وَ لَا تُحَدِّثُ بِهَا إِلَّا لَبِيباً أَوْ حَبِيباً»، نهج الفصاحه صفحه ۳۴۴ حدیث ۱۴۶۰.

۲ - تسلیه الفؤاد صفحه ۱۱۹ و کافی جلد ۳ صفحه ۲۴۹.

۳ - عالم عجیب ارواح صفحه ۱۶۶ و ۱۶۷.

دوم: کسانی که عقاید خوبی دارند ولی معصیت‌کارند. آنها هم مانند کسی که بیهوش می‌شود و یا به خواب عمیقی فرو می‌رود و ناگهان بیدار می‌شود و می‌بیند که صبح شده، هستند یعنی ناگهان چشم باز می‌کنند و می‌بینند که قیامت بر پا شده است.

البته این دسته طبق روایات ممکن است برخی مواقع همچون بعضی از شبهای جمعه برای ساعتی به دنیا برگردند که این جنبه عمومی ندارد. به همین جهت این گروه نیز معمولاً نمی‌توانند احضار شوند.

دسته سوم: اولیاء خدا و ارواح آزاد هستند که آنها هم در بهشت برزخی زندگی می‌کنند و شأن و مقامشان بالاتر از آن است که احضار شوند. (۱) بنابراین در این مجالس احضار ارواحی که صورت می‌گیرد به احتمال قوی شیاطین و یا ارواح خبیثه حضور پیدا می‌کنند و خود را به نام روحی که منظور احضارکننده بوده معرفی می‌کنند. (۲)

البته در رابطه با احضار روح، تنها اولیاء خدا و انسانهای پاک ممکن است بنا به مصالحی با ارواح و اولیاء و صالحان ارتباطی داشته باشند و نمونه‌های فراوانی از جمله ارتباط سلمان فارسی یا محمد بن ابی بکر با ارواح (۳) در تاریخ نقل شده است و غیر آن هم مگر خداوند اجازه داده و طبق مصالح الهی این برنامه صورت بگیرد، به عنوان مثال در روایت آمده است که خداوند روح مقتولی که از روی ظلم

۱ - عن أبي جعفر الجواد عن آبائه عليهم السلام قال قيل لامير المؤمنين عليه السلام صف لنا الموت فقال علي الخبير سقطتم، هو احد ثلاثة امور يرد عليه، إما بشارة بنعيم الأبد وإما بشارة بعذاب الأبد وإما تحزين و تهويل و امره مبهم... بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۱۵۳، مجمع البيان تفسير روايي آيه ۳۲ سوره فاطر و بحارالانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۱۳.

۲ - در محضر استاد جلد ۲ صفحه ۳۰۹ و عالم عجيب ارواح صفحه ۱۷۰.

۳ - بحارالانوار جلد ۲۲ صفحه ۳۷۴ الی ۳۸۰.

کشته شود را آزاد می‌گذارد تا انتقام قاتل را پس بگیرد^(۱) و به همین جهت اگر دقت کنیم معمولاً قتل صورت نمی‌گیرد مگر اینکه خدا قاتلش را نمایان می‌سازد.

جان دادن و سؤال قبر و فشار قبر

یکی از تفکراتی که به اشتباه در میان مردم جا افتاده و با متون دینی ما سازگاری ندارد این است که اکثر آگمان می‌کنند، مرگ و جان دادن برای همه مردم بسیار سخت و طاقت‌فرسا است. در حالی که با رجوع به آیات قرآن و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام متوجه حقیقت امر خواهیم شد. خدای تعالی در قرآن کریم جان دادن را به حالت مستی تشبیه نموده و فرموده است: ﴿وَجَاءَتْ سَكْرَةُ الْمَوْتِ﴾^(۲) موقعی که مرگ انسان می‌رسد و انسان از آن هراسان است حالتی همچون بیهوشی یا مستی به انسان دست می‌دهد به طوری که به راحتی جان از بدنش جدا می‌گردد. حتی انسانی که به شدت در حال تصادف و زلزله و امثال آن می‌میرد شاید به چشم ما خیلی سخت مشاهده شود اما در حقیقت خدای مهربان در یک لحظه بدون کوچکترین سختی روح را از بدن این افراد جدا می‌کند، یعنی درست مثل وقتی که باد عبا یا چادر یک فرد را از بدن جدا می‌کند و آن شخص هیچ ناراحتی یا دردی حس نمی‌کند همین طور روح از بدن جدا می‌شود.

ولذا جان دادن برای شیعیان و مؤمنین بسیار آسان است و مانند بوئیدن گلی می‌باشد. و اگر از حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم هم نقل می‌کنند که در لحظه احتضار برای سختی جان‌کندن امت نگران شده و دعا نموده‌اند، در حقیقت برای افرادی است که سخت شیفته دنیا، دارایی، اموال و اولاد خود هستند، زیرا به طور طبیعی جدا

۱ - بحار الانوار جلد ۵۸ صفحه ۲۳۰ و جلد ۶۰ صفحه ۴۴.

۲ - سوره ق آیه ۱۹.

نمودن یک شخص از وابستگی‌هایش سخت است و به همین جهت محبت دنیا مذموم است.

بنابراین جان دادن برای افرادی که دلبستگی زیادی به دنیا و زینت‌های آن ندارند هرگز سخت نمی‌باشد چون دنیا را همچون زندان تصور می‌کنند لذا هر لحظه منتظر آزادی از زندان دنیا هستند^(۱) به طوری که مولای متقیان علی علیه السلام در لحظه شهادت فرمودند: «فزت ورب الكعبة»^(۲)، به هر حال خروج روح از بدن برای شیعیان بسیار آسان است به طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «ألا و من أحبّ علياً يهون الله عليه سكرات الموت، و يجعل قبره روضة من رياض الجنة»^(۳) آگاه باشید هر کس علی علیه السلام را دوست داشته باشد خدا جان دادن را بر او در هنگام مرگ آسان می‌گرداند و قبر او را باغی از باغهای بهشت قرار می‌دهد. و حضرت علی علیه السلام نیز فرمودند: «در میان شیعیان، هر کدام که محبت شدیدتری به ما دارند خارج شدن روح از بدنشان مانند آن است که آب گوارای خنکی را یکی از شما در روز گرم تابستان بیاشامد و از آن لذت ببرد و بقیه شیعیان نیز مثل تکان خوردن در رختخواب یا خرخر کردن در خواب جان از بدنشان جدا می‌شود.»^(۴)

علاوه بر آن در رابطه با شب اول قبر نیز برداشتهای غلطی صورت گرفته است. هم اکنون اگر از شما در مورد شب اول قبر سؤال شود چه ذهنیتی نسبت به آن دارید؟

حتماً خواهید گفت: فشار قبر، ترس، تنهایی، گرز آتشین، نکیر و منکر و...

۱ - بحارالانوار جلد ۳۶ صفحه ۱۲۴ و جلد ۳ صفحه ۳۴۵.

۲ - همان جلد ۳۳ صفحه ۲۵۰ و جلد ۷۳ صفحه ۱۲۸.

۳ - القطره جلد ۱ صفحه ۱۸۷، بحارالانوار جلد ۲۷ صفحه ۱۱۴.

۴ - تأویل الآيات جلد ۲ صفحه ۷۷۶، بحارالانوار جلد ۴۲ صفحه ۱۹۴ و تفسیر برهان جلد ۴ صفحه

در حالی که اینگونه نظر دادن دور از اجتهاد و استنباط روایی است. وقتی که روایات مربوطه به شب اول قبر را بررسی می‌کنیم می‌بینیم آن طور هم که ما فکر می‌کنیم شب سخت و ترسناکی نیست. بلکه شب آزادی است،^(۱) شب ملاقات با پروردگار و ائمه اطهار علیهم‌السلام است،^(۲) شب بیداری است^(۳)، شب شروع زندگی اصلی است.^(۴)

شب اول قبر برای همه مساوی نیست، بلکه اولیاء خدا و اهل تزکیه نفس فوراً به آسمان چهارم می‌روند و هیچ عذابی ندارند و به جای نکیر و منکر بشیر و مبشر با چهره‌های شاداب و خندان از آنها استقبال نموده^(۵) و در همان مسیر حرکت به سوی آسمان چهارم سوالاتی را می‌پرسند. آنها فشار قبر ندارند و شهدا نیز اینگونه‌اند و امام صادق علیه‌السلام نیز فرموده‌اند شهدا با همان ضربتی که در راه خدا می‌خورند از گناهان پاک می‌شوند^(۶) و دیگر نیازی نیست که فشار قبر کفاره گناهانشان باشد. عده‌ای هم شیعیان و مؤمنینی هستند که اعتقادات صحیحی دارند اما گنه کار می‌باشند، اینها اگر فشار قبری هم داشته باشند همان اوائل است و طول نمی‌کشد سوال قبر هم ندارند^(۷) و حساب و کتابشان می‌ماند تا روز قیامت و تا آن

۱ - قال علی علیه‌السلام: الدنيا سجن المؤمن، بحارالانوار جلد ۴۳ صفحه ۳۴۵ و قال الصادق علیه‌السلام: اذا قبضه الله

صیر تلك الروح في قالب كقالبه في الدنيا... تسلیة الفؤاد صفحه ۱۱۹ و کافی جلد ۳ صفحه ۲۴۹.

۲ - ﴿يَا أَيُّهَا النَّفْسُ الْمُطْمَئِنَّةُ * ارْجِعِي إِلَىٰ رَبِّكِ رَاضِيَةً مَّرْضِيَّةً﴾ سورة فجر آیه ۲۷ - ۲۸، و کفایة

الموحدین جلد ۴ صفحه ۲۳۵ و بد نقل از تفسیر امام حسن عسکری علیه‌السلام.

۳ - قال علی علیه‌السلام: الناس نیام اذا ماتوا انتبهوا. بحارالانوار جلد ۴ صفحه ۴۳.

۴ - اصول کافی جلد ۳ صفحه ۲۴۹.

۵ - وادراً عنی منکراً و نکیراً و ارعینی مبشراً و بشیراً دعای ماه رجب مفاتیح صفحه ۲۷۸ و فروع کافی

جلد ۳ صفحه ۲۳۸.

۶ - روح شهید صفحه ۱۷، مستدرک جلد ۱ صفحه ۳۴۰، و بحارالانوار جلد ۶ صفحه ۱۲۵.

۷ - فروع کافی جلد ۳ صفحه ۲۳۵.

روز بیهوش و خواب هستند و عده‌ای هم معاندین و دشمنان دین خدا و کفار هستند که نکیر و منکر با چهره‌های غضبناک بر آنها وارد می‌شوند و آنها در قبر خود در عذاب هستند تا روز قیامت. در حقیقت آنچه در رابطه با گرز آتشین و عذابهای ملائکه در قبر نقل شده در مورد همین دسته سوّم می‌باشد و ائمه مکرّر فرموده‌اند که قبر برای عده‌ای بهشت است و برای عده‌ای حفره‌ای از آتش جهنّم.^(۱)

حلال و حرام ظاهری و واقعی

یکی از انحرافات فکری که از ناحیه متصوّفه تولید و ترویج شده و متأسّفانه برخی افراد حسابی به آن معتقد شده‌اند مسأله اثر وضعی و حلال و حرام ظاهری و واقعی می‌باشد.

ابتدا باید گفت قطعاً هر چه را که اسلام حلال اعلام نموده برای روح و بدن انسان مفید است و آنچه را که حرام نموده برای انسان مضرّ است. مثلاً خوردن گوشت خوک در اسلام حرام اعلام شده و امروزه جوامع علمی بشری نیز به این حقیقت پی برده‌اند. به عنوان نمونه دکتر آلبرت دویچ در این رابطه می‌نویسد: «این حقیقت را بدانید که از هر شش آمریکایی یک نفر مبتلا به مرض ترکیبوز است که در اثر خوردن گوشت خوک به آن مبتلا می‌شوند. زیرا گوشت خوک پر از کرم تریشین زنده‌ای است که از این گوشت به داخل بدن انسان رفته، به میان عضلات او راه پیدا می‌کند و رفته رفته موجب دردها و ناتوانی‌ها و بالأخره مرگهای فجیع می‌گردد...»
و آن چیزهایی که ذاتاً حرام نیست ولی به جهت سرقت و دزدی یا به خاطر ظلم نمودن و تجاوز به حریم دیگران، حرام است نیز اگر چه در بدن انسان هیچ اثر

۱- روایات «احوال البرزخ و القبر و عذابه و سؤاله» در این زمینه در بحارالانوار جلد ۶ باب ۸ متعدّد آمده

منفی نمی‌گذارد ولی در روح انسان اثرات منفی خطرناکی همچون جرأت پیدا کردن در مخالفت امر خدا، شقاوت و افسارگسیختگی را به دنبال خواهد داشت و باعث کدورت روح آدمی می‌گردد. این حقیقتی است که کاملاً ثابت است و جای بحث ندارد.

اما آنچه که به غلط در اذهان برخی مردم شکل گرفته این است که گفته می‌شود اگر انسان مال حرامی را ندانسته بخورد نیز در روح او اثراتی خواهد داشت! مثلاً می‌گویند اگر در یک مهمانی، صاحب‌خانه غذایی که از مال دزدی یا مالی که خمسش داده نشده به شخصی بدهد ولو این شخص مهمان گناهی مرتکب نشده، چون از حقیقت این غذا بی‌خبر بوده است ولی به هر حال در روحش اثراتی به جا می‌ماند!

این فکر کاملاً غلط و بی‌منطق است و با سیره ائمه اطهار علیهم‌السلام و با هیچ عقل سلیمی سازگاری ندارد. زیرا چطور ممکن است شخصی بدون آگاهی و به قصد اینکه غذای حلال بخورد، ندانسته غذای حرامی را بخورد و در روحش اثرات منفی به جا بماند. چطور می‌شود که این شخص گنه‌کار نیست ولی به هر حال در پیشرفت روحی‌اش اثر گذاشته و او را از کمالات و حرکت به سوی خدا باز دارد؟! بهترین پاسخی که استاد عزیزم به این انحراف فکری داده‌اند این است که می‌فرمودند: «پس آیا در مورد امامان معصوم علیهم‌السلام که با زهر مسموم شده و به شهادت رسیده‌اند نیز باید بگوئیم چون غذای مسموم را خورده‌اند اگر چه گناهی نکرده‌اند ولی نعوذبالله در روح آنها اثرات منفی به جا گذاشته شده است؟!»

آیا این با عدالت خدای حکیم سازگار است که شخصی که هیچ گناهی ندارد تنها به جهت خوردن غذای حرامی که از حرمت آن بی‌خبر است روحش کدر گردد و در روح و جانش اثرات منفی گذاشته شود؟!»

کسانی که این ادّعی‌های واهی را نموده‌اند آیا برای مدّعی‌های خود می‌توانند دلیلی از قرآن یا روایات مطرح کنند؟ آیا حتی یک روایت صحیح از ائمه اطهار علیهم‌السلام در این رابطه نقل شده است؟

بله، اگر ائمه اطهار علیهم‌السلام ما را از امور شبهه‌ناک منع نموده‌اند و فرموده‌اند از شبهات پرهیزید تا خطرات و هلاکت شما را تهدید نکنند در مورد جایی است که ما به چیز مشکوکی برخورد می‌کنیم مثلاً جایی که احتمال بدهیم معامله ما ربوی باشد در اینجا بهتر است که توقف کنیم تا کاملاً به حلال یا حرام بودن این معامله پی ببریم و فوراً اقدام نکنیم.

اما در مورد خوردن غذاها، در مهمانی‌ها یا در مورد خرید در بازار مسلمین به ما فرموده‌اند که تجسس کنید بلکه فرموده‌اند بازار مسلمین احترام دارد، دستِ مسلمان اعتماد دارد و در بازار مسلمین هر چه خریداری کنید حلال و پاک است. این را اصطلاحاً قاعده‌ی می‌گویند و در بین فقها و دانشمندان علوم دینی اصولی از این قبیل همچون اصل اباحه و اصل طهارت نیز ثابت است. یعنی اصل این است که همه چیز پاک است مگر اینکه قطعاً ثابت شود که نجس است، یا اصل این است که همه چیز مباح است مگر اینکه حرام بودنش ثابت گردد. به راستی آیا دینی که اینگونه قوانینی دارد می‌تواند در مقابل بگوید اما اگر چیزی را ندانسته خوردی و حرام بود، بالأخره در روح تو اثرات بدی خواهد داشت؟!!

مگر پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند که مردم در آنچه که نمی‌دانند حساب و کتابی ندارند؟ پس آیا می‌توان به راحتی این تفکر غلط را پذیرفت؟

بنابراین یک مسلمان واقعی کسی است که حلال و حرام را بشناسد و از حلال خدا استفاده کند و از حرام خدا پرهیز نماید و بداند که در صورتی که با آگاهی کامل از حرمت چیزی، آن را بخورد قطعاً گناه کار و مجرم است و در روحش اثرات منفی

به جای می‌ماند. اما اگر چیزی را به گمان اینکه حلال است بخورد ولی اتفاقاً حرام بوده باشد هیچ‌گونه اثر منفی روی شخص نخواهد گذاشت، مثلاً اگر کسی به اشتباه شراب را به گمان اینکه سرکه است بخورد و بعداً ولو حالت مستی هم به او دست بدهد، در نزد خدای تعالی نه تنها هیچ گناهی انجام نداده بلکه از درجات او نیز کاسته نمی‌شود و در سیر و سلوک و پیشرفتهای معنوی او نیز اثر بد نخواهد داشت. همان طور که در اثر وضعی غذای مسمومی که ائمه اطهار علیهم‌السلام خورده‌اند کشته شدن بوده است ولی آن کشته شدن نه تنها در روح آنها هیچ اثر بدی نگذاشته بلکه آن بزرگواران به این نوع کشته شدن افتخار نموده و شهادت را به عنوان یک فرهنگ الهی معرفی نموده‌اند.

فکر و عقل

متأسفانه اکثر فلاسفه، نویسندگان و دانشمندان در تعریف فکر و عقل اشتباهات و انحرافات فراوانی دارند و من در این کتاب نمی‌خواهم به صورت مفصل در این موضوع سخن بگویم فقط به همین مقدار اشاره می‌کنم که برخی عقل و فکر را یک چیز می‌دانند در حالی که طبق روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام فکر، دلیل عقل و راه رسیدن به آن است^(۱) و عقل همان فطرت سلیم انسان است یعنی عقل همان معارف و حقایقی است که خدای تعالی همراه با خلقت انسان به او عطا نموده است.^(۲) عقل اولین مخلوق خدا از روحانیین است^(۳) و وجود پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم عقل

۱ - قال الصادق علیه‌السلام: یا هشام ان لكل شیء دليلاً و دليل العقل التفكر الى آخر الحديث، اصول کافی جلد ۱ صفحه ۱۹.

۲ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۹۷ و عوالم جلد ۲ صفحه ۴۴ و ۴۰.

۳ - قال النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وآلهم‌وسلم اول ما خلق الله العقل، بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۹۷.

کل است، زیرا سرچشمه تمام معارف و علوم و حکمت‌های الهی است. عقل حجّت باطنی پروردگار است^(۱) و لذا عقل خطا نمی‌کند بلکه انسانی که با تفکر صحیح، خود را به سرچشمه زلال عقل خویش نرساند خطا کار است. زیرا فکر همچون آینه صافی است^(۲) که اگر به سوی عقل گرفته شود نور حقایق باعث هدایت انسان می‌گردد و در صورتی که به سوی عقل گرفته نشود باعث گمراهی انسان می‌گردد. عقل، عقال از جهل است،^(۳) عقل بندگی خداست و به وسیله آن بهشت کسب می‌گردد^(۴) و فکر به جهت اینکه راه رسیدن به عقل است بهترین عبادات شمرده شده است،^(۵) اشتباهاتی که در عالم صورت می‌گیرد به جهت افکار غلط است، چون این افکار است که اگر از مسیر حقیقی منحرف گردد انسان را از عقل به سوی جهل می‌کشاند و اگر تفکر انسان صحیح باشد به عقل و در نتیجه بندگی و اطاعت خدا منجر می‌شود.^(۶) به همین جهت افرادی که آینه دل خود را به سوی شیطان بگیرند جاهل اند^(۷) اما کسانی که آینه دل خود را به سوی معارف خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام بگیرند عاقل نامیده می‌شوند و در لسان روایات ما حتی دیوانه را به جهت اینکه به هر حال ما فی الضمیر دارد یعنی عقل دارد ولی به جهت بیماری

۱ - قال الصادق علیه‌السلام یا هشام إن لله على الناس حجتين حجة ظاهرة و حجة باطنه فاما الظاهرة فالرسول و

الانبياء والائمة عليهم‌السلام و اما الباطنة فالعقول، اصول کافی جلد ۱ باب عقل صفحه ۱۹.

۲ - قال علی علیه‌السلام : الفكر مزاة صافية، نهج البلاغه حکمت ۳۶۵.

۳ - قال النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : ان العقل عقال من الجهل الى آخر الحديث، عوالم جلد ۲ صفحه ۵۴ و بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۱۷.

۴ - عن بعض اصحابنا رفعه الى ابي عبدالله علیه‌السلام قال قلت له ما العقل؟ قال علیه‌السلام ما عبد به الرحمن و اكتسب به الجنان الى آخر الحديث، عوالم جلد ۲ صفحه ۷۰ و بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۱۶.

۵ - نهج الفصاحة صفحه ۴۳۶ حدیث ۲۰۵۹.

۶ - بحار الانوار جلد ۱ صفحه ۱۳۱.

۷ - عوالم جلد ۲ صفحه ۴۵.

وسیله به کار انداختن عقل را ندارد جاهل ندانسته بلکه او را یک مریض خوانده‌اند. (۱)

بنابراین عقل و فکر، آن طور که اکثر فلاسفه تعریف کرده‌اند یک چیز نمی‌باشند و بلکه فکر راه رسیدن به عقل است. به همین جهت فکر حجت نیست چون ممکن است خطا کند، اما عقل حجت باطنی پروردگار است و خطا نمی‌کند.

استقلال روح

یکی دیگر از اشتباهات و انحرافات فکری مادیین و جمعی از فلاسفه این است که آنها معتقدند تعلق روح به بدن مانند تعلق عرض به جوهر است و به کلی از خود استقلال ندارد و با از بین رفتن بدن، روح نیز از بین می‌رود. در حالی که متدینین به ادیان جهان و جمعی از دانشمندان علم پسیکولوژی می‌گویند: «روح، دارای استقلال کاملی است که پس از مرگ و از بین رفتن بدن باقی می‌ماند، بلکه اقوی و افضل از بدن است.»

یکی از مسائل و مباحث جدی فلسفی شناسایی حقیقت و ماهیت روح است و در این زمینه نیز میان دانشمندان و فلاسفه اختلافات نظر زیادی دیده می‌شود. مثلاً فلاسفه می‌گویند جوهر نفس به بدن نیاز دارد! در حالی که اگر منظور آنها از جوهر نفس همان روح انسان باشد، این مطلب کاملاً اشتباه و مغایر با مفاهیم قرآنی و روایی ما می‌باشد.

فلاسفه با استدلالهای فکری و نظام علت و معلولی خود گاهی اگر چیزی را نمی‌پذیرند به جهت این است که آن مطلب با ساختار فکری و یا نظام علی و معلولی آنها سازگار نیست. فلاسفه معتقدند وقتی نطفه‌ای در رحم مادر در چهار

ماهگی اقتضای داشتن روح را پیدا می‌کند خداوند همان موقع روحی را خلق نموده و به بدن وارد می‌کند در حالی که این مطلب کاملاً خلاف آیات قرآن و روایات است، زیرا ما طبق آیات و روایات معتقدیم که روح قبل از خلقت بدن خلق شده^(۱) و پس از آن نیز در عالمی قبل از رحم مادر زندگی کرده است و آن روحی که در چهارماهگی وارد رحم مادر می‌شود روحی است که در عالم ذر وجود دارد^(۲) و به اذن خدا در آن بدن مورد نظر وارد می‌شود، پس اگر منظور فلاسفه از نیاز جوهر نفس به بدن، روح باشد این مطلب صحیح نیست، چون روح قبل از خلقت بدن و در حال مجرّد از بدن وجود داشته است، بنابراین روح حقیقی و بدن لازم و ملزوم نیستند زیرا روح حقیقی انسان، استقلال دارد و این بدن همچون لباسی ظاهری برای آن است.

و آنچه که لازم برای سالم بودن یک بدن است روح نباتی می‌باشد، به همین جهت موقع خواب که روح انسان کاملاً از بدن جدا می‌شود، انسان زنده است و نفس می‌کشد^(۳) و این روحی که در بدن هست روح نباتی است و خواب یکی از نشانه‌های استقلال روح حقیقی می‌باشد.

فرضیه داروین

افرادی همچون داروین که پیرامون تکامل سخن گفته‌اند بر مبنای اصل وراثت، تأثیر محیط، تنازع بقاء و انتخاب برتر، با تکیه بر تفکرات شخصی خود

۱ - قال الصادق عليه السلام في حديث عن امير المؤمنين عليه السلام: خلق الله الأرواح قبل الابدان بألفي عام الى آخر الحديث؛ بحارالانوار جلد ۵۸ صفحه ۱۳۶.

۲ - بحارالانوار جلد ۶۴ صفحه ۱۳۵.

۳ - روی عن ابی الحسن عليه السلام يقول ان المرء اذا نام فان روح الحيوان باقيه في البدن و الذي يخرج منه روح العقل الى آخر الحديث؛ بحارالانوار جلد ۵۸ صفحه ۴۳.

نظریه‌ای داده و می‌گویند: «هر موجود از موجودی دیگر گرفته شده است.» و اسم این نظریه را فرضیه تکامل گذاشته‌اند. مثلاً داروین می‌گوید: حیوانات کم‌کم به صورتهای مختلفی در آمدند، به عنوان مثال زرافه اوّل مثل اسب بوده بعد در اثر محیط و وراثت به این شکل در آمده است و در پایان نتیجه می‌گیرد که انسان هم تکامل یافته همان حیوانات است. در صورتی که این نظر همان طور که از اسمش پیداست، یک «فرضیه» است و هیچ گاه نمی‌تواند در مقابل علم که همان آیات قرآن و روایات اهل بیت علیهم‌السلام است قرار بگیرد و از اعتقادات یقینی ما این است که خدای تعالی، انسان را یک دفعه خلق نموده است. علاوه بر این سخن دانشمندان جهان نیز نظریه داروین را یک حلقه مفقوده خوانده و با تحقیقاتی که داشته‌اند، نظریه تکامل را ناقص دانسته و به این شکل نپذیرفته‌اند.

وسواسی

یکی از چیزهایی که از صراط مستقیم خارج است وسواسی می‌باشد، البته وسواسی نوعی بیماری روحی است و بحث آن مفصل است اما من فقط همین مقدار اشاره کنم که وسواس از ناحیه شیطان است، کسی که وسواس است بنده خدا نیست، بلکه بنده شیطان است، زیرا شیطان او را تحریک می‌کند که اینگونه افراطی شده است.

دین مقدّس اسلام، دین آسایش است نه سلب آسایش، بنده واقعی کسی است که در تمام مسائل دین و در پاکی و نجاست، همان مقداری که خدا فرموده مقید باشد. در زمان پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم تمام مگه بود و یک چاه آب و مردم با سطل از آن چاه آب می‌کشیدند و استفاده می‌کردند. حضرت رسول اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نیز در میان همین مردم زندگی می‌کردند، و هیچ مشکلی هم نبوده است. ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما

یاد داده‌اند که همه چیز را پاک بدانیم و تا موقعی که یقین صد درصد به نجاست چیزی پیدا نکردیم، آن را نجس ندانیم.^(۱) یا به عنوان مثال غسل را می‌توان در طی چند ثانیه و کمتر از یک دقیقه انجام داد، چه دلیلی دارد که این همه وسواسی کنیم. درمان وسواسی نیز فقط به دست خود شخص است، زیرا او باید همچون شخص معتاد، با یک اراده قوی خود را از این مشکل روحی جدا سازد و باید عملاً با شیطان مقابله کند، مثلاً در غسل و وضو عمداً شتاب کند و این را بداند که قطعاً خدا می‌پذیرد و در شستشو نیز هر جا وسوسه شد که چیزی را بیشتر بشوید مخصوصاً با وسوسه شیطان مخالفت نموده و سریع شستن را تمام نماید. به هر حال وسواسی نیز یک وارونه رفتاری و روحی است که باید اصلاح گردد.

سادات مادری

اکثر مردم گمان می‌کنند که سادات مادری یعنی کسانی که مادرشان سیّد است، سیّد نیستند در حالی که این گمانی اشتباه و باطل است. طبق روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام و تأیید عقل و اثبات علم ژنتیک این مطلب کاملاً ثابت است که بین سادات پدری و مادری هیچ تفاوتی وجود ندارد. لذا این مطلب خرافه و شایعه است که می‌گویند سادات مادری فقط جمعه‌ها سیّد هستند. بلکه باید بدانیم که سادات مادری نیز سیّد محسوب می‌شوند و از تمام کمالات روحی و معنوی سادات برخوردار هستند و در سیادت آنها اختلافی نیست و تنها اختلافی که بین مراجع عظام هست در رابطه با این است که آیا به آنها خمس تعلق می‌گیرد یا خیر. در اینجا به جهت اهمیت بحث فوق، مطلبی کاملاً علمی و دقیق را از کتاب انوار زهرا علیها‌السلام نقل می‌کنیم، در کتاب مزبور آمده است:

معنی «ابن»

بدون تردید کلمه «ابن» از نظر قرآن و روایات بر اولاد انسان و اولاد اولاد او تا روز قیامت گفته می‌شود زیرا قرآن به مردم زمان بعثت خاتم انبیاء ﷺ و بعد تا روز قیامت فرموده است: «یا بنی آدم» و بدون تردید به فرزندان دختر انسان فرزند گفته شده و کلمه «ابن» در قرآن به آنها هم اطلاق گردیده است. بنابراین بر اولاد فاطمه زهراء ﷺ «ابن رسول الله» گفته می‌شود چنانکه در زیارت‌های ائمه اطهار ﷺ و حتی در زیارت امامزاده‌ها کلمه: «یا ابن رسول الله» به فرزندان فاطمه زهراء ﷺ گفته شده که طبعاً اگر هیچ دلیلی بر اثبات این ادعا جز همین زیارتها نبود کافی بود ولی بد نیست بحثی را که با جمعی از دوستان درباره سید بودن کسانی که مادرشان از اولاد پیغمبرند داشتیم و ارتباط به مطلب دارد مطالعه کنید.

آیا کسی که مادرش سیده است جزء سادات محسوب می‌شود؟

روزی در بین جمعی از علما و طلاب که از حوزه علمیه قم به مشهد در منزل ما آمده بودند جوانی بود که ادب و انسانیتش بسیار جلب توجه می‌کرد.

از اسم و خصوصیات او سؤال کردم، معلوم شد طلبه فاضلی است که در قم مشغول تحصیل است و چون کتابهای مرا خوانده علاقمند شده که با این جمع به دیدن من بیاید.

از او سؤال کردم که: آیا تو سید و از اولاد پیغمبری؟

گفت: نه، ولی مادرم سیده است.

گفتم: اگر تو که مادرت از فرزندان حضرت فاطمه زهراء ﷺ است انتسابت به

پیغمبر اکرم ﷺ بیشتر از کسی که تنها پدرش از اولاد حضرت زهراء ﷺ است

نباشی قطعاً کمتر نخواهی بود.

اینجا بود که جنجالی بین حاضرین در جلسه در گرفت.

یکی گفت: شما معتقدید که او هم سید است؟

گفتم: اگر کسی معتقد نباشد که او هم مانند سایر فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله از شرافت سیادت برخوردار است، ضرورت مذهب تشیع را انکار کرده است.

دیگری گفت: یعنی او فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله است؟

گفتم: اگر او فرزند پیغمبر صلی الله علیه و آله نباشد، حضرت امام حسن و حضرت امام حسین علیهما السلام و سایر ائمه علیهم السلام هم فرزندان پیغمبر نیستند و گفتن کلمه «یا بن رسول الله» به آنها غلط است.

سوّمی رو به آن جوان کرد و گفت: پس از این به بعد عمّامهات را سیاه ببند.

چهارمی گفت: پس چرا خمس به آنها داده نمی شود؟

پنجمی گفت: مادر جز ظرفی برای انعقاد نطفه فرزند چیزی نیست.

ششمی گفت: اگر مادر به فرزند حق بیشتری دارد باید در وقت جدا شدن زن و

شوهر فرزند را به مادر بدهند.

هفتمی گفت: پس شعر معروف قدیمی چه می شود که شاعر عرب می گوید:

«بنونا بنوا ابنائنا و بناتنا بنوهنّ ابناء الرجال الاباعد».

فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند، ولی فرزندان دختران ما فرزندان مردان

دوری می باشند.

خلاصه با کمال تأسف سر و صدائی برپا شد. من بعد از این اعتراضات ساکت

نشسته بودم و نمی خواستم مطالب خود را با جنجال و سروصدا هدر بدهم، امّا

یکی از آقایان فرمود: پس چرا جواب این همه اشکال را نمی دهید؟

گفتم: همه این اشکالات برگشتش به یک موضوع بیشتر نیست و آن

بی‌اطلاعی آقایان از علم جدید و آیات قرآن و روایات و احادیث اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام است. و لذا اگر تصمیم بگیرید که عرایضم را تا آخر دقیقاً گوش دهید و جنجال نکنید، جواب همه این اشکالات را می‌دهم و نمی‌گذارم بدون اثبات مدّعی خودم شما این مجلس را ترک کنید.

در این بین یکی از آقایان که متأسّفانه از اخلاق اسلامی کمتر استفاده کرده بود، گفت: آقا، این حرفها چیست؟ تا به حال کسی نگفته که فرزند دختر انتسابش به پدر بزرگ بیشتر از فرزند پسر به پدر بزرگ است.

باز من ساکت نشستم و چیزی نگفتم، امّا سایر آقایان از او تقاضا کردند که دیگر حرف نزنند تا من شاید بتوانم مدّعی خود را اثبات کنم و لذا از من تقاضا کردند که بحث را ادامه دهم.

من گفتم: اصل ادّعا این است که؛ انتساب فرزند به مادر و پدر مساوی است و بلکه باید انتساب فرزند به مادر بیشتر باشد؟ به عبارت دیگر آیا پدر و مادر هر دو در انعقاد فرزند نقش دارند یا پدر به تنهایی مؤثر است؟

سپس اضافه کردم و گفتم: این ادّعا یعنی انتساب کامل فرزند دختر به پدر بزرگ، از چهار طریق اثبات می‌شود:

اوّل - از طریق علم جدید و تحقیقاتی در علم ژنتیک و جنین‌شناسی.

دوّم - از راه آیات قرآنی.

سوّم - از نظر احادیث و روایات صحیحیه و زیارات مأثوره.

چهارم - از طریق احکام و قوانینی که در اسلام هست و مطلب ما را

اثبات می‌کند.

در اینجا با آنکه از آن آقا تقاضا شده بود که دیگر حرف نزنند تا من مدّعی خود را اثبات کنم، دوباره سری تکان داد و گفت: شما لازم نیست از چهار طریق مطلب را

اثبات کنید، فقط بگوئید کجای قرآن نوشته که فرزند دختر مثل فرزند پسر به پدر بزرگ مساوی منتسب است.

من دوباره ساکت شدم و نگاه پر معنائی به سایر آقایان کردم یعنی نمی‌گذارد من حرف بزنم.

آقایان حاضر در جلسه دوباره خواهش کردند که او چیزی نگوید و از من تقاضا کردند که سخنم را ادامه دهم.

گفتم: اما از نظر علم جدید شما می‌دانید که انعقاد فرزند از «اسپرما توزئید» که نطفهٔ مرد است و «اوول» که نطفهٔ زن است تشکیل می‌شود. یعنی «اسپرما توزئید» که مانند زالوئی است سرش را وارد شکم «اوول» که شبیه به لوبیائی است می‌کند، سپس دم «اسپرما توزئید» قطع می‌شود و این مجموعه مایهٔ اولیّهٔ نطفه انسان است. (در اینجا شرح مفصّلی دربارهٔ ژنها و علم ژنتیک و مسألهٔ وراثت و اینکه انسان بدون نطفهٔ مادر ممکن نیست بوجود بیاید بیان کردیم که چون در کتاب «سؤالاتی از تفسیر قرآن» و کتاب «پاسخ ما» و کتاب «دو مقاله» مفصّلاً آنها را نوشته‌ام، دوست ندارم دوباره در اینجا تکرار کنم).

ولی این مقدار جای تردید نیست که اگر نطفهٔ مادر نبود، نطفهٔ پدر به هیچ وجه نمی‌توانست به تنهایی منعقد شده و فرزند بوجود بیاید، بلکه به تصدیق علمای علم فیزیولوژی، نطفهٔ مادر در انعقاد فرزند عیناً مثل نطفهٔ مرد مؤثر است.

بالآخره وقتی این موضوع مورد تصدیق آقایان واقع شد همه گفتند: تردیدی نیست که در سرمایهٔ اولیّه و در ایجاد فرزند، مادر و پدر حق مساوی دارند و هر دو به طور مساوی در ایجاد نطفه مؤثرند.

گفتم: از آن به بعد مادر به تنهایی در رشد فرزند تا خاتمهٔ دوران شیرخوارگی مؤثر است. بنابراین از شما سؤال می‌کنم که اگر دو نفر هر کدام سرمایهٔ اندکی

بگذارند و بعد تمام کوشش و فعالیت برای میلیونها برابر شدن آن، به عهده یکی از آن دو نفر باشد، آیا باز هم می‌گوئیم که حق فردی که فقط نیمی از سرمایه اولیه را گذاشته بیشتر از حق فردی است که نیم دیگر سرمایه را داده و هم برای میلیونها برابر شدن آن به تنهایی فعالیت کرده است؟ قطعاً جواب منفی است.

بنابراین چگونه ممکن است پدر که از سرمایه اولیه وجود فرزند تنها نیمی را داده بر مادری که علاوه بر آنکه نیم دیگر را داده، میلیاردها برابر بر سرمایه اولیه اضافه کرده است، حقش بیشتر باشد.

در اینجا باز همان آقا که مکرر از او تقاضا شده بود که حرف نزند گفت: من به شما عرض کردم که از قرآن دلیل بیاورید. اینها که می‌گوئید مطالبی است که از حواس ما خارج است. ما فقط می‌بینیم که از مرد نطفه‌ای به رحم زن می‌ریزد و زن آن را پرورش می‌دهد و بعد به عنوان کودک از او متولد می‌شود.

آقایان علمای حاضر در جلسه همه به او گفتند: مطالبی که ایشان گفتند از نظر علمی به قدری مسلم است که برای ما جای تردید باقی نگذاشته و در این زمان، انسان یا خودش با چشم مسلح این حقایق را مشاهده می‌کند و یا آن قدر این گونه مطالب به تواتر نقل شده که انسان یقین به واقعیتش می‌نماید.

من گفتم: اما از نظر قرآن و روایات و کلمات اهل بیت عصمت و طهارت علیهم‌السلام.

ابن بابویه در کتاب «عیون اخبار الرضا علیه‌السلام» از حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام

نقل می‌کند که فرمود:

«وقتی بر هارون الرشید وارد شدم، سلام کردم، او جواب داد. (تا آنکه

می‌فرماید:) هارون الرشید از من سؤال کرد و گفت: چطور شما می‌گوئید که ما فرزند

و ذریه پیغمبریم و حال آنکه پیغمبر صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم نسل و عقب نداشت. زیرا نسل انسان

مربوط به پسر است و از دختر برای انسان نسل باقی نمی‌ماند و شما که فرزندان

دختر او هستید، نمی‌توانید خود را منتسب به پیغمبر ﷺ بدانید.

من گفتم: از تو خواهش می‌کنم ای امیرالمؤمنین! ^(۱) به حق قرابتی که بین من و تو هست و به حق این قبر مطهر (یعنی قبر رسول اکرم ﷺ) و به حق کسی که در آن دفن است، مرا از جواب این مسأله معاف مدار.

گفت: ممکن نیست مگر آنکه دلیلتان را ای پسران علی علیه السلام برای من بگوئید و تو رئیس و رهبر آنها و امام زمان آنها هستی. این طور به من گفته‌اند. نه، هرگز تو را معاف نمی‌کنم تا دلیلتان را از قرآن در هر مسأله‌ای که از تو سؤال می‌کنم بیاوری و شما فرزندان علی علیه السلام مدعی هستید که تأویل و علم قرآن که همه چیز در آن هست نزد شما است، حتی واو و الفی هم از علوم قرآن از علم شما ساقط نشده و همه را شما می‌دانید و استدلال می‌کنید به این آیه که خدای تعالی فرموده ما در قرآن چیزی را فروگذار نکرده‌ایم ^(۲) و شما خودتان را به این جهت از رأی و فتاوی و قیاس علماء بی‌نیاز می‌دانید.

من گفتم: اجازه می‌دهی جوابت را بدهم؟

گفت: بله.

گفتم: خدای تعالی می‌فرماید: از ذریه ابراهیم، داود و سلیمان و ایوب و یوسف و موسی و هارون است و ما این چنین جزا می‌دهیم نیکوکاران را و همچنین از ذریه ابراهیم، زکریا و یحیی و عیسی است. ^(۳)

(حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: من گفتم: پدر عیسی که بود ای

۱ - حضرت موسی بن جعفر علیه السلام از جهت تقیه، خلیفه ملعون را با این لقب می‌خواندند.

۲ - سوره انعام آیه ۳۸.

۳ - ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ وَ أَيُّوبَ وَ يُوسُفَ وَ مُوسَى وَ هَارُونَ وَ كَذَلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ وَ زَكَرِيَّا وَ يَحْيَى وَ عِيسَى﴾؛ سوره انعام آیه ۸۴.

امیرالمؤمنین؟

هارون گفت: عیسی پدر نداشت.

گفتم: خدا او را به ذریه انبیاء از طریق مادرش مریم ملحق کرده و همچنین ما را به پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ از طریق مادرمان فاطمه زهراء عَلَيْهَا السَّلَام ملحق فرموده است.

می‌خواهی زیادتر برایت دلیل بیاورم؟

گفت: بیاور.

گفتم: کلام خدا که فرموده: پس کسی که با تو محابّه می‌کند درباره اسلام بعد از آنکه برای تو علم آمده است بگو بیاید مباحله کنید ما پسرانمان را می‌آوریم شما هم پسرانتان را بیاورید. (۱) (تا آخر آیه که مفصل است).

(سپس حضرت موسی بن جعفر عَلَيْهِمَا السَّلَام فرمود:) احدی ادعا نکرده که پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در روز مباحله با نصاری کسی را جز علی و فاطمه و حسن و حسین عَلَيْهِمُ السَّلَام زیر کساء داخل کرده باشد. (تا آخر روایت). (۲)

بنابراین از کلمه «ابنائنا» حضرت امام حسن و امام حسین که فرزندان حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام هستند و پیغمبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آنها را به خود نسبت داده استفاده می‌شود که فرزند دختر عیناً مانند فرزند پسر است.

من خود در مجموعه عربی که سالهای قبل جمع‌آوری کرده‌ام و مفصل است، متجاوز از صد حدیث نقل نموده‌ام که به هر یک از ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام مکرر کلمه «ابن» و ذریه پیغمبر صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اطلاق گردیده و صدها مرتبه در زیارت‌های ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام جمله: «یا بن رسول الله» به فرزندان حضرت فاطمه عَلَيْهَا السَّلَام گفته شده است.

۱ - «فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاتِكُمْ...»؛ سورة آل عمران آیه

آیا همین‌ها در مقابل شعری که منسوب به عمر بن خطاب است که گفته «فرزندان ما فرزندان پسران ما هستند و فرزندان دختران ما فرزندان مردان دور از ما می‌باشند» کافی نیست برای این که معتقد شویم کسی که از طرف مادر به پیغمبر اکرم ﷺ می‌رسد مثل کسی است که از طرف پدر به آن حضرت می‌رسد.

نیهائی صاحب کتاب «سعادة الدارين» که یکی از علمای متعصب اهل سنت است می‌گوید:

«اما ذریه پیغمبر اکرم ﷺ که در بسیاری از احادیث دستور داده شده بر آنها صلوات بفرستیم چه کسانی هستند؟ (خود او در جواب می‌گوید:) بدون تردید فرزندان آن حضرت و فرزندان فرزندان او تا روز قیامت خواهند بود.

حال آیا کلمه ذریه بر اولاد دختر هم اطلاق می‌شود؟ مذهب امام شافعی و امام مالک همین بوده و از امام احمد بن حنبل هم همین اعتقاد و نظریه نقل شده است.

اینها گفته‌اند که کلمه ذریه بر فرزندان دختر هم اطلاق می‌شود چون همه مسلمانان معتقدند که اولاد حضرت فاطمه علیها السلام فرزندان و ذریه پیغمبر اکرم ﷺ هستند».

یکی از آقایان علمای حاضر در جلسه گفت: فکر می‌کنم استدلال شما برای اثبات مطلب کافی بود. حالا اگر مانعی ندارد اشکالات آقایان را هم جواب بگوئید. من گفتم: اگر اجازه بفرمائید یک دلیل دیگر هنوز باقی مانده آن را هم بیان کنم. همه گفتند: برای کسب معلومات اشکالی ندارد آن را می‌شنویم، ولی بعد از آنکه علم جدید آن را تأیید کرده و قرآن و صدها حدیث و روایت به این حقیقت تصریح نموده است، چه احتیاجی به دلیل دیگری داریم؟

من گفتم: این هم دلیل قرآنی و اسلامی است، همان طوری که شما می‌گوئید

برای اطلاعاتان بد نیست بشنوید.

گفتند: بفرمائید استفاده می‌کنیم.

گفتم: مسأله، فقهی است. آیا کسی از فقهای سنی و یا شیعه احتمال داده است که ممکن باشد انسان بتواند با دختر دخترش و یا با زن پسر دخترش ازدواج کند؟ همه گفتند: خیر، این مسأله، اجماعی است و کسی نسبت به آن اشکالی ندارد.

گفتم: تأیید فرمایشتان روایت صحیحۀ مفصّلی است که از حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده که من همان مقدار از مورد احتیاج را نقل می‌کنم. حضرت امام کاظم علیه السلام فرمود:

«در آن مجلس مفصّل، هارون گفت: چرا به مردم اجازه می‌دهید که شما را منتسب به پیغمبر صلی الله علیه و آله بدانند و به شما بگویند: «یا بن رسول الله»؟ و حال آنکه شما فرزندان علی بن ابیطالب علیه السلام هستید و باید انسان را به پدر نسبت دهند نه به مادر و حضرت فاطمه زهراء علیها السلام مادر شما مانند ظرفی بوده است و پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله از طرف مادر جدّ شما بوده نه از طرف پدر.

به هارون گفتم: اگر پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله زنده شود و از تو دختری را برای ازدواج خواستگاری کند، به او می‌دهی؟

گفت: چرا ندهم؟ بلکه به عرب و عجم افتخار می‌کنم که دامادی مانند پیغمبر صلی الله علیه و آله داشته باشم.

گفتم: ولی پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله دختر مرا خواستگاری نمی‌کند و من هم به او دختر نمی‌دهم.

گفت: چرا؟ (توضیح آنکه منظور هارون از اینکه گفت: چرا، این بود که یعنی برای چه باید حکم نوۀ دختری در اسلام این باشد و حال آنکه دختر دختری انسان

طبق عقیده او مانند یک دختر بیگانه است).

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: علتش این است که من از او به وجود آمده و تولید شده از او هستم، ولی وجود تو از او نیست. (۱)

هارون گفت: نیکو گفתי (احسنت). (۲)

مرحوم کلینی در کتاب «روضه کافی» حدیث مفصّلی از امام باقر علیه السلام در اثبات این مطلب نقل می‌کند و در آخر حدیث، آن حضرت به «ابی جارود» خطاب می‌کند و می‌فرماید:

«ای ابا جارود! الآن یک دلیل محکم دیگر از قرآن برای اثبات اینکه حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام اولاد پیغمبر صلی الله علیه و آله و از صلب آن حضرت هستند برایت می‌آورم که جز کافر کسی دیگر نتواند آن را منکر شود.

ابی جارود می‌گوید: گفتم فدایت شوم، آن دلیل چیست؟

فرمود: از همین جا که خدای تعالی می‌فرماید: ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ أُمَّهَاتُكُمْ وَ

بَنَاتُكُمْ وَأَخَوَاتُكُمْ﴾، تا می‌رسی به این کلمات:

﴿وَحَلَائِلُ أَبْنَائِكُمُ الَّذِينَ مِنْ أَصْلَابِكُمْ﴾ (۳)

از زنانی که بر مردان حرامند زن پسران آنها هستند که از صلبشان باشند.

۱ - در اینجا امام علیه السلام اشاره به مسأله مهم جنین‌شناسی می‌کند که آن روز هیچ کس به حقیقتش پی نبرده بود و امروز علم آن را اثبات کرده است.

۲ - قال لم جوزتم للعامة و الخاصة ان ينسبواكم الى رسول الله صلی الله علیه و آله و يقولون لكم يا بنی رسول الله و انتم بنو علی و انما ينسب المرء الى ابيه و فاطمة انما هی و عاه و النبی جدکم من قبل امکم فقلت یا امیر المؤمنین لو ان النبی صلی الله علیه و آله نشر فخطب الیک کریمتک هل کنت تجیبه فقال سبحان الله و لم لا اجیبه بل افتخر علی العرب و العجم و قریش بذلك فقلت لکنه علیه السلام لا یخطب الی و لا ازوجه فقال و لم. فقلت لانه ولدنی و لم یلدک فقال احسنت یا موسی. بحارالانوار جلد ۴۸ صفحه ۱۲۵ و جلد ۹۶ صفحه ۲۴۰.

۳ - سورة نساء آیه ۲۳.

ای ابا جارود، از این مردم بپرس آیا حلال است زنی را که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام گرفته و بعد طلاق داده‌اند، پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله بگیرد؟

اگر بگویند بله جایز است، (به جهت اینکه بر خلاف قانون مسلم اسلام سخن گفته‌اند) دورغگو و فاجر هستند. و اگر بگویند نه جایز نیست، پس باید معتقد شوند که حضرت امام حسن و امام حسین علیهما السلام فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله اند. (۱)

روایت دیگری که مطلب ما را ثابت می‌کند.

شعبی می‌گوید: من روز عید اضحی در شهر واسط بودم وقت نماز عید شد و لازم بود که با حجاج نماز بخوانیم. (تا آنکه می‌گوید):

حجاج، یحیی بن یعمر را احضار کرد و به او گفت: تو گمان می‌کنی که رهبر عراقی؟ یحیی گفت: نه من فقیهی از فقهاء عراقم.

حجاج گفت: از کجای فقهت گمان می‌بری که حسن و حسین فرزندان پیغمبرند؟ یحیی گفت: من گمان نمی‌کنم بلکه می‌گویم و معتقدم و مطلب را حق می‌دانم.

حجاج گفت: به چه حقی این مطلب را می‌گوئی؟ یحیی گفت: از کتاب خدا - قرآن - این مطلب را اعتقاد پیدا کرده‌ام.

حجاج به من رو کرد و گفت: می‌شنوی چه می‌گوید آیا تو از کتاب خدا یک چنین مطلبی را دیده‌ای؟ من که تا به حال از کتاب خدا یک چنین مطلبی را نشنیده‌ام.

۱ - عن ظریف بن ناصح عن عبدالصمد بن بشیر عن ابی الجارود عن ابی جعفر علیه السلام قال: قال لی ابو جعفر علیه السلام: یا ابا الجارود ما یقولون فی الحسن و الحسین علیهما السلام قلت ینکرون علینا انهما ابنا رسول الله صلی الله علیه و آله قال فبأی شیء احتججتم علیهم قلت بقول الله عزوجل... الی آخر الحدیث؛ بحار الانوار جلد

شعبی می‌گوید: من هر چه فکر کردم چیزی در این خصوص یادم نیامد. حجّاج هم سرش را پائین انداخته بود و فکر می‌کرد سپس سرش را بلند کرد و گفت: شاید آیه مباهله را می‌گوئی که خدای تعالی فرموده: ﴿فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَابْنَاءَكُمْ وَنِسَاءَنَا وَنِسَاءَكُمْ وَأَنْفُسَنَا وَأَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَةَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ﴾ (۱)

پیغمبر اکرم ﷺ برای مباهله که رفت، با خود، حضرت علی و فاطمه و حسن و حسین را برد.

شعبی می‌گوید: من خوشحال شدم و با خود گفتم یحیی نجات پیدا کرد و حجّاج حافظ قرآن بود ولی یحیی گفت: اگر چه این آیه کاملاً بر مطلب دلالت دارد و دلیل بالغی بر مدّعی است ولی منظورم این آیه نبود حجّاج متغیّر شد سرش را پائین انداخت و دوباره سرش را بلند کرد و گفت: اگر از قرآن غیر از این آیه چیزی که بر مطلب دلالت کند داشته باشی من به توده هزار درهم می‌دهم و اگر نیاموردی خونت بر من حلال باشد.

یحیی گفت: مانعی ندارد. (تا آن شخص می‌گوید: یحیی به حجّاج گفت: کلام خدا که می‌گوید: ﴿وَمِنْ ذُرِّيَّتِهِ دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ﴾ (۲).

یحیی رو به حجّاج کرد و گفت: چه کسی را خدای تعالی از این آیه منظور فرموده است؟

حجّاج گفت: ابراهیم را.

یحیی گفت: پس داوود و سلیمان از فرزندان حضرت ابراهیم‌اند.

حجّاج گفت: بله.

۱ - سوره آل عمران آیه ۶۱.

۲ - سوره انعام آیه ۸۴.

یحیی گفت: بعد از آن چه کسی را خدای تعالی به فرزندى حضرت ابراهیم تعیین کرده حجّاج بقیّه آیه را خواند و گفت: و ایوب و یوسف و موسی و هارون و این چنین ما به محسنین پاداش می دهیم. یحیی گفت: دیگر چه کسی را از اولاد حضرت ابراهیم در این آیات ذکر فرموده؟ حجّاج گفت: زکریّا و یحیی و عیسی. یحیی گفت: از چه راهی حضرت عیسی از ذریّه حضرت ابراهیم است او که پدر نداشت؟

حجّاج گفت: از طرف مادرش حضرت مریم. یحیی گفت: آیا حضرت عیسی به حضرت ابراهیم از طرف حضرت مریم نزدیکتر بود یا حسن و حسین به پیغمبر اکرم از طرف حضرت فاطمه علیها السلام حجّاج ناراحت شد و تصدیق کرد و گفت: ده هزار درهم را به او بدهید. (۱)

مانند این سه روایت، احادیث بسیاری در کتب اخبار وارد شده که اگر چه در آنها مطالب به صورت تحقیقاتی در علم جنین شناسی مطرح نشده بلکه تنها به صورت مذهبی و مسأله دینی مطرح گردیده است، ولی در حقیقت، پیشوایان دین علیهم السلام معجزه آسا به مسأله مهم علم جنین شناسی که تا یک قرن قبل حتی از دید علمی جهان دانش مخفی بود، اشاره فرموده و بلکه تصریح کرده اند، آن چنانکه دختر پسر و یا زن پسر پسر، بر انسان حرام است، همچنین دختر دختر و یا زن پسر دختر نیز بر پدر بزرگ حرام است و این موضوع طبعاً بدون علت نیست و قطعی است که علت آن مؤثر بودن مادر در انعقاد نطفه فرزند است، و الا اگر مادر (آن چنانکه هارون الرشید گفت) فقط ظرفی برای رشد فرزند می بود، لازم نبود این

۱ - قال الشعبی كنت بواسط و كان يوم اضحى فحضرت صلاة العيد مع الحجّاج فخطب خطبة بليغة فلما

انصرف جاءني رسوله فاتيته فوجدته جالسا مستوفزا... الى آخر الحديث، بحار الانوار جلد ۱۰ صفحه

حکم بر او بار شود.

اما جواب اشکالات:

شما فرمودید: این آقا که تنها مادرش سیّده است، عمامهٔ سبز یا سیاه ببندد. من هم می‌گویم که رنگ عمامه یک قرارداد است و مربوط به مذهب شیعه می‌باشد و الا در میان اهل سنت این قرارداد وجود ندارد، یعنی سادات آنها با سایرین در لباس تفاوتی ندارند.

بنابراین اگر قرار شد که این بخش از فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام هم عمامهٔ سیاه و یا سبز بپوشند می‌پوشند و الا از فضیلت آنها سرسوزنی کم نمی‌شود. و اما شما که فرمودید: «مادر» جز ظرفی برای انعقاد نطفهٔ پدر چیزی نیست، طبعاً در ضمن بحث آن را پس گرفته‌اید.

اهل جلسه همه گفتند: اگر پس نگرفته باشد خدمتی به عمر و هارون الرشید کرده است.

خود آن مرد محترم هم فرمود: نه، من پس گرفتم و خدا نیاورد آن روزی را که من بخواهم کوچکترین حقی از حقوق فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام را نادیده بگیرم.

من گفتم: و اما شما که به عقیدهٔ من مهم‌ترین اشکال را عنوان کردید و فرمودید: اگر مادر به فرزند حق مساوی و یا بیشتری دارد، باید در وقت جدا شدن و طلاق زن و شوهر، فرزند را به مادر بدهند و یا هر دو به فرزند حق مساوی داشته باشند.

در جواب عرض می‌کنم: اینکه فرزند را به پدر می‌دهند از جهت این است که نفقه و مخارج فرزند به عهدهٔ پدر است و باید او زندگی فرزند را تأمین کند نه آنکه چون مادر حقی به فرزند ندارد، این عمل انجام می‌شود. بلکه مادر پس از جدا

شدن از پدر، یا شوهر دیگری می‌کند و یا شوهر نمی‌کند که در هر دو صورت اگر مقرر شود که فرزند را به مادر بدهند، نفقه فرزند بار سنگینی است که بر دوش مادر و یا بر دوش شوهر جدید او قرار می‌گیرد و طبعاً این قانون ظالمانه است و اسلام هیچگاه به آن دستور نمی‌دهد. لذا فرزند را به خاطر نفقه و تربیت، تحت اختیار پدر گذاشته با آنکه در عین حال حقوق مادری را سلب نکرده است.

و اما جواب شما را هم که استناد به شعر معروف کردید ضمن مطالبمان دادیم و بطلان این شعر واضح شد، دیگر فکر نمی‌کنم که احتیاج به توضیح بیشتری داشته باشد.

ضمناً تذکر این نکته لازم است که بدون شک طبق آنچه در بالا تحقیق شد گفتن کلمات:

یا بن رسول الله.

یا بنت رسول الله.

ذریه رسول الله.

و ولد رسول الله.

بر اولاد حضرت فاطمه علیها السلام تا روز قیامت جایز است، زیرا قرآن به مردم زمان پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله خطاب می‌کند و می‌گوید: «یا بنی آدم»^(۱) با آنکه بیشتر از ده هزار سال از هبوط آدم علیه السلام می‌گذرد و ضمناً کلمه «اب» و پدر را فرزندان حضرت فاطمه علیها السلام تا قیامت می‌توانند به رسول الله صلی الله علیه و آله بگویند و او را حقیقتاً پدر خود بدانند، چنانکه ما می‌گوئیم: «ابونا آدم» یعنی پدرمان حضرت آدم علیه السلام است.

و اما پیرامون اینکه آیا خمس به سادات مادری می‌رسد یا خیر باید گفت:

بعضی از علماء و مراجع تقلید شیعه به خاطر حدیثی که در این خصوص از

۱ - سورة اعراف آیات ۲۶ و ۲۷ و ۳۱ و ۳۵ و سورة یس آیه ۶۰.

حضرت موسی بن جعفر علیه السلام نقل شده به آنها خمس نمی‌دهند و آن روایت این است:

در کتاب «کافی» از علی بن ابراهیم، او از حمّاد بن عیسی و او «از بعضی از اصحاب» نقل می‌کند که حضرت موسی بن جعفر علیه السلام فرمود: «خمس از پنج چیز باید داده شود». (این حدیث مفصل است تا آنکه می‌فرماید):

«و من کانت امّه من بنی هاشم و ابوه من سائر القریش فانّ الصّدقة تحل له و لیس له من الخمس شیء لانّ الله تعالی یقول: اَدْعُوهُمْ لِابَائِهِمْ»^(۱).

«کسی که مادرش از بنی هاشم و پدرش از سائر قریش است صدقه بر او حلال است و از خمس نمی‌تواند چیزی بگیرد، زیرا خدای تعالی می‌فرماید: بخوانید آنها را به انتساب پدرانشان.

این روایت به دلالتی مردود است:

اوّل: از جهت سند که بدون تردید این روایت مرسله^(۲) است و نمی‌تواند مورد توجّه باشد.^(۳)

۱ - وسائل الشیعه جلد ۹ صفحه ۲۷۱ حدیث ۱۱۹۹۹.

۲ - روایت مرسله روایتی است که یا سند ندارد و یا بعضی از راویان آن حذف شده و یا نام امام علیه السلام ذکر نشده است.

۳ - می‌گویند: ضعف سند را عمل مشهور جبران می‌کند.

در پاسخ می‌گوئیم: این مطلب در صورتی صحیح است که ما ندانیم عمل مشهور به چه خاطر بوده و احتمال بدهیم که شاید از نظر آنها سند روایت صحیح بوده است. در صورتی که اینجا می‌دانیم آنها طبق یک اشتباه عمومی و همگانی به آنکه زن در ایجاد نطفه هیچ نقشی ندارد، این اعتقاد را پیدا کرده‌اند که با این اعتقاد حتی اگر بدون این روایت هم این فتوا را می‌دادند، ایرادی بر آنها نبود. ولی در زمان ما که از نظر علمی و منطقی جای شبهه‌ای برای احدی باقی نمانده و می‌دانیم همان سهمی را که پدر نسبت به فرزند دارد، «مادر» نیز عیناً و یا بیشتر همان سهم را دارا است، نمی‌توان ضعف سند را جبران شده قبول کرد.

دوم: بدون تردید اگر کسی مطلبی را بگوید و به آیه‌ای از قرآن استشهاد کند که آن آیه دلالت بر مقصود او نداشته باشد، یقیناً آن مطلب ناصحیح است.

بنابراین، روایت فوق که برای عدم جواز دادن خمس به کسی که از طرف مادر به بنی‌هاشم می‌رسد به آیه «أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ» استشهاد کرده است با اینکه می‌دانیم آیه مزبور در این مورد نازل نشده و بلکه اگر به قرآن مراجعه شود و تمام آیه را مطالعه کنیم، می‌بینیم به هیچ وجه برای استشهاد و تعلیلی که روایت از آن می‌خواسته استفاده کند مفید نیست، قطع پیدا می‌کنیم که لااقل آخر روایت اظهار نظر راوی مجهول که از او «به بعضی از اصحاب» تعبیر شده بود یا به کلی اصل روایت مجهول است و یا لااقل از اعتبار ساقط می‌باشد.

سؤال کرد: پس آیه در چه موضوعی نازل شده است؟

گفتم: اصل آیه این است:

﴿مَا جَعَلَ أَدْعِيَاءَكُمْ أَبْنَاءَكُمْ ذَلِكَ قَوْلُكُمْ بِأَفْوَاهِكُمْ وَاللَّهُ يَقُولُ الْحَقَّ وَهُوَ يَهْدِي السَّبِيلَ * أَدْعُوهُمْ لِأَبَائِهِمْ هُوَ أَقْسَطُ عِنْدَ اللَّهِ﴾ (۱)

خدا پسر خوانده‌های شما را فرزندان واقعیتان قرار نداده است. اینکه (می‌گوئید پسر) سخنی است که فقط به زبان می‌گوئید و خدا حق می‌گوید و به راه حق راهنمایی می‌فرماید. آنها را با انتساب به پدران واقعی خودشان بخوانید، این در نزد خدا به عدل و راستی نزدیکتر است.

گفت: بدون تردید این آیه هیچ دلالتی برای آن معنائی که در روایت از آن استفاده شده، ندارد.

گفتم: بنابراین چنانکه سید مرتضی و صاحب «حدائق» و جمعی از علماء که صاحب «حدائق» نقل می‌کنند، بین فرزندان حضرت فاطمه زهراء علیها السلام چه

از طرف مادر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله و حضرت علی و حضرت فاطمه علیها السلام برسند و یا از طرف پدر، فرقی نخواهد بود.

گفت: شاید علمائی که این عده را استثناء کرده‌اند، نمی‌خواسته‌اند تعداد بنی‌هاشم زیاد باشند.

گفتم: اتفاقاً اگر این عده را استثناء نمی‌کردند، اشکالی که اکثر مردم دارند برطرف می‌شد و آن این است که می‌گویند: خمسی که از هفت چیز باید گرفته شود که تنها یک قلم آن معادن، مثل طلا و نقره است، چگونه نصفش به جمعی از سادات که در مقابل این ثروت، زیاد نیستند باید داده شود؟ ولی اگر ساداتی را که از طرف مادر به پیغمبر اکرم صلی الله علیه و آله می‌رسند، استثناء نمی‌کردند، این اشکال تا حدی کاهش پیدا می‌کرد.

گفت: آیا شما دلیلی دارید که حکم خمس شامل این دسته از بنی‌هاشم می‌شود؟

گفتم: بعد از آنکه اثبات کردیم آنها فرزندان پیغمبر صلی الله علیه و آله اند و استثناء نیستند، طبعاً مشمول عمومات و جوب اعطای خمس می‌گردند. (این بحث همین جا در این مجلس تمام شد).

در سال ۱۳۳۱ هجری شمسی کتابی به نام «فضائل السّادات» از مرحوم علامه جلیل سید محمد اشرف، سبط میرداماد به دستم رسید که دیدم در صفحه ۲۹ آن کتاب پس از نقل روایت فوق می‌نویسد:

سید المحققین سید حسین بن الحسن الحسینی که از جمله مروّجین مذهب به حقّ ائمه اثنی عشر علیهم السلام است در رساله «سیادت الأشراف» ده طریق بر خلاف مدّعی فوق (یعنی کسی که از طرف مادر به بنی‌هاشم می‌رسد خمس به او تعلق نمی‌گیرد) ایراد نموده که یکی از آنها این است. او می‌گوید:

راه دوّم این است که هاشمی کسی است که پدر اعلایش حضرت هاشم باشد. پدر مادر نیز پدر است برای اینکه معنی ابوّت در او تحقق دارد به خاطر آنکه پدر اعلا به پدر پدری و به پدر مادری تقسیم می‌شود. زیرا بدیهی است که آدم علیه السلام پدر عیسی علیه السلام و پیغمبر اسلام صلی الله علیه و آله پدر امام حسن و امام حسین علیهما السلام اند، لذا هیچ مانعی برای آنکه پدر مادر، پدر حقیقی برای فرزند باشد وجود ندارد جز آنکه واسطه مادر است و حال آنکه مادر مانع نیست، بلکه مادر در تولّد فرزند نقش بیشتری دارد. زیرا فرزند در رحم مادر خلق می‌شود و همچنین در رحم او تغذیه و نموّ می‌کند. حتّی گاهی ممکن است فرزند از مادر بدون داشتن پدر متولّد شود و عکس آن ممکن نیست و مؤیّد مطلب ما آن چیزی است که عالم ربّانی میثم بحرانی در شرح کلام امیرالمؤمنین علیه السلام نقل می‌کند که فرمود: نبوده باشید مانند کسی که بر پسر مادرش بدون هیچ فضیلتی تکبر می‌کند. در اینجا آن حضرت فرموده «پسر مادرش» و نگفته «پسر پدرش»، زیرا فرزند حقّ مادر است. و امّا از پدر جز نطفه‌ای که در رحم مادر ریخته چیز دیگری نبوده که آن را فرزند نمی‌گویند، بلکه اگر رحم مادر نباشد آن یک موجود مادّی بی فایده است. از همین است که می‌گویند فرزند حلالزاده به دائی شباهت دارد و در روایت صحیح‌های از رسول اکرم صلی الله علیه و آله است که شیر، طبع کودک را بعد از تولّد و جدا شدن از بدن مادر تغییر می‌دهد. پس چگونه ممکن است که قبل از تولّد و قبل از متّصل بودن به بدن مادر بی تأثیر باشد.

در اینجا ملاحظه می‌فرمائید با اینکه علامه جلیل سیّد محمّد اشرف متوجّه سهم اوّلیه مادر به مقتضای زمانش نبوده یعنی هنوز نمی‌دانسته است که از نظر سرمایه‌گذاری اوّلیه هم مادر سهمی به نام «اوول» دارد و به هیچ وجه پدر از مادر حتّی در همان نطفه بی جان اوّلیه سهمش بیشتر نبوده است، در عین حال مادر را به خاطر پرورشی که فرزند را در رحم داده و بعد از آن شیر می‌دهد، کاملاً سهیم می‌داند و معتقد است که باید همان‌گونه که از خمس به سیّدی که از طرف پدر سیّد

است، می‌دهند همچنین باید به سیدی که از طرف مادر سید است، از آن مال بدهند.

دیدن روی سادات

برخی از مردم به اشتباه معتقدند که دیدن سید در برخی ساعات روز باعث خیر و برکت و در برخی ساعات دیگر باعث ناراحتی و عذاب است که این قطعاً ساخته دشمنان اهل بیت علیهم‌السلام است، زیرا دیدن سادات همیشه و در همه ساعات مستحب است و حتی دیدن روی سادات، عبادت است و روایاتی در این زمینه نقل شده است، از جمله فرموده‌اند: «النَّظَرُ إِلَى آلِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ عِبَادَةٌ»^(۱) نگاه به چهره سادات از روی محبت عبادت است. همچنین اینکه می‌گویند روزهای چهارشنبه حال سادات متفاوت است، به هیچ عنوان صحیح نمی‌باشد و به نظر من حتی به شوخی هم نباید این جسارت را به سادات نمود.

۱ - المحاسن جلد ۴۷ صفحه ۱۰۸، بحارالانوار جلد ۹۶ صفحه ۲۱۸ و انوار زهرا صفحه ۲۵۶.

وارونهما

در

آخر الزمان

وارونه‌ها در آخر الزمان

با مطالعه کتب دینی و روایی به خوبی در می‌یابیم که بخشی از روایات و احادیث ائمه اطهار علیهم‌السلام پیرامون اخبار و مردم آخر الزمان است که به صورت پیشگویی از آن گنجینه‌ها و معادن علم و دانش صادر گردیده است و اکنون بیشتر این پیشگویی‌ها به وقوع پیوسته و این یکی از جنبه‌های اعجاز کلام آن بزرگواران است. این احادیث بیشتر با عنوان اخبار آخر الزمان یا نشانه‌های ظهور مطرح شده‌اند^(۱) که یک بخش از این اخبار و نشانه‌ها مربوط به اعمال مردم در زمان غیبت امام عصر (ارواح‌نافداه) می‌باشد و آنچه که به موضوع این کتاب مربوط می‌شود همین بخش از اخبار آخر الزمان است که در اینجا ما برخی از آن احادیث را نقل می‌کنیم و امید آن داریم که ما مردم عصر حاضر که زمان خود را، دوره پیشرفت علم و دانش و عصر ارتباطات می‌دانیم و ادّعای رشد فرهنگی جوامع بشری را نسبت به زمانهای گذشته داریم، از این اخبار درس گرفته و مخصوصاً ما شیعیان و مسلمانان جهان توجه داشته باشیم که مبادا در طوفانهای شدید آخر الزمان از کشتی نجات بخش حضرت محمد و آل محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و چراغ هدایت قرآن خویش غفلت نموده و باگمراهان و غرق شدگان، در شهوات نفسانی و تاریکی‌های حیوانی فرو رویم، در

۱ - پیرامون نشانه‌های ظهور در کتاب ارشاد شیخ مفید بیش از پنجاه نشانه و در بحارالانوار علامه مجلسی

تعداد بیشتری از این پیشگوییها نقل شده است. ارشاد شیخ مفید جلد ۲ صفحه ۳۶۸ و بحارالانوار جلد

حالی که به این حقیقت به خوبی واقفیم که در طول تاریخ هیچ امتی در وادی ضلالت گام ننهاده مگر اینکه با یک فاجعه آسمانی و زمینی گرفتار طوفان غضب الهی شده و به دیار نیستی و هلاکت مبتلا گردیده است.

طوفان نوح

به راستی باید بدانیم که ما مردم آخرالزمانیم و نشانه‌های آخرالزمان یکی پس از دیگری واقع شده و یا در شرف وقوع است و فتنه‌های آخرالزمان چون طوفان نوح نزدیک است و خیلی‌ها بی‌خبر!

باید بیدار شد، باید تکانی خورد، هر کس غفلت کند درمانده است.

باید از خواب کهن بیدار شد از شب و تاریکی‌اش بیزار شد

دست نوح به سوی ما بلند است، مبادا دست یاری خدا را عقب زنیم!

اینجا با کسی تعارف ندارند، پس نوح هم که باشی اگر نخواهی تو را نخواهند،

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه نجات ما در آخرالزمان را به ما نشان داده و فرموده است: مثل

اهل بیت من همچون کشتی نوح است، هر کس سوار آن شود نجات می‌یابد و هر

کس سوار نشود غرق می‌شود. ^(۱) باید سوار شد، اگر به نگاه مهربان امام زمان

ارواحنا فداه بی‌توجه باشی، دریا تو را می‌بلعد، طوفان است با کسی شوخی ندارد،

یک لحظه غفلت از کشتی نجات، دیوانگی است. اگر دست به سوی جانان بلند

کنیم نجات یافته‌ایم و اگر نه بین ما و امام زمانان موج حائل می‌گردد همان طور که

قرآن کریم می‌فرماید:

﴿وَ خَالَ بَيْنَهُمَا الْمَوْجُ فَكَانَ مِنَ الْمُغْرَقِينَ﴾. ^(۲)

۱ - ینابیع المودة جلد ۱ صفحه ۶۲.

۲ - سوره هود آیه ۴۳.

باید حجابها بشویی و با چشم دل به آفتاب جمال جانان نظر کنی تا از این تاریکی‌های شب غیبت در امان باشی.

«حجاب چهره جان می‌شود غبار تنم خوشا دمی که از این چهره پرده برفکنم»

اینجا بیابان آشوب زده بی باران است و کاروان در حرکت و چه بسا یک چشم خوابیدن تو را از کاروان جدا سازد.

«کاروان رفت و تو در خواب و بیابان در پیش

وه که بس بی‌خبر از غلغل چندین جرسی

بال بگشا و صغیر از شجر طوبی زن

حیف باشد چو تو مرغی که اسیر قفسی»

به خیلی چیزها دل بسته‌ایم. فکر می‌کنیم آنچه داریم می‌تواند برای ما مایه امید و نجات باشد درست مثل پسر نوح که در جواب پدرش گفت: «من به سرعت به بالای کوهی پناه می‌برم تا از آن غرق شدن در امان باشم.»^(۱) و او نفهمید که در این طوفان جز نوح دیگر پناهی نیست.

به راستی در این خطرات و فتنه‌های آخر الزمان به جز آغوش مهربان امام زمان ارواحنافداه به که می‌توان پناه برد؟ آیا به جز اهل بیت علیهم‌السلام پناهگاهی هست؟ مگر امام زمان (ارواحنافداه) کهف حصین و غیاث مضطر مستکین نیست؟ مگر به ما نیاموخته‌اند که هرگاه کارها بر شما دشوار شد بشارت باد شما را به مهدی صاحب الزمان (عجل الله تعالی فرجه الشریف) که در هنگام سختی‌ها و گرفتاری‌ها ظهور خواهد کرد.^(۲)

۱ - ﴿قَالَ سَآوِي إِلَىٰ جَبَلٍ يَعْصِمُنِي مِنَ الْمَاءِ قَالَ لَا عَاصِمَ الْيَوْمَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ إِلَّا مَنْ رَحِمَ﴾؛ سورة هود آیه ۴۳.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۷۴، ينابيع المودة جلد ۳ صفحه ۱۳۵.

مگر فرموده‌اند: هرگاه فتنه‌ها و آشوب‌ها فراوان شد و ناراحتی شما را در بر گرفت بگویید:

«یا ابا صالح المهدی ادرکنی، یا صاحب الزمان اغثنی...»^(۱)

آیا هیچ می‌دانیم وقتی در دعای فرج چندین مرتبه می‌گوئیم «یا مولانا یا صاحب الزمان! الغوث الغوث الغوث ادرکنی ادرکنی ادرکنی العجل العجل العجل» یعنی چه؟ کسی می‌گوید «الغوث» که در دریا افتاده باشد و در حال غرق شدن باشد و لذا فوراً می‌گوید ادرکنی مرا دریاب به فریادم برس، و می‌گوید العجل، یعنی عجله کن که دارم غرق می‌شوم... آیا با این حال می‌شود از کشتی نجات خویش غفلت کرد؟ آیا ما هیچ احساس خطر می‌کنیم؟ خطرانی که هم روح و هم بدن ما را تهدید می‌کند؟ خطر انحرافات فکری و عقیدتی، خطر دوری از معارف و حکمت‌های الهی، خطر گمراهی، خطر بیماری، خطر پریشانی‌ها و افسردگی‌های روحی و روانی، خطر فساد اخلاقی و... آیا این طوفان نیست؟

زلزله‌های روحی

اگر فرموده‌اند در آخر الزمان زلزله زیاد می‌شود این دو معنی دارد، یکی معنای ظاهری آن است که هم اکنون می‌بینیم در دنیا زلزله خیلی زیاد شده است و معنای دیگر آن زلزله‌های معنوی است، دنیا مملو از این زلزله‌هاست، زلزله‌های اعتقادی که با افکار و عقاید مردم بازی می‌کند، زلزله‌های فساد اخلاقی که مردم را به سوی شهوترانی و گمراهی فرا می‌خواند، زلزله‌های سیاسی که باعث آشوب در دنیا می‌گردد، زلزله فقر، زلزله فساد، زلزله اعتیاد و... و انصافاً این زلزله‌ها مردم را عوض کرده است، آنها را حسابی تکان داده به طوری که حتی در بین مسلمانان و شیعیان

نیز نفوذ کرده و آنها را نیز به سوی مرگ روحی فرا می‌خواند.

در زلزله‌های طبیعت، مرگ بدن است و آزادی روح ولی در زلزله‌های معنوی و فکری، آزادی بدن است و اسارت روح!

در زلزله‌های طبیعی، مرگ بدن است و آوار خاک ولی در زلزله‌های معنوی، مرگ روح است و آوار گناه و تباهی. اگر در زمان فرعون و نمرود دستور دادند که بچه‌های پسر را بکشند تا مبادا ابراهیم خلیل یا موسی بن عمران بزرگ شوند و قصر آنها را زیر و رو کنند، اما اکنون طاغوت‌ها، هم فرزندان پسر را می‌کشند و هم فرزندان دختر را، ﴿يُذَبِّحُونَ أَبْنَاءَهُمْ وَيَسْتَحْيُونَ نِسَاءَهُمْ﴾^(۱) اگر در زمان جاهلیت بدن کودکان خود را زنده در گور می‌کردند، اکنون مردم آنچنان از حقیقت غافل شده‌اند که روح فرزندان خود را زنده به گور می‌کنند و زنده به گور کردن ارواح، همین فساد و فحشا و بی‌بند و باری است.

آخر الزمان رسیده!

باید باور کرد که آخر الزمان رسیده! فصل فریادهای بی‌صدا، نمازهای پر از ریا، بازارهای آکنده از ربا و بت‌پرستی زر و سیم و طلا، فصل خدایی کدخدایان و گدایی بینوایان، فصل آشفتگی و پژمردگی، فصل سرد افسردگی و زندگی‌های سرتا پا مردگی...

آخر الزمان رسیده! هر که به فکر خویش به پیش می‌رود و هیچ خویشی در این شهر فراموشی مرهم دل ریش نمی‌گردد...

آخر الزمان رسیده!

پسر پدر نمی‌شناسد و سراغ از مادر نمی‌گیرد، و به خیال خود پدر شده لیک

جایگاه پدر و مادر نمی‌داند و همچون درختی بی‌ثمر است.

آری! آخرالزمان رسیده! بازی‌ها جدی گرفته شده و جدی‌ها بازی!

علم و دانش پیشرفت کرده اما ادب و اخلاق پس رفت!

مسائل دنیایی، اصل شده و مسائل معنوی و آخرتی در حاشیه قرار گرفته است، صنعت رشد کرده ولی عاطفه و محبت تنزل یافته، شعار زیاد، عمل کم، مساجد زیاد، نمازخوان کم، کمیت زیاد، کیفیت کم، وسایل آسایش بیشتر، اما آرامش کمتر و خانه‌های زیبا ولی پایه‌ها سُست گردیده است، به فکر فتح کره ماه هستیم اما به قلب و روح خود بی‌توجه، در آسمان پرواز می‌کنیم اما دل‌های ما سخت به زمین چسبیده است. اخبار دنیا را می‌دانیم اما از فضای خانه خود بی‌خبریم. به فکر غذای بدن فرزندان خود هستیم اما به فکر غذای روح آنها نیستیم...

باید باور کرد که آخرالزمان رسیده و ما در این زلزله‌های شدید معنوی و طوفانهای تکان‌دهنده دوراه پیش رو داریم؛ یا دست در دست جانان به کشتی نوح در آییم و راه پرواز گشاییم و یا از نادانی و ابله‌ی خود را به سوی نابودی و هلاکت رها نماییم و کدام عاقل است که سلامت را به هلاکت و سعادت را به شقاوت بفروشد و چسبیدن به زمین پست را به پرواز در آسمان رفیع ترجیح دهد؟!

پس ای واسطه بین زمین و آسمان و ای سبب متصل بین ارض و سما، در این دورانی که نگه داشتن دین به نگهداری زغال داغ در کف دست تشبیه شده^(۱) ما به تو پناه می‌بریم که تو را خدای عزیز، نگهدارنده ما از خطرات و نجات‌دهنده ما از هلاکات قرار داده است.^(۲)

۱ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۶۶ و ینابیع المودة جلد ۳ صفحه ۱۶۴.

۲ - وَ خَلَقْتَهُ لَنَا عِصْمَةً وَ مَلَأْتَهُ (فرازی از دعای ندبه)، مصباح الزائر صفحه ۴۵۲ و مفاتیح الجنان صفحه

مهجوریت قرآن

یکی از وارونه‌های آخرالزمان بی‌توجهی یا کم‌توجهی مسلمانان جهان به بزرگترین معجزه علمی پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ یعنی قرآن کریم است.

قرآن کتاب هدایتگر، بیدارکننده و حیات‌بخش است. اما در عین حال مسلمانان نه تنها حق قرآن را آن‌طور که شایسته است ادا نکرده‌اند بلکه قرآن را مهجور و غریب گذاشته و به حقایق آن عمل ننموده‌اند.

به عنوان نمونه به برخی از مهجوریت‌های قرآن اشاره می‌کنیم:

(۱) قرآن را می‌خوانند و عمل نمی‌کنند. قال رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «ثُمَّ يَأْتِي بَعْدَ ذَلِكَ زَمَانٌ يَقْرَأُ الْقُرْآنَ رِجَالٌ لَا يُجَاوِزُ تَرَاقِيَهُمْ»^(۱) برای امت من زمانی پیش می‌آید که قاریان، قرآن را می‌خوانند ولی از حلقوم آنها تجاوز نمی‌کند (و به مرحله عمل نمی‌رسد).

این بزرگترین توهین به قرآن کریم است که آن را بخوانی ولی به دستوراتش عمل نکنی به طوری که حتی خود قرآن نیز به حالت اعتراض بفرماید: «لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ»^(۲) چرا چیزی را می‌گویید که خود عمل نمی‌کنید. و اینجاست که حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: چه بسا کسانی که قرآن را تلاوت می‌کنند اما قرآن آنها را لعن و نفرین می‌کند.^(۳)

(۲) قرآن را بیشتر به جهت صوت زیبا و بدون توجه به معنا می‌خوانند. به

⇒ ۱۰۴۵.

۱ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۱۲، يوم الخلاص جلد ۱ صفحه ۷۷۳، صحیح مسلم جلد ۸ صفحه ۵۸.

۲ - سورة صف آیه ۲.

۳ - قال علی عَلَيْهِ السَّلَام: رَبِّ تَالِ الْقُرْآنِ وَالْقُرْآنِ يَلْعَنُهُ.

طوری که حضرت رسول اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «يَتَّخِذُ الْقُرْآنُ مِزَامِيرًا وَيُضَعُّ عَلَى الْخَانَ الْأَغَانِي يُقْرَأُ بِأَلْحَشِيَّةِ»^(۱) یعنی در آخر الزمان قرآن با نری و لحن غنا خوانده می شود، بدون اینکه به هنگام تلاوت با خوف و خشیت از پروردگار همراه باشد. و فرمودند: «سَيَجِيءُ مِنْ بَعْدِي أَقْوَامٌ يُرْجِعُونَ الْقُرْآنَ تَرْجِيعَ الْغِنَاءِ وَالنُّوحِ وَالرَّهْبَانِيَّةِ، لَا يَجُوزُ تَرَاقِيَهُمْ قُلُوبُهُمْ مَفْثُونَةٌ وَقُلُوبُ مَنْ يُعْجِبُهُ شَأْنُهُمْ.»^(۲)

بعد از من اقوامی می آیند که قرآن را همانند ترجیع غنای مجالس سوک و راهبان، با غنا و ترجیع می خوانند که از حلقومشان تجاوز نمی کند! دل‌هایشان به مهر کسانی که یا ظاهر خوبی دارند یا جایگاهی دارند آکنده شده است!

۳) قرآن را سبک می شمارند و از مطالب دقیق علمی و معرفتی آن غفلت می نمایند. در مجالس ختم قرآن را می خوانند در حالی که قرآن تنها برای مجالس ختم نیست. هنگامی که قرآن می خوانند در بین آن سخن می گویند در حالی که خطاب صریح قرآن این است که در هنگام قرائت قرآن کاملاً سکوت را رعایت کنید، ادب را در محضر قرآن رعایت نمی کنند و توجه ندارند که قرآن نامه محبوب است، خیلی از تجار و کاسب‌ها در شهرهای توریستی برای اینکه بتوانند اجناس خود را به راحتی خرید و فروش کنند چند زبان بلد هستند، اما برای یادگیری زبان عربی که زبان قرآن است حرکتی نمی شود و مردم دست کم ترجمه ظاهری قرآن را یاد نمی گیرند تا بفهمند خدای عزیز مهربان با بندگانش چه می گوید. در قرآن تدبیر نمی کنند و اینها همه مظلومیت و مهجوریت قرآن است.

متأسفانه با قرآن طوری برخورد شده که تا بچه‌ها صدای قرآن عزیز را می شنوند سؤال می کنند مگر کسی از دنیا رفته است؟! در حالی که قرآن

۱ - بشارة الاسلام صفحه ۲۶ و یوم الخلاص جلد صفحه ۷۹۷ و نور الابصار صفحه ۳۴.

۲ - اصول کافی جلد ۲ صفحه ۶۱۴ و نور الابصار صفحه ۳۴.

حیات بخش است و نباید اینگونه معرفی شود، لذا صحیح نیست وقتی کسی از دنیا می‌رود در خیابان‌ها نوار قرآن بگذارند، زیرا اولاً از نظر روانشناسی در افکار بچه‌ها قرآن برای مصیبت ضبط می‌شود و ثانیاً قرآن باید در جایی خوانده شود که همه با نهایت رعایت ادب و با توجه کامل به آن گوش فرا دهند نه در خیابان که هر کس مشغول کاری است.

و در مجالس ختم نیز هنگامی که قرآن خوانده می‌شود صحیح نیست با ذکر فاتحه و یا صلوات و امثال آن آیات قرآن قطع گردد و در موقع تلاوت قرآن نباید از مهمانان پذیرایی شود. به همین جهت قرائت قرآن در صورتی که با رعایت ادب در محضر قرآن باشد در مجالس ختم اشکالی ندارد و در این صورت می‌تواند برای اهل مجلس و برای شخصی که از دنیا رفته مفید واقع شود.

اما این صحیح نیست که قرآن فقط به اینگونه مجالس اختصاص یابد بلکه باید در مواقع شادی نیز قرآن خوانده شود. مثلاً پدر خانواده برنامه‌ای داشته باشد که در موقعی که بچه‌ها و خانواده خیلی شاد هستند و یا هر روز صبح چند آیه از قرآن را با توجه بخواند و برای آنها ترجمه کند و با هم تصمیم بگیرند که به قرآن عمل نمایند. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در اخبار آخر الزمان به این نکات نیز اشاره نموده و فرموده‌اند: «در آخر الزمان تنها از قرآن جز رسم و نقش چیزی باقی نمی‌گذارند و از اسلام نیز جز نامی باقی نمی‌ماند.»^(۱)

بنابراین باید توجه داشته باشیم که قرآن تنها برای تبرک منزل یا اتومبیل و یا برای حفاظت جان مسافر در هنگام سفر و یا در مجالس ختم نباشد بلکه علاوه بر این رسم و رسومات ظاهری به روح و جان قرآن نیز توجه شود و ما مراقب باشیم که

۱ - قال النبی صلی الله علیه و آله یأتی علی امتی زمان لا یبقی من القرآن إلا رسمه و لا من الاسلام الا اسمه» الی آخر الحدیث؛ بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۰، الزام الناصب صفحه ۱۴۰.

مبادا از کسانی باشیم که قرآن را سبک می‌شمارند و باید این حقیقت را بفهمیم که علم واقعی و علم اولین و آخرین در قرآن است به طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «من اراد علم الاولین و الاخرین فليقرء القرآن»^(۱) یعنی کسی که می‌خواهد علم اولین و آخرین را بداند قرآن بخواند.^(۲)

(۴) قرآن را به رأی و نظر و طبق خواسته‌های دل خویش تفسیر می‌کنند. در حالی که در روایات فراوان که در کتب شیعه و سنی نقل شده است پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله کسانی را که قرآن را به رأی خویش تفسیر کنند مورد لعن و نفرین شدید قرار داده و جایگاه آنها را جهنم دانسته است. آن حضرت در اخبار آخر الزمان می‌فرماید: «و رأيت القرآن قد خلق وأحدث ما ليس فيه ووجه على الأهواء»^(۳) در آن زمان قرآن (در نظر مردم) کهنه شده و مطالبی که در قرآن نیست احداث می‌شود و قرآن بر طبق خواسته‌های نفسانی تفسیر و توجیه می‌گردد. و همچنین می‌فرماید: «و يُسَوِّجُهُ الْقُرْآنُ عَلَى الْأَهْوَاءِ وَ يَصِيرُ الدِّينُ بِالرَّأْيِ»^(۴) یعنی قرآن را طبق خواسته‌ها و هوای نفس خود تفسیر می‌کنند و دین خود را به رأی و نظر خود تحلیل می‌نمایند.

و این در حالی است که روش و منهج تفسیری قرآن توقیفی است و تنها باید

۱ - کنز العمال حدیث ۲۴۵۴ و توضیح آیات قرآن جلد ۱ صفحه ۱۷.

۲ - امروزه دانشمندان علوم مختلف تا حدودی به ارزش والای علمی قرآن پی برده‌اند و حقایقی که اعجاز قرآن را اثبات می‌کند همچون فصاحت و بلاغت قرآن، مفاهیم والای قرآنی، عدم اختلاف در معانی و الفاظ و در بر داشتن علوم روز، همچون مسأله حرکت زمین، کرویّت زمین، سفر به آسمان، جنین‌شناسی، عمر زمین، موجودات آسمانی و خلقت مخلوقات و همچنین غیب‌گویی و خبر دادن از اخبار آینده، در میان دانشمندان مورد بحث و نظر واقع شده است. جهت استفاده بیشتر می‌توانید به کتاب دو مقاله و یا مقدمه کتاب توضیح آیات قرآن کریم جلد اول صفحه ۱۰ الی ۹۸ مراجعه فرمایید.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۶.

۴ - بشارة الاسلام صفحه ۲۲ و ۴۶، منتخب الاثر صفحه ۴۳۰.

توسط ائمه اطهار علیهم‌السلام بیان گردد که آن بزرگواران نیز تفسیر قرآن را فقط مختص به چهارده معصوم علیهم‌السلام دانسته و لذا کسی نمی‌تواند با نظر خود قرآن را تفسیر کند. البته لازم به ذکر است برداشت از قرآن و تدبیر در آیات سفارش قرآن است که فرموده: ﴿أَفَلَا يَتَدَبَّرُونَ الْقُرْآنَ أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا﴾^(۱) آیا در قرآن تدبیر نمی‌کنند یا بر دلها قفلهایشان هست.

اما تفسیر آیات قرآن تنها کار ائمه اطهار علیهم‌السلام است که متأسفانه خیلی از دانشمندان ظاهری که مطیع هوای نفس خویش‌اند همچون متصوفه، وهابیت، و برخی از فلاسفه به هیچ عنوان به این مطلب توجهی نداشته و هر طور خواسته‌اند آیات قرآن را طبق مشرب و مسلک ذوقی خویش تفسیر و تحلیل نموده‌اند.

بنابراین یکی از خطرات آخرالزمان این است که باید سخت مراقب باشیم در مورد آیات قرآن جز آنچه اهل بیت علیهم‌السلام تفسیر نموده‌اند رأی و نظر و تفسیری را نپذیریم و خود نیز طبق رأی و نظر شخصی، قرآن را توجیه ننماییم تا مورد نفرین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم واقع نشویم.^(۲)

مساجد در آخرالزمان

مسجد میعادگاه عابد و معبود و تجلی‌گاه حبیب و محبوب است، خاک مسجد بهترین خاک و زمین مسجد بهترین زمین‌هاست^(۳) و او که مسجد می‌سازد آنچنان مورد عنایت خدا واقع می‌شود که خدای مهربان مرض و ناراحتی را از او بر

۱ - سوره محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم آیه ۲۴.

۲ - روایات فراوانی پیرامون تفسیر به رأی قرآن نقل شده از جمله: نور البراهین جلد ۱ صفحه ۱۸۱، وسائل الشیعه جلد ۲۷ صفحه ۲۰۵ و عوالی اللثالی جلد ۴ صفحه ۱۰۴.

۳ - قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم احب البلاد الی الله مساجدها، نهج الفصاحه صفحه ۱۳ حدیث ۷۱، بحارالانوار جلد ۶۶ صفحه ۱۰۱.

می‌دارد^(۱) و اگر چه آن مسجد کوچک باشد خدا در مقابلش خانه‌ای بهشتی عطا کند.^(۲)

مسجد خانه هر شخص پرهیزکاری است و قلبش با این خانه عجین شده و هر گاه از آن بیرون رود دلش پیوسته در آنجاست تا به آن برگردد.^(۳)

با تمام این توصیفات یکی دیگر از وارونه‌های آخرالزمان کم توجهی مردم مسلمان به مساجد است و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در زمان حیات خویش به این موضوع اشاره کرده و به مسلمانان آخرالزمان هشدار داده‌اند که مبادا مساجد را غریب بگذارند^(۴) به طوری که در روز قیامت مساجد از آنها شکایت نمایند.

همچنین پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: بر امت من زمانی پیش می‌آید که مساجدشان آباد است ولی از هدایت خالی است،^(۵) مرد وارد مسجد می‌شود ولی دو رکعت نماز در آن نمی‌گذارد،^(۶) مساجد با اذان آباد است اما دل‌هایشان از ایمان تهی می‌گردد،^(۷) در آن زمان قرآن‌ها تزیین می‌شود، مسجدها آزین بسته می‌شود و مناره‌ها بلند می‌گردد...^(۸) و این نشان دیگری از غربت دین در آخرالزمان است. مگر نه این است که نماز ستون دین است و مسجد خانه نماز، مگر نه این است که

۱ - نهج الفصاحه صفحه ۱۳۷ حدیث ۶۸۲.

۲ - همان صفحه ۵۷۷ حدیث ۲۷۹۵.

۳ - و قال صلی الله علیه و آله المسجد بیت کلّ تقی و قال فی حدیث آخر رجل قلبه معلق بالمساجد الی آخر الحدیث نهج

الفصاحه صفحه ۳۶۶ حدیث ۱۷۳۱ و ۱۷۳۲ و صفحه ۶۲۵ حدیث ۳۰۸۳.

۴ - یوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۷۹۶.

۵ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۰، الزام الناصب صفحه ۱۴۰.

۶ - الملاحم و الفتن صفحه ۱۳۱.

۷ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۴، بشارة الاسلام صفحه ۲۳.

۸ - الزام الناصب صفحه ۶۴ و ۱۸۲ و ۱۹۵، منتخب الاثر صفحه ۴۲۵.

مسجد یکی از شعائر الهی است و باید تعظیم گردد پس آیا سزاوار است اینگونه مورد غفلت و بی‌توجهی واقع گردد. مگر نه این است که اگر نماد هر آئینی تضعیف شد به اصل آن دین لطمه وارد می‌شود، پس چرا این نماد بزرگ دین اسلام که ندای الهی و شعائر آئین ما از فراز آن باید به گوش جهانیان برسد مورد رضایت پیامبر گرامی اسلام ﷺ واقع نشود؟

به راستی ما شیعیان و مسلمانان با شعائر دینی خود چگونه برخورد می‌کنیم؟ چگونه می‌خواهیم فرهنگ ناب و پاک دین خویش را به جهان و جهانیان صادر نماییم در حالی که خود برخی از قوانین و آداب ابتدایی اسلام را رعایت نمی‌کنیم؟! مظلومیت دین تا به کی باید ادامه یابد، مگر ما ادعای پیشرفت علم و فرهنگ و تمدن را نداریم، مگر ما در عصری زندگی نمی‌کنیم که همه پیشنهاد جهانی شدن و یکی شدن را سر می‌دهند، پس چرا ما تکبیر دین صلح جهانی را آن طور که باید با صدای رسا نمی‌گوییم، نماز دوستی را آن طور که باید نمی‌خوانیم و آداب آخرین و کاملترین آیین را آن طور که شایسته است نمی‌دانیم؟...

آداب مساجد و اماکن مقدسه

و اما در این بخش برخی از آداب حقیقی مساجد را یادآور می‌شویم به امید آنکه با اراده‌ای مصمم و قاطع رفتارهای وارونه و نادرست از مساجد و اماکن مقدسه ما حذف شده و آداب واقعی این مکانهای شریف که مورد تأیید خدا و خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام است سیره مؤمنین و مسلمین گردد.

حضور قلبی

حضور قلبی، توجه، خضوع و خشوع یکی از آداب مساجد و اماکن مقدسه و بلکه در رأس آداب قرار دارد و لذا خوب است انسان موقع ورود و خروج دعاها

مخصوصاً را بخواند^(۱) و فکرش را از مسائل دنیوی جدا کند و در مسجد یا حرم ائمه علیهم‌السلام پیرامون مسائل مادی بحث و جدل نکند.

ساخت مساجد

نوع ساختار مساجد باید به بهترین نوع ممکن و البته موافق با فرهنگ دینی و اسلامی باشد و انصافاً حکومت اسلامی باید در این زمینه سرمایه‌گذاری بالایی داشته باشد و بداند که همان طور که برای تفریح‌گاهها و یا درمانگاههای بدنی، برنامه‌ریزی‌های کلانی دارد باید دست کم به همان اندازه برای مساجد و اماکن مقدسه که در حقیقت محل تفریح و آرامش و درمان روحی مردم جامعه است برنامه‌ریزی فکری و مادی داشته باشد.

نظم و آداب اجتماعی

نظم نمازگزاران یکی از مهم‌ترین ارکان اساسی آداب مساجد است، زیرا نظم مسلمین در مساجد جنبه اجتماعی و فرهنگی دارد و عدم رعایت آن با داشتن تقوا مغایر است و اساساً شکوه و زیبایی جماعت، نظم و هماهنگی نمازگزاران است و لذا برای رعایت این امر مهم باید نکات زیر را کاملاً عمل نمود؛

نظم مسجد و نمازگزار

حضور به موقع و منظم در مساجد طوری که وقتی اذان اعلامی تمام می‌شود

۱ - مستحب است انسان هنگام ورود به مساجد بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم اغفر لی و افتح لی أبواب رحمتک و در موقع خروج بگوید: اللهم صل علی محمد و آل محمد، اللهم اغفر لی و افتح لی أبواب فضلیک. بحارالانوار جلد ۸۴ صفحه ۲۶.

همه نمازگزاران در مسجد آماده باشند و اذان و اقامه نماز را بشنوند و خود را برای ملاقات با پروردگار مهیا نمایند. همچنین بهداشت ظاهری و نظم داخلی فضای مسجد نیز از نظر روحی و روانی حائز اهمیت و مورد تأکید ائمه اطهار می‌باشد و برای نمازگزار نیز پوشیدن لباس پاکیزه و معطر بودن بسیار سفارش شده است.

نظم و هماهنگی در قرائت اذان

اکثر مردم به اشتباه گمان می‌کنند که موقع اذان خوب است هر کس در هر نقطه‌ای از مسجد که نشسته با صدای بلند اذان بگوید در صورتی که این مطلب در روایات ما تأیید نشده است. بلکه آنچه در اذان مورد تأیید است، استحباب قرائت اذان توسط یک شخص با صدای رسا، بلند و دلنشین می‌باشد، که البته مستحب است مابقی نمازگزاران آهسته و زیر لب کلمات اذان را تکرار نمایند.^(۱) بنابراین هنگامی که مؤذن اذان می‌گوید بقیه شنوندگان باید آهسته اذان را تکرار کنند نه اینکه آنها هم قیام کرده و هر کس با صدایی و لحنی اذان بگوید و نظم مسجد از بین برود، زیرا اذان اگر با توجه و صدای خوب قرائت شود باعث صفای روح و نشاط و آرامش دل است.^(۲)

نماز فرادی خواندن در مکانی که جماعت بر پاست باطل است

در صورتی که نماز جماعت خوانده می‌شود کسی نماز فرادی نخواند. زیرا به

۱ - قال الشهيد في اللمعة الدمشقيه: «و يتأكدنا في الجهرية و خصوصاً الغداة و المغرب الى ان قال و يستحب الطهارة حالتهما و الحكاية لغير المؤذن....» الروضة البهية في شرح اللمعة الدمشقيه جلد ۱ كتاب الصلوة صفحه ۷۱ و ۷۳.

۲ - قال النبي ﷺ في وقت الاذان: «أرْحَنِي يَا بِلَال»، مفتاح الفلاح صفحه ۱۸۲.

فتوای بعضی از مراجع تقلید، خواندن نماز فرادی همزمان در جایی که نماز جماعت برقرار باشد باطل است. علاوه بر این خیلی‌ها برای اینکه دو نماز را به یک نماز اقتدا کنند پس از قنوت نیت فرادی کرده و فوراً دو رکعت باقی مانده را خود می‌خوانند و نماز بعدی را در رکعت سوم به امام اقتدا می‌کنند که این کار نیز صحیح نمی‌باشد و طبق فتوای مراجع عظام تقلید نیز در غیر ضرورت جایز نیست انسان نمازش را از جماعت به فرادی مبدل نماید.

علاوه بر آن برخی‌ها دعای قنوت یا سجده آخر را در نماز جماعت از امام جماعت بیشتر طول می‌دهند که این کار هم صحیح نیست و حتی معصیت دارد. و مطلب مهم دیگر اینکه پس از تکبیر امام جماعت همه مأمومین باید با هم و سریع و البته با صدای آهسته تکبیر بگویند و به هیچ عنوان توقف نکنند که متأسفانه در حال حاضر این نکات اصلاً مراعات نمی‌شود و هر کس هر موقع دلش بخواهد تکبیر می‌گوید و تکبیر را هم با صدای بلند می‌گویند که این صحیح نیست و کراهت دارد.

رعایت سکوت

مطلب دیگر اینکه سکوت مطلق در هنگام حضور در مساجد و مکانهای مقدّس ضروری است.

و متأسفانه این مسأله به هیچ عنوان در مساجد و اماکن مقدسه رعایت نمی‌شود. باید توجه داشت که در مکانهای مقدّس، همه باید حضور قلب و توجه داشته باشند و طبعاً رعایت سکوت، به حضور قلب و توجه افراد کمک می‌کند.

به همین جهت صحیح نیست کسانی که دیر به نماز جماعت می‌رسند با گفتن کلماتی همچون «یا الله» و «ان الله مع الصابرين» و امثال آن سکوت نماز جماعت را به هم بزنند و باعث بی‌نظمی و حواس‌پرتی سایر نمازگزاران گردند. و اگر فتوای

مراجع تقلید عظام این است که وقتی امام جماعت متوجه شود کسی می‌خواهد به نماز جماعت پیوندد کمی رکوع را طول دهد، این به معنای آن نیست که شخص واردشونده باید سر و صدا کند تا امام متوجه حضور او گردد، بلکه در صورتی است که خود امام جماعت به صورت طبیعی متوجه حضور مأمومی شود و لذا صحیح نیست که به خاطر حضور یک نفر سکوت جماعتی به هم بخورد. اگر گفته شود که همان اضافه شدن یک نفر در نماز، ثواب را برای همه زیادتیر می‌کند باید گفت ما این ثواب را فدای آرامش و نظم جماعت می‌کنیم و قطعاً ثواب رعایت نظم جماعت و به هم نزدن تمرکز دیگران بیشتر خواهد بود. علاوه بر این سکوت در نماز جماعت آنچنان اهمیت دارد که اگر شخصی دیر به نماز رسیده باشد و در موقعی که امام و مأمومین مشغول خواندن تسبیحات اربعه باشند او اقتدا کند و بخواند حمد و سوره بخواند واجب است که حمد و سوره را آهسته بخواند ولو نماز مغرب یا عشاء باشد. ضمناً نمازگزاران در نماز جماعت باید سایر اذکار نماز را به حدی آهسته بخوانند که اطرافیان صدای آنها را نشنوند.

همچنین در مکانهای عمومی همچون حرم ائمه اطهار و یا امامزاده‌ها دعا و زیارتنامه و امثال آن نباید با صدای بلند خوانده شود بلکه همه باید آهسته و بدون مزاحمت برای اطرافیان به برنامه‌های عبادی و معنوی خود پردازند.

صفوف نماز

صفوف نماز جماعت باید کاملاً مستقیم و مرتب باشد و نوشته‌اند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله هنگام نماز با دست مبارک خویش صفوف نماز را مرتب می‌نمودند، به طوری که ابن مسعود نقل می‌کند: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در نماز با دست خود، شانه‌هایمان را می‌گرفت و می‌فرمود: صفوف خود را منظم کنید و پیش و پس

نایستید که دل‌هایتان اختلاف پیدا می‌کند»^(۱) و نیز می‌فرمودند: «وقتی برای اقامه نماز جماعت بر می‌نخیزید صف‌هایتان را منظم نمایید و جاهای خالی را پر کنید.»^(۲)

فرستادن صلوات در مجامع عمومی

نکته دیگر اینکه در صورتی که در برخی مراسم مذهبی بنا باشد دسته‌جمعی صلوات بفرستیم باید طبق دستور ائمه اطهار علیهم‌السلام و به جهت اینکه صلوات جنبه شعاری نیز دارد، صلوات را بلند، هماهنگ و یکصدا بفرستیم.^(۳) اما در جاهایی که مردم مشغول نماز یا زیارت یا قرائت قرآن هستند ما نباید بلند صلوات بفرستیم، همچنین موقعی که قاری قرآن آیه‌ای را می‌خواند که نام مبارک حضرت محمد صلی‌الله‌علیه‌وآله در آن است باید به احترام قرآن و طبق دستور قرآن حتی از بلند فرستادن صلوات خودداری نموده و اگر می‌خواهیم صلوات بفرستیم پس از اتمام آیه آهسته صلوات بفرستیم.

و به طور کلی این را بدانیم که برای فرستادن صلوات باید موقعیت زمانی و مکانی را در نظر گرفت و اگر مشکلی نبود این کار را بکنیم و هیچ‌گاه بی‌موقع و بی‌توجه یا برای تنها مجلس گرم کردن و امثال آن صلوات نفرستیم. زیرا صلوات بهترین و بالاترین و کاملترین دعاهاست.

۱ - مجموعه ورام جلد ۲ صفحه ۲۶۶.

۲ - وسائل الشیعه جلد ۸ صفحه ۴۲۳.

۳ - عن ابی عبد الله علیه‌السلام قال قال رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله: «إرفعوا أصواتكم بالصلاة عليّ فإنّها تذهب بالنفاق»،

اصول کافی جلد ۴ صفحه ۲۵۱.

نواختن موسیقی در مساجد

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در بخش دیگری از پیشگوئی‌های خود فرمودند: «وَيَضْرِبُونَ فِي الْمَسَاجِدِ بِالْعِيدَانِ وَالْمَزَامِيرِ فَلَا يُنْكَرُ عَلَيْهِمْ أَحَدٌ»^(۱) در آخر الزمان در مساجد نی و بربط بزنند و کسی به آنها اعتراض نکند.

و با کمال تأسف باید قبول کرد که این مطلب نیز هم اکنون در زمان ما عملی شده و مسلمین حرمت مساجد را حفظ نمی‌کنند و در مساجد نی و شیپور و طبل و سنج می‌نوازند و یا کف می‌زنند که اینها همه از صراط مستقیم خارج است.

نقش و تصویر در مسجد

یکی از وارونه‌های آخر الزمان در مساجد آیین‌بندی و تزیین بیش از حد مساجد و چسباندن پوستر و عکس و منقش‌کاری دیوارها می‌باشد که این کارها مورد تأیید خاندان عصمت و طهارت نبوده و بلکه به فتوای همه مراجع تقلید چسباندن عکس و تصویر در مساجد کراهت دارد و به فتوای برخی از علما نقش تصاویر ذی‌روح در مساجد حرام است.

علاوه بر آن سجّاده و مهر نماز نیز بهتر است ساده و بدون نوشته یا تصویر باشد بنابراین استفاده کردن از سجّاده یا مهری که نام مقدّس خدا و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام و یا آیات شریفه قرآن روی آن نوشته شده در صورتی که به آنها بی‌احترامی می‌شود جایز نمی‌باشد و اگر بی‌احترامی نشود اگر چه نماز صحیح است امّا بهتر است که ترک شود.

روشن کردن شمع

یکی از رسومات غلط در اماکن مقدسه مخصوصاً امامزاده‌ها، روشن نمودن شمع است. باید توجه داشت که روشن نمودن شمع مربوط به زمانهای قدیم بوده است که امامزاده‌ها یا مساجد از نعمت برق محروم بودند و معمولاً مردم نذر می‌کردند که برای برآورده شدن حاجاتشان روشنائی یک شب یا بیشتر امامزاده را به عهده بگیرند و لذا از وسایل روشنائی آن زمان که معمولاً شمع یا چراغهای روغن سوز بود استفاده می‌کردند.

اما اکنون که همه امامزاده‌ها و مساجد دارای امکانات روشنائی فراوان هستند دیگر روشن نمودن شمع جایز نیست و بلکه چون هم اسراف است و هم باعث کثیف و آلوده شدن محیط می‌شود اشکال دارد. (مگر در صورت نبودن برق یا برای اجرای برنامه‌هایی که چراغها را خاموش می‌کنند.)

معنای زیارت

یکی از نکات مهم در زیارات حرم ائمه اطهار علیهم‌السلام این است که انسان کاملاً متوجه باشد که چه شخص بزرگی را زیارت می‌کند و آداب زیارت را رعایت نماید، به عنوان مثال در حرم ائمه علیهم‌السلام از هدر دادن وقت و سخنان بیهوده سخت پرهیز نموده و در تمام مدتی که داخل حرم است با امام بزرگوار خویش راز و نیاز نماید، همچنین با غسل و وضو و لباس پاکیزه و بوی خوش وارد حرم شده و زیارتنامه‌های مأثوره را همراه با نماز و زیارت بخواند و مدام در حال توسل و اظهار محبت به آن بزرگواران باشد. خیلی‌ها فکر می‌کنند زیارت به معنای این است که حتماً خود را به ضریح مطهر برسانند، البته اگر چه این هم نوعی اظهار محبت است و خیلی ارزش دارد، اما باید توجه داشت که ائمه اطهار علیهم‌السلام در همه جا صدای ما را می‌شنوند و بر

ما احاطه دارند و لذا حتی نیاز نیست ما حاجت را با صدای بلند از آن بزرگواران بخواهیم، بلکه آنها خطورات فکری و قلبی ما را هم می‌دانند و هر چه صلاح ما باشد به ما عطا می‌کنند. شیعیان و دوستداران اهل بیت علیهم‌السلام باید توجه داشته باشند که در هنگام زیارت طوری با ائمه اطهار علیهم‌السلام سخن بگویند که گویا آن حضرات را از نزدیک می‌بینند و در مقابل آن بزرگواران ایستاده‌اند و لذا هیچ گاه در هنگام زیارت کار دیگری انجام نداده و یا گستاخانه طلب حاجت ننمایند و در دعا کردن‌ها نیز هیچ گونه اعتراضی نداشته باشند، مثلاً نگویند چرا شما حاجت مرا نمی‌دهید؟ و...

بستن قفل یا ریسمان به ضریح

یکی دیگر از نکاتی که محبّین و ارادتمندان خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام باید توجه داشته باشند این است که بستن قفل و پارچه و امثال آن به ضریح مطهر اگر چه نشانه دوستی و عشق و ارادت افراد ساده و پاکدل می‌باشد اما هیچ گونه سند روایی و حدیثی ندارد و لذا زائرین محترم خوب است از این کارها خودداری نموده و در عوض قلب و دل خود را به عشق خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام گره بزنند به طوری که هیچ گاه این گره باز نگردد و حتی راضی نشوند با کوچکترین گناهی خود را از این خاندان پاکی و عصمت جدا کنند و بدانند که امام باقر علیه‌السلام فرموده‌اند: «مَنْ أَحَبَّنَا فَهُوَ مِنَّا أَهْلَ الْبَيْتِ»^(۱) یعنی هر کس که ما را دوست داشته باشد (و محبّت قلبی خود را به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام گره زده باشد) او از ما اهل بیت است.

روضه خواندن زیاد

یکی دیگر از اشتباهات فکری ما شیعیان و عاشقان اهل بیت علیهم‌السلام این است که فکر می‌کنیم همیشه باید با ذکر مصیبت و گریه و آه و فغان از ائمه اطهار علیهم‌السلام حاجات خود را تمنا کنیم در حالی که این فکر کاملاً اشتباه است، اتفاقاً خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام آنچنان کریم و بزرگواریند که اگر ما با خنده و نشاط و خوشحالی هم در خانه آنها را به صدا درآوریم پاسخ ما را خواهند داد و این کاملاً عقلی و منطقی است. من مکرر در اعیاد دیده‌ام که برخی روضه‌خوانها و مداحان پس از مولودی خوانی، شروع به خواندن روضه و ذکر مصیبت خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام می‌کنند و می‌گویند نمک هر مجلسی نام مبارک حسین علیه‌السلام است و آنگاه مصائب سخت کربلا را یادآور می‌شوند!

در حالی که این صحیح نیست، زیرا همواره که نباید از امام حسین و سائر ائمه علیهم‌السلام در حال مصیبت و عزا یاد نمود. بلکه اگر ما در صراط مستقیم حرکت کنیم و پیرو راستین ائمه اطهار علیهم‌السلام باشیم، باید بدانیم که امام صادق علیه‌السلام فرموده‌اند: «شیعیان ما از باقیمانده طینت ما خلق شده‌اند، آنها در شادی‌های ما شاد و در ناراحتی و مصائب ما ناراحت هستند.»^(۱)

همچنین امام زمان (ارواح‌نفاذ) به یکی از اولیاء خدا فرموده بودند: «همان طور که خندیدن و اظهار شادمانی در شب شهادت ائمه علیهم‌السلام بد است، گریه کردن و ذکر مصیبت نیز در شبهای عید بد و ناپسند است»^(۲)

۱- قال الصادق علیه‌السلام: «إِنَّ شِيعَتَنَا خُلِقُوا مِنْ فَاضِلِ طِينَتِنَا وَعَجِنُوا بِمَاءِ وَلَايَتِنَا» و قال علیه‌السلام: «يَفْرَحُونَ لِفَرَحِنَا

و يَحْزَنُونَ لِحُزْنِنَا» بحارالانوار جلد ۵۳ صفحه ۳۰۲ و غرر الحکم صفحه ۱۱۷ حکمت ۲۰۴۹.

۲- ارواح معین صفحه ۷۶.

به همین جهت سزاوار نیست در شب و روز عید ائمه علیهم‌السلام ما با ذکر مصیبت و روضه خواندن از ائمه اطهار علیهم‌السلام یاد نماییم. البته شب جمعه استثناء شده است زیرا روایات فراوانی داریم که شب جمعه اگر چه شب عید است اما شب زیارتی اباعبدالله الحسین علیه‌السلام است و ذکر توسل و خواندن روضه آن حضرت در این شب عزیز سیره همه علماء و صالحان بوده است.

مطلب دیگر اینکه روضه خواندن و ذکر مصیبت زیاد و پی در پی به طوری که افراط شود هم صحیح نمی‌باشد، زیرا این کار قساوت قلب می‌آورد و اثرات نامطلوبی بر روح انسان به جا می‌گذارد، لذا این نیز صحیح نیست که خیلی از مردم در منزل یا در اتومبیل خود که نشسته‌اند مدام نوار مدّاحی و روضه و نوحه خوانی گوش کنند بلکه بهتر است این کار با توجه و تنها در روزهای عزا و شهادت ائمه علیهم‌السلام و یا هر موقعی که انسان حال توجه خوبی داشته باشد انجام شود که اگر اینگونه باشد موجب ارتباط و اتصال روحی انسان با خاندان نور و در نتیجه باعث انس با پروردگار می‌گردد.

پول گرفتن در مقابل روضه

یکی دیگر از مسائلی که باید به آن توجه داشت این است که به فتوای تمام مراجع پول گرفتن در مقابل کار واجب مثل نماز جماعت خواندن یا تجهیز میت و امثال آن حرام می‌باشد. البته اجیر گرفتن برای خواندن نماز و یا گرفتن روزه استیجاری اشکال ندارد اما در مواردی همچون روضه خوانی و مدّاحی و ذکر احکام دینی اگر نرخ تعیین کنند و حالت تجارت و سودجویی پیدا کند جایز نیست و امام باقر علیه‌السلام در این رابطه فرموده‌اند: «وَلَا تَسْتَأْكِلْ بِنَا النَّاسِ فَلَا يَزِيدُكَ اللَّهُ بِذَلِكَ إِلَّا فَقْرًا»^(۱) به وسیله ما، مال مردم را مخور که این کار جز بر فقر تو نمی‌افزاید.

علماء در آخر الزمان

روایات مربوط به عالمان و دانشمندان آخر الزمان به دو دسته تقسیم می‌شود. در پاره‌ای از روایات حضرت رسول اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام از عالمان و دانشمندان حقیقی که در صراط مستقیم دین حرکت می‌کنند و جز حرف حق نمی‌زنند و به هیچ عنوان تحت سلطه حکام فکری و حکومتی واقع نمی‌شوند یاد نموده و آنها را بسیار مظلوم، غریب و ناشناخته در میان امت خویش می‌دانند و در پاره‌ای دیگر از روایات دانشمندان دروغین و گمراه که علم آنها حجاب اکبر و باعث غرور و خودخواهی آنها شده است یاد نموده و از آنها به عنوان عالمان بی‌عمل نام برده‌اند، که ما در اینجا به برخی از روایات اشاره می‌کنیم.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرماید: (۱) «شِرَارُ الْعُلَمَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْأَمْرًا وَ خِيَارُ الْأَمْرَاءِ الَّذِينَ يَأْتُونَ الْعُلَمَاءَ»^(۱) بدترین علما آنهایند که پیشانی به آستان پادشاهان بسایند و بهترین زمامداران آنهایند که به سوی علما بشتابند.

(۲) «أَخَافُ عَلَىٰ أُمَّتِي أُمَّةً مُّضِلِّينَ»؛^(۲) برای امت خود از رهبران گمراه‌کننده بیمناکم.

(۳) «سَيَكُونُ بَعْدِي أُمَّةٌ يُعْطُونَ الْحِكْمَةَ عَلَىٰ مَنَابِرِهِمْ فَإِذَا نَزَلُوا نُزِعَتْ عَنْهُمْ وَ أَجْسَادُهُمْ شَرٌّ مِنَ الْجِيفِ»^(۳)؛ بعد از من پیشوایانی پدید می‌آیند که چون برفراز منبر قرار بگیرند سخنان حکمت‌آمیز می‌گویند، چون از منبر پایین آمدند نور حکمت و ایمان از آنها گرفته می‌شود، چنین دانشمندانی از مردار پلیدتر هستند.

۱ - المحجة البيضاء جلد ۱ صفحه ۱۴۴.

۲ - نهج الفصاحه جلد ۲ صفحه ۴۷۲.

۳ - بشارة الاسلام صفحه ۱۳۲، الزام الناصب صفحه ۱۹۵.

(۴) «يَتَفَقَّهُ أَقْوَامٌ لِغَيْرِ اللَّهِ وَ طَلَبًا لِلدُّنْيَا وَ الرَّثَائِسَةِ وَ يُوجِّهُ الْقُرْآنُ عَلَى الْأَهْوَاءِ وَ يَصِيرُ الدِّينُ بِالرَّأْيِ.»^(۱) گروهی برای غیر خدا درس فقه را خوانده و صرفاً برای مقام و ریاست به فقاہت می‌گرایند، (و نتیجه‌اش این می‌شود که) قرآن را طبق هوای نفس خود توجیه و تفسیر نموده و دین خدا را با آراء خود تحلیل می‌کنند.

(۵) «إِذَا قَلَّ الْفُقَهَاءُ الْهَادُونَ وَ كَثُرَ فُقَهَاءُ الضَّلَالَةِ وَ الْخَوْنَةِ وَإِذَا كَثُرَ الشُّعْرَاءُ»^(۲) در آخر الزمان فقهای هدایتگر کم شوند و فقیهان گمراه کننده و خیانتکار فراوان باشند و در آن زمان شاعران نیز زیاد شوند.

(۶) «وَ فُقَهَائُهُمْ يُفْتُونَ بِمَا يَشْتَهُونَ وَ قُضَائِهِمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَعْلَمُونَ وَ أَكْثَرُهُمْ بِالزُّورِ يَشْهَدُونَ، مَنْ كَانَ عِنْدَهُ دَرَاهِمٌ كَانَ مُوقَّراً مَرْفُوعاً وَ إِنْ كَانَ مُقِلًّا فَهُوَ عِنْدَهُمْ مَوْضُوعٌ.»^(۳) فقیهان آن زمان طبق هوای نفس خود فتوی می‌دهند، قاضی‌های آنها آنچه را که نمی‌دانند می‌گویند و بیشتر آنها به دروغ گواهی می‌دهند. کسی که پولدار باشد در نزد آنها عزیز و محترم است و کسی که بی پول باشد در نزد آنها خوار و زبون می‌باشد!

پس از آن پیامبر اکرم ﷺ پیرامون علماء راستین که بر اعتقاد خود پا بر جا باقی مانده، و تابع ظالمان و فاسدان نشوند می‌فرمایند:

فقهای راستین و هدایتگر در آن زمان کم هستند،^(۴) برای مردم زمانی پیش می‌آید که علما را همانند دزدان می‌کشند، ای کاش در آن زمان علماء خود را به حماقت بزنند تا جان خود را از قتل و آبروی خود را از تهمت، در امان نگهدارند، از

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۷.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۷۰.

۳ - بشارة الاسلام صفحه ۷۷ و الزام الناصب صفحه ۱۹۵.

۴ - بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۷۰.

خانه‌های خود خارج نشوند، خود را به سادگی بزنند و از رویدادها اظهار بی‌اطلاعی کنند! (۱)

همچنین می‌فرمایند: «وَالْمُؤْمِنُ ضَعِيفٌ صَغِيرٌ وَ الْعَالِمُ عِنْدَهُمْ وَضِيعٌ وَ الْفَاسِقُ عِنْدَهُمْ مُكْرَمٌ» (۲) در آن زمان شخص مؤمن در نزد آنها ضعیف و حقیر است و عالم و دانشمند در چشم آنها کوچک و بی‌مقدار است اما آدم فاسق در نزد آنها محترم است!

مهجوریت علماء راستین

با توجه به روایات فوق باید گفت هم اکنون خیلی‌ها ممکن است از علم و دانش خود سوءاستفاده نموده و مصداق واقعی این احادیث گهربار قرار گیرند به طوری که حقیقت علم که همان حکمت‌های اخلاقی و معرفتی است را فراموش کرده و تنها به الفاظ و اصطلاحات دل بسته باشند و این افراد در واقع باطنی سیاه و پوسته‌ای زیبا دارند و به فرموده پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ اینها همان عالمان بدون عمل هستند که درست شبیه کمان بدون تیر و درخت بدون ثمر می‌باشند و یا همچون چراغی هستند که دیگران را روشن کنند ولی خود بسوزند و فایده‌ای از علم خویش نبرند. (۳) و از طرف دیگر چه بسیار فقها و علمایی که در مهجوریت و غربت به سر می‌برند و به جهت اینکه حرف حق می‌گویند مورد هجوم انسانهای پست و نادان قرار می‌گیرند و لذا مجبورند که بیشتر در خانه پنهان باشند و کمتر با مردم ارتباط داشته باشند اگر چه آنها از رهبانیت انزوا نیز بیزارند و این دردی مشهود در زمان ماست. و ما به خوبی می‌بینیم و می‌شنویم که به جهت حسادت و

۱ - یوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۷۸۰.

۲ - الزام الناصب صفحه ۱۹۵ و بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۴.

۳ - نهج الفصاحة صفحه ۴۳ حدیث ۲۲۰.

تنگ‌نظری‌ها به راحتی به علماء و دانشمندان جسارت شده و به آنها تهمت می‌زنند، و مخصوصاً در زمان ما هر کس را بخواهند اذیت کنند رسم شده به او تهمت ضد ولایت فقیه، یا حجتیه بودن می‌زنند و یا با شایعات دیگر، این افراد را از صحنه خارج می‌کنند، چه بسیار علمایی که در زمان ما فقط و فقط به جهت حسادت یا نادانی برخی انسانهای خودخواه و مغرور در مہجوریت و محدودیت واقع می‌شوند و مابقی مردم هم که هر چه بشنوند باور می‌کنند در حالی که ائمه اطهار علیہم السلام به ما فرموده‌اند: «فاصله بین حق و باطل چهار انگشت است هر چه را با چشم دیدی باور کن و هر چه را با گوش شنیدی باور نکن» و پیامبر اکرم صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم فرمودند: «هیچ گاه شنیدن مانند دیدن نیست.»^(۱) همچنین در روایت صحیحی از حضرت موسی بن جعفر علیہ السلام نقل شده که آن حضرت فرموده‌اند: «گوش و چشمت را در خصوص بدیهای برادر مؤمنت تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر علیه او قسم خوردند و کار بدی را به او نسبت دادند و او منکر بود همه آنها را تکذیب کن و خود او را تصدیق نما و چیزی که آبروی او را می‌برد و شخصیت او را می‌شکند به او نسبت نده^(۲) زیرا اگر به او این بدی‌ها را نسبت دادی از کسانی خواهی بود که خدای تعالی در قرآن می‌فرماید: ﴿إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ﴾^(۳)

یعنی کسانی که دوست دارند بدیها در بین مردم مؤمن و مسلمان شایع شود برای آنها عذاب دردناکی است.

بنابراین یکی از فتنه‌های بزرگ آخر الزمان که شیطان برنامه‌ریز آن است تولید و ترویج اتهام و شایع پیرامون علماء و فقهاء دینی است که این کار باعث پیدایش

۱ - قال النبی صلی اللہ علیہ و آلہ و سلم: «لَيْسَ الْخَبِيرُ كَالْمُعَايِنَةِ». همان صفحه ۵۰۳ حدیث ۲۳۷۸.

۲ - اصول کافی جلد ۸ صفحه ۱۴۷.

۳ - سورة نور آیه ۱۹.

تفرقه و در نتیجه تکفیر علماء و دور شدن از صراط مستقیم اهل بیت علیهم‌السلام می‌گردد و حتی در این میان گاهی اولیاء خدا مورد غفلت و بلکه جسارت ما واقع می‌شوند، زیرا ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: «اولیاء خدا غریب و ناشناخته‌اند» و به همین جهت ما هیچ‌گاه نباید به کسی تهمت بزنیم یا حتی کوچکترین بی‌احترامی نماییم زیرا ممکن است طرف مقابل ما یکی از اولیاء الله باشد که ما او را نمی‌شناسیم.

بنابراین انسان اگر معتقد به خدا و روز قیامت باشد هر جمله و حتی هر کلمه از سخنانش روی حساب و سنجیده است به خصوص در هنگام قضاوت در مورد دیگران زیرا پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرموده‌اند: «خداوند بهشت را بر مردم بدزبانی که هر چه بگویند و یا بشنوند برایشان اهمیّت نداشته باشد حرام کرده است.»^(۱)

در اینجا بد نیست یادآوریم ماجرای درس‌آموزی را که حضرت پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم از حضرت عیسی بن مریم علیه‌السلام نقل نموده و فرموده‌اند: «روزی عیسی بن مریم مردی را دید که دزدی می‌کند، به او گفت: آیا تو دزدی کردی؟ او پاسخ داد: به خدایی که جز او خدایی نیست نه، حضرت عیسی گفت: من به خدا ایمان دارم، پس لابد چشم من خطا کرده است.»^(۲) انصافاً این سیره پیامبران معصوم ماست که حاضرند چشمان خود را که هرگز خطا نمی‌کند (برای تربیت ما) تکذیب کنند اما سخن یک بنده خدا را در مورد خودش تکذیب نکنند و بپذیرند تا به ما بفهمانند که نباید فوراً مردم را به گناه متهم نمود. حال اینجا دیدن است که حضرت عیسی می‌فرماید: «حتماً چشم من خطا کرده است» پس قطعاً به طریق اولی در شنیدنش باید احتیاط بیشتری نمود و هر مطلبی را به راحتی نپذیرفت.

۱ - قالاً لنبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «حَرَّمَ اللهُ الْجَنَّةَ عَلٰی كُلِّ فَاجِحٍ بَدَىٰ لِاٰیُّهَا مَا قَالَتْ وَ لَا مَا قِيلَ لَهَا» نهج الفصاحه صفحه ۲۸۵ حدیث ۱۳۵۶.

۲ - «رَأَىٰ عِيسَىٰ بِنَ مَرْيَمَ رَجُلًا يَسْرِقُ فَقَالَ لَهُ أَسْرَقْتَ؟ قَالَ كَلَّا وَ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ وَ قَالَ عِيسَى: اَمَنْتُ بِاللَّهِ وَ كَذَبْتَ عَيْنِي» نهج الفصاحه صفحه ۳۴۳ حدیث ۱۶۳۹.

زنان در آخرالزمان

بدون شک زن در دین مقدس اسلام از جایگاه ویژه‌ای برخوردار است و در صورتی که حقیقت جایگاه وجودی خویش را درک کند و در مسیری که دین و آیین الهی برای وی تدوین کرده است حرکت نماید به مقام بسیار والا و ارزشمندی از کمالات روحی و معنوی دست می‌یابد. خدای حکیم مهربان زن را مرتبی انسان‌ها قرار داده و از صفت ربوبیت و رحمانیت خویش به زن عنایتی خاص نموده و او را دارای قلبی پر از احساسات و عاطفه همراه با قدرت مرتبی‌گری قرار داده است. بزرگترین افتخار برای زنان این است که خدای تعالی آنها را در قالب بدن بزرگترین مخلوق خویش، سیده زنان عالم حضرت فاطمه زهرا علیها السلام خلق نموده و آن بانوی بزرگوار و عزیز را الگو و پیشوای آنان و بلکه تمام مخلوقات قرار داده است. خدای تعالی به زن امتیازات فراوانی عطا نموده است که ما برای اینکه زنان جایگاه خویش را بهتر درک نموده و از ارزش وجودی خویش غافل نشوند در اینجا برخی از آن امتیازات را مطرح می‌کنیم؛

برخی از امتیازات زنان

(۱) زنها زودتر از مردان به سن تکلیف می‌رسند و این امتیاز بزرگی از جانب خدای مهربان است و معنایش این است که خدای تعالی زودتر از مردها به آنان اجازه داده است که به خدای خویش اظهار محبت نموده و بندگی رسمی خود را آغاز نمایند.

(۲) خدا زنان را مادر قرار داده به طوری که ارزش و اهمیت مادر در نزد فرزند جایگاه خاصی دارد و طبق روایات ارزش مادر نسبت به پدر برای فرزند بیشتر بوده

و باید به او بیشتر محبت نماید.

(۳) یکی دیگر از امتیازات زن حجاب اوست. هر چیزی که گرانبها و ارزشمند باشد باید از دید افراد پنهان باشد، مثلاً مردم معمولاً اشیاء قیمتی همچون طلا و مروارید را جلو چشم دیگران نمی‌گذارند بلکه آن را در صندوقچه پنهان می‌کنند، خدای عزیز زن را به خاطر ارزشش در حجاب قرار داده است تا از چشم افراد مریض و طمع‌کار در امان باشند. (۱)

(۴) زنان مظهر رحمانیت و رحیمیت پروردگارانند و لذا خدا آنها را بسیار مهربان و با عاطفه و دارای استقامت بالا در تحمل سختی‌های پرورش و تربیت فرزندان قرار داده است.

(۵) زنان مظهر ربوبیت پروردگارانند و لذا تربیت فرزندان به عهده آنها قرار گرفته است و این نکته بسیار مهم است.

(۶) حياء و عزت نفس زن نسبت به مرد بیشتر است، لذا هرگز حاضر نیست در مقابل هواهای نفسانی خود را ذلیل کند.

(۷) کارهای سنگین جامعه مثل جنگ و کارزار به آنها واگذار نشده است و در عوض بعضی از کارهای دیگر مثل خوب همسرداری کردن را خدای تعالی به منزله جهاد برای آنها قرار داده و ثواب جهاد را به آنها عطا فرموده است.

(۸) چون قضاوت امری بسیار دشوار است و بعضی اوقات با احکام شاقه برای شخص محکوم همراه است و این امر با روحیه لطیف و پر محبت زنان منافات دارد، لذا خدای تعالی به زنها لطف نموده و آنها را از امر قضاوت معاف داشته است.

(۹) دختران چون روحیه لطیف و پراز احساسات و بی شائبه دارند، امکان دارد افراد سودجو و مغرض از این روحیه دختران سوءاستفاده کرده و با کلمات

۱ - ﴿فَيَطْمَعُ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ﴾ سوره احزاب آیه ۳۲.

خوشایند و وعده‌های بی‌محتوا و کاذب، آنها را فریب دهند، لذا خداوند مهربان برای حفظ منافع دختران به آنها امر فرموده که با اذن پدر ازدواج کنند.

(۱۰) خداوند زن را نسبت به مرد زیباتر، ظریف‌تر و لطیف‌تر خلق نموده تا جاذبه‌ای بین زن و مرد ایجاد کند و متمم و مکمل یکدیگر گردند.

(۱۱) در ازدواج در حالی که زن و مرد هر دو بهره می‌برند ولی مرد باید به زن مهریه بدهد.

(۱۲) نفقه زن که همان تأمین مسکن، لباس، غذا و سایر ضروریات زندگی است به عهده مرد گذاشته شده است تا زن با خیال راحت و آسوده زندگی کند.

(۱۳) پیشنهاد و انتخاب ازدواج با زن است، لذا در عقد اول زن می‌گوید: «زوجتک نفسی» سپس مرد در پاسخ می‌گوید: «قبلت».

(۱۴) در حالی که قبل از اسلام و حتی در ادیان و ملل دیگر دختر هیچ حقی در ارث نداشت اما دین مقدس اسلام برای زنان نیز سهم الارث تعیین نموده است. البته اگر سهم زن نسبت به مرد نصف است به جهت این است که نفقه و مخارج زندگی زن و فرزندان و والدین بر عهده پسر است نه دختر، و دختر علاوه بر اینکه هزینه‌اش به عهده شوهر است این هم عنایتی است که خدا برای او در نظر گرفته است.

(۱۵) خدای تعالی ثوابهای بی‌شماری برای بارداری، زایمان، شیر دادن و تربیت فرزند به زنان عنایت فرموده است، به طوری که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند خدای تعالی در عوض این کارها ثواب جهاد فی سبیل الله به زن عطا نموده و اگر زنی در این حالات بمیرد شهیده محسوب می‌شود. (۱)

۱ - قال النبی صلی الله علیه و آله: مَهْنَةٌ إِحْدَاكُنَّ كُنَّ فِي بَيْتِهَا تُدْرِكُ جِهَادَ الْمُجَاهِدِينَ إِنْ شَاءَ اللَّهُ، نهج الفصاحة صفحه

۱۶) خدای تعالی ثوابهای زیادی برای ایام عادت ماهیانه به آنها عنایت نموده است و در روایات فراوان نقل شده است که خدا در مقابل هر روزی که زن حائض است و عادت ماهیانه دارد بیش از یک سال عبادت که روزهایش روزه‌دار و شب‌هایش شب زنده‌دار باشد می‌نویسد. (۱) بنابراین برخی از زنها شاید گاهی بگویند چرا ما باید این حالت را داشته باشیم در حالی که متوجه اجر و ثوابی که خدا به آنها می‌دهد نیستند و حتی نمی‌دانند که ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: «زنی که در حالت حیض بمیرد، مانند شهیده است.» (۲)

اینها امتیازاتی است که استاد بزرگوارم برای زنان شمرده‌اند اما متأسفانه باید اقرار کرد که در دنیای امروز اکثریت زنان نه تنها چشم بر امتیازات خود بسته و از درک حقیقت وجودی خویش غفلت نموده‌اند بلکه درست در خلاف مسیری که خالق آنها برایشان تعیین نموده حرکت کرده و به کلی خود را از الطاف و عنایتهای ویژه الهی جدا نموده‌اند. این حقیقتی است دردناک که امروزه ما شاهد آن هستیم و قرن‌ها پیش وجود مقدس پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و ائمه اطهار علیهم‌السلام سیمای وارونه زنان در آخرالزمان را توصیف نموده‌اند و اکنون ما در اینجا بخشی از آن احادیث و پیشگوئی‌های ارزشمند را نقل می‌کنیم تا با درایت و فهم خویش فاصله امروز زنان و حقیقت آنها و امتیازاتی که خدا برایشان در نظر گرفته را با هم بسنجیم.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند:

(۱) «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَتْ نِسَاؤُكُمْ وَ فَسَقَ شُبَّانُكُمْ وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ، بَلْ أَمَرْتُمْ

⇒ ۵۹۲ حدیث ۲۸۹۲ و روایات دیگر از جمله الفقیه جلد ۳ صفحه ۵۶۱، مستدرک جلد ۱۱ صفحه ۲۴،

بحارالانوار جلد ۱۰۰ صفحه ۲۵۰ و روح شهید صفحه ۶۷ - ۶۹.

۱ - «حیض یوم لکن خیر من عبادت سنه صیام نهارها و قیام لیلها»، مستدرک جلد ۲ صفحه ۴۱.

۲ - «من ماتت فی حیضها ماتت شهیده». مستدرک جلد ۲ صفحه ۴۱.

بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ...»^(۱) چگونه می‌شود حال شما هنگامی که زنده‌های شما فاسد شوند و جوانان شما به فسق و فجور بگرایند، شما نیز به جای امر به معروف، امر به منکر نموده و نهی از معروف نمایید! معروف را منکر خیال کرده و منکر را معروف پندارید؟!

در اینجا از حضرت سؤال شد: یا رسول‌الله! به راستی آیا چنین وضعی پیش خواهد آمد؟! حضرت فرمودند: آری، و بلکه بدتر از آن پیش خواهد آمد!

(۲) «إِذَا شَارَكَتِ النِّسَاءُ أَزْوَاجَهُنَّ فِي التِّجَارَةِ حِرْصاً عَلَى الدُّنْيَا»^(۲) هنگامی که زنها برای طمع دنیا در کسب و کار و داد و ستد همسرانشان شرکت کنند.

(۳) «يَتَشَبَّهُ الرَّجَالُ بِالنِّسَاءِ وَ النِّسَاءُ بِالرِّجَالِ»^(۳)؛ در آن زمان مردها خود را به صورت زن، و زنها خود را به صورت مرد در می‌آورند.

(۴) «إِذَا تَزَيَّنَّتِ النِّسَاءُ بِثِيَابِ الرِّجَالِ وَ سَلِبَ عَنْهُنَّ قِنَاعُ الْحَيَاءِ»^(۴) در آن زمان زنها لباس مردان را بپوشند و پوشش حياء از آنها گرفته شود.

(۵) «سَيَكُونُ فِي آخِرِ أُمَّتِي رِجَالٌ يَرْكَبُ نِسَاءَهُمْ عَلَى سُرُوجِ كَأَشْبَاهِ الرِّجَالِ يَرْكَبُونَ عَلَى الْمِيَاثِرِ حَتَّى يَأْتُوا أَبْوَابَ الْمَسَاجِدِ نِسَاءَهُمْ كَأَسْيَابِ غَارِيَاتٍ عَلَى رُؤْسِهِنَّ كَأَسْنِمَةِ الْبُحْتِ الْعِجَافِ لَا يَجِدْنَ رِيحَ الْجَنَّةِ فَالْعَنُوهُنَّ فَإِنَّهُنَّ مَلْعُونَاتٌ»^(۵).

در آخر امت من، مردانی پیدا می‌شوند که زنهايشان همچون مردها بر روی زینها سوار می‌شوند، در آن عصر بر فراز تُشکها سوار می‌شوند و تا در مساجد

۱ - تحف العقول صفحه ۴۱، الزام الناصب صفحه ۱۸۰.

۲ - الامام المهدي صفحه ۲۱۹، الزام الناصب صفحه ۱۸۲.

۳ - اعلام الوری صفحه ۴۳۳، المَحْجَّةُ الْبَيْضَاءُ جلد ۳ صفحه ۳۴۲.

۴ - بحارالانوار جلد ۵۲، صفحه ۲۳۶، بشارة الاسلام صفحه ۲۳.

۵ - صحيح مسلم جلد ۶ صفحه ۱۶۸.

می‌روند. زنانشان در عین لباس پوشیدن لخت و عور هستند (یعنی لباسهای حریر و نازک و تحریک‌کننده می‌پوشند) و بر سرشان چیزی همانند کوهان اشتران لاغر است (یعنی موهای سرشان را در قسمت پشت سر به صورت کوهان شتر جمع می‌کنند)، آنها عطر بهشت را نخواهند بوئید، آنها را لعنت کنید زیرا آنها از رحمت خدا به دور هستند.

(۶) «وَ إِذَا رَأَيْتَ الْمَرْأَةَ تُضَانِعُ زَوْجَهَا عَلَى نِكَاحِ الرِّجَالِ وَ رَأَيْتَ خَيْرَ بَيْتٍ يُسَاعِدُ النِّسَاءَ عَلَى فِسْقِهِنَّ» (۱)

و هنگامی که ببینی زن از همسرش مطلع است که او با مردان نامحرم رابطه دارد ولی به روی او نمی‌آورد و می‌بینی که در بهترین خانه‌ها زن تشویق می‌شود که فسق و فجور کند!

(۷) «وَ كَانَ الزَّيْنَةُ تُمْتَدِّحُ بِهِنَّ النِّسَاءَ وَ اللَّيْلُ لَا يُسْتَخْفَى بِهِنَّ مِنَ الْجُرْأَةِ عَلَى اللَّهِ» (۲)

در آخر الزمان زنا به صورت یک فضیلت برای زن بازگو می‌شود و دیگر حتی منتظر نمی‌شوند که شب فرارسد و تاریکی آنها را بپوشاند، زیرا جرأت بر خدا به آن حد می‌رسد!

(۸) «إِذَا رَفَعُوا البُنْيَانَ وَ شَاوَرُوا النِّسْوَانَ وَ يَكْثُرُ الْإِخْتِلَاطُ» (۳)

هنگامی که ساختمانها بلند شود، زنها مورد مشورت قرار بگیرند و اختلاط زن و مرد فراوان شود.

(۹) «إِذَا رَأَيْتَ الْمَرْأَةَ تَقْهَرُ زَوْجَهَا وَ تَعْمَلُ مَا لَا يَشْتَهِي وَ تُنْفِقُ عَلَيْهِ مِنْ كَسْبِهَا

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۷، الزام الناصب صفحه ۱۸۳.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۷، بشارة الاسلام صفحه ۱۳۵.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۳، المهدي صفحه ۱۹۹.

فَيَرْضَىٰ بِالذَّنَىٰ مِنْ الطَّعَامِ وَالشَّرَابِ» (۱)

در آن زمان زن را ببینی که با خشونت با همسرش رفتار می‌کند، آنچه را که شوهرش نمی‌خواهد انجام می‌دهد و از درآمد شخصی خود به شوهرش انفاق می‌کند و شوهرش نیز برای چیزی اندکی از مال دنیا راضی شده و ناملایمات همسرش را تحمل می‌کند.

(۱۰) «عَنْهَا إِمَارَاتُ النِّسَاءِ وَ مُشَاوَرَةُ الْإِمَاءِ وَ قُعُودُ الصِّبْيَانِ عَلَى الْمَنَابِرِ وَ التَّبَاهِي بِاللِّبَاسِ» (۲)

در آخر الزمان زنها حکومت می‌کنند و مورد شور و مشورت واقع می‌شوند، کودکان بر فراز منبر نشسته، امر و نهی می‌کنند و آن زمان مردم با لباس ظاهری خود به یکدیگر فخر فروخته و مباحثات می‌کنند.

(۱۱) و امام صادق علیه السلام نیز می‌فرمایند:

«وَرَأَيْتَ النِّسَاءَ يَتَزَوَّجْنَ بِالنِّسَاءِ وَ رَأَيْتَ مَعِيشَةَ الْمَرْأَةِ مِنْ كَدِّ فَرْجِهَا وَ رَأَيْتَ النِّسَاءَ يَتَّخِذْنَ الْمَجَالِسَ كَمَا يَتَّخِذُهَا الرِّجَالُ» (۳)

در آن زمان زنها را خواهی دید که با زنها آمیزش می‌کنند و زندگی و معیشت زنها با خودفروشی و از راه حرام تأمین می‌شود و زنان همچون مردها جلسه تشکیل می‌دهند.

به هر حال در این زمینه روایات فراوانی از ائمه اطهار علیهم السلام در منابع متعدد روایی ما نقل گردیده که ما به همین چند روایت بسنده نمودیم و با توجه به این روایات باید اقرار کرد که علی‌رغم رفتارهای غیر انسانی مردم دنیا در سراسر کره

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۷، منتخب الاثر صفحه ۴۳۰.

۲ - بشارة الاسلام صفحه ۲۵، الزام الناصب صفحه ۱۸۲.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۶، الزام النصاب صفحه ۱۸۳.

زمین، رفتار و اعمال ما مسلمانان و حتی شیعیان نیز وارونه گردیده و فسادهای آخرالزمان دامنگیر جوامع ما نیز شده است و این موضوع نیز از دید پیشوایان معصوم ما مخفی نبوده و حتی با اسم خاص از دردهایی که شیعیان و زنان ایران گرفتار آن می‌شوند یاد نموده‌اند به طوری که امام صادق علیه السلام در رابطه با فسادهای آخرالزمان در شهر تهران می‌فرمایند:

«تُصْبِحُ طِهْرَانُ قُصُورُهَا كَقُصُورِ الْجَنَّةِ وَ نِسْوَاتُهَا كَالْحُورِ الْعِينِ، يَتَلَبَّسْنَ بِلِبَاسِ الْكُفَّارِ وَ يَتَزَيَّنْنَ بِزِيِّ الْجَبَابِرَةِ، يَرْكَبْنَ السُّرُوحَ وَ لَا يَتَمَكَّنَنَّ لِأَزْوَاجِهِنَّ وَ لَا تَكْفِي مَكَاسِبُ الْأَزْوَاجِ لَهُنَّ فِرَّوَامِنَهَا إِلَى قَلَّةِ الْجِبَالِ وَ مِنَ الْجُحْرِ إِلَى الْجُحْرِ كَالثَّغْلَبِ بِأَشْبَالِهِ» (۱)

تهران به حدی می‌رسد که کاخهایش چون کاخهای بهشتی شود و زنانش همچون حورالعین باشند، جامه کافران را بپوشند، حتی خود را به شکل مستکبران در آورند، بر زینها سوار شوند، به همسران خود تمکین نکنند و در آمد شوهرانشان آنها را کفاف ندهد، از آنها به قلّه کوهها فرار کنید و همانند روباهی که بچه‌های خود را برداشته و از لانه‌ای به لانه‌ای می‌گریزد، شما هم کودکان خود را برداشته و از پناهگاهی به پناهگاهی بگریزید.

در اینجا اگر امام صادق علیه السلام از تهران به صورت خاص نام می‌برد به جهت این است که آن حضرت می‌دانسته‌اند که تهران روزی مرکز تشیع می‌شود و کشور ایران به عنوان کشور صاحب‌الزمان (ارواح‌نافداه) در تمام دنیا شناخته می‌شود و لذا به عنوان یک هشدار برای شیعیان خود از تهران نام می‌برند و به این طریق به ما می‌فهمانند که اگر تمام دنیا رو به ظلم و فساد و شهوترانی پیش روند ما از ایران که مرکز تشیع است چنین توقّعی نداریم و لذا فساد در این کشور اگر کم باشد برای ما زیاد است زیرا ما روی مردم این کشور حساب جداگانه‌ای باز نموده‌ایم.

به هر حال این دردی بسیار بزرگ است که زنان دنیا و بلکه زنان کشورهای اسلامی گرفتار آن شده‌اند و کسانی که به حقیقت می‌خواهند از شیعیان و پیروان اهل بیت علیهم‌السلام باشند باید به کارنامه اخلاقی خویش نظری دیگر انداخته و در رفتارهای شخصی و اجتماعی خود تغییراتی اساسی داشته باشند. به عنوان نمونه برخی از وارونه‌ها که در میان جامعه زنان مسلمان ما شکل گرفته و باید اصلاح گردد عبارتند از:

حضور زنان در جایگاه مردان

یکی از مشکلات اساسی برای جوامع بشری این است که زنها جایگاه خود را به خوبی درک ننموده و بلکه به کلی از مسیری که با ساختار روحی، فکری و بدنی آنها تطابق دارد خارج شده‌اند.

یکی از انحرافات فکری که امروزه در میان تمام مردم دنیا ترویج می‌شود این است که می‌گویند زن و مرد با یکدیگر فرقی نداشته و هر دو باید به یک اندازه در مسائل اجتماعی، فرهنگی و سایر امور شرکت داشته باشند، در حالی که این سخن رانه تنها دین مقدس اسلام بلکه هیچ منطق و یا عقل سلیمی نخواهد پذیرفت. زیرا اگر چه زن و مرد هر دو انسان هستند، اما به هر حال هر کدام با توجه به نوع خلقت خویش تواناییها و استعدادهایی در حد خود دارند. مثلاً خدای تعالی به زنها در تحمّل دردها، مریضی‌ها و ناهمواریهای زندگی استقامت بیشتری عنایت فرموده به طوری که به جهت عاطفه و محبتی که در دل دارند درد زایمان، شب بیداری، شیر دادن و امثال آن را برای داشتن یک فرزند سالم تحمّل می‌کنند و نه تنها از این برنامه‌ها خسته نمی‌شوند بلکه بسیار لذت هم می‌برند، اما مردها معمولاً با مختصر دردی از پای افتاده و خیلی بیشتر از زنها آه و ناله می‌کنند و به هیچ عنوان تحمّل

اینگونه کارهای زنان را ندارند. به عبارت دیگر زنها در داشتن دو صفت از مردها پیشی گرفته‌اند و آن دو صفت یکی عاطفه و محبت است و دیگری مرئی‌گری و تربیت فرزند و این استعداد و توانایی وجودی زنان است. از طرف دیگر مردان نیز در دو چیز از زنان پیشی گرفته‌اند و آن دو چیز یکی تعقل و تفکر است و دیگری قدرت و تواناییهای بدنی و لذا کارهای سخت اجتماع به مردها واگذار گردیده است. با این توصیف زن در جایگاه خود، زن است و مرد در جایگاه خود، مرد است و هر دو در جایگاه خویش، انسان کامل هستند.

این یک معیار و میزان عقلی و منطقی است که در سایر مخلوقات نیز قابل درک و رؤیت است، به عنوان مثال اگر اسبی خیلی شیر بدهد هیچ گاه نمی‌گویند این اسب خیلی عالی است زیرا از اسب کسی توقع زیاد شیر دادن ندارد بلکه آنچه شایسته یک اسب است خوب دویدن است همان طور که از گاو کسی توقع دویدن ندارد بلکه آنچه همه از یک گاو توقع دارند خوب شیر دادن است.

درخت سیب و گلابی هر دو درخت‌اند اما این باید سیب بدهد و آن دیگری گلابی و همین طور در سایر مخلوقات از هر موجودی توقعی در شأن وجودی‌اش انتظار می‌رود.

بنابراین اگر گفته شود زن وظیفه‌اش تربیت فرزند است و خانه‌داری، این همان چیزی است که خالق زن برای مخلوق خویش در نظر گرفته و بلکه این موهبتی است که خدای تعالی به زنان عنایت نموده است و این به معنای تفاوت گذاشتن بین زن و مرد و یا ضایع شدن حقوق زنان و امثال این حرفها نیست.

ما نمی‌دانیم که تربیت فرزند یعنی تربیت اجتماع، تربیت فرزند یعنی تربیت انسانها، تربیت فرزند یعنی مهیا نمودن بستری سالم برای حضور مردان در اجتماع و تربیت فرزند یعنی بنیان ساختاری سلامتی و سعادت تمام مردان و زنان...

به راستی آیا این کاری کوچک است، ما فکر می‌کنیم تربیت فرزند کاری بسیار ناچیز و حاشیه‌ای است در حالی که تربیت صفت خدای بزرگ عالم است که خود را اینگونه معرفی نموده است: ﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾^(۱) ستایش مخصوص خدایی است که تربیت‌کننده و مربی تمام عالمیان است و نیز فرموده است: «هر کس شخصی را زنده کند گویا همه مردم را زنده نموده است»^(۲).

یعنی اگر مادری تنها یک فرزند را خوب هدایت و تربیت کند گویا عالمی را زنده نموده است.

استاد عزیزم می‌فرمودند: «اگر حضرت آسیه همسر فرعون به عنوان یکی از زنان برگزیده عالم انتخاب شده است تنها به جهت تربیت بدنی حضرت موسی عليه السلام بوده است، زیرا روح پیغمبر خدا که تربیت شده الهی است و بالاتر از این است که آسیه او را تربیت کند. بنابراین وقتی نگهداری و تربیت بدنی فرزند این همه انسان را بالا ببرد و این همه برای یک زن مفید باشد خدا می‌داند که تربیت روحی انسانها چقدر ارزش دارد و به همین جهت است که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به حضرت علی عليه السلام فرمودند: «یا علی اگر خدا یک نفر را به دست تو هدایت و تربیت کند برای تو از تمام عالم که خورشید بر آن می‌تابد ارزشش بیشتر است»^(۳).

ای وای از این همه غفلت که تمام وجود زنان امروزی را فرا گرفته و این لطف بزرگی که خدا در حق آنها نموده است را فراموش کرده‌اند.

تربیت کار انبیاء و اولیاء است، تربیت کار قرآن است، تربیت افتخار چهارده

۱ - سوره فاتحه آیه ۲.

۲ - ﴿وَمَنْ أَحْيَاهَا فَكَأَنَّمَا أَحْيَا النَّاسَ جَمِيعاً﴾؛ سوره مائده آیه ۳۲.

۳ - قال النبي صلی الله علیه و آله: «لإن يهدى الله على يدك رجلاً خيراً مما طلعت عليه الشمس و غربت»؛ نهج الفصاحه

صفحه ۴۷۰ حدیث ۲۲۱۶ و بحار الانوار جلد ۳۲ صفحه ۴۴۷.

معصوم علیه السلام است که فرموده‌اند: «امام الأرض ربّ الأرض» یعنی ائمه اطهار علیهم السلام مرتبی و تربیت‌کنندگان زمین و اهل زمین هستند، آیا می‌توان از این افتخار صرف‌نظر کرد و آن را دست‌کم گرفت؟! آیا اینکه زن در کارهای سخت اجتماع وارد شود و با ارباب رجوع مرد و زن خود را درگیر کند شایسته اوست و یا شأن او بالاتر از این است که بخواهد با محرم و نامحرم مباحثه کند و روح لطیف خود را در کارهایی که مربوط به او نیست خسته و آزرده نماید؟

به راستی آیا هیچ‌گاه انسان سنگ را با مروارید و خاک را با طلا عوض می‌کند؟ آیا هیچ انسان عاقلی حاضر است کار الهی تربیت فرزند که در راستای هدف قرآن و انبیاء و اولیاء خداست را رها نموده و در حاشیه قرار دهد و به جای آن کارهایی که در شأن او نیست و اصلاً با آنچه خدا برای او در نظر گرفته سازگاری ندارد را انجام دهد؟

تربیت فرزند چیز کمی نیست، ما آن را کوچک می‌پنداریم، خانه‌داری کار کوچکی نیست، ما حقیقت را نفهمیده‌ایم، و شوهرداری یک هنر دقیق روانکاوانه است که هوشیاری و زیرکی زنان را می‌طلبد و ما این را نادیده گرفته‌ایم. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «هر زنی که در خانه شوهر، به منظور زیباسازی چشم‌انداز خانه، چیزی را جا به جا کند، خدا به او نظر رحمت انداخته و او از عذاب در امان است». (۱) و در احادیث فراوان دیگر وظیفه زن را خانه‌داری و شوهرداری و تربیت فرزند دانسته و این را مایه سعادت و وسیله رسیدن به بهشت جاودان برشمرده است. (۲) علاوه بر اینها بانوان مسلمان باید بدانند که دین مقدّس اسلام به جهت ارزش والایی که برای زن در نظر گرفته است هیچ‌گاه حضور زنان را در جایگاه مردان

۱ - وسائل الشیعه جلد ۲۱ صفحه ۴۵۱.

۲ - همان جلد ۲۱ صفحه ۴۵۱، مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۲۵۴.

تأیید ننموده و بلکه زنانی را که از جایگاه خود خارج شده و جای مردان را اشغال می‌کنند از رحمت خدا به دور دانسته است به عنوان نمونه در احادیث فراوانی پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: «لَنْ يُفْلِحَ قَوْمٌ وَلَوْ أَمَرَهُمْ امْرَأَةٌ»^(۱) یعنی قومی که فرمانروایی آنها به دست زن سپرده شود، هرگز روی سعادت را نخواهند دید.

و فرموده‌اند: «لَا يُقَدِّسُ اللَّهُ أُمَّةً قَادَتْهُمْ امْرَأَةٌ»^(۲) امتی که زن آنها را رهبری کند هرگز نزد خدا مقدس نمی‌شود.

همچنین مکرر فرموده‌اند: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّجُلَةَ مِنَ النِّسَاءِ»^(۳)

خداوند لعنت کند زنی را که خود را در جایگاه مرد قرار داده و شبیه مردان جلوه می‌کند.

به همین جهت ورود زن در اجتماع مردان به هیچ عنوان مورد تأیید خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام نمی‌باشد و حتی این مسأله در نزد اهل بیت علیهم‌السلام آن چنان حائز اهمیت است که حتی جهاد زن را همان خانه‌داری و شوهرداری او دانسته‌اند و فرموده‌اند: «جَهَادُ الْمَرْأَةِ حُسْنُ التَّبَعْلِ»^(۴) یعنی جهاد زنان خوب شوهرداری کردن آنها می‌باشد. حتی ائمه اطهار علیهم‌السلام نمازی را که زن در خانه بخواند برایش بهتر و برتر از نماز مسجد دانسته‌اند و فرموده‌اند: «مسجد المرأة بيتها»^(۵) و پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در

۱ - صحیح بخاری جلد ۹ صفحه ۵۵، تحف العقول صفحه ۳۰، نهج الفصاحه صفحه ۵۲۹ حدیث ۲۵۵۱ و صفحه ۴۸۵ حدیث ۲۲۹۴.

۲ - صحیح مسلم جلد ۹ صفحه ۵۵ و تحف العقول صفحه ۳۰.

۳ - نهج الفصاحه صفحه ۴۷۴ حدیث ۲۲۳۲ الی ۲۲۳۶.

۴ - همان صفحه ۲۹۵ حدیث ۱۴۰۳ و وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۱۶۳.

۵ - احادیث متعددی در این زمینه نقل شده از جمله نهج الفصاحه صفحه ۴۶۸ حدیث ۲۲۰۷ و صفحه ۲۲۰ حدیث ۱۵۳۲ و صفحه ۳۹۱ حدیث ۱۸۴۸.

احادیث فراوانی تأکید و تصریح نموده‌اند که زنان باید در خانه بمانند^(۱) و به تربیت فرزند و خانه‌داری و شوهرداری پردازند و صحیح نیست که آنها در اموری که مربوط به مردان جامعه است دخالت نمایند. و این صریح قرآن کریم نیز می‌باشد که زنها باید در خانه بمانند و خود را در اجتماع ظاهر نکنند مگر در موقع ضرورت آنجا که می‌فرماید: ﴿وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَىٰ...﴾^(۲) و در خانه‌هایتان بمانید و مانند زمان جاهلیت گذشته خودنمایی نکنید.

البته در ادامه خدای تعالی تحصیل علم و حکمت حقیقی که همان قرآن، تزکیه نفس، اعتقادات و احکام الهی است را در خانه برای زنان لازم دانسته و می‌فرماید: ﴿وَ اذْكُرْنَ مَا يُتْلَىٰ فِي بُيُوتِكُنَّ مِنْ آيَاتِ اللّٰهِ وَ الْحِكْمَةِ﴾^(۳) و در خانه‌هایتان آیات خدا و حکمتی را که بر شما تلاوت می‌شود یاد بیاورید (و تکرار کنید و خود را از طریق معارف دین و حکمت‌های الهی به کمالات اخلاقی و معنوی برسانید). به همین جهت پیامبر اکرم ﷺ تحصیل علم حقیقی را برای هر مرد و زن مسلمان واجب دانسته‌اند^(۴) و امتیاز زنها در تحصیل علم این است که می‌توانند در محیط آرام منزل، بدون هیچ دغدغهای خود را به کمالات علمی و روحی برسانند و این سیره حضرت فاطمه زهرا علیها السلام است که در همان اوّل ازدواج وقتی با مولای متقیان امام علی علیه السلام زندگی مشترک خود را آغاز می‌کنند به ما اینگونه تعلیم می‌دهند که کارهای داخل منزل به عهده زنها و کارهای بیرون از منزل به عهده مردها باشد و آن حضرت هیچ‌گاه در اجتماع مردان داخل نشدند مگر برای

۱ - همان صفحه ۵۵ حدیث ۲۸۲ و صفحه ۶۶ حدیث ۳۴۳.

۲ - سوره احزاب آیه ۳۳.

۳ - سوره احزاب آیه ۳۴.

۴ - قال النبی ﷺ: «طَلَبُ الْعِلْمِ فَرِيضَةٌ عَلَىٰ كُلِّ مُسْلِمٍ وَ مُسْلِمَةٍ» اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۰.

ضرورتی مهم همچون دفاع از ولایت^(۱) آن هم با پوشش کامل و با عظمت و ابهتی خاص که زن و مرد باید از تمام حرکات و کلمات آن اسوه حسنه درس بگیرند و مخصوصاً بانوان توجه داشته باشند که حضرت زهرا علیها السلام فرموده‌اند: «بهترین چیز برای زن این است که نه او مرد نامحرمی را ببیند و نه مرد نامحرمی او را ببیند.» و جالب اینجاست که وقتی حضرت زهرا علیها السلام این کلام درس آموز را فرمودند، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله او را تأیید نموده و فرمودند: «حقاً که تو از برگزیدگان الهی و نسل انبیاء هستی.»^(۲)

بنابراین یکی از وارونه‌های آخرالزمان که از مهم‌ترین انحرافات مشکل‌آفرین زمان ماست خارج شدن زنان از جایگاه خویش و وارد شدن آنها در جایگاه مخصوص مردان است و این کار هم مشکلات اخلاقی در پی داشته و هم مشکلات اقتصادی و دنیایی، زیرا امروزه خیلی از کارفرماها به جهت اینکه زنها هم بهتر اطاعت می‌کنند، هم جذابیت بهتری در جلب مشتری دارند و هم به حقوق و مزایای کمتری قانع هستند از آنها استفاده‌های ابزاری نموده و لذا از استخدام مردان خودداری می‌کنند. از این رو هم اکنون بسیاری از پست‌های مملکتی و موقعیت‌های کاری کوچک و بزرگ در دست زنان افتاده و از آن طرف بسیاری از مردها، بیکار شده‌اند.

خیلی‌ها می‌پرسند در زمان ظهور امام زمان (ارواحنا فداه) مگر چه اتفاقی می‌افتد که همه مردم ثروتمند و بی‌نیاز شده و دیگر فقیری پیدا نمی‌شود؟ در جواب باید گفت: در زمان ظهور، پول از آسمان نمی‌بارد بلکه تمام کارها تنظیم شده

۱ - بحارالانوار جلد ۲۹ صفحه ۲۲۶، احتجاج طبرسی جلد ۱ صفحه ۱۰۲.

۲ - «أَنْ لَا تَرَى رَجُلًا وَلَا يَرَاهَا رَجُلٌ»؛ مناقب ابن شهر آشوب جلد ۳ صفحه ۳۴۱، بحارالانوار جلد ۴۳

صفحه ۸۴، المتقل خوارزمی جلد ۱ صفحه ۸۰ و القطره جلد ۱ صفحه ۴۱۸.

و هر چیزی در جای خودش قرار می‌گیرد و معنای اجرای عدالت هم چیزی جز این نیست. در دولت کریمه امام عصر (ارواحنافداه) بانوان در منزل در کمال عزت و سلامت به خانه‌داری و تربیت فرزند و کسب علم و دانش و معارف الهی مشغول شده و دیگر مجبور نیستند به خاطر مختصر درآمدی در کارهای مربوط به مردان وارد شوند و یا مورد سوءاستفاده ابزاری جوامع بشری واقع شوند و لذا تمام پست‌ها و فعالیت‌های اجتماعی را به مردان واگذار می‌کنند. به همین جهت با چنین تدبیر حکیمانه‌ای به همراه تدابیر دیگری همچون جلوگیری از اسراف و تبذیرها و خرج‌های بیهوده و استفاده صحیح از منابع طبیعی، دیگر هیچ فقیری در دنیا باقی نمانده و همه مردم بی‌نیاز می‌گردند.

به عنوان حسن ختام این بحث، امیرالمؤمنین امام علی علیه السلام در یک کلام زیبا می‌فرمایند:

«المرأة ریحانة لیسست بقهرمانة» یعنی زن ریحانه و همچون گل است و او قهرمان نیست. یعنی زن لطیف است، جایگاه گل در گلخانه و جایگاه زن در خانه است زیرا زن یک وجود خشن و مُحکم نیست که در اصطکاک‌های موجود اجتماع سالم بماند، بنابراین زن سزاوار است که در کارهای مردان وارد نشود و قدر و منزلت خویش را حفظ نماید و اسوه حسنه خود را وجود مقدس حضرت زهرا علیها السلام بداند. (۱)

وارونه‌های تربیتی

مهم‌ترین وظیفه پدر و مادر در خانواده تربیت صحیح فرزندان است. متأسفانه

۱ - قال الباقر علیه السلام: «ان فاطمة ضمنت لعلی علیه السلام عمل البيت و العجین و الخبز و قم البيت و ضمن لها علی ما كان خلف الباب؛ نقل الحطب و أن یجىء بالطعام.» مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۲۵.

یکی از وارونه‌ها و انحرافات خانواده‌ها اهمیت ندادن به تربیت فرزند و بی‌توجهی به مسائل روحی و روانی فرزندان است.

پدر و مادر همواره کوشش می‌کنند که مبادا کودک بیمار شود یا از نظر تغذیه کمبودی داشته باشد و نمی‌گذارند کوچکترین مسمومیتی در غذای بدن فرزندان وارد گردد، اما کمتر به فکر تغذیه روحی فرزندان خویش اند و حتی در بیشتر خانواده‌ها نه تنها به فکر غذای روح فرزندان نیستند بلکه روح کودکان خود را مسموم می‌کنند و آنچه که در حقیقت سم روح است در اختیار آنها قرار می‌دهند.

من در این کتاب نمی‌خواهم بحث تربیتی و روانشناسی روحی فرزندان را مطرح کنم، اما همین مقدار لازم دیدم که بگویم ای کاش همان طور که ما به فکر بدن فرزندان خود هستیم به فکر روح آنها نیز باشیم. دشمنان ما به راحتی افکار و اندیشه ما را نمی‌پذیرند و نمی‌گذارند اندیشه اسلامی ما در میان جوامع آنها نفوذ کند، اما ما متأسفانه حتی پول می‌دهیم و غذاهای مسموم آنها را خریداری می‌کنیم!

مثلاً اسباب‌بازی‌هایی که همه همراه با موسیقی و ترانه‌های غربی است یا عکس و تصاویر عروسک‌هایی که ترویج دهنده لباسهای برهنه یا نیمه برهنه است، یا بازی‌های کامپیوتری خشونت‌ی و شهوتی که به راحتی در دسترس فرزندانمان قرار می‌دهیم و... اینها همه غذاهای تزریق شده دشمنان دین و فرهنگ ماست که در قالب‌هایی جذاب به ما عرضه می‌کنند و ما هم کوچکترین توجهی به این مسائل نداریم. از طرف دیگر در تربیت فرزند، ما خود، کاری را انجام می‌دهیم و توقع داریم که کودکان آن کار را نکنند، ما بی‌نظم هستیم ولی از او می‌خواهیم که منظم باشد، دروغ می‌گوئیم و او را به راستگویی دعوت می‌کنیم! برخورد ما با خانواده و دوستان نامناسب است ولی از کودک می‌خواهیم که مؤدب باشد! به راستی آیا اینگونه تربیتی ثمر بخش است؟!

گاهی به فرزند بی توجهیم، گاهی برای نظر او اهمیتی قائل نمی‌شویم، گاهی او را به حال خود رها می‌کنیم و با او رفاقتی نداریم، گاهی شخصیت او را زیر پا می‌گذاریم و گاهی او را ناامید می‌کنیم و می‌گوییم تو به جایی نمی‌رسی، و...

چقدر برای دین و عقیده فرزند خویش وقت گذاشته‌ایم؟ تا چه اندازه او را با قرآن و اهل بیت علیهم‌السلام آشنا نموده‌ایم؟ ما که هر شب با نان و مواد غذایی به خانه می‌آییم، آیا چند مرتبه هم شده که با کتاب یا مجلات علمی و دینی به خانه بیائیم؟...

به هر حال اکنون به صورت وارونه کمتر به مسائل معنوی و روحی توجه می‌شود در حالی که ما باید مسأله تربیت فرزند را جدی بگیریم و از حقیقت وجودی فرزندان که روح آنهاست غافل نباشیم و به مسائل روحی بیشتر از مسائل بدنی اهمیت بدهیم، زیرا که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم فرمودند: «در تربیت فرزندان بسیار همراهی، دقت و مراقبت نمایید و آنها را نیکو تربیت کنید، زیرا اولاد شما هدیه‌های خداوند به شما می‌باشند.»^(۱)

شبیه شدن زنان با مردان

یکی دیگر از انحرافات اخلاقی مردم آخرالزمان این است که مردها خود را شبیه زنان و زن‌ها خود را شبیه مردان می‌کنند، مردها لباس زنان و زن‌ها لباس مردان را می‌پوشند و با این کار خود را از رحمت پروردگار دور می‌کنند به طوری که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در احادیث فراوان یک چنین انسانهایی را لعن و نفرین نموده و آنها را از رحمت خدا دور دانسته‌اند.

به عنوان مثال آن حضرت فرموده‌اند: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّجُلَةَ مِنَ النِّسَاءِ»^(۱) خداوند لعنت کند زنی را که خود را شبیه مردان کند.

و فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الْمُتَشَبِّهَاتِ مِنَ النِّسَاءِ بِالرِّجَالِ وَ الْمُتَشَبِّهِينَ مِنَ الرِّجَالِ بِالنِّسَاءِ»^(۲)

خداوند لعنت کند زنانی را که خود را به صورت مرد در می آورند و مردانی که خود را به صورت زن در می آورند.

و نیز فرمودند: «لَعَنَ اللَّهُ الرَّجُلَ يَلْبَسُ لِبْسَةَ الْمَرْأَةِ وَالْمَرْأَةَ يَلْبَسُ لِبْسَةَ الرَّجُلِ»^(۳) خداوند لعنت کند مردی را که همچون زنان و زنی را که مثل مردان لباس بپوشد.

لباس شهرت

همچنین ائمه اطهار علیهم السلام زن و مرد را از پوشیدن لباس انگشت‌نما منع نموده و فرموده‌اند: «برای رسوایی انسان همین کافی است که لباسی به تن کند که او را انگشت‌نما سازد یا بر مرکبی انگشت‌نما سوار شود.» سؤال شد: منظور از مرکب شهرت چیست؟ امام صادق علیه السلام فرمودند: (مثلاً) مرکب دو رنگ و ابلق.^(۴)

۱ - نهج الفصاحه صفحه ۴۷۴ حدیث ۲۲۳۳.

۲ - همان حدیث ۲۲۳۴.

۳ - همان صفحه ۴۷۳ حدیث ۲۲۳۲ و همچنین روایاتی به همین مضمون از جمله احادیث شماره ۲۲۳۶، ۱۲۳۹، ۱۲۲۷ و ۱۲۲۸.

۴ - قال الصادق علیه السلام: «كفى بالمرء خزيًا أن يلبس ثوبًا يُشهره، أو يزكّب دابةً مشهورةً قلتُ و ما الدابة المشهورة؟ قال علیه السلام البلقاء»؛ تحف العقول صفحه ۶۷۰ حدیث ۱۰۵.

شعار زن سالاری

شعار زن سالاری یکی از سخنان لغو و بیهوده‌ای است که امروزه به صورت جدی یا شوخی در محاورات و گفتگوهای مردمی مطرح می‌شود، این شعار شاید نتیجه دفاع افراطی از حقوق زنان است که امروزه در دنیا از آن با واژه فمینیسم یاد می‌شود. واژه فمینیسم از ریشه feminine (زنانه، زن آسا، مادینه و مؤنث) است که در اصل از زبان فرانسه و نهایتاً از ریشه لاتینی femina أخذ شده است.

فمینیسم در دو معنای نزدیک به هم در زبان انگلیسی به کار می‌رود؛ در معنای نخست فمینیسم عبارت است از: نظریه‌ای که معتقد است زنان باید به فرصتها و امکانات مساوی با مردان در تمامی جنبه‌های سیاسی، اقتصادی و اجتماعی دست پیدا کنند. و معنای دیگری که برای این لفظ ذکر شده است این است که این لفظ بر جنبش‌های اجتماعی اطلاق می‌شود که تلاش می‌کنند تا اعتقاد و باور فوق را نهادینه کنند. در زبان فارسی برای معنای نخست معادل‌هایی از قبیل «زن‌گرایی»، «زن‌باوری»، «زن‌وری»، «زنانه‌نگری» و «زن آزادخواهی» و برای معنای دوم معادل‌های «نهضت زنان» و یا «نهضت آزادی زنان» ذکر شده است.

به هر حال در مجموع، این جریان فکری، مبنای تفکرات اومانیستی «خانواده هسته‌ای» را که بر مدیریت و سرپرستی مرد تأکید دارد مورد حمله قرار داده و خواهان برچیده شدن تمام اختلافات جنسی در فرصت‌ها، حقوق، امکانات و حتی در خانواده هستند.

اما وجود مقدس پیامبر اکرم ﷺ چه بسیار زیبا، دقیق و حکیمانه خط بطلانی بر تفکر منحرف «زن سالاری» کشیده و فرموده‌اند: «كُلُّ نَفْسٍ مِنْ بَنِي آدَمَ سَيِّدٌ فَالرَّجُلُ

سَيِّدُ أَهْلِهِ وَ الْمَرْأَةُ سَيِّدَةُ بَيْتِهَا»^(۱) هر یک از فرزندان آدم سید و سرور است، (و اما در خانواده) مرد سید و فرمانروای اهل خانه خویش و زن سید و فرمانروای خانه خویش است.

به همین جهت مرد و زن هر دو سرور و سالار و دارای شخصیت و ارزش انسانی هستند، اما زن مدیر و ناظم خانه و مرد سرپرست اهل خانه است و به تعبیری زن خانه‌دار و مرد عیال‌دار است.

این مطلب در آیات قرآن و روایات فراوانی تأیید و تأکید شده است. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «الرِّجَالُ قَوَّامُونَ عَلَى النِّسَاءِ»^(۲) مردان سرپرست زنانند و بر آنها تسلط دارند.

پیامبر اکرم ﷺ و ائمه اطهار علیهم السلام فرموده‌اند: از حقوق مرد بر زن این است که کاملاً مطیع شوهر خویش باشد^(۳) و تا زمانی که زن حق شوهر خود را ادا نکند حق خدا را نیز عطا نکرده است.^(۴) امام باقر علیهما السلام می‌فرمایند: «رَحِمَ اللَّهُ عَبْدًا أَحْسَنَ فِيمَا بَيْنَهُ وَ بَيْنَ زَوْجَتِهِ فَإِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدْ مَلَكَهُ نَاصِيَتَهَا وَ جَعَلَهُ الْقِيَمَ عَلَيْهَا»^(۵) رحمت خدا بر کسی که تمام برنامه‌های بین خود و همسرش را نیکو انجام دهد، زیرا خداوند اختیار زن را به مرد داده و شوهر را سرپرست او قرار داده است.

البته این سرپرستی باید کاملاً با اخلاق اسلامی و تقوای الهی همراه باشد،

۱ - نهج الفصاحة صفحه ۴۶۰ حدیث ۲۱۷۷.

۲ - سوره نساء آیه ۳۴.

۳ - وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۱۵۹، مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۲۴۱، بحار الانوار جلد ۷۸ صفحه ۳۴۵.

۴ - قَالَ ﷺ: «لَا تُؤَدِّي الْمَرْأَةُ حَقَّ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ حَتَّى تُؤَدِّيَ حَقَّ زَوْجِهَا»، مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۲۵۷.

۵ - من لا يحضره الفقيه جلد ۳ صفحه ۴۴۳.

زیرا ائمه اطهار در توضیح این سرپرستی فرموده‌اند: «مَنْ اتَّخَذَ زَوْجَةً فَلْيَكْرُمَهَا»^(۱) کسی که زن می‌گیرد، باید او را اکرام و احترام کند. و فرموده‌اند: «مرد باید با زنش رفتار نیکو داشته باشد و نفقه او را بپردازد و اگر کار جاهلانه از زنش دید او را ببخشد.»^(۲) مرد باید به خواسته زنش توجه داشته باشد و به نظر همسرش احترام بگذارد اما نباید به طور مطلق مطیع همسرش شود زیرا پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «مردانی که به طور مطلق از زنان خود اطاعت کنند، هلاک می‌شوند»^(۳) و مولا علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌فرمایند: «مَنْ أَطَاعَ إِمْرَأَتَهُ أَكْبَهُ اللَّهُ عَلَى وَجْهِهِ فِي النَّارِ...»^(۴) آن مردی که در بست تسلیم زن شود خداوند او را با صورت به آتش جهنم می‌اندازد. از این حدیث استفاده می‌شود که مرد نباید به طوری مطیع زن خویش گردد که هر چه او گفت بپذیرد و به تمام خواسته‌های نفسانی او پاسخ مثبت دهد حتی اگر خواسته‌های وی با دستورات الهی مغایر باشد.

در مقابل، زن نیز باید تسلیم اوامر شوهر خود باشد البته در صورتی که شوهرش او را به معصیت و نافرمانی خدا امر نکند، زیرا زنی که مطیع همسرش نباشد از رحمت خدا دور است و در مقابل زنی که مطیع همسر خود باشد اطاعتش در مسیر بندگی خدای عزیز است. همان طور که حضرت هاجر به جهت اطاعت کامل از پیامبر زمان و شوهر خود حضرت ابراهیم عَلَيْهِ السَّلَام قبول کرد که به تنهایی همراه با طفل شیرخوار خود، در بیابان بدون آب و علف بماند و با این اطاعت خود به جایی رسید که یکی از زنان برگزیده عالم شد و خدای تعالی برای ارزش نهادن به این روحیه بزرگ او، برنامه دویدنش از صفا به مروه و از مروه به صفا را به عنوان

۱ - مستدرک الوسائل جلد ۱۴ صفحه ۲۴۹.

۲ - وسائل الشیعه ج ۲۰ ص ۱۶۹ و ۱۷۱.

۳ - قال صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «هَلَكَتِ الرِّجَالُ حِينَ أَطَاعَتِ النِّسَاءَ»، نهج الفصاحة صفحه ۶۳۸ حدیث ۳۱۶۷.

۴ - وسائل الشیعه جلد ۲۰ صفحه ۱۸۱.

یکی از واجبات حج برای تمام حاجیان تا روز قیامت واجب نموده است. بنابراین باید توجه داشت که خدای تعالی، لجام زندگی خانواده را به دست مرد سپرده و او را سرپرست خانواده و اهل خویش قرار داده و البته از او خواسته است که اخلاق و رفتارش کاملاً نیکو و پسندیده باشد و در مقابل، زن نیز باید کاملاً مطیع شوهر خود بوده و با این روحیه اطاعت، خود را محبوب پروردگار خویش نماید.

بدحجابی و آرایش زنان

یکی از مهم‌ترین فسادهای شایع امروز در میان مردم مسلمان، پیروی از فرهنگ غرب و فاصله گرفتن از فرهنگ پاک و ارزشمند دین مقدس اسلام است. به طوری که مرد و زن مسلمان با نادیده گرفتن اصالت دینی و ارزشهای فرهنگی خود، رفتارهای اجتماعی خود را با انسانهای گمراه دنیا تطبیق داده و حتی در نوع لباس پوشیدن و رنگ لباس و مو و امثال آن از آنها پیروی می‌کند. هنگامی که از نزدیک با دختران مسلمان سخن می‌گوئیم به خوبی درک می‌کنیم که همه دارای قلبهایی پر از احساسات، شور و شوق و امید هستند، وجودی مملو از محبت اهل بیت علیهم‌السلام داشته و ارادت شدیدی نسبت به حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام و فرزندان پاک و طاهر آن حضرت دارند، اما متأسفانه به جهت عدم تفکر و تفحص جدی در مسائل دینی و اعتقادی خود، گرفتار موج دریای طوفانی دنیای امروز شده‌اند. برخی از آنها از نوع یا رنگ لباسی که به تن دارند اظهار نفرت شدیدی می‌کنند اما در عین حال آن لباس را می‌پوشند و می‌گویند؛ چه کنیم جامعه این طور می‌پسندد؟!

انصافاً شیطان چگونه در بین ما مسلمانان نفوذ کرده که استقلال فکری ما را از

ما گرفته و حواس ظاهری ما را کاملاً معطوف جو حاکم در دنیا نموده است، در حالی که ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: اگر خودتان را شبیه قومی کنید شما نیز از آنها خواهید بود،^(۱) یعنی اگر آنها کافر هم باشند شما نیز کافرید.

این چه دردی است که اسوه حسنه خویش را فراموش کرده‌ایم، اسوه‌ای که مادر شیعیان و درمان دردهای کهنه درماندگان است، او که کوثر عالم هستی و مقصود آفرینش مخلوقات است، او که نامش فاطمه و سرور زنان عالم است. همان بانویی که امروزه اهل سنت نیز در گرفتاری‌ها به او متوسل شده و نام دختر خود را فاطمه می‌گذارند.

همان بانویی که مسیحیان به عظمت او پی برده و دست به دامان پراز مهر و محبت او دراز نموده و با نام مقدس «فاطمه» یا «فاطمیما» به آن بانوی نجات‌بخش انسانها توسل می‌جویند. همان بانویی که امید دل‌های خسته و طبیب پره‌ای شکسته است، درمان درد عاشقان دلسوخته و کلید نجات رهروان خسته است، او که حقیقت قرآن است، تفسیر شب قدر است،^(۲) کوثر عالم هستی است.

و او که هیچ حاجتمندی از درب خانه‌اش بی‌ثمر نرفته است و امروز همه در گرد حریم او احرام عشق می‌بندند چرا باید مورد غفلت پیروانش واقع گردد؟! چرا آنان که خود را دوستدار و شیعه آن حضرت می‌دانند در مسیر رضایتش حرکت نمی‌کنند؟

مگر حضرت فاطمه زهرا علیها‌السلام همان بانویی نیست که وقتی مرد نابینایی درب خانه را به صدا در می‌آورد، خود را در کناری پنهان می‌کند و به پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم

۱ - عن رسول الله صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم : «من تشبه بقوم فهو منهم»؛ عوالی اللالی جلد ۱ صفحه ۱۶۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۴۳ صفحه ۶۵، تفسیر فرات صفحه ۵۸۱ حدیث ۷۴۷ و تأویل الآیات جلد ۲ صفحه

می‌فرماید: «اگر چه او کور است و مرا نمی‌بیند اما می‌ترسم بوی مرا حس کند!»^(۱)
چرا ما که پیرو آن حضرت هستیم از این رفتارهای حضرت زهرا علیها السلام درس
نمی‌گیریم؟ ...

آری! اگر چه اجباری در دین نیست، اما بانوانی که ادعا می‌کنند محبّ فاطمه
زهرا علیها السلام هستند، بانوانی که قلبهایشان آکنده از عشق و ارادت است، آنها که با یاد
حضرت زینب آن گوهر کوثر و دختر حیدر، دیدگانشان همواره بارانی است باید در
نوع بینش و تفکر خویش تجدید نظر نموده و محبّت قلبی خود را با اطاعت عملی
همراه نمایند.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله از این آرایش و بدحجابی زنان آخرالزمان به عنوان فتنه‌ای
بزرگ یاد نموده و فرموده‌اند: «فتنه سخت را دیدید و صبر کردید و من از فتنه‌ای
سخت‌تر در آینده برای شما بیم دارم که از طرف زنان می‌آید، زمانی که انگوی طلا
به دست نموده (و زینت‌های خود را به نامحرم آشکار کنند) و لباسهای فاخر
پوشند و حتی توانگران را به زحمت اندازند...»^(۲)

باید اقرار کرد که این فتنه سخت در زمان ما به خوبی مشهود است و دختران و
زنان جامعه ما نیز سخت گرفتار این دامهای شیطانی شده‌اند و حتی ما مسلمانان کار
را به جایی رسانده‌ایم که در یکی از تشرفات، امام زمان (ارواحنا فداه) از وضعیّت
بدحجابی و بی‌توجهی زنان مسلمان و زیاد شدن فساد و فحشاء اظهار ناراحتی و
دل‌شکستگی نموده‌اند!^(۳) آیا ناراحتی امام زمانمان برای ما اهمیّت دارد؟!

۱ - نهج الحیاه صفحه ۸۷.

۲ - قال النبی صلی الله علیه و آله: «وَإِنَّ أَخَوْفَ مَا أَخَافُ عَلَيْكُمْ فِتْنَةَ السَّرَّاءِ مِنْ قَبْلِ النَّسَاءِ إِلَى آخِرِ الْحَدِيثِ، نَهْجِ الْفَصَاحَةِ

صفحه ۶۱ حدیث ۳۱۴.

۳ - شکوه‌های صاحب الزمان صفحه ۵۶.

به راستی غیرت مردان و عفت بانوان چه شده است که ما باید در خیابانهای یک کشور اسلامی، آن هم کشوری که به عنوان کشور شیعه‌نشین و پیرو اهل بیت علیهم‌السلام در دنیا شناخته شده است، شاهد حضور زنان بدحجاب و حتی بی‌حجاب! باشیم و حتی جایگاه حجاب در میان مردم مسلمان آنچنان پائین آمده باشد که به فرموده پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم مرد را برای پوشیده نگه داشتن همسرش سرزنش می‌کنند. (۱)

شاید بانوان مسلمان هنوز ارزش حجاب را به خوبی نفهمیده و یا به اهمیت آن پی نبرده‌اند، در حالی که باید این حقیقت را فهمید که حجاب پرچم اسلام است، پرچم یعنی نشانه، یکی از نشانه‌های دین اسلام حجاب است، زیرا مردم دنیا در هر منطقه‌ای که وارد شوند و ببینند زنان آن منطقه حجاب دارند متوجه می‌شوند که آنها مسلمان هستند، پس حجاب یک پرچم و نشان برای دین مقدس اسلام است و زنها باید بکوشند حجابی که هم مایه عفاف و پاکدامنی آنهاست و هم پرچم اسلام است را به خوبی حفظ کنند و هر کس در حفظ حجاب محکم‌تر باشد، در حفظ پرچم اسلام محکم‌تر است.

برخی می‌گویند اگر آزادی باشد، همه عادت می‌کنند و دیگر هیچ حساسیتی برای نگاه کردن به بی‌حجابها باقی نمی‌ماند در حالی که بانوان باید بدانند که هر مخترعی که چیزی را می‌سازد خودش بهتر از بقیه می‌داند که آن شیء چه چیزهایی برایش مفید و لازم است و چه چیزهایی مضر می‌باشد، مثلاً کسی که یک وسیله نقلیه اختراع می‌کند خودش می‌گوید که این وسیله سوختش بنزین است و نمی‌توان به جای بنزین در آن آب ریخت. بنابراین خالق ما انسانها که ما را خلق کرده و آگاه به همه چیز است خودش بهتر می‌داند که چه چیزهایی برای ما مفید و چه چیزهایی

۱- و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «وَيُعَيِّرُ الرَّجُلُ عَلَى صَوْنِ النِّسَاءِ» بشارة الاسلام صفحه ۱۳۳ و الزام الناصب صفحه ۱۸۳.

مضرّ است، و لذا خدای حکیم وقتی در قرآن کریم حجاب را برای زنان لازم و واجب می‌داند،^(۱) پس نتیجه می‌گیریم که حجاب حتماً برای بانوان بهتر است و صلاح آنها در داشتن حجاب و پوشش است.

همچنین وقتی قرآن کریم می‌فرماید زنان مؤمنه نباید زینتهای خود را ظاهر کنند^(۲) حتماً این صلاح آنهاست که خالق آنها برایشان در نظر گرفته است.

اما با کمال تأسف بانوان و دختران جوان مسلمان کمتر به این مسائل اعتقادی توجه دارند و حتی به خود زحمت نمی‌دهند کمی در احکام و اعتقادات دین خود تحقیق کنند و آنگاه در انتخاب نوع لباس و حجاب و امثال آن، تصمیم بگیرند.

آیا زنانی که با این وضعیت در اجتماع حاضر می‌شوند، روایات فراوانی را که از ائمه اطهار علیهم‌السلام در مذمت بی‌حجابی و ظاهر نمودن زینتها و حتی عطر زدن در میان مردان نامحرم به ما رسیده ندیده یا نشنیده‌اند؟! آیا هیچ می‌دانند که ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: «زنی که خود را معطر کند و از میان مردم نامحرم عبور کند زناکار است».^(۳)

و فرموده‌اند: «وقتی زنی برای کسی جز شوهر خود بوی خوش به کار برد مایه

۱ - «يَا أَيُّهَا النَّبِيُّ قُلْ لَأَزُوجِكُمْ وَبَنَاتِكُمْ وَنِسَاءَ الْمُؤْمِنِينَ يُدْنِينَ عَلَيْهِنَّ مِنْ جَلَابِيبِهِنَّ ذَلِكَ أَدْنَى أَنْ يُعْرَفْنَ فَلَا يُؤْذَيْنَ وَكَانَ اللَّهُ غَفُوراً رَحِيماً»؛ ای پیامبر! به همسران و دخترانت و زنان مؤمنان بگو چادرهای خود را بر خویشان فرو افکنند که این کار برای اینکه شناخته نشوند و مورد آزار قرار نگیرند، بهتر است و خداوند همواره آمرزنده و رحیم است. سوره احزاب آیه ۵۹.

۲ - «وَلَا يُبْدِينَ زِينَتَهُنَّ إِلَّا مَا ظَهَرَ مِنْهَا...»؛ سوره نور آیه ۳۱.

۳ - قال النبي صلى الله عليه وآله: «و المرأة إذا استعطرت فموتت بالمجلس فهي زانية»؛ نهج الفصاحه صفحه ۴۵۷ حدیث

آتش و عار است.» (۱)

به راستی وقتی بوئیدن عطر زن نامحرم این همه گناه داشته باشد و باعث ناخشنودی خدا و ائمه اطهار علیهم‌السلام گردد پس خدا می‌داند که جرم این بی‌حجابی‌ها، این آرایش کردن‌ها، این مدگرایی‌ها و این ارتباط‌های نامشروع تا چه حد بزرگ و سنگین است.

روایات فراوانی در مورد منع آرایش و زینت نمودن زنان و پرهیز از بی‌حجابی نقل شده که ما تنها به یک روایت دیگر اکتفا می‌کنیم، پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم می‌فرمایند:

«مَثَلُ الرَّافِلَةِ فِي الزَّيْنَةِ مِنْ غَيْرِ أَهْلِهَا كَمَثَلِ ظُلْمَةِ يَوْمِ الْقِيَامَةِ لَا نُورَ لَهَا» (۲) یعنی حکایت زنی که با زینت و آرایش، دامن‌کشان از خانه خود بیرون می‌رود همچون ظلمتی است در قیامت که نوری ندارد!

چه تعبیری از این سخت‌تر که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم یک چنین زنانی را به تاریکی و ظلمت تشبیه نموده و به ما فهمانده‌اند که اگر چه زرق و برق، خودنمایی و جلوه‌ظاهری این زنها در دنیا خیلی به چشم می‌آید ولی همین افراد در روز قیامت تاریک تاریکند به طوری که نه تنها زرق و برق بلکه هیچ‌گونه درخشندگی نخواهند داشت و با پرونده سیاهی که برای خود درست کرده‌اند، خود را از رحمت خدای مهربان محروم نموده‌اند.

اختلاط زن و مرد

یکی دیگر از فسادها و وارونه‌های آخرالزمان که متأسفانه در کشور ما نیز به آن

۱ - قال النبي صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «إِذَا تَطَيَّبَتِ الْمَرْأَةُ لِغَيْرِ زَوْجِهَا فَإِنَّمَا هُوَ نَارٌ وَ شَنَاةٌ»؛ نهج الفصاحة صفحه ۳۶ حدیث

۱۸۷ و تشبیه آن صفحه ۳۴ حدیث ۱۷۷.

۲ - همان صفحه ۵۶۲ حدیث ۲۷۲۱.

کم توجّهی می‌شود، اختلاط زن و مرد نامحرم در مکان واحد است. امروزه حتی در کلاسهای درس دانشگاههای اسلامی، همچون دانشگاههای ممالک غیراسلامی، خیلی عادی، دختر و پسر در یک کلاس حضور پیدا نموده، با هم سخن گفته و بنای دوستی می‌گذارند، در حالی که فتوای مراجع عظام ما حرمت این گونه اجتماع‌ها و ارتباط‌هاست^(۱) و بلکه هر نوع اجتماع زن و مرد نامحرم که همراه با احتمال ربه و فساد باشد را نیز حرام می‌دانند.

این غفلت و بی‌توجّهی ما در حالی است که پیامبر اکرم ﷺ با قاطعیّت کامل فرموده‌اند: «از گفتگو با زنان نامحرم بپرهیزید که مردی با زنی خلوت نمی‌کند مگر اینکه قصد او می‌کند!»^(۲) و همچنین امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «نگاه به نامحرم پس از نگاه اوّل تخم شهوت را در قلب می‌پاشد و همین موضوع برای اینکه صاحبش را در فتنه بیندازد کافی است.»^(۳)

نیز آن حضرت می‌فرمایند: «نگاه کردن به نامحرم تیر مسمومی است از سوی شیطان و چه بسا یک نگاه که حسرت و اندوه فراوانی در پی خواهد داشت.»^(۴)

پیامبر اکرم ﷺ می‌فرمایند: «هر کس که به خدا و قیامت ایمان دارد نباید در جایی بماند که صدای نفس زن نامحرم را بشنود!»^(۵)

۱ - رجوع شود به رساله توضیح المسائل مراجع بخش مسائل متفرقه.

۲ - و قال ﷺ: «إياكم و مُحَادَثَةَ النِّسَاءِ فَإِنَّهُ لَا يَخْلُو رَجُلٌ بِامْرَأَةٍ لَيْسَ لَهَا مَحْرَمٌ إِلَّا هَمَّ بِهَا»؛ نهج الفصاحة صفحه ۲۰۲ حدیث ۱۰۰۴.

۳ - قال ابو عبد الله عليه السلام: «الْنَظْرَةُ بَعْدَ النَظْرَةِ تَزْرَعُ فِي الْقَلْبِ الشَّهْوَةَ وَ كَفَى بِهَا لِصَاحِبِهَا فَتْنَةً»؛ وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۳۹.

۴ - قال الصادق عليه السلام: «النظرة سهم من سهام ابليس مسموم و کم من نظرة اورثت حسرة طویلة»؛ وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۳۸.

۵ - قال ﷺ: «من كان يؤمن بالله و اليوم الآخر فلا يبیت فی موضع یسمع نفس امرأة لیست له بمحرم»؛

و باز آن حضرت فرموده‌اند: «هر کس که با غیر همسرش شوخی و مزاح کند خداوند متعال در قیامت در برابر هر کلمه‌ای که با او سخن گفته هزار سال (در قیامت) او را بازداشت خواهد کرد.»^(۱)

وارونه‌های ازدواج

همچنین مسائل دیگری در خانم‌ها همچون چشم و هم چشمی، عدم توجه به ملاکهای حقیقی ازدواج، مهریه سنگین و امثال آن وجود دارد که کاملاً خارج از صراط مستقیم است، زیرا دین مقدس اسلام همواره ما را از داشتن صفات رذیله اخلاقی و تنگ‌نظری‌ها منع نموده و ملاکهای حقیقی ازدواج را داشتن دین و ایمان و اعتقادات سالم معرفی نموده^(۲) و از سخت‌گیری در امر ازدواج جوانان به خصوص از مهریه سنگین ما را باز داشته‌اند و بلکه ائمه اطهار علیهم‌السلام مکرر به ما آموخته‌اند که؛ بهترین زنان کسانی هستند که مهریه آنها زیاد نباشد.^(۳) (یعنی دست کم از آنچه که عرف عقلاء می‌پسندند بیشتر نباشد.)^(۴)

⇒ وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۳۴.

۱ - و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «من فاکه امرأة لا یملکها حسبه الله بکل کلمة کلمها فی الدنيا الف عام»؛ وسائل الشیعه جلد ۱۴ صفحه ۱۴۳.

۲ - قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «تُکَحُّ الْمَرْأَةُ لِأَزْبَعٍ لِمَالِهَا وَ لِحَسْبِهَا وَ لِجَمَالِهَا وَ لِدِينِهَا فَاطْفَرِ بِذَاتِ الدِّينِ تَرَبَّثْ يَدَاکَ»؛ نهج الفصاحة صفحه ۲۳۷ حدیث ۱۱۸۳ و صفحه ۱۶۷ حدیث ۸۲۲.

۳ - و قال صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «خَيْرُهُنَّ أَيْسَرُهُنَّ صِدَاقًا»؛ همان صفحه ۳۲۱ حدیث ۱۵۳۶، صفحه ۱۸۸ حدیث ۹۲۹، صفحه ۳۱۳ حدیث ۱۴۸۹.

۴ - مهریه خیلی کم نیز مورد تأیید ائمه اطهار علیهم‌السلام نمی‌باشد از جمله روایتی که به این مطلب دلالت دارد روایتی است که حضرت علی علیه‌السلام فرمودند: «دوست ندارم مهر زن کمتر از ده درهم باشد...»؛ وسائل الشیعه جلد ۱۵ صفحه ۱۱.

علاوه بر آن برگزاری عروسی‌های آنچنانی با خرج‌های زیاد که اکثراً اسراف بوده و با گناه و معصیت همراه است به هیچ عنوان در شأن یک بانوی مسلمان و محبّ اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌باشد. البته در صورتی که زوج جوان از نظر مالی در مضیقه قرار نگیرند و هیچ‌گونه اسراف‌ی صورت نگرفته و گناهی انجام نشود، ولیمه دادن در شب عروسی مستحب است^(۱) و هیچ اشکالی ندارد و آنچه با سیره اهل بیت علیهم‌السلام ناسازگار است همین غفلتها و بی‌توجهی مردم به احکام الهی است. البته در مجالس عروسی شاد بودن، ابراز خوشحالی و یا کف زدن اشکالی ندارد و به هر حال مجلس عروسی باید تفاوتی با سایر مجالس داشته باشد اما به شرطی که کار به گناه و معصیت همچون رقص و موسیقی حرام و غیبت و امثال آن کشیده نشود. و متأسفانه باید اقرار کرد امروزه شرکت در مجالس عروسی که غالباً با گناهان کبیره و فساد اخلاقی همراه است یکی از رسومات انحرافی و خارج از صراط مستقیم است که دامنگیر اکثریت مردم جامعه ما شده است، به طوری که حتی برخی افراد پاک به جهت اینکه مورد سرزنش بستگان خود واقع نشوند در مجالس گناه و معصیت حضور پیدا می‌کنند.

خیلی‌ها سؤال می‌کنند آیا به خاطر اینکه پدر و مادر یا بستگانمان ناراحت نشوند می‌توانیم در این مجالس شرکت کنیم؟ در پاسخ به این سؤال باید گفت آیا می‌توان به خاطر اینکه شخصی ناراحت نشود زهر خورد؟ علاوه بر این ائمه اطهار علیهم‌السلام فرموده‌اند: «وای بر کسی که به خاطر رضایت و خشنودی خلق خدا باعث غضب خدا بشود.»^(۲) بنابراین هیچ کس نمی‌تواند حرام الهی را حلال بداند

۱ - قال الرضا علیه‌السلام: «مِنَ السُّنَّةِ إِطْعَامٌ عِنْدَ التَّرْوِيجِ» تحف العقول صفحه ۸۰۶.

۲ - مضمون هذا الحديث في خطبه الامام علي بن الحسين عليه‌السلام، بحار الانوار جلد ۴۵ صفحه ۱۳۸ و

احتجاج جلد ۲ صفحه ۱۳۳.

و برای اینکه برخی افراد حتی پدر و مادر ناراحت نشوند خدا را ناراضی نماید، بلکه باید توجه داشت که شرکت در مجالس گناه نیز حرام است ولو انسان خودش گناهی نکند.

امام صادق علیه السلام فرمودند: «هیچ مجلسی نیست که نیکان و بدکاران در آن جمع شده باشند و به غیر یاد خدا پردازند، مگر آنکه آن مجلس در روز قیامت، برای آنها مایهٔ پشیمانی و حسرت است.»^(۱) بنابراین باید توجه داشت که شرکت در مجالس رقص و آواز و بزم گناه از گناهان بزرگ است و طبق نظر تمام مراجع تقلید، حرام می‌باشد و باعث غفلت و گمراهی و در نتیجه مرگ روحی انسان می‌گردد.^(۲)

۱ - قال الصادق علیه السلام: «ما من مجلس یجتمع فیه ابرار و فجّار فیقومون علی غیر ذکر الله إلا کان حسرة

علیهم یوم القیامة»؛ اصول کافی جلد ۲ صفحه ۳۶۰.

۲ - قال علی علیه السلام: «کفی بالغفلة ضلالاً» و قال علیه السلام: «من غلبت علیه الغفلة مات قلبه» غرر الحکم جلد ۴

حکمت ۷۰۱۷ و ۸۴۳۰.

برخی دیگر از اخبار آخر الزمان

علاوه بر آنچه گفته شد احادیث و روایات فراوان دیگری پیرامون وارونه‌ها و انحرافات مردم آخر الزمان نقل شده است که برخی دیگر از آن اخبار از لسان مبارک پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ و ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام این چنین نقل شده است:

سقوط در مادیات

(۱) «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ هَمُّهُمْ يُطُونُهُمْ وَ شَرَفُهُمْ مَتَاعُهُمْ وَ قِبْلَتُهُمْ نِسَاؤُهُمْ وَ دِينُهُمْ دَرَاهِمُهُمْ وَ دَنَانِيرُهُمْ، أُولَئِكَ شَرُّ الْخَلْقِ لِأَخْلَاقٍ لَهُمْ عِنْدَ اللَّهِ.» (۱)

برای مردم روزگاری فرا می‌رسد که تنها هم و غمشان شکم آنها، شرف آنها تجملات زندگی آنها، قبله آنها همسرانشان و دین و آئین آنها درهم و دینارشان می‌باشد، آنها بدترین خلایق هستند و برای آنها در نزد خدا ارج و مقامی نیست. این در حالی است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «مَعْلُونٌ مَلْعُونٌ مَنْ عَبَدَ الدِّينَارَ وَ الدِّرْهَمَ» (۲) یعنی ملعون و از رحمت خدا به دور است هر کسی که بنده درهم و دینار و مادیات شود.

ترک امر به معروف و نهی از منکر

(۲) «إِذَا كَثُرَ الْجَوْرُ وَ الْفَسَادُ وَ ظَهَرَ الْمُنْكَرُ وَ أَمْرَتْ أُمَّتِي بِهِ وَ نُهِيَ عَنِ الْمَعْرُوفِ وَ يُنْكَرُونَ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيَ عَنِ الْمُنْكَرِ.» (۳)

۱ - منتخب الاثر صفحه ۴۳۸.

۲ - وسائل الشیعه جلد ۲ صفحه ۳۵۰ و بحار الانوار جلد ۷۰ صفحه ۳۱۹.

۳ - الزام الناصب صفحه ۶۴ و ۱۸۲.

هنگامی که ستم و تباهی فراوان شود، منکر و گناه آشکار گردد، امت من امر به منکر و گناه نموده و از معروف نهی کنند و به طور کلی امر به معروف و نهی از منکر را فراموش کنند.

(۳) «يُصْبِحُ الْأَمْرُ بِالْمَعْرُوفِ ذَلِيلًا وَالْفَاسِقُ فِيمَا لَا يُحِبُّ اللَّهُ مَحْمُودًا» (۱)

در آخر الزمان کسی که امر به معروف کند خوار می‌شود و کسی که مرتکب گناه شود مورد ستایش قرار می‌گیرد!

(۴) «وَرَأَيْتَ النَّاسَ قَدْ اسْتَوَوْا فِي تَرْكِ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ وَتَرْكِ التَّدْيِينِ...» (۲)

و در آن زمان مردم را خواهی دید که همه امر به معروف و نهی از منکر و احکام دین را فراموش می‌کنند.

علنی شدن گناهان

(۵) «إِذَا كَثُرَ الْجَوْرُ وَالْفَسَادُ وَظَهَرَ الْمُنْكَرُ...» (۳)

در آن زمان ستم و تباهی و فساد فراوان شده و گناهان آشکارا شود.

(۶) «إِذَا اسْتُعْلِنَ الْفُجُورُ وَقَوْلُ الْبُهْتَانِ وَالْإِثْمُ وَالطُّغْيَانُ وَ... وَأَكْرَمَ الْأَشْرَارِ» (۴)

هنگامی که فجور و معصیت علنی شود، بهتان، گناه و طغیان و تجاوز به حریم دیگران علنی گردد و اشرار مورد احترام قرار گیرند.

(۷) «سَيَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُخَيَّرُ فِيهِ الرَّجُلُ بَيْنَ الْعَجْزِ وَالْفُجُورِ فَمَنْ أَدْرَكَ

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۶، بشارة الاسلام صفحه ۲۳.

۲ - همان صفحه ۲۳، ۴۴ و ۱۳۱؛ بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۳، الامام المهدي صفحه ۱۲۹.

۳ - الزام الناصب صفحه ۶۴ و ۱۸۲.

۴ - بشارة الاسلام صفحه ۱۳۳.

ذَلِكَ الزَّمَانِ فَلْيَخْتَرِ الْعَجْزَ عَلَى الْفُجُورِ» (۱)

برای مردم زمانی می‌رسد که انسان میان ناتوانی و فسق و فجور مخیر می‌شود، هر کس چنین زمانی را درک کند، ناتوانی را بر فساد و تباهی برگزیند.

(۸) «يَتَجَاهَرُ النَّاسُ بِالْمُنْكَرَاتِ...» (۲)

مردم به انجام منکرات و گناهان به صورت علنی اقدام می‌کنند.

متأسفانه امروزه خیلی از مسلمانان فراموش کرده‌اند که مسلمان و تسلیم اوامر الهی هستند، به طوری که علناً گناه می‌کنند و شرم و حیا از بین رفته است، به عنوان نمونه ریش تراشی که به فتوای تمام مراجع تقلید، حرام است، برای اکثر مردان عادی شده است، سیگار کشیدن، غیبت کردن، فحشا، بی‌حجابی، بی‌بند و باری، رشوه و ربا، موسیقی و برخی گناهان دیگر نیز خیلی عادی شده و سنگینی جرم این معاصی در محضر پروردگار مورد غفلت مردم واقع شده است.

مظلومیت دین

(۹) «وَيُوضَعُ الدِّينُ وَ تُرْفَعُ الدُّنْيَا» (۳)

دین کم ارج می‌شود و دنیا ارزش فراوان پیدا می‌کند.

(۱۰) «تَجْمَعُ الْأَجْسَادُ وَالْقُلُوبُ مُخْتَلِفَةً وَ دِينٌ أَحَدِهِمْ لَعَقَةٌ عَلَى لِسَانِهِ» (۴)

بدنهای مردم یک جا جمع می‌شود ولی دل‌های آنها پراکنده می‌گردد و دین در نزد آنها همانند بقیه خوراکی است که در دهان می‌گردانند و سپس بیرون می‌ریزند.

۱ - نهج الفصاحه صفحه ۳۷۲ حدیث ۱۷۵۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۴، الزام الناصب صفحه ۱۸۳.

۳ - الزام الناصب صفحه ۱۸۱.

۴ - يوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۷۹۳.

(۱۱) «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ الصَّابِرُ مِنْهُمْ عَلَى دِينِهِ كَالْقَابِضِ عَلَى الْجَمْرِ» (۱)

برای امت من زمانی پیش می‌آید که اگر کسی بخواهد بر دین خود استوار باشد همانند کسی است که آتش گداخته‌ای را با دست بگیرد.

(۱۲) «يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رِسْمُهُ وَ لَا مِنْ الْإِسْلَامِ إِلَّا إِسْمُهُ» (۲)

بر امت من زمانی می‌رسد که از قرآن جز نقش آن و از اسلام جز نام آن باقی نمی‌ماند.

(۱۳) «وَرَأَيْتَ أَصْحَابَ الْأَدْيَانِ يُحْتَقَرُونَ وَ يُحْتَقَرُ مَنْ يُحِبُّهُمْ» (۳)

و می‌بینی که پیروان ادیان تحقیر می‌شوند و هر کس آدم دین‌داری را دوست داشته باشد به همین جرم مورد تحقیر قرار می‌گیرد!

(۱۴) «يَزِيدُ أَكْثَرَهُمْ وَ يَخْلَعُونَ رِبْقَةَ الْإِسْلَامِ مِنْ أَعْنَاقِهِمْ» (۴)

بیشتر مردم از دین مرتد می‌شوند و رشته اسلام را از گردن خود در می‌آورند.

(۱۵) و اینها همه تفسیر همان سخن پیامبر عزیز اسلام است که فرمودند: «إِنَّ

الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا كَمَا بَدَأَ فَطُوبَى لِلْغُرَبَاءِ» (۵)

اسلام در آغاز غریب بود و در آخر الزمان نیز غریب می‌شود، خوشا به حال آن

غریبان (در آخر الزمان که با استقامت و اعتقاد راسخ، دین خود را حفظ می‌کنند).

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۶۶ و منابع المودة جلد ۳ صفحه ۱۶۴.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۰، منتخب الاثر صفحه ۴۲۷.

۳ - بشارة الاسلام صفحه ۱۳۲.

۴ - يوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۸۱۰.

۵ - صحيح مسلم جلد ۱ صفحه ۹۰ و بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۱.

علنی شدن ربا و رشوه

(۱۶) «وَعِنْدَهَا يَظْهَرُ الرِّبَا وَ يَتَّعَمَلُونَ بِالرُّشَى وَ يُوضَعُ الدِّينُ وَ تُرْفَعُ الدُّنْيَا» (۱)

و در آن زمان ربا شایع می‌شود، کارها با رشوه انجام می‌یابد، مقام و ارزش دین تنزل می‌نماید و دنیا در نظر آنها ارزش پیدا می‌کند.

(۱۷) «فَيَسْتَحْلُونَ الخَمْرَ بِالنَّبِيذِ وَ السُّخْتِ بِالْهَدِيَّةِ وَ الرِّبَا بِالبَيْعِ» (۲)

در آن زمان به محرّمات روی آورده و شراب را به نام شربت، رشوه را به نام هدیه و ربا را به نام خرید و فروش و معامله، حلال دانسته و می‌خورند.

و روایات در این باب نیز فراوان است و این در حالی است که خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: کسی که ربا می‌خورد یا ربا می‌دهد اعلام جنگ با خدا کند، (۳) یعنی در واقع به جنگ با خدا اقدام نموده است.

و ائمه اطهار عليهم السلام مکرر فرموده‌اند رباخوار و ربا دهنده، رشوه‌گیر و رشوه‌دهنده و واسطه اینها در آتش جهنم می‌سوزند (۴) و از رحمت خدا دور هستند. (۵)

و همچنین فرموده‌اند: هیچ قومی نیست که ربا در میان آنها شایع شود، جز اینکه دچار غفلت و بی‌خبری می‌شوند و هیچ قومی نیست که رشوه در میان آنها رائج شود جز اینکه دچار ترس و وحشت می‌شوند. (۶)

۱ - بشارة الاسلام صفحه ۲۶.

۲ - الإمام المهدي صفحه ۱۵۸.

۳ - «فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا فَأْذَنُوا بِحَرْبٍ مِنَ اللَّهِ وَ رَسُولِهِ»؛ سوره بقره آیه ۲۷۹.

۴ - الرّاشي و المرثشي كليهما في النار، بحار الانوار جلد ۱۰۱ صفحه ۲۷۴.

۵ - لعنة الله على الرّاشي و المرثشي، نهج الفصاحه صفحه ۴۷۳ حدیث ۲۲۲۸.

۶ - «مَا مِنْ قَوْمٍ يَظْهَرُ فِيهِمُ الرِّبَا إِلَّا أَخَذُوا بِالسِّنَةِ وَ مَا مِنْ قَوْمٍ يَظْهَرُ فِيهِمُ الرُّشَى إِلَّا أَخَذُوا بِالرُّغْبِ»؛ همان صفحه ۵۵۷ حدیث ۲۶۹۳ و الزام الناصب صفحه ۱۸۲.

فساد و فحشا

(۱۸) «وَإِذَا كَثُرَ الْجَوْرُ وَالْفَسَادُ...»^(۱) هنگامی که ستم و فساد و تباهی زیاد شود.
 (۱۹) «إِذَا كَثُرَ الزِّنَا بَعْدِي كَثُرَ مَوْتُ الْفُجَاءَةِ وَإِذَا طُفِّفَ الْمِكْيَالُ وَالْمِيزَانُ أَخَذَهُمُ اللَّهُ بِالسِّنَنِ وَالنَّصْقِ وَإِذَا مَنَعُوا الزَّكَاةَ مَنَعَتِ الْأَرْضُ بَرَكَاتِهَا مِنَ الزَّرْعِ وَالثَّمَارِ وَالْمَعَادِنِ كُلِّهَا وَإِذَا جَارَ الْحُكَّامُ تَعَاوَنُوا عَلَى الظُّلْمِ وَالْعُدْوَانِ وَإِذَا نَقَضُوا الْعَهْدَ سَلَّطَ اللَّهُ عَلَيْهِمُ عَدُوَّهُمْ وَإِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ جُعِلَتْ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي الْأَشْرَارِ».^(۲)

هنگامی که بعد از من فحشاء و منکر رواج پیدا کند، مرگهای ناگهانی فراوان شود و وقتی کم‌فروشی رائج گردد خداوند آنها را با قحطی و گرسنگی گرفتار سازد، هنگامی که زکات داده نشود زمین برکتهای خود را از معدن و میوه و زراعت منع می‌کند. زمانی که زمامداران، ستمگری پیشه کنند، آنها خود بر ظلم و تجاوز همکاری کنند، هنگامی که عهد و پیمانها را بشکنند، خداوند دشمن را بر آنها چیره می‌کند و هنگامی که پیوند خویشاوندی را قطع نموده و صله رحم نکنند، ثروتها در دست اشرار قرار می‌گیرد.

(۲۰) «وَإِذَا رَأَيْتَ النَّاسَ يَتَسَافِدُونَ كَمَا تَتَسَافَدُ الْبَهَائِمُ لَا يُنْكِرُ أَحَدٌ مُنْكَرًا تَخَوَّفًا مِنَ النَّاسِ».^(۳)

و در آن زمان مردم را می‌بینی که همانند چهارپایان به طور علنی روابط جنسی برقرار می‌کنند و کسی از ترس مردم نمی‌تواند آنها را تقبیح کند.

۱ - بشارة الاسلام صفحه ۷۵ و الزام الناصب صفحه ۱۹۵.

۲ - تحف العقول صفحه ۴۳ و بشارة الاسلام صفحه ۱۳۲.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۹.

(۲۱) «إِذَا رَكِبَ الذَّكُورُ الذَّكُورَ وَ الْإِنَاثُ الْإِنَاثَ» (۱)

هنگامی که هم جنس بازی ترویج یابد، مردها با مردان و زنها با زنان درآمیزند!!

(۲۲) «تُنكحُ البهائم» (۲) و هنگامی که حتی با چهارپایان هم آمیزش کنند.

(۲۳) «يُزَفُّ الرِّجَالُ لِلرِّجَالِ لَمَّا تُزَفُّ الْمَرَأَةُ لِزَوْجِهَا» (۳)

مردان با مردان زفاف کنند، آنچنان که عروس با داماد زفاف می‌کند!

(۲۴) «تُزَوِّجُ الْإِمْرَأَةُ بِالْأَمْرَأَةِ وَ تُزَفُّ كَمَا تُزَفُّ الْعَرُوسُ إِلَى زَوْجِهَا» (۴)

زن با زن می‌آمیزد و همانند عروس که برای داماد آرایش کند برای یکدیگر آرایش می‌کنند.

(۲۵) «إِذَا رَأَيْتَ الرَّجُلَ يَأْكُلُ مِنْ كَسْبِ امْرَأَتِهِ مِنَ الْفُجُورِ» (۵)

هنگامی که زن از راه نامشروع پول به دست آورد و مرد از درآمد او بخورد.

(۲۶) «كَأَنَّكَ بِالدُّنْيَا لَمْ تَكُنْ إِذَا ضَيَّعْتَ أُمَّتِي الصَّلَاةَ وَ اتَّبَعْتَ الشَّهَوَاتِ وَ غَلَّتِ الْأَسْفَارُ وَ كَثُرَ اللَّوَاطُ وَ زُحِرَتْ جُدْرَانُ الدُّورِ وَ رُفِعَ بِنَاءُ الْقُصُورِ وَ رَكِبُوا جُلُودَ النُّمُورِ وَ أَكَلُوا الْمَأْتُورَ وَ لَبَسُوا الْحُبُورَ وَ ضَارَتِ الْمُبَاهَاتُ بِالْمَعْصِيَةِ» (۶)

۱ - كشف الغمّه جلد ۳ صفحه ۳۲۴، المهدي صفحه ۲۱۹.

۲ - منتخب الاثر صفحه ۴۳۰ و يوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۷۴۰.

۳ - بشارة الاسلام صفحه ۷۶، الزام الناصب صفحه ۱۲۱ و ۱۹۵ (امروزه متأسفانه شاهد عملی شدن این فجایع در دنیای آشوب زده فعلی هستیم به طوری که با کمال وقاحت، دادگاه دانمارک ازدواج دو پسر با یکدیگر را پذیرفت و سند ازدواج صادر نمود و چند کشور غربی دیگر نیز آن را پذیرفتند و مدتها مجلات مزدور اروپا از مزایای ازدواج پسران با یکدیگر سخن گفتند! (روزگار رهایی جلد دوم صفحه ۲۵۱).

۴ - الزام الناصب صفحه ۱۹۵ و بشارة الاسلام صفحه ۷۷.

۵ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۷ و منتخب الاثر صفحه ۴۳۰.

۶ - همان صفحه ۴۳۱ و الامام المهدي صفحه ۲۱۹.

در آخر الزمان دنیا را در برابر دیدگانت اینگونه مجسم کن؛ هنگامی که امت من نماز را ضایع کنند، از شهوات پیروی نمایند، قیمت‌ها بالا رود و گرانی شایع شود، همجنس بازی زیاد گردد، دیوارهای منازل تزیین شود، کاخها و ساختمان‌ها بلند ساخته شوند، بر پوستهای پلنگان سوار شوند، آنچه بیابند بخورند، زیور آلات بپوشند و گناه و معصیت، وسیله مباحات و فخرفروشی گردد!

(۲۷) «يَمْتَشِطُ الرَّجُلُ كَمَا تَمْتَشِطُ الْمَرْأَةُ لِزَوْجِهَا وَيُعْطَى الرَّجَالُ الْأَمْوَالَ عَلَى فُرُوجِهِمْ وَيَتَنَافَسُ فِي الرَّجُلِ وَيُغَارُ عَلَيْهِ مِنَ الرَّجَالِ وَيُبَدَّلُ فِي سَبِيلِهِ النَّفْسُ وَالْمَالُ» (۱)

مرد برای مرد دیگر شانه می زند و آرایش می کند، آنچنان که زن برای همسرش شانه می زند و خود را می آراید، مردان برای این کار اجرت می گیرند و گاهی مورد رقابت طالبین واقع می شوند و گاهی مرد ناموس مرد می شود و برای او غیرت به خرج می دهد و در راه او از بذل جان و مال دریغ نمی کند!

(۲۸) «و تَحَلَّى ذُكُورُ أُمَّتِي بِالذَّهَبِ وَيَلْبَسُونَ الْحَرِيرَ وَالدِّيبَاجَ وَيَتَّخِذُونَ جُلُودَ النُّمُورِ فَهُنَاكَ يَكْثُرُ الْمَطَرُ وَيَقِلُّ النَّبَاتُ وَالْخَيْرُ وَتَكْثُرُ الْهَزَاتِ» (۲)

مردان امت من با طلا آرایش می کنند (در صورتی که طلا برای مردها حرام است). حریر و دیبا می پوشند و از پوست پلنگ برای خود جامه درست می کنند، در چنین زمانی اگر چه باران بسیار می بارد اما خیر و برکت کم می شود و زلزله فراوان می گردد.

(۲۹) «يَكُونُ الرَّجُلُ هَمَّهُ بَطْنُهُ وَقِبْلَتُهُ زَوْجَتُهُ وَدِينُهُ دَرَاهِمُهُ» (۳)

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۷.

۲ - الزام الناصب صفحه ۱۸۲ و بشارة الاسلام صفحه ۲۶.

۳ - همان صفحه ۱۳۲ و يوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۷۳۹.

تمام همّت یک مرد شکم او و قبله‌اش همسر او و دینش پول و دارایی او خواهد بود!

بی‌احترامی به پدر و مادر و کم شدن عاطفه

(۳۰) «وَرَأَيْتُ الْعُقُوقَ قَدْ ظَهَرَ وَاسْتُخِفَّ بِالْوَالِدَيْنِ» (۱) و می‌بینی که عاق والدین بودن رواج یافته و پدر و مادر سبک شمرده می‌شوند.

(۳۱) «يَجْفُوا الرَّجُلُ وَالِدَيْهِ وَيَبْرُؤُ صَدِيقَهُ» (۲) انسان به پدر و مادرش جفا می‌کند اما با دوستانش گرم و صمیمی می‌شود!

(۳۲) «يَفْتَرِي الْوَالِدَ عَلَى أَبِيهِ وَيَدْعُو عَلَى وَالِدَيْهِ وَيَفْرَحُ بِمَوْتِهِمَا» (۳) فرزند به پدرش تهمت می‌زند، بر پدر و مادرش نفرین می‌کند و از مرگ آنها مسرور می‌شود!

(۳۳) «يَحْسُدُ الرَّجُلُ أَخَاهُ وَيَسُبُّ أَبَاهُ وَيَتَّعَمَلُ الشُّرَكَاءَ بِالْخِيَانَةِ» (۴) مرد به برادرش حسد ورزیده، به پدرش دشنام می‌دهد و به شریکانش خیانت می‌کند.

(۳۴) «إِذَا قَطَعُوا الْأَرْحَامَ وَ مَنُّوا بِالطَّغَامِ وَإِذَا ذَهَبَتْ رَحْمَةُ الْأَكَابِرِ وَقَلَّ حَيَاءُ الْأَصَاغِرِ» (۵)

هنگامی که صله رحم قطع شده و پیوند خویشاوندی فراموش گردد، برای

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۹.

۲ - الزام الناصب صفحه ۱۸۲.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۹، بشارة الاسلام صفحه ۱۳۴.

۴ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۳.

۵ - همان جلد ۵۲ صفحه ۶۳ و ۲۵۶، المهدي صفحه ۱۹۹.

اطعام بر دیگران منت گذارند، رحمت و مهربانی از دل بزرگان رخت بریندد و حیاء از کوچکان بسیار کم گردد.

(۳۵) «يَكُونُ هَالِكُ الرَّجُلِ عَلَى يَدَيْ أَبِيهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ أَبٌ فَإِنْ فَعَلَى يَدَيْ زَوْجَتِهِ وَ وُلْدِهِ فَإِنْ لَمْ يَكُنْ لَهُ زَوْجَةٌ وَ وُلْدٌ فَعَلَى يَدَيْ قَرَابَتِهِ وَ جِيرَانِهِ.» (۱)

در آخر الزمان انسان به دست پدر و مادرش هلاک می‌شود، اگر پدر و مادر نداشته باشد، به دست همسر و فرزندان و اگر همسر و فرزندی هم نداشته باشد به دست خویشان و همسایگانش.

(۳۶) «يُؤْذِي الْجَارَ جَارَهُ لَيْسَ لَهُ مَانِعٌ.» (۲) در آن زمان، همسایه به همسایه‌اش آزار و اذیت رسانده و کسی مانع نمی‌شود.

(۳۷) «وَ رَأَيْتَ الْجَارَ يُؤْذِي جَارَهُ خَوْفًا مِنْ لِسَانِهِ.» (۳) همسایه، را می‌بینی که همسایه‌اش را اذیت می‌کند و در آن زمان حتی همسایه از زبان همسایه‌اش وحشت دارد.

(۳۸) «تَقْسُو الْقُلُوبُ وَ تَمْتَلِيءُ الْأَرْضُ جَوْرًا وَ يَكْثُرُ الْقَتْلُ حَتَّى تَحْزَنَ ذَوَاتُ الْأَوْلَادِ وَ تَفْرَحُ الْعَوَاقِرُ فَبَيْنَ يَدَيْ خُرُوجِهِ بَلْوَى أَى بَلْوَى لِلْمُقِيمِينَ عَلَى الْبَاطِلِ وَ هُوَ اِنْتِقَامٌ مِنَ اللَّهِ تَعَالَى.» (۴)

دلها را قساوت می‌گیرد، زمین پر از ستم می‌شود، قتل و کشتار به قدری فراوان می‌شود که مادران از داشتن اولاد غمگین می‌شوند و زنان عقیم از نازایی خوشحال می‌گردند. در آستانه ظهور امام زمان علیه السلام فتنه سختی هست که برای اهل باطل

۱ - منتخب الاثر صفحه ۴۳۷.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۳، بشارة الاسلام صفحه ۱۳۲.

۳ - الزام الناصب صفحه ۱۸۳.

۴ - بشارة الاسلام صفحه ۱۳۳.

امتحان بزرگ و انتقام خداوندی است.

(۳۹) «إِذَا اشْتَدَّتِ الْحَاجَةُ وَالْفَاقَةُ وَانْكَرَ النَّاسُ بَعْضَهُمْ يَأْتِي الرَّجُلُ أَخَاهُ فِي حَاجَتِهِ فَيَلْقَاهُ بِغَيْرِ الْوَجْهِ الَّذِي كَانَ يَلْقَاهُ فِيهِ وَ يُكَلِّمُهُ بِغَيْرِ الْكَلَامِ الَّذِي كَانَ يُكَلِّمُهُ» (۱) هنگامی که نیازها و گرفتاری‌ها فراوان شود (عاطفه و محبت کم شود) و مردم همدیگر را شناسند به طوری که انسان برای نیازش به نزد برادرش می‌رود و او را در قیافه دیگری جز آنچه هست بیابد (یعنی با ترش‌رویی برادرش مواجه شود) و برادرش با لحن دیگری سخن بگوید.

شرابخواری و مواد مخدر

(۴۰) «وَالْخُمُورُ تُشْرَبُ عَلَانِيَةً وَيَجْتَمِعُ عَلَيْهَا مَنْ لَا يَخَافُ اللَّهَ وَيُدْعَى إِلَيْهَا» (۲)

و می‌بینی که مشروب را به طور علنی می‌خورند و افرادی که از خدا ترسی ندارند برگرد آن اجتماع کرده و دوستانشان را برای خوردن شراب دعوت می‌کنند!

(۴۱) «وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ يُمْسِي نَشْوَانَ وَ يُصْبِحُ سَكْرَانَ وَ لَا يَهْتَمُّ بِمَا النَّاسُ فِيهِ» (۳)

مردم آن زمان را خواهی دید که در حال نشئگی شب می‌کنند و در حال مستی صبح می‌نمایند، و دیگر اهمیتی نمی‌دهند که مردم در چه حالی هستند! (یعنی تنها به مواد مست یا نشئه کننده انس گرفته و عادت می‌کنند و کاری به اجتماع و حال و وضع دیگران ندارند.)

(۴۲) «وَرَأَيْتَ الْخَمْرَ يَتَدَاوَى بِهَا وَ تُوصَفُ لِلْمَرِيضِ وَ يُسْتَشْفَى بِهَا» (۴)؛ (در

۱ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۸۵.

۲ - بشارة الاسلام صفحه ۲۵.

۳ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۸.

۴ - الزام الناصب صفحه ۱۸۴.

آخرالزمان مردم از روی نادانی) از خمر به عنوان دارو استفاده می‌کنند و شراب به بیماران توصیه می‌شود و بیماران به قصد شفا آن را می‌نوشند!

در شراب شفا نیست

لازم به ذکر است برخی از مردم به اشتباه گمان می‌کنند که خوردن شراب به جهت دارو و درمانِ امراض جایز است در حالی که خدای تعالی هیچ‌گاه چیز حرام را دوی دردها قرار نداده است و بلکه این کار صحیح نیست و روایات زیادی در مذمت شراب و شرابخوار نقل شده است و در کم و زیاد آن نیز تفاوتی نیست.

همچنین در این زمینه امام صادق علیه السلام در پاسخ به سؤال عمر بن اذینه که پرسیده بود؛ آیا می‌توان از شراب به عنوان دارو استفاده نمود؟ فرمودند: «این کار جایز نیست، زیرا خدای تعالی در چیز حرام دوا یا شفایی قرار نداده است.»^(۱)

لذا این صحیح نیست که برخی می‌گویند، دکتر به من گفته باید شراب بخورم، زیرا شراب سرآغاز هر گناه و کلید هر شرّی است^(۲) و طبق فرموده حضرت محمد صلی الله علیه و آله خدای تعالی، آن کس که انگور برای شراب بکارد و باغبان آن را و فروشنده انگور و شراب‌ساز، شراب فروش، شراب‌خور، و کسی که از پول فروش شراب بخورد و حتی باربر و حمّال انگور و ساقی شراب را لعنت نموده است.^(۳) و نیز فرمودند: شراب مجموعه بدیهاست^(۴) و شرابخوار هرگز به بهشت نمی‌رود.^(۵)

۱ - قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ اللَّهَ عَزَّوَجَلَّ لَمْ يَجْعَلْ فِي شَيْءٍ مِنْ مَا حَرَّمَ دَوَاءً وَلَا شِفَاءً»، وسائل الشیعه جلد ۱۷ صفحه ۲۷۳.

۲ - مسند احمد حنبل جلد ۲ صفحه ۴۱۸.

۳ - نهج الفصاحه صفحه ۴۷۳ حدیث ۲۲۲۹.

۴ - قال النبی صلی الله علیه و آله: «الخمير جماع الآثام» نهج الصاحه صفحه ۳۲۳ حدیث ۱۵۴۶.

۵ - همان صفحه ۴۹ حدیث ۲۵۴.

(و در شراب هرگز شفا نیست.)

شاید سؤال شود پس چرا از تریاک که حرام است به عنوان دارو استفاده می‌شود، پاسخ این سؤال این است که اصل تریاک جنبه دارویی و درمان گیاهی دارد و در صورتی که از جایگاهش خارج شود و باعث اعتیاد و بدبختی انسان شود حرام می‌باشد و اتفاقاً یکی از وارونه‌های آخرالزمان همین است که مردم آنقدر بی‌ظرفیت و بی‌اراده می‌شوند که فوراً به هر چیزی عادت می‌کنند و دیگر به عواقب کار نمی‌اندیشند به طوری که امروزه اعتیاد به مواد مخدر و سیگار یکی از گرفتاری‌های بزرگ جوامع بشری شده است، در حالی که مراجع تقلید به اتفاق اعتیاد به تریاک و سایر مواد مخدر را حرام می‌دانند و اکثر مراجع عظام کشیدن سیگار و اعتیاد به آن را نیز حرام می‌دانند.

فرقه‌گرایی

(۴۳) «ستفترقُ امّتی بعدی ثلاث و سبعین فرقه، فرقه ناجیه و الباقی فی النار» (۱)

بعد از من امّت گروه گروه می‌شوند، فقط یک گروه از آنها اهل نجات هستند و بقیه اهل دوزخ و گرفتار آتش خواهند شد.

این پیشگویی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نیز پس از رحلت جانسوز آن حضرت به وقوع پیوست و تا زمان ما ادامه یافت و اکنون تنها شیعیانی که در صراط مستقیم اهل بیت علیهم السلام ثابت قدم باقی بمانند اهل نجات و سعادت خواهند بود.

رواج موسیقی و غنا

(۴۴) «وَ يَسْتَحِلُّ الْفِتْيَانَ الْمَغَانِي وَ شُرْبَ الْخَمْرِ»^(۱) در آن زمان جوانان غنا و نوشیدن شراب را حلال می‌شمردند. و در جای دیگر ابن عباس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل می‌کند که فرمودند: در آن زمان مردم نرد و شطرنج یا طبل و بربط و تار و طنبور و آلات موسیقی را نیکو می‌شمارند و امر به معروف و نهی از منکر را ناپسند می‌دانند و انکار می‌کنند... آنها در ملکوت آسمانها افراد پلید نجس خوانده می‌شوند!^(۲) این در حالی است که آن حضرت فرموده‌اند: «همانا خداوند تعالی مرا برای هدایت و به عنوان رحمت برای جهانیان مبعوث کرد و به من فرمان داد نی‌ها، طنبورها، سازها و سایر آلات موسیقی و تارها و بتها و امور مربوط به جاهلیت را از بین ببرم.»^(۳) و غنا و موسیقی را از جانب شیطان دانسته و فرموده‌اند: «اولین کسی که مرتکب غنا شد ابلیس بود.»^(۴)

متأسفانه یکی از وارونه‌های آخرالزمان همین رواج موسیقی است که امروزه حتی برخی از مردم آن را غذای روح می‌دانند در حالی که موسیقی مطرب و غنا که مخصوص مجالس لهو و لعب باشد، نه تنها غذای روح نمی‌باشد بلکه یکی از سمومات و گُشنده‌های روح به شمار می‌آید و طبق تصریح قرآن و روایات حرام می‌باشد که البته امروزه دانشمندان و روانشناسان جهان نیز به ضررهای موسیقی پی برده‌اند و گفته‌اند: «موسیقی احساسات بشر را در مسیر غیر طبیعی و غیر عادی

۱ - الزام الناصب صفحه ۱۹۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۳۰۶.

۳ - مستدرک الوسائل جلد ۱۳ صفحه ۲۱۹.

۴ - وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۳۱ و کافی جلد ۶ صفحه ۴۳۱.

توسعه می‌دهد و انسان را در یک عالم ناخودآگاهی کامل فرو می‌برد و قوّه خیال‌بافی غیر واقعی را در انسان زیاد می‌کند، موسیقی سبب لذّت نمی‌شود بلکه تنها قوّه خیال را تحریک می‌کند و انسان از آن خیالهای خود لذّت می‌برد...»^(۱)

همچنین پزشکان و دانشمندان جهان ضررهای فراوانی را برای موسیقی برشمرده‌اند که آن ضررها عبارتند از: (۱) ایجاد عدم تعادل و توازن بین اعصاب سمپاتیک و پاراسمپاتیک که بی‌نظمی در این دو اعصاب ناراحتی‌های مختلفی همچون اضطراب، عصبانیت، سستی، نفخ معده، تحریکات قلبی، سرگیجه و امثال آن را در پی دارد. (۲) مرض مانی (Manie) که نوعی جنون است. (۳) مرض سیکلوتیمی (Cyclothymie) که نوعی بیماری روانی و اضطراب روحی است. (۴) کوتاهی عمر (۵) ضعف اعصاب (۶) مرض پارانوایا (Paranoia) که نوعی بیماری روانی است. (۷) اختلالات دماغی و مغزی (۸) فشار خون (۹) تأثیرات قلبی (۱۰) واسطهٔ انتحار و خودکشی (۱۱) عامل فحشا (۱۲) تضعیف و تضييع حسّ شنوایی (۱۳) تضعیف و تضييع حسّ بینایی (۱۴) هیجان (۱۵) سلب اراده و شکست شخصیت (۱۶) سلب غیرت (۱۷) عامل جنایت (۱۸) جلب توجه غیر طبیعی (۱۹) از دست دادن نیروی فکری (۲۰) تضييع نیروی قضاوت (۲۱) افسردگی و خمودگی (۲۲) تهییج عشق (۲۳) زنجیر بردگی (۲۴) روش لغو (۲۵) اتلاف وقت^(۲).

۱ - تأثیر موسیقی بر روان و اعصاب صفحه ۱۳۳، مناظرهٔ دکتر و پیر صفحه ۴۵۲.

۲ - نقل از مرحوم علامه جعفری رحمته الله علیه، مبانی فقهی و روانی موسیقی صفحه ۳۳.

مدگرایی در آخر الزمان

(۴۵) «إِذَا دَرَجَ الدَّارِجُونَ وَقَلَّ الْمُؤْمِنُونَ وَذَهَبَ الْمُجَلِبُونَ» (۱)

در آن زمان مُدپرستان به سوی مُدها گرایش پیدا می‌کنند، و اهل ایمان کم گردند و هشداردهندگان از بین بروند. و باز فرمودند: «در آن زمان مردم چیزی از مشرق و چیزی از مغرب می‌آورند که اُمّت مرا رنگ رنگ (و مدگرا) و دگرگون می‌کند، پس وای بر ضعیفان اُمّت من که به این مسائل گرایش پیدا کنند و وای بر آنان از عذاب خدا.» (۲)

و اینک با کمال تأسّف مسلمانانی که باید اهل تفکر و تعقل باشند نیز تحت تأثیر جوّ حاکم در دنیا شده و مُد و مُدپرستی در آنها نیز نفوذ کرده است. در حالی که یک انسان عاقل، در فضایی کاملاً آزاد و بدون توجّه به آنچه در اجتماع می‌گذرد راه صحیح و انسانی را برای خود و خانواده خود انتخاب می‌کند و هیچ‌گاه به خاطر اینکه اکثریت گمراه شده‌اند به آنها نمی‌پیوندد و هیچ‌گاه این شعر را نمی‌خواند که «خواهی نشوی رسوا هم‌رنگ جماعت شو» بلکه ابراهیم‌وار با جماعت ست‌پرست، خودپرست و یا مُدپرست مقابله نموده و یکه و تنها به سوی مسیر حقیقت حرکت می‌نماید تا در آتشی که مردم بر اثر فتنه‌ها و کوتاه‌فکری‌ها روشن کرده‌اند سالم بماند و بلکه در میان این دنیای سوزان آخر الزمان زندگی‌اش مبدّل به گلستان گردد.

(۴۶) «بَيْنَ ذَلِكَ تَبِجٌ أَعْوَجُ لَيْسُوا مِنِّي وَلَا أَنَا مِنْهُمْ» (۳)

۱ - يوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۸۰۵.

۲ - بحار الانوار جلد ۶ صفحه ۳۰۷.

۳ - غیبت شیخ طوسی صفحه ۱۱۴، بتایبع المودّة جلد ۳ صفحه ۱۶۴، غایة المرام صفحه ۶۶۸.

در آن میان اکثریت قاطع مردم از راه منحرف هستند، به همین جهت آنها از من نیستند و من هم از آنها نیستم. و در جای دیگر پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرموده‌اند: «لَيْسَ مِنَّا مَنْ تَشَبَّهَ بِغَيْرِنَا»^(۱) کسی که خود را شبیه غیر ما کند از ما نیست. و این شبیه کردن و تقلید نمودن از غیر مسلمانان و کفار ممکن است در نوع لباس، در نامگذاری فرزندان و خیابان شهرها و شکل منزل و امثال آن باشد که در هر صورت اگر با فرهنگ اسلامی مغایر باشد جایز نیست و حتی در روایتی نقل شده است که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ نامهای زشت و ناپسند را که برای انسانها و یا شهرها برگزیده بودند تغییر می‌دادند.^(۲)

صفات دیگر اهل آخر الزمان

(۴۷) «سَيَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَانٌ تَخْبِثُ فِيهِ سَرَائِرُهُمْ وَ تَحْسُنُ عَلَانِيَتَهُمْ طَمَعًا فِي الدُّنْيَا لَا يُرِيدُونَ مَا عِنْدَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَكُونُ أَمْرُهُمْ رِيَاءً لَا يُخَالِطُهُ خَوْفٌ يَسْعُمُهُمُ اللَّهُ بِعِقَابٍ فَيَدْعُونَهُ دُعَاءَ الْغَرِيقِ فَلَا يُسْتَجَابُ لَهُمْ».^(۳)

زمانی بر امت من می‌آید که در آن زمان درون آنها پلید می‌شود ولی ظواهر آنها به طمع دنیا آراسته می‌گردد، به آنچه در نزد خداست دل نمی‌بندند، کارشان ریا و تظاهر است، خوف از خدا به دلشان راه نیابد و خداوند آنها را به عذابی فراگیر دچار سازد، آنها همچون آدمی که در حال غرق شدن است خدا را می‌خوانند و خداوند دعایشان را مستجاب نمی‌کند (و البته اگر از اعمال خود حقیقتاً توبه کنند و با تمام وجود در خانه خدا دعا کنند، طبق وعده الهی دعای آنها مستجاب می‌شود).

۱ - نهج الفصاحة حدیث ۵۰۰۹.

۲ - کان رسول الله صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ، يَغَيِّرُ الْأَسْمَاءَ الْقَبِيحَةَ فِي الرِّجَالِ وَ الْبُلْدَانِ. ميزان الحکمه جلد ۱۰ صفحه ۱۱۲.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۹۰.

(۴۸) «يُصْبِحُ الرَّجُلُ مُؤْمِنًا وَيُمْسِي كَافِرًا وَيُمْسِي مُؤْمِنًا وَيُصْبِحُ كَافِرًا يَبِيعُ أَحَدُكُمْ دِينَهُ بِعَرَضٍ مِنَ الدُّنْيَا قَلِيلٍ» (۱)

«انسان در حال ایمان صبح می‌کند و در حال کفر روز را به شب می‌رساند و گاهی در شب با ایمان است و در روز بی‌ایمان و کافر و دین خود را به متاع اندکی از مال دنیا می‌فروشد!»

(۴۹) «إِذَا ضَارَ النَّاسُ سَمَاعِينَ لِلْكَذِبِ، أَكَّالِينَ لِلشُّحِّ يَسْتَحِلُّونَ الرِّبَاَ وَالْخَمْرَ وَالْمَقَالَاتِ وَالطَّرِبِ وَالْمَغَازِفِ» (۲)

«هنگامی که مردم به دروغ‌گوشی فرا دهند، حرام و رشوه بخورند، ربا را جایز دانسته و شراب، قمار و لهو و لعب را هم حلال بدانند!

(۵۰) «إِذَا تَوَاحَى النَّاسُ عَلَى الْفُجُورِ وَتَهَاَجَرُوا عَلَى الدِّينِ وَتَحَابُّوا عَلَى الْكَذِبِ وَتَبَاغَضُوا عَلَى الصِّدْقِ» (۳)

در آن زمان مردم برای کارهای ناشایست و گناه دور هم جمع شده و با یکدیگر همکاری می‌کنند اما در امور و مسائل دینی از هم فاصله گرفته و متفرق می‌شوند، همچنین برای دروغ همدیگر را دوست بدارند و برای راستگویی از یکدیگر قهر کنند!

(۵۱) «وَكَانَ أَهْلُ ذَلِكَ الزَّمَانِ ذُنَابًا وَ سَلَاطِينُهُ سِبَاعًا وَ أَوْسَاطُهُ أَكَالًا وَ فُقَرَاؤُهُ أَمْوَاتًا» (۴)

اهل آن زمان همچون گرگ می‌باشند و پادشاهان و ثروتمندان آنها همچون

۱ - نهج الفصاحة صفحه ۵۱۰ حدیث ۲۴۱۹.

۲ - بشارة الاسلام صفحه ۷۵ و الزام الناصب صفحه ۱۹۵.

۳ - يوم الخلاص جلد ۲ صفحه ۷۰۸.

۴ - نهج البلاغه صبحی صالح صفحه ۱۵۷ و منتخب الاثر صفحه ۴۳۷.

درندگان وحشی، طبقه متوسط آنها خورنده و فقیران آنها همچون مردگان هستند.

(۵۲) «و غَارَ الصُّدُقُ وَ فَاضَ الكِذْبُ وَ اسْتُعْمِلَتِ المَوَدَّةُ بِاللِّسَانِ وَ تَشَاجَرَ النَّاسُ بِالقُلُوبِ وَ ضَارَ الفُسُوقُ نَسَباً وَ العِفافُ عَجَباً وَ لُبِسَ الإسلامُ لُبْسَ الفَرِّ وَ مَقْلُوباً» (۱)

راستی و درستی کم می‌گردد، دروغ همه جا را فرا گیرد، دوستی‌ها زبانی شده و مردم در دل با هم دشمنی می‌کنند، فسق و گناه مایه مباهات شده، عفت و پاکدامنی در بین مردم عجیب می‌شود، اسلام وارونه می‌گردد همانند پوستینی که وارونه پوشیده شود.

(۵۳) «إِذَا اتَّهَمَتِ المَحَارِمُ وَ اكْتَسَبَتِ المَائِمُ وَ سُلِّطَ الأَشْرَارُ عَلَى الأَخْيَارِ وَ يَفْشُو الكِذْبُ وَ يَتَّبَهُونَ بِاللباسِ» (۲)

هنگامی که حرمت‌ها شکسته شود، گناهان عملی شود، اشرار بر خوبان مسلط شوند، دروغ رایج شود و مردم به لباس و ظواهر خود افتخار کنند.

(۵۴) «إِذَا دَبَّ الكِبْرُ فِي القُلُوبِ دَبَّ السَّمِ فِي الأَبْدَانِ وَ ظَهَرَتِ الجَرَائِمُ وَ هُوَّتِ العِظَائِمُ» (۳)

هنگامی که تکبر و خودخواهی در دلها همچون سمی که در بدن نفوذ می‌کند داخل شود، گناهان علنی شده و محرمات الهی سبک شمرده شود.

(۵۵) «يَكْثُرُ فِيهِمُ المَالُ وَ يُعْظَمُ أَصْحَابُ المَالِ» (۴)

ثروت در میان مردم زیاد شده و ثروتمندان مورد تعظیم و احترام واقع شوند.

۱ - همان منابع پیشین.

۲ - الزام الناصب صفحه ۱۸۲.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۴.

۴ - همان، صفحه ۲۵۹.

(۵۶) «إِذَا كَثُرَ الطَّلَاقُ وَ لَا يُقَامُ حَدٌّ» (۱)

هنگامی که طلاق بسیار باشد و حدود الهی اقامه نشود.

(۵۷) «لَيَأْتِينَ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يُظَرَّفُ فِيهِ الْفَاجِرُ وَ يُقَرَّبُ فِيهِ الْمَاجِنُ وَ يَضْعَفُ فِيهِ

الْمُنْصِفُ» (۲)

برای مردم زمانی پیش آید که فاجران مورد احترام قرار گیرند و ندیمان و

دلقکها مقرب شوند و افراد با انصاف کوچک شمرده شده و ضعیف واقع گردند.

(۵۸) «يَأْتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يُقَرَّبُ فِيهِ إِلَّا الْمَاجِلُ وَ لَا يُظَرَّفُ فِيهِ إِلَّا الْفَاجِرُ وَ لَا

يُضَعَّفُ إِلَّا الْمُنْصِفُ يَعْدُونَ الصَّدَقَةَ فِيهِ غُرْمًا وَ صَلَةَ الرَّحِمِ مَنًّا وَ الْعِبَادَةَ اسْتِطَالَةً عَلَى

النَّاسِ فَعِنْدَ ذَلِكَ يَكُونُ السُّلْطَانُ بِمَشُورَةِ النِّسَاءِ وَ إِمَارَةَ الصِّبْيَانِ وَ تَدْبِيرَ الْخِصْيَانِ» (۳)

برای مردم زمانی می‌رسد که جز فرد حيله‌گر و حقه‌باز احترام نشود، جز آدم

فاجر و گنه‌کار تجلیل نگردد و به جز آدم منصف و حقیقت‌گو خوار نشود. در آن

زمان مردم صدقه را برای خود نوعی خسارت و نقصان مالی می‌پندارند و صله

ارحام را با منت انجام می‌دهند، و عبادت را برای خودنمایی و فخرفروشی بر مردم

انجام می‌دهند. در آن زمان با مشورت زنان و امارت کودکان و تدبیر خواجه‌گان

(نامردان) بر مردم حکومت می‌شود.

(۵۹) «وَ تَعَامَلُوا بِالرِّبَا وَ تَظَاهَرُوا بِالزِّنَى... وَ اسْتَحَلُّوا الْكَذِبَ وَ اتَّبَعُوا الْهَوَى» (۴)

مردم با ربا معامله کنند و زنا زیاد شود و مردم به آن تظاهر کنند، دروغ را جایز

شمرده و از هوای نفس پیروی کنند.

۱ - نور الأبصار صفحه ۱۷۲، الزام النصاب صفحه ۱۸۲ و المهدي صفحه ۱۹۹.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۵.

۳ - همان و نهج البلاغه صفحه ۴۶۰ حکمت ۱۰۲ و غیبت نعمانی صفحه ۱۴۸.

۴ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۷ و المهدي صفحه ۱۹۹.

(۶۰) «وَمَنْ أَكَلَ أَمْوَالَ الْيَتَامَىٰ يُحْمَدُ بِصَلَاحِهِ»^(۱) و کسی که اموال یتیمان را

بخورد به عنوان انسان شایسته، مورد مدح و ستایش قرار می‌گیرد.

(۶۱) «قُبِلَتْ شَهَادَةُ الزُّورِ وَ رَدَّتْ شَهَادَةُ الْعَدْلِ وَ اسْتَخَفَّ النَّاسُ بِالذَّمَاءِ وَ ارْتُكِبَ

الزُّنَا وَ أَكِلَ الرِّبَا وَ اتَّقَى الْأَشْرَارُ مَخَافَةَ السِّنْتِهِمْ»^(۲).

و در آخر الزمان شهادت دروغ قبول می‌شود ولی شهادت انسان عادل پذیرفته

نمی‌شود، مردم خون را سبک می‌شمردند (و لذا قتل زیاد می‌شود)، زنا رایج شده،

ریاخواری معمول می‌گردد و اشرار از ترس زبانشان مورد احترام واقع می‌شوند.

(۶۲) «وَ رَأَيْتَ السُّلْطَانَ يَحْتَكِرُ الطَّعَامَ»^(۳) و می‌بینی که ثروتمندان و اُمرا مواد

غذایی را احتکار می‌کنند.

(۶۳) «وَ الْفَقِيرُ بَيْنَهُمْ ذَلِيلٌ حَقِيرٌ وَ الْمُؤْمِنُ ضَعِيفٌ صَغِيرٌ وَ الْغَالِمُ عِنْدَهُمْ وَ ضِعٌّ وَ

الْفَاسِقُ عِنْدَهُمْ مُكْرَمٌ وَ الظَّالِمُ عِنْدَهُمْ مُعْظَمٌ وَ الضَّعِيفُ عِنْدَهُمْ هَالِكٌ وَ الْقَوِيُّ عِنْدَهُمْ

مَالِكٌ»^(۴).

آدم فقیر در بین مردم آخر الزمان خوار و زبون است، شخص با ایمان ضعیف و

کوچک و شخص عالم و دانشمند در چشم آنها بسیار پست شمرده می‌شود، اما در

مقابل شخص فاسق در نزد آنها محترم و فرد ستمگر مورد تعظیم و احترام است،

همچنین افراد ضعیف در میان آنها پایمال و افراد قوی در نزد آنها صاحب اختیار و

همه کاره است.

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۰.

۲ - همان صفحه ۱۹۲، اعلام الوری صفحه ۴۳۱ و کشف الغمبه جلد ۳ صفحه ۳۲۴.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۶.

۴ - الزام الناصب صفحه ۱۹۵.

(۶۴) «إِذَا ظَهَرَتْ بَيْعَةُ الصَّبِيِّ قَامَ كُلُّ ذِي صَيْصِيَةٍ بِصَيْصِيَتِهِ» (۱)

زمانی که بیعت برای کودکان شده و حکومت بچه‌بازی شود همه اسلحه به دست و مسلح می‌شوند.

(۶۵) «وَرَأَيْتَ الْمُؤْمِنَ ضَامِتًا لَا يُقْبَلُ قَوْلُهُ» (۲) در آخر الزمان مؤمنین واقعی

سکوت می‌کنند، زیرا هیچ کس حرف حق آنها را نمی‌پذیرد!

(۶۶) «يَكُونُ هَمُّ النَّاسِ بَطُونُهُمْ وَفُرُوجُهُمْ، فَلَا يُبَالُونَ بِمَا أَكَلُوا وَ لَا بِمَا نَكَحُوا» (۳)

در آن زمان، هم و غم مردم شکم و مسائل جنسی آنها می‌شود (و دیگر به روح خود اهمیت نمی‌دهند) و برایشان مهم نیست که آنچه می‌خورند حلال است یا حرام و لذتهای جنسی آنها مشروع است یا نامشروع!

(۶۷) «وَرَأَيْتَ الرَّجُلَ مَعِيشَتُهُ مِنْ بَخْسِ الْمِكْيَالِ وَالْمِيزَانِ» (۴) و می‌بینی که زندگی

مردم از کم‌فروشی و تقلب تأمین می‌شود.

(۶۸) «يُنْفِقُ الرَّجُلُ مِنْ مَالِهِ فِي غَيْرِ طَاعَةِ اللَّهِ فَلَا يُنْهَى وَ لَا يُؤْخَذُ عَلَيْهِ وَ يَمْنَعُ

الْيَسِيرَ فِي طَاعَةِ اللَّهِ» (۵) مرد اموال خود را در راههای گناه و نامشروع خرج می‌کند در حالی که نه کسی مانع او می‌شود و نه کسی به او اعتراض می‌کند اما از خرج پولی کم و اندک در راه خدا بازداشته می‌شود.

(۶۹) «كَيْفَ أَنْتُمْ إِذَا مَرَجَ الدِّينُ وَ ظَهَرَتِ الرَّغْبَةُ وَ حُرِقَ الْبَيْتُ الْعَتِيقُ وَ شَرَفُ الْبُنْيَانِ

وَ اُخْتَلَفَ الْإِخْوَانُ» (۶) حال شما چگونه می‌شود هنگامی که دین بازیچه شود،

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۴۴ و بشارة الاسلام صفحه ۸۷.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۶.

۳ - همان، ص ۲۶۰.

۴ - الزام الناصب صفحه ۱۸۳.

۵ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۵۶.

۶ - بشارة الاسلام صفحه ۱۸۰.

هوسها آشکار گردد، کعبه آتش بگیرد، ساختمانها مرتفع باشد و برادران دچار اختلاف شوند.

(۷۰) «... حَتَّى يُوَلَّدُوا لَا يَعْرِفُونَ إِلَّا الْجَوْرَ وَلَا يَعْمَلُونَ إِلَّا بِهِ» (۱)

کار به جایی می‌رسد که نوزادان چون دیده به جهان گشایند جز ستم نمی‌شناسند و جز به جور و ستم به کاری مشغول نمی‌شوند.

البته امام صادق علیه السلام در ادامه حدیث این نوید را داده‌اند که پس از آن دوران، مردم کم‌کم به سوی عدالت و عدالت‌خواهی پیش رفته و عملاً خواهان ظهور امام زمان (ارواح‌نافداه) می‌شوند.

(۷۱) «لَيَأْتِيَنَّ عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ يَأْتِي الرَّجُلُ الْقَبْرَ فَيَقُولُ يَا لَيْتَنِي مَكَانَ هَذَا مِنْ شِدَّةِ مَا يَرَى مِنَ الْبَلَاءِ». (۲)

و پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله گویا در این حدیث خلاصه آنچه گفته شد را که نشان از اوج مصیبت‌هاست بیان نموده و فرموده‌اند: برای مردم زمانی پیش آید که در اثر شدت بلا و سختی روزگار غیبت به قبرستان رفته، در کنار قبری نشسته و می‌گوید: ای کاش من به جای صاحب این قبر مرده بودم!

فتنة دجال

همچنین در احادیث دیگر پیامبر اکرم و ائمه اطهار علیهم السلام از ظهور دجال‌ها در آخرالزمان خبر داده و به ما هشدار داده‌اند که مبادا گرفتار فتنة دجال‌های روزگار گردیم، (۳) زیرا همان طور که از واژه دجال پیداست، دجال به معنای کسی است که

۱ - بحار الانوار جلد ۵۱ صفحه ۶۸، الملاحم و الفتن صفحه ۱۳۲، الامام المهدي صفحه ۱۰۴.

۲ - نهج الفصاحة صفحه ۵۲۰ حدیث ۲۴۷۸ و صحیح بخاری جلد ۹ صفحه ۵۸.

۳ - صحیح ترمذی، باب ما جاء فی الدجال، صفحه ۴۲.

باطل را به اسم حق جلوه داده و مردم را فریب دهد و با نفاق و دورویی به مکر و خدعه و انحراف مردم از صراط مستقیم پردازد^(۱) که امروزه ما در سراسر دنیا شاهد دجال‌صفتان فراوانی هستیم و آنچه برای ما حائز اهمیت است این است که مراقب باشیم مبادا دچار انحرافات فکری و اخلاقی دجال‌ها شده و یا خود در مسیر گمراهی و انحراف مردم قدم برداریم.

ای وای از این روزگارا!

علاوه بر آن چه گفته شد آن حضرت در روایات دیگری فرموده‌اند:

«در آخر الزمان، زمامداران حکومتی پلید شوند، قاریان سازش‌کاری و چاپلوسی را پیشه کنند، دانشمندان به نفاق و دورویی رو آورند، امت من سخنان منجّمان را تصدیق کنند و تقدیرات الهی را تکذیب نمایند، و در آن زمان دروغ را نوعی زیرکی و مهارت می‌دانند، خیانت به امانت را برای خود غنیمت می‌پندارند، زکات را خسارت مالی و فحشا را مباح می‌دانند و عبادت را از روی تکبر و منت بر مردمان انجام می‌دهند.^(۲) علاوه بر زمامداران معاونان و دست‌اندرکاران نیز ستمگر گردند، زاهدان تزویرکار، بازرگانان رباخوار، زنهای آنها غرق در آرایش، و نوجوانان آنها در بی‌عفتی غوطه‌ور شوند. علماء را فقط با لباس نیکو می‌شناسند و قرآن را فقط با صدای نیکو تشخیص می‌دهند و خدا را فقط در ماه رمضان می‌پرستند! پادشاهان ستمگر، ثروتمندان بخیل، دانشمندان جاه‌طلب، مستمندان و فقیران دروغ‌گو، پیرمردان گنه‌کار، کودکان بی‌شرم و ادب و زنهای گستاخ می‌گردند!»^(۳) ای وای از این روزگار و ای وای بر این مردم!

۱ - منتهی الآمال جلد ۲ صفحه ۸۷۳، بحار الانوار جلد ۱۴ صفحه ۳۴۸ و جلد ۱۵ صفحه ۲۳.

۲ - المهدی صفحه ۱۹۹، الزام الناصب صفحه ۱۸۱.

۳ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۶۳ و بشارة الاسلام صفحه ۲۲.

پوستین وارونه

روایاتی که نقل گردید بخشی از روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام پیرامون وارونه‌ها و انحرافات آخرالزمان بود که نشانگر بازگشت عدّه زیادی از مردم به سوی جهل و نادانی و عدم توجه آنها به حقایق فطری و روح پاک و الهی آنها می‌باشد.

این پیشگوئی‌ها به صورتهای مختلف در کتب انبیاء پیشین نیز نقل شده است؛ از جمله در کتاب انجیل می‌خوانیم: «و اما این را بدان که در ایّام آخر، روزگاری سخت پدید آید زیرا در آن زمان مردمان خودپرست می‌شوند، آنها مردمی طماع، دروغ‌گو، متکبر، بدگو، نامطیع والدین، ناسپاس، ناپاک، بی‌افت، کینه‌توز، غیبت‌گر، ناپرهیز، بی‌مروت، متنفر از خوبی‌ها، خیانت‌کار، تند مزاج و بداخلاق و مغرور هستند که زندگی دنیای خویش را از خدا بیشتر دوست می‌دارند، آنها به ظاهر دین‌دار هستند ولی در واقع استقامت دین‌داری را نداشته و منکر آن هستند.»^(۱)

به راستی مگر در آخرالزمان چه تغییر و تحوّل صورت می‌پذیرد که مردم این چنین در خواب عمیق غفلت و گمراهی فرو می‌روند؟! زمین که همان زمین است، آسمان، همان آسمان، خورشید، همان خورشید، دنیا همان دنیا است، پس چه چیز وارونه شده است؟! شخصی به عکس سوار شتری شده بود و با تعجب به خود می‌گفت: «خدایا من در حیرتم که این شتر بدون سر چگونه حرکت می‌کند؟!»

دیگری لیوان به عکس در دست گرفته و با خود می‌گفت: «این لیوان چرا درش مسدود است و ته ندارد؟!»

و پیرمردی خود را در آینه می‌دید و می‌گفت: «آینه هم بود، آیه‌های قدیم!» او شاید نمی‌خواست باور کند که پیر شده و ما شاید نمی‌خواهیم باور کنیم که وارونه

۱ - رساله دوّم پولس رسول به تیموتاؤس، باب سوّم بندهای ۱ - ۵.

شده‌ایم. ما همان انسانی هستیم که می‌توانیم همچون سلمان فارسی، از اهل بیت علیهم‌السلام محسوب شویم اما پوستین و لباس وارونه به تن نموده‌ایم،^(۱) از حقیقت دور افتاده‌ایم و خود را در زندان آرزو و خیال و رؤیاهای نفسانی اسیر نموده‌ایم! ما سر خود را زیر خروارها خاک فرو کرده و می‌گوئیم، چرا دنیا تاریک است؟!

ای بی‌خبر، تکانی بخور، سری از خانه بیرون آور، بنگر که جهان روشن است، دنیا همان دنیا است، این تویی که خود را فراموش کرده‌ای! این تویی که از غیبت امام زمانت سوءاستفاده نموده و هرکاری که دلت خواست انجام دادی و از روی ماه آن یوسف زهرا و آن عزیز غریب تنها و آن مظلوم مطرود فراموش شده،^(۲) خجالت نکشیدی و با سیه‌رویان و گمراهان دوستی نمودی.

دوستان! به خدا قسم، امام زمان ما غایب نیست، ما غایبیم، او خورشید است و خورشید دنیا را روشن می‌کند، این مائیم که پشت ابر غفلت و جهل و نادانی خویش پنهان شده‌ایم و با گناهان خویش حجابی بین خود و آن خورشید عالم‌تاب ایجاد نموده‌ایم.

تا کی می‌خواهیم وارونه باشیم، تا کی می‌خواهیم به روح پاکی که سزاوار سجده ملائکه است و سزاوار آیه شریفه ﴿فَتَبَارَكَ اللَّهُ أَحْسَنُ الْخَالِقِينَ﴾^(۳) است و سزاوار است که خدای تعالی در شأنش بگوید ﴿وَنَفَخْتُ فِيهِ مِنْ رُوحِي﴾^(۴) بی‌توجه باشیم؟!

۱ - «وَلَيْسَ الْإِسْلَامُ لُبْسُ الْقَزْوِ مَقْلُوبًا»؛ منتخب الاثر صفحه ۴۳۷ و نهج البلاغه صفحه ۱۵۷.

۲ - قال علی علیه‌السلام فی وصف مولانا صاحب الزمان (عجل الله فرجه): «صاحب هذا الامر الشريد الطريد

الفريد الوحيد»، کمال الدین جلد ۱ صفحه ۳۰۳، ندای صاحب الزمان نوشته مؤلف صفحه ۷۱ و ۸۰.

۳ - سورة مؤمنون آیه ۱۴.

۴ - سورة حجر آیه ۲۹.

چرا ما این همه به مادیات دنیا و مسائل بدنی و جنسی دل بسته‌ایم اما از دلدار خویش غافل گشته‌ایم؟!

همه چیز ما وارونه شده، زندگی ما، زن ما، اولاد ما، کسب و کار ما و انسانیت ما!

عزیزان، ما شیعه هستیم، شیعه یعنی پیرو، شیعه یعنی وجودی مقدّس که قلبش مملو از محبّت و اعضاء و جوارح و تمام وجودش یکپارچه اطاعت است و هیچ گاه حاضر نیست محبّت و ارادت به خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام را از دست بدهد، پس باید به خدا پناهنده شد و از امام زمان عزیز یاری جست. پس باید از خواب غفلت بیدار شویم و قبول کنیم که کارهایمان وارونه است و آن طور که شایسته است شیعه بودن را درک نکرده و معنای حقیقی آن را در زندگی خویش اجرا ننموده‌ایم.

و به جهت این وارونه‌هایی که در زندگی ما مسلمانان ایجاد شده، کار به جایی رسیده که هنگام ظهور امام عصر (ارواح‌نفاذ)، برخی فکر می‌کنند آن حضرت دین جدیدی آورده است! ^(۱) در حالی که دین آن حضرت همان دین پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم و سایر ائمّه اطهار علیهم‌السلام است و هیچ گونه تفاوتی با آن دین مقدّسی که پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به عنوان اسلام در جهان عرضه داشت ندارد و نخواهد داشت. اما باید پذیرفت که خلفاء جور آنقدر بدعت‌ها در دین مقدّس اسلام گذاشته و جاژه‌های انحرافی در کنار صراط حقیقی دین ایجاد نموده‌اند که چهره این دین مقدّس را تاریک کنند و آنقدر خرافه‌ها و وارونه‌های اخلاقی و فکری در میان مسلمانان ترویج داده‌اند که گویا این دین مقدّس، وصله وصله شده است و لذا امام زمان (ارواح‌نفاذ) وقتی ظهور می‌کنند این وصله‌ها، این بدعت‌ها و این انحرافات و تمام مسائلی که به هیچ

۱ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۲۹۲ و ۳۳۸، ارشاد مفید صفحه ۳۴۳.

عنوان ربطی با اسلام و قرآن نداشته را از بین می‌برند و آن دین ناب و خالص محمدی ﷺ را که درخشندگی‌اش، تمام جهان را منور می‌سازد^(۱) به مردم دنیا عرضه می‌کنند. آنگاه برای اینکه مردم، هر کس به اندازه‌ای ظرفیت پذیرش این دین بزرگ و این آئین کامل الهی را داشته باشند دست مبارک خویش را بر سر انسانها کشیده و با نگاه و عنایت ولایی خویش عقلهای آنها را کامل نموده و به همه مردم رشد فکری عنایت می‌نمایند.^(۲) به طوری که دیگر به سادگی اسیر خرافات و مسائل غیر عقلی و غیر علمی نگردند و این حقیقت را دریابند که امیرالمؤمنین علی ﷺ فرمودند: «اليمين و الشمال مضلة و الطريق الوسطی هی الجادة»^(۳) یعنی گرایش به چپ و راست و جاده‌های انحرافی گمراهی است و میانه‌روی و پایبندی به صراط مستقیم دین جاده حقیقی انسانها است.

تهمت‌هایی که به امام زمان ﷺ می‌زنند

یکی دیگر از دردها و مصیبت‌ها در زمان غیبت امام زمان (ارواحنا فداه) حرفهای نادرست و افکار غلطی است که دشمنان یا دوستان نادان آن حضرت به آن بزرگوار نسبت می‌دهند و ایشان را از خود می‌رنجانند و باعث تأخیر ظهور آن حضرت می‌گردند، مثلاً برخی می‌گویند زمان ظهور امام عصر ﷺ پایان دنیا است و پس از آن قیامت فرا می‌رسد، در حالی که این سخن کاملاً باطل است زیرا زمان ظهور تازه زمان شروع زندگی است.

برخی می‌گویند: آن حضرت حالا حالاها ظهور نمی‌کند!

۱ - ﴿وَ أَشْرَقَتِ الْأَرْضُ بِنُورِ رَبِّهَا﴾ سورة زمر، آیه ۶۹.

۲ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۳۶.

۳ - نهج البلاغه خطبه ۱۶.

برخی می‌گویند: اگر ظهور کند گردن همه را می‌زند!

برخی می‌گویند: دعا کن که آقا نیاید که اگر بیاید اول گردن من و تو را می‌زند!
عده‌ای می‌گویند: وقتی بیاید خون رکاب اسبش را می‌گیرد و هفتاد آسیاب از خون مردم به گردش در می‌آید!

عده‌ای می‌گویند: غیبت امام زمان تقدیر خداوند است، خدا خواسته که آن حضرت غایب باشد و هر موقع هم خودش بخواهد به او امر می‌کند که ظهور کند، پس دعای ما برای ظهور آن حضرت فایده‌ای ندارد!

برخی می‌گویند: او هنوز متولد نشده و در آینده به دنیا می‌آید!

برخی دیگر می‌گویند: او ظهور کرده و از دنیا رفته است. (۱)

عده‌ای هم که اصلاً توجهی به آن حضرت ندارند و عده‌ای هم که اصلاً به اصل وجود آن حضرت مشکوک هستند!... و اما تأسف ما به خاطر این است که این حرفها را کفار و دشمنان اسلام نگفته‌اند، بلکه اینها بیشتر سخنان و نظریات غلط برخی از مسلمانان است که بدون هیچ دلیل و مدرکی به زبان جاری می‌کنند و باعث ناراحتی آن حضرت می‌شوند. امام زمانی را که همچون سایر ائمه اطهار علیهم‌السلام بعد از خدا مهربانترین مهربانان است، به صفت خونریزی، قتل و خشونت بی‌حد و حساب متهم می‌کنند. هنوز امام زمانی را که تمام ادیان و فرقه‌ها در اصل وجودش شکی ندارند را باور نکرده‌اند، امام زمانی را که صدها و بلکه هزاران نفر در طول غیبت کبری، آن حضرت را در بیداری مکرر ملاقات کرده‌اند، همچون افسانه پیشینیان می‌پندارند و به او تهمت می‌زنند که در زمان غیبت نمی‌توان آن حضرت را ملاقات کرد! این درد نیز یکی از دردهای بزرگ و بلکه از بزرگترین دردهای حضرت بقیه‌الله (ارواحنا فداه) است که آن حضرت را آزار می‌دهد و کار را به جایی

می‌رساند که آن حضرت می‌فرمایند: «من مظلوم‌ترین فرد عالم هستم!»^(۱) و در جای دیگر در رابطه با این سخنان فرموده‌اند: «تهمت می‌زنند، تهمت می‌زنند، تهمت می‌زنند!»^(۲)

این چه بی‌معرفتی است که به امام زمان عزیزمان هم تهمت بزنیم؟ مگر حضرت فاطمه زهرا علیها السلام در حدیث معتبر و شریف لوح از خدای تعالی نقل فرموده که خدای حکیم لقب «رحمة للعالمین» را به امام عصر علیه السلام داده است؟ مگر «رحمة للعالمین» به معنای مهربانی برای تمام عالمیان نیست؟ این چه خرافات و چه حرف زشتی است که ما به امام معصوم خود نسبت می‌دهیم؟ اگر ما پیرو اهل بیت عصمت و طهارتیم نباید حرفی را که آنها نمی‌پسندند به زبان جاری کنیم بلکه باید اگر چیزی را یقین داریم که آنها فرموده‌اند بیان کنیم و چیزی را که شک داریم و با سیره آن بزرگواران سازگاری ندارد مطرح نکنیم.

تو دیگر چرا؟

یکی از مسائلی که باعث ناراحتی امام عصر (ارواحنا فداه) شده است این است که عده‌ای چون توفیق تشرف به خدمت امام زمان (ارواحنا فداه) را نداشته‌اند، امکان ملاقات و دیدار با آن حضرت را در دوران غیبت رد نموده و انکار می‌کنند، در صورتی که صدها و بلکه هزاران نفر در دوران غیبت کبری خدمت آن حضرت رسیده و آن امام عزیز را در حال بیداری زیارت کرده‌اند. چقدر زشت است انسان در مسائلی که واضح و روشن است مجادله کند و چقدر قبیح است در محضر یک شخصیت بزرگ، در مورد بودن یا نبودن، دیده شدن یا دیده نشدن آن شخص

۱ - منتخب صحیفه مهدیه صفحه ۲۶.

۲ - راهی به سوی نور صفحه ۱۸۵.

سخن گفته شود! امام زمان علیه السلام حقیقتی است که باید گفت: «عمیت عین لا تراک» کور باد چشمی که تو را یا به صورت ظاهری و یا به صورت باطنی مشاهده نکند. امام زمان علیه السلام وجود مقدسی است که اگر خیلی‌ها ظاهراً نتوانند آن حضرت را ببینند، از صدها دیدن بهتر او را حس می‌کنند. او در متن زندگی ما حضور دارد، مگر می‌شود او را ندید؟ اما گذشته از دیدار باطنی چه دلیلی دارد انسانی در همین بدن مادی ما زندگی کند ولی به صورت ظاهری دیده نشود؟

به هر حال امام زمان علیه السلام از این موضوع که خیلی‌ها به آن حضرت تهمت دیده نشدن را زده‌اند بسیار ناراحت هستند و در این رابطه به یکی از دوستان و ارادتمندان خویش فرموده‌اند:

«درست است، این مطلب از خود ما است که هر کس ادعای مشاهده کرد، تکذیبش کنید، اما منظور کسی است که مثل نواب اربعه، ادعای ارتباط دو طرفه داشته باشد، این چنین کسی کذاب است^(۱) و آن نواب محترم در غیبت صغری وسیله ارتباطی ما با شیعیان بودند، ولی الآن زمان غیبت کبری است و ملاقات ممکن است و شما هم نباید کلام ما را تحریف کنید!»^(۲)

بنابراین باید توجه داشت که امام زمان (ارواحنا فداه) در زمان غیبت کبری نیز دیده می‌شوند، اما نه به صورت ارتباط دائمی یا رابطه دو طرفه بلکه هر موقع و برای هر کس که خود آن حضرت صلاح بدانند چهره نمایان نموده و شیفتگان دیدار خویش را به فیض ملاقات می‌رسانند^(۳)، به همین جهت کسانی که این مسأله را

۱ - بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۵۱ و جلد ۵۳ صفحه ۳۱۸.

۲ - شکوه‌های صاحب الزمان صفحه ۷۲.

۳ - امام زمان علیه السلام به حاج محمد باکویی فرمودند: «هر کس از شیعیان ما به وظیفه خود خوب عمل کند ما (اگر صلاح بدانیم) به آنها سر می‌زنیم.»

مردود می‌دانند یکی از مهم‌ترین دلایل وجودی حضرت را باطل می‌کنند و این باعث رنجش قلبی امام زمان علیه السلام شده و خیانت به آن حضرت است. لذا یکی از چیزهایی که دوستان امام عصر (ارواحنا فداه) می‌توانند از آن برای بیدار نمودن مردم و هدایت آنها به سوی محبت و اطاعت امام زمان علیه السلام استفاده کنند همین نقل تشرفات و ملاقات‌ها می‌باشد. البته باید به این نکته مهم نیز توجه داشت که آنچه بیشتر از همه حائز اهمیت است ارتباط روحی و سنخیت اخلاقی داشتن با امام زمان ارواحنا فداه می‌باشد یعنی دوستان و شیعیان واقعی آن حضرت کسانی هستند که با خودسازی و پاکی روح خویش صاحب اخلاق نیکو و رفتار شایسته شده و با این کار قلب امام زمان خویش را از خود خوشحال می‌کنند.

نقل و بیان تشرفات

نکته بسیار مهمی که بیشتر مورد بحث است این است که آیا نقل و بیان تشرفات جایز است یا جایز نیست؟ یعنی شخصی که امام زمان علیه السلام را در خواب یا بیداری ملاقات کرده آیا می‌تواند این ملاقات خود را برای دیگران تعریف کند؟ یقیناً این مطلب نیز واضح است که اگر تشرفات و ملاقاتها برای دیگران بیان نشده بود، ما اکنون از فیض شنیدن آنها محروم بودیم و مهم‌تر از آن اگر نقل آنها جایز نبود، یکی از بهترین دلایل برای اثبات وجود مقدس حضرت بقیه الله (ارواحنا فداه) که همان دیدن حضرت است را از دست می‌دادیم و بیشتر از الان مورد طعنه دشمنان واقع می‌شدیم، به طوری که آنها به ما می‌گفتند: امام زمانی که دیده نشود وجود خارجی ندارد.

بنابراین نقل ملاقاتها و تشرفات کار بسیار صحیح و پسندیده‌ای بوده و اکنون نیز نباید از بیان آنها صرف‌نظر کرد. البته شخصی که می‌خواهد ملاقات خود را برای

دیگران تعریف کند نباید خودش دچار غرور و خودخواهی شود و اگر این طور باشد، ابتدا باید خود را اصلاح کند و سپس به بیان این تشرّفات پردازد.

در غیر این صورت، نه تنها بیان ملاقاتها اشکالی ندارد بلکه بسیار مفید بوده و چون نوعی شهادت به وجود امام زمان علیه السلام است کاری نیکو و دارای ثواب هم خواهد بود و یکی از راههای بیدار شدن انسانها از خواب غفلت، بیان همین ملاقاتها و یاد وجود مقدّس حضرت صاحب الزمان (ارواحنافداه) می باشد.

آیا راهی برای ملاقات با امام زمان علیه السلام وجود دارد؟

نکته دیگری که قابل ذکر است این است که برای ملاقات امام عصر (ارواحنافداه) در زمان غیبت، از طرف ما راهی وجود ندارد، یعنی دیدن امام زمان علیه السلام به خواستن و اراده ما نیست، بلکه این کار تنها به دست خود امام زمان علیه السلام است و اگر او صلاح بداند این توفیق را شامل حال ما خواهد کرد و به قول شاعر: «تا یار که را خواهد و میلش به که باشد».

بنابراین اگر امام زمان علیه السلام صلاح بداند و لازم باشد ممکن است این توفیق را به کافری هم عطا کند و اگر صلاح نداند ولو انسان خیلی پاک و بزرگی هم باشد ولی چون حضرت صلاح نمی داند این توفیق را پیدا نمی کند.

لذا اینکه برخی فکر می کنند تنها با چهل شب چهارشنبه یا جمعه به مسجد جمکران رفتن و یا فلان ذکر را گفتن می توانند خدمت امام زمان علیه السلام برسند، صحیح نیست، یعنی این ذکرها و یا به مسجد جمکران رفتن و دنبال آقاگشتن علت تامّه برای دیدن حضرت نیست، بلکه اصل، اراده و مصلحت اندیشی امام زمان علیه السلام است.

پس ممکن است شخصی با یک شب جمعه رفتن به جمکران امام زمانش را

ملاقات کند و شخصی هم صد مرتبه برود و این توفیق نصیبش نشود.
 با این توضیح مشخص می‌شود که دیدن امام زمان علیه السلام نشانه این نیست که
 حتماً آن شخص که حضرت را دیده دارای مقام بالای علمی یا عرفانی بوده است
 بلکه حتی برخی افراد ساده و بی‌سواد و یا حتی غیرمسلمان نیز آن حضرت را
 زیارت نموده‌اند.

و خوب است بدانیم اگر چه دیدار جمال یوسف آل محمد صلی الله علیه و آله به خواست و
 اراده آن حضرت است، اما فراوان دیده شده اکثراً کسانی که توفیق ملاقات آن
 حضرت را پیدا کرده‌اند، عاشقان و شیفتگانی بوده‌اند که شب و روز دنبال گم‌گشته
 خود می‌گشتند و هر شخصی را که ظاهراً چهره خوبی داشته نگاه می‌کردند به این
 امید که شاید این شخص همان محبوب من باشد. طبعاً افراد بی‌محبتی که تشنه
 آفتاب جمال آن خورشید درخشان نگشته‌اند و حتی نام امام زمانشان را هم به زبان
 نمی‌آورند اگر چه ممکن است آنها نیز مورد محبت حضرت بقیه الله علیه السلام واقع شوند
 اما خیلی کمتر اتفاق می‌افتد که بتوانند آن جمال نورانی را زیارت کنند. به هر حال
 اگر چه دیدن امام عصر به لیاقت یا خواست ما نیست و به لطف و کرم و خواست
 حضرت است اما محب واقعی کسی است که یکی از آرزوهایش دیدن جمال
 نورانی مولا و اربابش باشد و برای این خواسته‌اش کوشش کند و به قول حافظ

«گر چه وصالش نه به کوشش دهند هر قدر ای دل که توانی بکوش»

همچنین خوب است بدانیم که بهترین نوع ارتباط با حضرت ولی عصر علیه السلام
 ارتباط روحی و معنوی می‌باشد، چه بسا افرادی جمال امام زمان علیه السلام را هم ببینند
 ولی رفتارشان با رفتار امام زمانشان مطابق نباشد. مثلاً خیلی‌ها مثل ابوسفیان هر روز
 چهره نورانی پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله را می‌دیدند، اما سرسوزنی معرفت آن حضرت را
 نداشتند و از طرفی چه بسا کسانی اصلاً امام زمانشان را هم ندیده باشند ولی تمام

اعضاء و جوارحشان و تمام فکر و عملشان مطابق خواست و رضایت آن حضرت باشد. پس انسان نباید تنها دنبال دیدن جمال ائمه اطهار علیهم السلام باشد، بلکه باید بیشتر به فکر تربیت روح خود باشد تا جایی که مثل او ایس قرن که جمال پیامبر را از نزدیک نمی‌دید و با آن حضرت ارتباط روحی داشت، روح خود را هم‌سنخ روح ائمه اطهار علیهم السلام نماید. معنای ارتباط روحی و معنوی هم همین است که انسان روحش را هم‌سنخ روح امام زمان علیه السلام کند، یعنی با تزکیه نفس، روح خود را از تمام رذائل اخلاقی پاک نماید و هر کاری که امام عصر (ارواح‌نافداه) می‌پسندد انجام داده و هر کاری را که نمی‌پسندد ترک نماید.

فیلم پیشگوئی‌های نوستر آداموس

با توجه به اهمیت مسأله مهدویت و انتظار و شکوفایی آن در عصر حاضر، دشمنان ما نیز به ترویج افکار غلط و تصویرسازی خرافی از چهره مقدس امام عصر (ارواح‌نافداه) برای مبارزه با این اندیشه پاک، پرداخته‌اند و یکی از طرح‌های شیطانی آنها ساخت فیلم‌هایی همچون فیلم نوستر آداموس است که به جهت اطلاع عزیزان باید بگوئیم؛

نوستر آداموس اهل فرانسه و حدود چهارصد سال قبل، پیشگوئی‌هایی داشته است.

موضوع پیشگوئی‌های او خبر دادن از آمدن سه نفر که متحول کننده جهان هستند و یکی از آنها حضرت مهدی علیه السلام است، می‌باشد.

در این فیلم امام زمان علیه السلام را شخصی خونریز و بی‌رحم معرفی کرده و نشان می‌دهد که در اثر جنگ تعداد زیادی زنان بیوه و بچه‌های یتیم به جا می‌مانند. همچنین حضرت را به صورت جوانی با لباس‌های عربی و وسائل مجهز و فوق مدرن

نشان می‌دهند که با فشار دادن چند دکمه هر کاری را که بخواهد انجام می‌دهد. در این فیلم چند دانشمند و فضانورد صحبت کرده، می‌گویند ما می‌توانیم و باید به مردم بفهمانیم که باید مانع از قیام این شخص سوم شویم. تحلیل ما: معلوم نیست چنین شخصی وجود داشته و چنین حرفهایی را زده باشد. این فیلم ساخته و طرح صهیونیسم و شیاطین در جهت تأخیر و جلوگیری از قیام امام عصر علیه السلام می‌باشد و از این طریق که یک زبان پیشگو و مؤثر است خواسته‌اند به اهداف خود برسند.

اینها هدف شومی داشته و آن، معرفی کردن حضرت به صورت فردی خونریز و بی رحم است. می‌خواهند به این طریق مردم نسبت به آن وجود مهربان، متنفر شوند و دیگر برای ظهور دعا ننمایند.

اما به خوبی می‌دانیم که امام زمان علیه السلام، رحمت واسعة الهی است، او برای صلح و دوستی و محبت می‌آید نه برای خونریزی و بدبختی، او فرزند همان امامی است که آغوشش گاهوارهٔ کودکان یتیم بی پدر است، او پس از خدا، مهربان‌ترین مهربانان است و او مایهٔ رحمت است برای تمام عالمیان.

و اما وظیفهٔ ما:

الف) ازدیاد محبت آن عزیز دلها در دلهایمان

ب) معرفی چهرهٔ مهربان و دوست داشتنی آن عزیز مهربان به مردم دنیا

ج) و معرفی صحیح مولا و صاحبمان به جهانیان. مخصوصاً از طریق ساختن

فیلم‌های مستند و صحیح توسط هنرمندان کشورمان.

ادّعی ارتباط با امام زمان علیه السلام

روایاتی از ائمه اطهار علیهم السلام نقل شده است که آن بزرگواران به شیعیان خود در آخر الزمان هشدار داده‌اند که عده‌ای از انسانهای مغرور و خودخواه که پیرو هوای نفس و شیطان هستند از غیبت امام عصر (ارواحنافداه) سوءاستفاده نموده و ادّعی مهدویت یا بابیت می‌نمایند. ادّعی مهدویت به این معنا که می‌گویند ما همان مهدی موعود هستیم و مردم را به سوی خود فرا می‌خوانند و ادّعی بابیت به این معنا که می‌گویند ما با امام زمان (ارواحنافداه) ارتباط خاص و دائمی داریم و هر موقع بخواهیم به محضرش مشرف می‌شویم و هر کاری داشته باشید ما از طرف شما به آن حضرت می‌رسانیم که این ادّعاها کاملاً باطل است. زیرا حضرت ولی عصر (ارواحنافداه) وقتی ظهور می‌کنند منادی در آسمان ندا سر می‌دهد و به اعجاز الهی و نگاه ولایتی آن امام عزیز همه مردم آن حضرت را می‌شناسند و تسلیم فرمان او می‌گردند. همچنین در مورد بابیت نیز خود امام عصر (ارواحنافداه) فرموده‌اند که پس از غیبت صغری و پس از درگذشت آخرین نائب خاص آن حضرت دیگر هیچ کس نمی‌تواند ادّعی نیابت خاصه کند و هر کس چنین ادّعی کند دروغ‌گو می‌باشد^(۱) و من این مطلب را در مقدمه کتاب «ملاقات با امام زمان علیه السلام در عصر حاضر» با نقل حدیث و توضیح آن مطرح نموده‌ام و دیگر در اینجا تکرار نمی‌کنم.

برخی از وهابیت و افراد مغرض از این ادّعاها سوءاستفاده نموده و گفته‌اند: «با توجه به ظهور فراوان افراد دروغ‌گو که ادّعی مهدویت یا بابیت نموده‌اند باید گفته شود که حتماً مهدی موعودی وجود ندارد و بحث انتظار و امید به ظهور مصلح از

ساخته‌های افکار و اذهان بشری می‌باشد!»

در حالی که در جواب این سخن باطل باید گفت: علاوه بر اثبات بحث مهدویت و عقیده به ظهور مصلح در تمام کتب دینی سایر ادیان همچون مسیحیت، یهودیت و زرتشت و ثابت بودن وجود مقدّس حضرت مهدی (ارواح‌نفاذ) در میان اهل سنت و شیعیان همین ظهور افراد دروغ‌گو و بدلی با عنوان مهدی موعود یا باب یا نائب‌المهدی خود اثبات‌کننده وجود آن حضرت می‌باشد. زیرا تا اصلی وجود نداشته باشد بدلی برایش ساخته نمی‌شود، زیرا بدلی که از روی اصل ساخته نشود ارزشی ندارد. به عبارت واضح‌تر مثلاً اگر در بازار بخواهند یک اسکناس تقلبی وارد کنند هیچ‌گاه از خود اسکناسی جدید اختراع نمی‌کنند بلکه از روی اسکناس‌های اصل و دقیقاً شکل همان پولهای واقعی، اسکناس چاپ می‌کنند. بنابراین اینکه در طول تاریخ افراد زیادی ادّعی مهدویت نموده‌اند خود دلیلی بر حقیقت بودن وجود مقدّس حضرت ولی عصر (ارواح‌نفاذ) می‌باشد.

نکته دیگر اینکه امام صادق علیه السلام وقتی به اصحاب خود فرمودند: «در آخر الزمان دوازده نفر ادّعی مهدویت می‌کنند، شخصی پرسید: یا بن رسول‌الله پس با این وجود ما چگونه امام واقعی را بشناسیم؟ آن حضرت فرمودند: وجود مقدّس امام زمان (ارواح‌نفاذ) از خورشید درخشان‌تر است.»^(۱)

و نکته پایانی اینکه در زمان غیبت کبری نیز طبق روایات برخی از موالیان خاص و اولیاء خدا ممکن است از جایگاه امام زمان باخبر باشند و به اذن آن حضرت در خدمتش بوده و یا همان‌طور که در بحث ملاقات مطرح شد هر موقع آن حضرت صلاح بدانند به خدمت آن حضرت مشرف گردند، به طوری که امام

۱ - قال الصادق علیه السلام: «إِنَّ أَمْرَنَا أَبْيَنُ مِنْ هَذِهِ الشَّمْسِ»، غیبت شیخ طوسی صفحه ۲۰۵، بشارة الاسلام

صادق علیه السلام می‌فرمایند: «در غیبت کوتاه تنها نزدیکان خاص از شیعیان از جایگاه او مطلع می‌شوند و در غیبت طولانی به جز خدمتگزاران و موالیان خاص آن حضرت کسی از اقامتگاه امام عصر (ارواح‌نفاذ) آگاه نخواهد بود.» (۱)

سخنی پیرامون طول عمر امام زمان (ارواح‌نفاذ)

اکنون نزدیک به ۱۲ قرن است از عمر شریف مولایمان - که جان همه ما به قربانش باد - می‌گذرد و آن امام زمان عزیزی را که هزار سال پیش افرادی همچون حسین بن روح و عثمان بن سعید ملاقات کرده‌اند به همان شکل و با همان طراوت و زیبایی و در همان سن جوانی، افرادی همچون مرحوم حاج ملا آقا جان زنجانی، آیه‌الله مرعشی نجفی و آیه‌الله میرزا مهدی اصفهانی و... (رحمة الله عليهم اجمعین) در زمان ما ملاقات نموده‌اند.

در واقع رکن زندگی ما شیعیان و بلکه تمام سرمایه و دارایی ما وجود مقدس حضرت بقیه‌الله امام زمان (ارواح‌نفاذ) است که به خاطر سهل‌انگاری ما اکنون صدها سال است که رسماً در بین ما امامت نمی‌کند و بلکه از دیده‌ها غایب است و سکان عظیم امامت و ولایت را مخفیانه و دور از چشم نااهلان هدایت می‌نماید. آری! گذشته از اینکه او در کنار پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه اطهار علیهم السلام اولین مخلوق خداست (۲) و عمر او خیلی بیشتر از این چند شب و روز دنیا است و با صرف نظر از اینکه در حدود دو هزار سال در عالم ارواح ما را تحت تربیت خود قرار داده و پس

۱ - و قال علیه السلام: «للقائم غیبتان إحداهما قصيرة و الأخرى طويلة، فالأولى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة شيعته و الأخرى لا يعلم بمكانه فيها إلا خاصة موالیه فی دینه»؛ اصول کافی جلد ۱ صفحه ۳۴۰، بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۵۵، ینابیع المودة جلد ۳ صفحه ۸۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۱۶ صفحه ۴۰۲ و جلد ۱ صفحه ۹۷ و عوالم جلد ۲ صفحه ۴۰.

از آن در عالم ذر بر اعمال ما نظارت داشته و آنگاه در این دنیا نظر به هدایت و راهنمایی ما نموده است، تنها قریب به ۱۲۰۰ سال است که در همین کره خاکی زندگی می‌کند و کوچکترین اثر پیری و فرسودگی در او دیده نشده است. شاید برخی بگویند اینجا به جای نقطه، خوب بود علامت تعجب می‌گذاشتید، اما حقیقت این است که این درازی عمر از نظر علم و عقل و دین و عقیده ما چیز عجیب و تازه‌ای نیست.

«تأیید این مسأله در عقاید و متون دینی ما»

مسأله طول عمر آن حضرت و عمرهای غیر معمول به وضوح در میان آیات قرآن کریم مشاهده می‌شود و طبق آیات قرآن حضرت نوح علیه السلام تنها ۹۵۰ سال به تبلیغ و رسالت الهی مشغول بود،^(۱) حضرت عیسی علیه السلام اکنون نزدیک به ۲۰۰۰ سال از عمر شریفشان می‌گذرد،^(۲) اصحاب کهف به اراده پروردگار تنها ۳۰۰ سال در غار بدون آب و غذا زنده می‌مانند^(۳) و حتی خدا پیرامون حضرت یونس می‌فرماید: «اگر او از تسبیح‌کنندگان ما نبود، تا روز قیامت در شکم ماهی می‌ماند»^(۴) همچنین در روایات ما این مسأله بسیار واضح و روشن مطرح شده و حتی قبل از تولد امام عصر علیه السلام ائمه اطهار علیهم السلام به طول عمر آن حضرت تصریح نموده‌اند، از جمله امام مجتبی علیه السلام می‌فرمایند: «خداوند عمر آن حضرت را در حالی که او در غیبت به سر می‌برد طولانی می‌کند...»^(۵) و امام باقر علیه السلام می‌فرمایند: «حضرت

۱ - سوره عنکبوت آیه ۱۵.

۲ - سوره نساء آیه ۱۵۷ و ۱۵۸.

۳ - سوره کهف آیه ۲۵.

۴ - سوره صافات آیه ۱۴۳ و ۱۴۴.

۵ - طول عمر امام غایب صفحه ۲۰.

مهدی مدتی طولانی از دید مردم غایب می‌شود که در آن هنگام گروهی از دین برگشته و گروهی بر اعتقاد خود ثابت می‌مانند.» (۱)

به هر حال طبق آیات و روایات بلکه به رؤیت و ملاقات آن حضرت که توفیقش نصیب بسیاری از عاشقان آن حضرت در زمان ما شده است ما معتقدیم که طول عمر آن حضرت نه تنها ثابت است بلکه خود دلیلی بر امکان طولانی شدن عمر آدمی می‌باشد.

بررسی عمر طولانی از دیدگاه علم و قرآن

در میان دانشمندان ثابت است که میزان عمر انسان بستگی به شرایط زندگی او دارد، یعنی نوع آب و هوا، شرایط محیط زیستی و نوع تغذیه روحی و جسمی باعث اختلاف سن‌ها شده و لذا دقیقاً نمی‌توان گفت که مثلاً یک انسان چه مقدار عمر طبیعی دارد.

مردن دلیل می‌خواهد نه زنده ماندن

علاوه بر آن دانشمندان موثق می‌گویند: تمام بافتهای اصلی جسم حیوان می‌توانند تا همیشه زنده باشند و برای انسان امکان دارد که هزاران سال زندگی کند به شرط آن که پیشامدی نکند که رشته حیاتش بریده شود، این بزرگان از روی حدس و گمان سخن نمی‌گویند بلکه با آزمایش‌های علمی به این نتیجه رسیده‌اند. لذا ما وقتی می‌شنویم شخصی مرده می‌گوئیم چرا مرده؟! ولی هیچ موقع نمی‌شود که سؤال کنیم چرا فلانی زنده است و به خاطر همین است که پزشکان و محققین به دنبال عوامل و علل مرگ و بیماری‌ها هستند نه علت زنده و سالم بودن.

«دیمندوبرل» استاد دانشگاه جونس هبکنس می‌گوید: ثابت شده است که اعضای اصلی جسم انسان، استعداد زندگی جاودان دارند، ظاهراً نخستین کسی که آزمایش مذکور را روی اجزای جسم حیوان انجام داد دکتر «جاک لوب» بود و بعد از او دکتر «ورن لوریس» که با همکاری همسرش ثابت کرد: «اجزای پرنده‌ای را می‌توان در آب نمکین و تحت شرایط خاصی زنده نگهداری کرد». این تجربه‌ها مرتب انجام می‌گرفت تا اینکه دکتر «الکسیس کارل» با انجام تجربه‌های دیگر اثبات کرد که به اجزای مورد آزمایش پیری راه نمی‌یابد و حتی از خود حیوانی که این اجزاء از بدن آن گرفته شده، بیشتر زندگی می‌کنند. پاره‌ای از مکاشفات علمی او عبارت است از:

۱ - تا عارضه‌ای مانند کمبود مواد غذایی و یا ورود میکروب، برای سلولهای زنده پیش نیاید، همیشه زنده خواهند ماند.

۲ - اجزای مذکور علاوه بر اینکه زنده خواهند بود دارای رشد و تکثیر نیز می‌باشند.

۳ - رشد و تکثیر آنها را با غذایی که به آنها می‌رسد می‌توان اندازه‌گیری کرد.

۴ - گذشت زمان در آنها هیچگونه اثری نمی‌گذارد و با مرور زمان پیر و ضعیف نمی‌گردند و حتی اندک اثری هم از پیری در آنها دیده نمی‌شود و در هر سال درست مثل سالهای قبل رشد و تکثیر دارند.^(۱)

طول عمر در سایر موجودات

جالب اینجاست که امروزه دانشمندان زیست‌شناس توانسته‌اند با استفاده از

۱ - المهدی صفحه ۱۳۶ (شروع آزمایشات دکتر الکسیس کارل در ماه ژانویه سال ۱۹۱۲ میلادی بوده است.)

قوانین علوم طبیعی عمر موجودات زنده را افزایش دهند مثلاً عمر چهارده روزه یک گیاه را با مراقبت‌های خاص به شش سال برسانند و یا عمر بعضی از حشرات را تا نهمصد برابر افزایش دهند... (۱)

پس چرا انسان‌ها می‌میرند؟!

با توجه به توضیحات فوق مرگ علّتی دارد و آن عوارض و امراضی است که به یکی از اعضاء عارض می‌گردد و آن را از کار می‌اندازد و چون با مرگ آن عضو، ارتباط سایر اعضا قطع می‌شود مرگ همه اعضاء فرا می‌رسد و به این دلیل، دانشمندان پیری را عامل مرگ نمی‌دانند بلکه آن را نوعی مرض می‌دانند که با پیشرفت علم قابل علاج می‌باشد.

بنابراین امام عصر (ارواح‌نفاذ) چون به هر چیزی عالم هستند و به عقیده ما و به تصریح قرآن ﴿كُلُّ شَيْءٍ أَحْصَيْنَاهُ فِي إِمَامٍ مُّبِينٍ﴾^(۲) علم هر چیزی نزد امام موجود است لذا ایشان هرگز کاری که برای سلامتی بدنشان ضرر داشته باشد انجام نمی‌دهند و از عوارض و امراض خود را دور می‌دارند و به همین جهت اکنون هزار و صد و هفتاد سال است که بدن خود را سالم و جوان حفظ نموده‌اند. همان طوری که سایر ائمه علیهم‌السلام به چنین کاری قادر بودند و می‌توانستند تا هر موقع خدا بخواهد در این دنیا بدن خود را زنده نگه دارند، که نهایتاً آنها را یا مسموم کردند و یا به قتل رساندند ولی چون در خصوص امام زمان علیه‌السلام خدا وعده فرموده که جهان به دست آن حضرت پر از عدل و داد شود و بندگان صالح وارث زمین گردند لذا از تمام خطرات و نقشه‌های دشمنان محفوظ و مصونشان داشته است آن چنان که در

۱ - بخشی پیرامون طول عمر امام غایب صفحه ۱۱.

۲ - سوره یس آیه ۱۲.

زیارت آل یاسین خطاب به آن حضرت می‌گوئیم: «السلام علیک ایها الإمام المأمون»^(۱) یعنی سلام بر تو ای امامی که مورد امنیّت واقع شده‌ای.

دستور ساخت مسجد جمکران در بیداری بوده است

متأسفانه اخیراً عده‌ای از انسانهای نادان و مغرض تیره‌های شیطانی و نفسانی خود را به سوی شعائر دینی مخصوصاً مظاهر مربوط به امام عصر (ارواح‌نفاذ) نشانه گرفته و در زمانی که به لطف خدا، دلها خیلی بیشتر از قبل متوجّه وجود مقدّس آن امام عزیز و غریب شده، این افراد به پیروی از هوای نفس خویش شروع به مبارزه با اعتقادات مسلم و یقینی شیعیان نموده و به خیال باطل خویش می‌خواهند با باد دهان خود، نور خدا را خاموش کنند در حالی که از این حقیقت غافل اند که خدا اراده کرده است جهان را به نور امام زمان علیه السلام روشن نماید ولو این کار مورد اکراه کافران باشد.

حتّی کار به جایی رسیده که در روزنامه‌ها، بولتن‌ها و سایت‌های اینترنتی علاوه بر اینکه به شیفتگان و ارادتمندان و حتّی علماء امام زمانی توهین می‌کنند، در صدد آن هستند که مسجد مقدّس جمکران را که خانه امام زمان و پناهگاه شیعیان و درماندگان در زمان غیبت آن حضرت می‌باشد را نیز زیر سؤال ببرند، به همین جهت یک روز قضیه چاه مسجد مقدّس جمکران و نامه انداختن در آن را به باد تمسخر می‌گیرند، یک روز ملاقاتها و تشرّفات را زیر سؤال می‌برند و یک روز هم خود مسجد مقدّس را اگر بتوانند انکار می‌کنند و اگر نتوانند ادّعا می‌کنند که قضیه دستور ساخت مسجد از طرف امام زمان علیه السلام در خواب بوده و لذا حجّیت و اعتبار دینی واقعی ندارد!

در صورتی که این مطلب در تمام کتابهایی که حکایت ساخت مسجد را نقل نموده‌اند صریحاً ذکر شده است که جریان ساخت مسجد در بیداری واقع شده و هیچ قسمتش در خواب نبوده است.

مراجع تقلید عظام و علماء بزرگواری که در این رابطه سخن گفته‌اند نیز تصریح نموده‌اند که قضیه مرحوم حسن بن مثله جمکرانی در بیداری کامل صورت گرفته و امام زمان (ارواح‌نفاذ) در بیش از هزار سال قبل دستور ساخت مسجد مقدّس جمکران را به ایشان داده است.

از جمله کتبی که این قضیه را نقل نموده‌اند، بحارالانوار، کتاب تاریخ قم، مونس‌الحرین، نجم‌الثاقب و ملاقات با امام زمان علیه السلام است که در تمام این کتب از امام زمان (ارواح‌نفاذ) نقل شده که آن حضرت فرموده‌اند: «این زمین شریفی است که خدای تعالی آن را بر زمینهای دیگر برگزیده است، و به مردم بگو به این مسجد توجه و رغبت زیادی داشته باشند و آن را عزیز بدانند و هر کس در اینجا، این دو نماز (نماز امام زمان و تحیت مسجد) را بخواند مثل کسی است که در کعبه نماز خوانده است.»^(۱)

بنابراین جای هیچ شک و شبهه‌ای باقی نمی‌ماند و این عشق و ارادتی که در قلب شیعیان عاشق و شیفته امام زمان (ارواح‌نفاذ) شکوفا شده است همچون سیلی خروشان تمام نقشه‌های شیطانی این افراد گمراه را می‌شوید و از بین می‌برد.

سخنی پیرامون چاه عریضه در مسجد جمکران

خیلی‌ها سؤال می‌کنند که آیا چاه مسجد جمکران تقدّس خاصی دارد و آیا انداختن عریضه در آن مورد تأیید اهل بیت علیهم السلام است یا خیر؟

به طور کلی باید توجه داشت که اهل بیت علیهم‌السلام عالم به ماسوی الله بوده و علم آن بزرگواران بر تمام عالم هستی احاطه دارد و آنها از همه چیز و همه کس با خبر بوده و هیچ مطلبی از دید ایشان پنهان نمی‌باشد مگر مسأله بداء و دگرگونی مقدرات که تنها خدای تعالی از آن آگاه است. به همین جهت ائمه اطهار علیهم‌السلام و آقا امام زمان (ارواح‌نفاذ) از حاجات قلبی ما حتی قبل از اینکه بر زبان جاری شود نیز مطلع هستند.

به عنوان مثال یکی از مراجع بزرگ از مرحوم آقای شیخ مرتضی زاهد که از عرفای وارسته و از محبتین اهل بیت علیهم‌السلام بود نقل می‌کند که ایشان می‌فرمود: «یک روز من حاجتی داشتم، آن حاجت و خواسته‌ام را در عریضه‌ای به ساحت مقدس امام عصر علیه‌السلام نوشتم و آن را برداشتم و به راه افتادم تا در محل مناسبی بیندازم. اما هنوز آن عریضه را نفرستاده بودم که در میان میانه راه خواسته و حاجتم به من حواله شد.» ما صاحب خود را نشناخته‌ایم، او نامه‌ن نوشته خواند، آن آقای عزیز حتی خطورات قلبی و فکری ما را می‌داند بنابراین نیازی به نوشتن نامه و عریضه نیست، اما با این حال نوشتن نامه و عریضه فقط به خاطر توجه بیشتر ما در ارتباط برقرار کردن با آن حضرت کاری مفید است و این کار مورد تأیید ائمه اطهار علیهم‌السلام نیز می‌باشد و در روایاتی نقل شده که پس از غیبت صغری، امام زمان علیه‌السلام دستور دادند اگر از این پس خواستید با ما ارتباطی داشته باشید می‌توانید حاجات خود را در نامه‌ای برای ما بنویسید.

همچنین در کتب مختلفی همچون، انیس العابدین، تحفه الزائر، مفاتیح النجاة، نجم الثاقب و منتهی الآمال نقل شده است که نامه یا عریضه نوشته شده را در آب جاری یا چاهی بیاندازید و در حال انداختن نامه بگویید: «یا عثمان بن سعید و یا محمد بن عثمان أو صلا رفعتی إلى صاحب الزمان صلوات الله علیه» ای عثمان بن سعید و ای محمد بن عثمان (ای نایبان امام زمان علیه‌السلام) نامه مرا به محضر مقدس

حضرت صاحب‌الزمان علیه السلام برسانید.

بنابراین اگر چه حضرت ولی عصر علیه السلام به همه چیز آگاه بوده و به هیچ عنوان نیازی به درخواست کتبی ما ندارند، امّا برای توجّه بیشتر ما این راه را به ما نشان داده‌اند و انسانهای فراوانی از این طریق به حاجات خود رسیده‌اند. امّا در مورد چاه مسجد مقدّس جمکران باید گفت چون در مسجد، آب روان یا چاه آبی وجود نداشت، لذا هیئت امناء مسجد برای رفاه حال زائرینی که قصد نوشتن عریضه به حضرت را داشتند، چاهی در حیاط مسجد حفر نمودند تا در دسترس زائران باشد و طبعاً چون این چاه در حیاط مسجد مقدّس جمکران واقع شده و به نوعی مربوط به خانه امام زمان علیه السلام است، مقدّس و محترم است و نامه انداختن در آن هیچ مانعی ندارد. بنابراین چاه مسجد جمکران با چاههای دیگر هیچ تفاوتی ندارد و اگر تقدّسی پیدا کرده به جهت قرارگرفتنش در این مسجد مقدّس است، همان طور که درب مسجد یا فرش آن و حتی خاک مسجد به جهت تعلق داشتن به مسجد، متبرّک و بوسیدنی است.

سخنی پیرامون انجمن حجتیه

انجمن حجتیه مهدویه، گروهی از عاشقان و شیفتگان امام عصر (ارواح‌نافداه) بودند که قبل از انقلاب اسلامی ایران در ترویج نام مقدّس امام زمان علیه السلام بسیار تلاش می‌کردند و در آن زمان که بهائیت مورد حمایت نظام شاهنشاهی بود و حتی برخی از اطرافیان شاه بهایی بودند، این گروه با تمام توان بر علیه بهائیت، فعالیت نموده و با آنها مبارزه می‌کردند و باید گفت در آن زمان خفقان انصافاً فعالیت‌های خوبی هم داشتند و مرحوم شیخ محمد حلبی نیز مؤسس این انجمن بود و علما و دانشمندان زیادی هم در این انجمن فعال بودند که هم اکنون نیز خیلی از آن افراد در رأس

فعّالیت‌های اجتماعی و فرهنگی قرار دارند.

پس از پیروزی انقلاب اسلامی ایران و سرنگونی رژیم شاهنشاهی، این انجمن همچون گذشته به فعّالیت خود ادامه می‌داد و آن طور که من در برخی مقالات و نشریات این انجمن مطالعه کردم دیدم که این گروه از پیروزی انقلاب اسلامی، ابراز خوشحالی نموده و همواره از امام راحل با عظمت یاد نموده و از انقلاب و نظام دفاع نموده‌اند.

اما در همان اوائل انقلاب عده‌ای با نفوذ در جلسات این مجموعه و جوسازی و ارائه نظریه‌های مغایر با اعضای اصلی انجمن و پس از آن با شایعه‌پراکنی بر علیه انجمن، باعث پیدایش تفرقه در میان اعضای مجموعه شدند به طوری که مرحوم امام خمینی علیه السلام دیگر صلاح ندانستند که انجمنی با عنوان انجمن حجتیه در زمینه مهدویت فعّالیت کند و لذا آن انجمن را منحل نموده و فرمودند اگر می‌خواهید برای امام زمان علیه السلام کار کنید دیگر لازم نیست با این عنوان باشد و مرحوم امام علیه السلام به هیچ عنوان فعّالیت پیرامون امام عصر (ارواح‌نافداه) را تعطیل ننمودند و بلکه همواره مردم را به زمینه‌سازی برای ظهور امام زمان علیه السلام دعوت نمودند.

در آنجا انجمن رسماً تعطیل شد. اما پس از آن حرف و حدیث‌ها و شایعات ادامه پیدا کرد که به نظر می‌رسد اینها همه از جانب بهائیت شکل می‌گرفت.

مثلاً یک روز می‌گفتند؛ انجمن حجتیه مخالف با حکومت اسلامی و نظام و ولایت فقیه است، روز دیگر می‌گفتند: نظر انجمن حجتیه این است که چون یکی از نشانه‌های ظهور، پر شدن ظلم و جور در جهان است، پس باید گناه کنیم تا امام زمان علیه السلام زودتر ظهور کند! و...

اما هیچ انسان عاقلی نمی‌تواند بپذیرد که یک شیعه و محبّ خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام چنین سخنان بی‌پایه و اساسی را بر زبان جاری سازد.

به هر حال انجمن حجّتیّه تعطیل شد و صلاح‌دید مرحوم امام علیه السلام این بود و این به جهت چهره‌کلی انجمن بود که تغییر یافته بود و البتّه خدا به همه چیز و همه کس آگاه است.

ولی آنچه که باعث تأسّف بیشتر است، این است که از آن پس، نام انجمن حجّتیّه یک مانع سنگینی شد برای جلوگیری از ترویج نام مقدّس امام عصر (ارواح‌نفاذ) به طوری که هر کس کوچکترین حرکتی در ترویج نام امام زمان علیه السلام می‌نمود فوراً به او تهمت حجّتیّه‌ای می‌زدند و او را از صحنه خارج می‌کردند و با همین برنامه، شیطان کاری کرد که سالها ظهور امام زمان (ارواح‌نفاذ) عقب افتاد، زیرا دیگر کمتر کسی جرأت می‌کرد که نام آن حضرت را ترویج داده و برای ظهور آن امام عزیز، زمینه‌سازی نماید و البتّه چه بسیار عاشقان و دلسوختگانی که حاضر شدند تمام اتهامات را به جان و دل بخرند ولی نام مبارک حضرت حجة بن الحسن (ارواح‌نفاذ) در میان مردم پرتوافشانی کند.

در پایان این سخن باید گفت که آنچه از ظاهر حال پیداست، این است که هم اکنون در کشور هیچ گروهی یا حزبی با عنوان انجمن حجّتیّه وجود ندارد و این مجموعه به طور کلی تعطیل شده است.

واژه‌های تحریف شده

با توجه به اینکه دشمنان اسلام به صورت مستقیم، کمتر توانسته‌اند مسلمانان را از حقایق و معارف اسلامی دور کنند، با تحریف واژه‌های اسلامی و منحرف نمودن افکار مسلمین از معنای حقیقی واژه‌ها، در واقع به جنگی غیر مستقیم همّت گماشته و در این حرکت شیطانی خویش موفقیت‌های چشمگیری کسب نموده‌اند. ما در اینجا به صورت اختصار برخی از واژه‌های تحریف شده اسلامی را بیان می‌کنیم.

عرفان و تزکیه

واژه «عرفان» در لغت به معنای شناخت و معرفت و در اصطلاح اسلامی به معنای شناخت پروردگار، شناخت انبیاء و ائمه علیهم‌السلام و شناخت نفس خویش است. عرفان سیر روحانی انسان به سوی خدای تعالی است که با بیدار شدن از خواب غفلت و توبه و استقامت شروع شده و در نهایت به عبودیت کامل و کمالات روحی انسان منجر می‌گردد و این عرفان تنها در صورتی مثبت و ممدوح است که کاملاً در صراط مستقیم دین و تحت ولایت قرآن و عترت باشد. عرفان رسیدن به حقیقت کلمه لا اله الا الله از طریق ولایت آل الله است و غیر از این هیچ مسلک و مذهبی پذیرفته نیست.

انسان فطرتاً دوست دارد که خود را بشناسد، خدا و خالق خود را بشناسد و در مسیر فطرت خویش که همان رضایت پروردگار و دست‌یابی به اخلاق الهی است حرکت کند و لذا واژه عرفان، معرفه‌الله و معرفه‌النفس همواره برای او جایگاه خاصی داشته است و دشمنان اسلام نیز به جهت حساسیت ویژه‌ای که در واژه عرفان وجود دارد، دست به تحریف معنای اصطلاحی آن زده و آن‌طور که هوای نفس آنها پسندیده، مسیر حرکت به سوی کمالات اخلاقی را وارونه جلوه داده‌اند، تا جایی که عرفان را طبق مشرب و مسلک دلخواه خویش تفسیر و توجیه نموده‌اند. ما در صفحات قبل همین کتاب پیرامون فرقه‌های گمراه همچون متصوفه و دراویش به اندازه کافی سخن گفته‌ایم و در اینجا نیز به همین مقدار بسنده می‌کنیم که عرفان، به معنای صوفی‌گری نیست، عرفان به معنای انزوا و زهد دروغین نیست، عرفان به معنای دود و دم و خلسه نیست، عرفان لباس شهرت نیست، عرفان سبیل بلند گذاشتن و پوستین پاره یا پشمی پوشیدن نیست، عرفان رقص، پای‌کوبی، موسیقی و می و مطرب و... نیست، عرفان خواب خوب دیدن یا طی الارض و مکاشفه و

هیپنوتیزم و امثال آن هم نیست، عرفان قطب‌گرایی و توقّف در خود نیست، عرفان رفتن در خانقاه و طبل جدایی از جماعت مسلمین زدن نیست و عرفان به معنای عشق و احساس توخالی و بدون حقیقت نمی‌باشد بلکه عرفان همان حرکت در صراط مستقیم دین و تزکیه نفس طبق دستور اهل بیت علیهم‌السلام است.

و اما در رابطه با تزکیه نفس نیز باید گفت خیلی‌ها فکر می‌کنند تزکیه نفس فقط همان انجام واجبات و ترک محرّمات است، در صورتی که این تزکیه عمل است و تزکیه نفس علاوه بر انجام واجبات و ترک محرّمات، پاک شدن انسان از صفات رذیله حیوانی را نیز لازم دارد، که البته مراحل تزکیه نفس باید زیر نظر استاد اخلاق و طبیب متخصص روح صورت پذیرد. استاد اخلاق نیز باید عالم ربّانی و کاملاً در صراط مستقیم بوده و کوچکترین حرف و نظری جدای از مکتب اهل بیت علیهم‌السلام نداشته باشد.^(۱) بنابراین اینکه جمعی گمان کرده‌اند راه پر خطر حرکت به سوی خدای تعالی و سیر الی الله را بدون راهنما و استاد می‌توان پیمود بسیار فکر اشتباهی است. زیرا یاد گرفتن آسانترین کارهای مادی دنیا بدون استاد و معلّم میسر نیست پس چگونه می‌توان مشکل‌ترین کارها که آدم شدن و انسان کامل گردیدن است را بدون استاد و راهنما یاد گرفت؟! چطور بدن انسان نیاز به طبیب متخصص داشته باشد اما روح جاودان انسان نیاز به طبیب روحانی نداشته باشد؟ حضرت امام خمینی علیه‌السلام مکرّر فرموده‌اند: «استاد اخلاق برای خود معین کنید، خودرو نمی‌توان مهذب شد...»^(۲) اما با این حال متأسفانه امروزه اکثر مردم و حتی اهل علم و دانش بیشتر به کسب علوم ظاهری و مادی پرداخته و از کسب علوم معنوی غافل

۱ - عن أبي محمد العسكري عليه السلام قال: «فأما من كان من الفقهاء ضائناً لنفسه، حافظاً لدينه، مخالفاً لهواه، مطيعاً لأمر مولاه فللعوام أن يُقلدوه»، تفسير الامام العسكري صفحه ۲۹۹، بحارالانوار جلد ۲ صفحه

شده‌اند در حالی که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ علم حقیقی را سه چیز دانسته و فرموده‌اند: «همانا علم حقیقی سه چیز است، (۱) علم اعتقادات (۲) علم اخلاق و تزکیه روح (۳) علم احکام دین» (۱)

این یکی از وارونه‌های آخرالزمان است که مردم با همت و جدیت تمام برای علوم مادی و کسب مدارک تحصیلی وقت می‌گذارند و با اشتیاق در این زمینه سرمایه‌گذاری می‌کنند اما برای پیشرفت روح و کسب معارف حقیقی، کوچکترین قدمی بر نمی‌دارند و حتی اکثر مردم کمترین شناختی از تزکیه نفس ندارند و نمی‌دانند که تربیت روحی و داشتن استاد اخلاق یکی از ضروریات زندگی انسانی است و حتی ائمه اطهار عَلَيْهِمُ السَّلَام فرموده‌اند «هَلَكَ مَنْ لَيْسَ لَهُ حَكِيمٌ يُرْشِدُهُ» (۲) هلاک است کسی که استاد حکیمی ندارد تا او را تربیت و راهنمایی کند. به هر حال در این کتاب بیش از این نمی‌توان در مورد تزکیه روح و راه و روش خودسازی و تهذیب نفس سخن گفت، ولی باز تأکید این نکته لازم است که تزکیه روح همان پاک‌سازی و تهذیب نفس است که با داشتن هوای نفس و حجابهای ظلمانی و نورانی و جدایی از قرآن و عترت سازگاری ندارد.

بنابراین به کسی که اسیر هوای نفس باشد و از مسیر رضایت پروردگار خارج شود نمی‌توان لقب سالک الی الله داد و اطلاق واژه عارف نیز به غیر انسان مهذب، پاک، متقی، هدایت شده و هدایتگر صحیح نمی‌باشد و بلکه دل عارف معدن تقوی و حکمت است. (۳)

۱ - قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّمَا الْعِلْمُ ثَلَاثَةٌ آيَةٌ مُحْكَمَةٌ أَوْ فَرِيضَةٌ غَادِلَةٌ أَوْ سُنَّةٌ قَائِمَةٌ وَ مَا خَلَاهُنَّ فَهَوَ فُضْلٌ»؛ الکافی جلد ۱ صفحه ۳۲.

۲ - بحارالانوار جلد ۷۵ صفحه ۱۵۹ و کشف الغممه جلد ۲ صفحه ۱۱۳.

۳ - قال النبی صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ: «إِنَّ لِكُلِّ شَيْءٍ مَعْدِنًا وَ مَعْدِنَ التَّقْوَى قُلُوبُ الْعَارِفِينَ» نهج الفصاحه صفحه ۱۷۹ حدیث ۸۹۱.

واژه زهد

یکی از واژه‌های که حسابی تحریف شده و تعاریف وارونه شده آن در افکار و رفتار خیلی از مردم و حتی برخی از علماء تأثیر گذاشته است واژه زهد است که در صفحات قبل همین کتاب به صورت مفصل پیرامون آن سخن گفتیم.

واژه تقیه

برخی خواسته‌اند واژه تقیه را با عنوان ترس و زبونی یا محافظه کاری مطرح نمایند و به این طریق شخص مسلمان را به اسم تقیه در انزوا نگه دارند یا اگر مسلمانان بخواهند بر علیه ظالم مبارزه کنند به نام تقیه او را از این کار باز دارند در صورتی که در اسلام تقیه به معنای نگه داشتن خود از ضرری که در مقابل نفعی ندارد و یا نفع اندکی دارد که جبران آن ضرر را نمی‌کند، تعریف شده است.^(۱) و این کار کاملاً عقلی و منطقی است که انسان خود را از کاری که نفعی برای دنیا یا آخرتش ندارد و بلکه ضرر هم دارد حفظ نماید. زیرا از لوازم عقلی این است که انسان هر کاری می‌خواهد انجام دهد ابتدا نفع و ضررش را کاملاً محاسبه نموده و برای انجام یا ترک آن کار، یک تصمیم سنجیده و عقلایی بگیرد. به عنوان مثال اگر حضرت علی علیه السلام پس از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله چندین سال سکوت می‌کنند به جهت این است که می‌خواهند دست کم نام اسلام از بین نرود و اصل اسلام باقی بماند، لذا کاملاً عقلی است که آن حضرت برخی مصائب و سختی‌ها را به جهت رسیدن به این هدف بزرگ تحمل نمایند.

واژه صبر

صبر به معنی بردباری و تحمل مشقات در راه رسیدن به هدف است. برای انسان صابر هیچ چیز مشکل نیست، زیرا در راه خدا همه مشکلات برای او زیبا و قابل تحمل است. همچون حضرت زینب علیها السلام که همه چیز را زیبا می‌بیند و می‌فرماید: «من به جز زیبایی چیزی ندیدم.»^(۱) انسان صبور در مقابل خواسته‌های نفس خود صبر می‌کند، واجباتش را انجام می‌دهد، هرگز گناه نمی‌نماید و در مصیبت‌ها دارای استقامت و شرح صدر است.

انسان صبور اهل فعالیت است و هیچ‌گاه تن به تنبلی و بیکاری نمی‌دهد. این معنای صبر و صبور در متون دین مقدس ماست.^(۲)

اما معنای تحریف شده و وارونه صبر این است که فکر کنیم صبر به معنای دست روی دست گذاشتن است و شخص صبور کسی است که منتظر می‌ماند تا کارها خود به خود درست شود! و به عبارت دیگر صبر برای او بهانه و سرپوشی برای تنبلی‌ها، انزواها و عزلت‌طلبی‌ها می‌شود. در حالی که صبر به معنای از حرکت ایستادن نیست و بلکه در مقابل به معنای حرکت و تکاپو در مسیر رسیدن به هدف با تحمل سختی‌ها و مشکلات بین راه است.

واژه قناعت

باید توجه داشت که قناعت به معنای اکتفا کردن به دارایی و عدم تلاش برای کسب مال دنیا و یا ترک فعالیت و پیشرفت در علم و صنعت نیست، بلکه قناعت به

۱ - «مَا رَأَيْتُ إِلَّا جَمِيلًا» لهوف سید بن طاووس صفحه ۱۷۸.

۲ - نهج الفصاحه احادیث ۳۶۳، ۳۹۵، ۶۴۴، ۱۰۶۷، ۱۰۷۰، ۱۲۱۶ و... (واژه صبر و صابر).

معنای راضی بودن به حق خود، بلندطبعی، و از دست ندادن ایمان برای به دست آوردن مال دنیا می‌باشد، بنابراین شخص قانع به کسی گفته می‌شود که بر تلاش و فعالیت خود در کسب روزی حلال قناعت نموده و به خاطر طمع از کسب حلال به ارتزاق حرام تجاوز نمی‌کند^(۱) یعنی به روزی حلال خدا قانع است و علاوه بر آن هیچ گاه دست سؤال و گدایی به سوی دیگران بلند ننموده و محتاج این و آن نیز نمی‌باشد.

واژه تمدن

اهل لغت واژه تمدن را به خوی شهرنشینی به خود گرفتن یا اخلاق صحیح اجتماعی را رعایت کردن معنی نموده‌اند. دین مقدس اسلام نیز در صدها روایت انسانها را برای رسیدن به مدینه فاضله دعوت نموده و آنها را به اخلاق خوب داشتن و رعایت آداب اجتماعی و انسانی فرا خوانده است.

اما دشمنان همواره کوشیده‌اند تا معنای واژه تمدن را وارونه جلوه دهند و از این رو تا توانسته‌اند بی‌بند و باری، شهوت‌رانی و آزادی‌های حیوانی خود را به عنوان تمدن به جوامع اسلامی تزریق کرده‌اند.

خیلی‌ها شاید فکر کنند تمدن، تنها در لباس زیبا پوشیدن، ظاهری آراسته داشتن و یا کسب مدارک تحصیلی و بلد بودن اصطلاحات علمی یا چند واژه خارجی است.

در حالی که تمدن حقیقی، داشتن اخلاق نیکو و پاک شدن از صفات ناپسند و رذائل اخلاقی می‌باشد که امروزه مورد غفلت اکثر انسانها واقع شده است.

۱ - قال النبی ﷺ: «إِذَا كَانَ عِنْدَكَ مَا يَكْفِيكَ فَلَا تَطْلُبْ مَا يُطْعِمُكَ» نهج الفصاحة صفحه ۴۴ حدیث

پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در این رابطه فرموده‌اند: «كَمْ مِنْ عَاقِلٍ وَهُوَ حَقِيرٌ عِنْدَ النَّاسِ ذَمِيمٌ الْمَنْظَرُ يَنْجُو غَدَاً وَكَمْ مِنْ ظَرِيفِ اللِّسَانِ جَمِيلِ الْمَنْظَرِ عَظِيمِ الشَّأْنِ هَالِكٌ غَدَاً فِي الْقِيَامَةِ»^(۱) چه بسا انسان عاقل و فرهیخته‌ای که به جهت نداشتن چهره‌ای زیبا در نزد مردم حقیر و کوچک است ولی نجات و سعادت آینده از اوست و چه بسا انسان خوش‌زبان زیبارویی که مورد احترام مردم واقع می‌شود ولی در قیامت هلاک‌شدنی است.

واژه صدقه

اکثر مردم فکر می‌کنند صدقه تنها به معنای کمک مالی نمودن به فقیر و درمانده است در حالی که نزد ائمه اطهار عليهم السلام هر کار نیک و شایسته‌ای که از روی صداقت قلبی انسان صورت گیرد به نوعی صدقه محسوب می‌شود. به عنوان مثال در روایات، نیکی کردن به همسر، تعلیم علم و دانش به دیگران، دفع بدی از دیگران، راستگویی و صداقت زبان، گفتار نیک، اصلاح بین دو نفر، لبخند به لب داشتن، امر به معروف و نهی از منکر و حل مشکلات مردم، صدقه محسوب می‌شود. همچنین ائمه عليهم السلام فرموده‌اند: کسی که راه گم‌کرده‌ای را راهنمایی کند یا حتی سنگ و خار و استخوان از راه مردم بردارد این کارها برایش صدقه است و قرض دادن یا اطعام کردن مهمان از روی محبت نیز نوعی صدقه است.^(۲)

۱ - نهج الفصاحة صفحه ۲۲۶ حدیث ۲۱۸۵.

۲ - روایات فراوانی در این زمینه نقل شده است از جمله پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ در موقعیت‌های مختلف فرموده‌اند: «مَا مِنْ صَدَقَةٍ أَحَبُّ إِلَى اللَّهِ مِنْ قَوْلِ الْحَقِّ»، «مِنَ الصَّدَقَةِ أَنْ يُعَلَّمَ الرَّجُلَ الْعِلْمَ فَيَعْمَلَ بِهِ وَ يُعَلِّمَهُ»، «نَفَقَةُ الرَّجُلِ عَلَى أَهْلِهِ صَدَقَةٌ»، «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَدَقَةٌ»، «كُلُّ قَرْضٍ صَدَقَةٌ»، «الْكَلِمَةُ الطَّيِّبَةُ صَدَقَةٌ»، «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ صَدَقَةُ اللِّسَانِ»، «أَفْضَلُ الصَّدَقَةِ إِضْلَاحُ ذَاتِ الْبَيْنِ»، «تَبَسُّمُكَ فِي وَجْهِ أَخِيكَ

و در اعمال و اظهار این محبت‌ها، فرقی ندارد که طرف مقابل فقیر و درمانده باشد یا ثروتمند و دارا،^(۱) اگر چه محبت به فقرا و درماندگان ارزش بیشتری دارد ولی به هر حال مواردی که بیان شد به طور کلی صدقه محسوب می‌شود.

واژه تفریح

امروزه در بین مردم، واژه تفریح بیشتر به عنوان سرگرمی و وقت‌گذرانی مطرح شده است، در صورتی که تفریح و سرگرمی دو واژه متفاوت هستند. آنچه مسلم است روح و بدن انسان به صورت طبیعی نیاز به تفریح دارد و تفریح حقیقی که همان استراحت فکر و روح و یا بدن است نیز به جهت انرژی گرفتن و شاداب و با نشاط شدن برای شروع دوباره کارهای علمی و مفید است. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «تفریح کنید و بازی مفید داشته باشید زیرا من از خشکی و خشونت و یکنواختی در دینتان بیزارم.»^(۲)

بنابراین، مشغول شدن به کارهای بی‌فایده همچون دیدن فیلم‌هایی که هیچ فایده آموزشی، اخلاقی یا علمی ندارند، خواندن کتابهایی که هیچ اثر مثبتی در روح و روان و اندیشه انسان نمی‌گذارد، بازی‌هایی که جنبه ورزشی ندارد، گفتگو‌هایی که جز سخنان لغو و بیهوده در آن بیان نشود و هیچ حکمتی نصیب انسان نگردد، شنیدن موسیقی و آهنگها و خلاصه هر کاری که مورد تأیید اسلام نباشد و هیچ اثر مفیدی برای روح یا بدن انسان نداشته باشد، به هیچ عنوان نمی‌تواند تفریحی سالم

⇒ لَكَ صَدَقَةٌ» و... نهج الفصاحه، احادیث ۴۰۰ الی ۴۰۸، ۶۱۵، ۶۴۵، ۷۹۰، ۱۱۹، ۲۱۵۸، ۲۱۷۳.

۲۱۹۶ و...

۱- قال النبی صلی الله علیه و آله: «كُلُّ مَعْرُوفٍ صَنَعْتُهُ إِلَى غَنِيٍّ أَوْ فَقِيرٍ فَهِيَ صَدَقَةٌ»؛ همان صفحه ۴۵۹ حدیث ۲۱۷۲.

۲- قال النبی صلی الله علیه و آله: «الهُوَا وَالْعَبُوءَا فَإِنِّي أَكْرَهُ أَنْ يُرَى فِي دِينِكُمْ غِلَظَةٌ»؛ نهج الفصاحه صفحه ۱۰۵ حدیث

و مناسب برای انسان محسوب شود و خدای تعالی در قرآن کریم یکی از نشانه‌های مؤمنین را دوری از کارهای لغو و بیهوده دانسته و فرموده است: ﴿وَالَّذِينَ هُمْ عَنْ اللَّغْوِ مُعْرِضُونَ﴾^(۱) همچنین انسان نباید تنبلی و تن‌پروری را استراحت و خوشگذرانی بداند، زیرا تنبلی برای یک انسان همچون بُتی است که او را از پیشرفتهای علمی و معنوی باز می‌دارد و ائمه اطهار علیهم‌السلام همواره به ما آموخته‌اند که از خدا بخواهیم که ما را از تنبلی‌ها، وقت‌گذرانی‌ها و مشغول شدن به کارهای بی‌فایده نجات دهد^(۲) و این حقیقت را عملاً به ما بفهماند که یاد خدا بهترین تفریح و تسکین برای روح است. علاوه بر اینها باید بدانیم که کار و تلاش خود باعث نشاط روح است، دیدار اولیاء خدا و انسانهای پاک و شنیدن سخنان حکمت‌آمیز، حیات بخش روح و جان انسان است و همچنین نگاه کردن به پدر و مادر، لبخند برادر مؤمن، نگاه کردن به سبزه و آب جاری نیز برای طراوت روحی انسان بسیار مفید است. در بازی‌ها نیز آنچه از طرف ائمه اطهار علیهم‌السلام به ما سفارش شده، بازیهای مفیدی همچون شنا، اسب‌سواری، و تیراندازی می‌باشد که اینها نیز، تفریحی سالم برای انسان محسوب می‌شود.

واژه نصیحت

خیلی‌ها تصور می‌کنند که نصیحت همچون امر باید از شخص بالاتر به شخص پایین‌تر صورت پذیرد، در حالی که این روش مورد تأیید اهل بیت علیهم‌السلام نمی‌باشد. ائمه اطهار علیهم‌السلام همواره ما را به نصیحت کردن یکدیگر و قبول نصیحت از

۱ - سوره مؤمنون آیه ۴.

۲ - «اللَّهُمَّ أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْكَسَلِ وَالْفَسَلِ... وَالْغَفْلَةِ» دعای ابو حمزه ثمالی، مفاتیح الجنان صفحه ۴۰۱.

«وَلَا تَبْتَلِيَنِي بِالْكَسَلِ...» صحیفه سجادیه، دعای مکارم اخلاق صفحه ۲۱۷.

دیگران دعوت نموده‌اند. ائمه اطهار علیهم‌السلام اصحاب خود را طوری تربیت می‌نمودند که حتی اگر کودکی سخن حکمت‌آمیزی گفت و کلام حقی بر زبانش جاری شد از او بپذیرند و بلکه حتی اگر کافری سخن خوبی گفت آن سخنش را قبول کنند و کاری به شخصیت او نداشته باشند. (۱)

امام جواد علیه‌السلام در خصال مؤمن، نصیحت‌پذیری را یکی از صفات لازم و خصلتهای اساسی شخص با ایمان شمرده و بلکه فرموده‌اند نصیحت‌پذیری باید طوری باشد که هر کسی انسان را نصیحت نمود از او بپذیرد (۲) و لذا لازم نیست نصیحت‌کننده، سنّ مشخص یا موقعیت علمی خاصی داشته باشد.

پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم به طور کلی نصیحت را جان دین و بلکه خود دین بر شمرده‌اند. (۳)

اصلاً واژه نصیحت به معنای خیرخواهی است و هرگاه کسی سخن نیکی به دیگری می‌گوید در واقع برای آن شخص طلب خیر می‌کند. آیا می‌شود خیرخواهی را مختص بزرگترها دانست؟ به همین جهت پیامبر اکرم می‌فرمایند: «رَأْسُ الدِّينِ النَّصِيحَةُ لِلَّهِ وَ لِدِينِهِ وَ لِزُؤْلِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ لِأُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ لِلْمُسْلِمِينَ عَامَّةً» (۴) اساس دین خیرخواهی برای خدا، دین خدا، پیغمبر خدا، کتاب خدا، پیشوایان مسلمین و همه مسلمانان است.

بنابراین افرادی که دچار مریضی روحی کبر و خودخواهی هستند و به خاطر همین رذیله اخلاقی، نصیحت دیگران برایشان خیلی سنگین تمام می‌شود باید

۱ - غرر الحکم صفحه ۴۳۸.

۲ - قال محمد بن علی الجواد علیه‌السلام: «المؤمنُ یحتاجُ إلى ثلاثِ خصالٍ توفیقُ من اللّٰه و واعظَةٌ من نفسه و قبولٌ ممن ینصحُهُ»، منتهی الامال جلد ۲ صفحه ۶۰۰.

۳ - قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «الدینُ نصیحةٌ»، نهج الفصاحة صفحه ۳۳۶ حدیث ۱۶۰۸.

۴ - همان صفحه ۳۴۲ حدیث ۱۶۳۴.

بدانند که نصیحت به معنای خیرخواهی است و اگر کسی آنها را نصیحت کند نمی‌خواهد به آنها اظهار فضل و بزرگی کند، بلکه نصیحت، خیر و لطف و اظهار محبتی در حق آنهاست و لذا این افراد باید خود را از ذائل اخلاقی پاک نموده تا نصیحت دیگران را به راحتی قبول نمایند و به پیروی از ائمه علیهم‌السلام تشنه سخن حق و حکمت‌آمیز باشند و کاری نداشته باشند که این سخن از کجا آمده است. (۱)

واژه حکمت

یکی از واژه‌های تحریف شده در زمان ما، واژه حکمت است. حکمت طبق تصریح علما و دانشمندان، علمی است که در آن از حقایق اشیاء بحث می‌شود. (۲) حکمت شناخت حقیقت اشیاء با تکیه بر وحی و سخنان انبیاء و ائمه اطهار علیهم‌السلام است. حکمت از جانب خداست. (۳) و خدا با حکمت قلوب مرده را زنده می‌کند

- ۱ - قال النبی صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم: «الحکمة ضالة المؤمن يأخذها ممن سمعها ولا تُبالي في أي وغاء خرجت»؛ نهج الفصاحة صفحه ۲۹۶ حدیث ۱۴۱۲.
- ۲ - لغت نامه دهخدا ذیل واژه حکمت.
- ۳ - در سوره بقره آیه ۱۲۹ می‌فرماید: «رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَيُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُزَكِّيهِمْ إِنَّكَ أَنْتَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ».
- در سوره بقره آیه ۱۵۱ می‌فرماید: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُوا عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَيُعَلِّمُكُم مَّا لَمْ تَكُونُوا تَعْلَمُونَ».
- در سوره بقره آیه ۲۵۱ می‌فرماید: «فَهَزَمُوهُمْ بِإِذْنِ اللَّهِ وَقَتَلَ دَاوُدُ جَالُوتَ وَاتَاهُ اللَّهُ الْمُلْكَ وَالْحِكْمَةَ وَعَلَّمَهُ مِمَّا يَشَاءُ وَلَوْلَا دَفْعُ اللَّهِ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَلَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَى الْعَالَمِينَ».
- در سوره بقره آیه ۲۶۹ می‌فرماید: «يُؤْتِي الْحِكْمَةَ مَنْ يَشَاءُ وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا وَمَا يَذَّكَّرُ إِلَّا أُولُو الْأَلْبَابِ».
- در سوره آل عمران آیه ۴۸ می‌فرماید: «وَيُعَلِّمُهُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ وَالتَّوْرَاتِ وَالْإِنْجِيلَ».

همان طور که زمین را به باران آسمان احیاء می‌کند. (۱) حکمت خداشناسی و خوف از خداست، (۲) حکمت هدایتگر انسان و نگهدارنده او از خطرات گمراهی است. (۳) معدن حکمت ائمه اطهار علیهم‌السلام هستند و هر سخنی که غیر از ناحیه اهل بیت بوده و در ردیف فرمایشات آن بزرگواران نباشد حکمت نیست. (۴) اما آنچه باعث تأسف

⇒ در سوره آل عمران آیه ۱۶۴ می‌فرماید: «لَقَدْ مَنَّ اللَّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ إِذْ بَعَثَ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

در سوره نساء آیه ۵۴ می‌فرماید: «أَمْ يَحْسُدُونَ النَّاسَ عَلَى مَا آتَاهُمُ اللَّهُ مِنْ فَضْلِهِ فَقَدْ آتَيْنَا آلَ إِبْرَاهِيمَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ آتَيْنَاهُمْ مُلْكًا عَظِيمًا».

در سوره نساء آیه ۱۱۳ می‌فرماید: «وَلَوْ لَا فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ وَ رَحْمَتُهُ لَهَمَّتْ طَائِفَةٌ مِنْهُمْ أَنْ يُضْلُوكَ وَ مَا يُضْلُونَ إِلَّا أَنْفُسَهُمْ وَ مَا يَضُرُّونَكَ مِنْ شَيْءٍ وَ أَنْزَلَ اللَّهُ عَلَيْكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ عَلَّمَكَ مَا لَمْ تَكُنْ تَعْلَمُ وَ كَانَ فَضْلُ اللَّهِ عَلَيْكَ عَظِيمًا».

در سوره مائده آیه ۱۱۰ می‌فرماید: «إِذْ قَالَ اللَّهُ يَا عِيسَى ابْنَ مَرْيَمَ اذْكُرْ نِعْمَتِي عَلَيْكَ وَ عَلَى وَالِدَتِكَ إِذْ أَيَّدْتُكَ بِرُوحِ الْقُدُسِ تُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا وَ إِذْ عَلَّمْتُكَ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ التَّوْرَةَ وَ الْإِنْجِيلَ».

در سوره اسراء آیه ۳۹ می‌فرماید: «ذَلِكَ مِمَّا أَوْحَى إِلَيْكَ رَبُّكَ مِنَ الْحِكْمَةِ وَ لَا تَجْعَلْ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتُنْتَلَى فِي جَهَنَّمَ مَلُومًا مَدْحُورًا».

در سوره لقمان آیه ۱۲ می‌فرماید: «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ أَنْ اشْكُرْ لِلَّهِ وَ مَنْ يَشْكُرْ فَإِنَّمَا يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَ مَنْ كَفَرَ فَإِنَّ اللَّهَ غَنِيٌّ حَمِيدٌ».

در سوره ص آیه ۲۰ می‌فرماید: «وَ شَدَدْنَا مُلْكَهُ وَ آتَيْنَاهُ الْحِكْمَةَ وَ فَضَّلَ الْخِطَابِ».

در سوره جمعه آیه ۲ می‌فرماید: «هُوَ الَّذِي بَعَثَ فِي الْأُمِّيِّينَ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِهِ وَ يُزَكِّيهِمْ وَ يُعَلِّمُهُمُ الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ إِنْ كَانُوا مِنْ قَبْلُ لَفِي ضَلَالٍ مُبِينٍ».

۱ - قال النبي صلى الله عليه وآله: «إِنَّ اللَّهَ يُحْيِي الْقُلُوبَ الْمَيِّتَةَ بِنُورِ الْحِكْمَةِ كَمَا يُحْيِي الْأَرْضَ بِوَابِلِ السَّمَاءِ» نهج الفصاحه صفحه ۱۶۳ حدیث ۸۰۵.

۲ - همان صفحه ۳۴۲ حدیث ۱۶۳۱ و ۱۶۳۲.

۳ - همان صفحه ۵۴۳ حدیث ۲۶۲۴.

۴ - قال علی بن محمد الهادی عليه السلام فی زیارة الجامعه: «السَّلَامُ عَلَى مَحَالِّ مَعْرِفَةِ اللَّهِ وَ مَسَاكِينِ بَرَكَاتِهِ اللَّهُ وَ مَغَادِينِ حِكْمَةِ اللَّهِ...» مفاتیح الجنان صفحه ۱۰۶۰، بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۲۷.

است و ما در بحث فلسفه و تصوّف به آن اشاره نمودیم این است که اکثراً فلسفه و حکمت را یک چیز می‌دانند و حتّی نام فلسفه را حکمت می‌گذارند. در حالی که فلسفه حکمت نیست و نامگذاری فلسفه به این نام صحیح نیست. البتّه شاید برخی از روی مسامحه و یا از باب قرابت معنای ظاهری این دو واژه، از فلسفه نیز با عنوان حکمت نام می‌برند، امّا آنچه صحیح است این است که انسان حتّی از روی مسامحه یا قرابت معنوی نیز نباید نام فلسفه را حکمت بگذارد. زیرا اگر چه از نظر معنای ظاهری فلسفه و حکمت هر دو وسیله شناخت حقیقت اشیاء هستند امّا حکمت متکّی به وحی است و فلسفه متکّی به افکار بشری می‌باشد.

فلسفه لغتی یونانی و مصدر جعلی کلمه «فیلسوفیا» است. کلمه فیلسوفیا مرکب از دو کلمه «فیلو» و «سوفیا» است. فیلو به معنی دوستداری و سوفیا به معنی دانایی است. پس کلمه فیلسوفیا به معنی دوستداری دانایی است و افلاطون، سقراط را «فیلسوفس» یعنی دوستدار دانایی معرفی می‌کند. بنابراین فلسفه مصدر جعلی عربی به معنی فیلسوفیگری می‌باشد. فلسفه در اصطلاح شایع مسلمین نام یک فن خاص و دانش خاص نیست بلکه همه دانشهای فکری را در مقابل دانشهای نقلی، تحت عنوان کلی فلسفه نام نهاده‌اند و هر گاه که می‌خواستند تقسیم ارسطویی را درباره علوم بیان کنند کلمه فلسفه یا کلمه حکمت را به کار می‌بردند. آنگاه فلسفه را به دو بخش نظری و عملی تقسیم نمودند که خود فلسفه نظری به سه بخش تقسیم می‌شود: (۱) الهیات یا فلسفه علّی (۲) ریاضیات یا فلسفه و سطّی (۳) طبیعیات یا فلسفه سُفلی.

فلسفه عملی نیز به نوبه خود تقسیم می‌شود به علم اخلاق، علم تدبیر منزل و علم سیاست مدرن. و فیلسوف کامل به کسی می‌گویند که جامع همه این علوم باشد.

بخشی از فلسفه که در میان بخشهای متعدد فلسفه، امتیاز خاصی دارد با

عنوان فلسفه حقیقی و یا نامهای، فلسفه اولی، فلسفه علیا، علم اعلی، علم کلی، الهیات و مابعد الطبیعه (متافیزیک) خوانده می‌شود که به عقیده قدما این بخش نسبت به سایر بخش‌ها برهانی‌تر و یقینی‌تر بوده و بر سایر علوم حکومت دارد و این همان فلسفه مصطلح امروزی است.

به هر حال لغت فلسفه به طور کلی لغتی عام است و در عرف هر گروهی اصطلاح خاصی دارد و اگر منظور از تعریف فلسفه، فلسفه مصطلح امروزی باشد این کلمه اسم جنس است برای همه علوم غیر نقلی و نام علم خاصی نیست که بتوان برای آن تعریف مخصوصی داشت و در مجموع دانشی زاینده از افکار بشری است و به همین جهت دارای اختلافات فراوان کلی و جزئی است. به طوری که ما در میان فلاسفه شاهد ایسم‌ها و روش‌های مختلف فکری هستیم. عده‌ای با عنوان اشراقی و عده‌ای با عنوان مشائی شهرت یافته‌اند که بنا بر مشهور افلاطون سرسلسله اشراقیون و ارسطو سرسلسله مشائیون به شمار می‌رود.^(۱) که پس از اسلام نیز این دو مکتب فکری ادامه یافت که برخی از فلاسفه مسلمان^(۲) روش اشراقی و برخی دیگر روش مشائی را پیش گرفته‌اند. علاوه بر آن روشهای فکری دیگری نیز وجود دارد که با روش اشراقی و مشائی مغایرت دارند که از جمله روشهای قابل توجه که از ناحیه فلاسفه مسلمان شکل گرفته است می‌توان به دو روش عرفانی و کلامی اشاره نمود که با عنوان روش سلوکی عرفانی و روش استدلالی کلامی از آن دو یاد می‌شود. روش کلامی نیز به نوبه خود به سه روش

۱ - البته در این که به ارسطو و پیروانش «مشائین» می‌گفته‌اند و این تعبیر در دوره اسلامی نیز ادامه داشته است نمی‌توان تردید کرد ولی آنچه مورد تردید است «اشراقی» خواندن افلاطون است.

۲ - در اینجا اگر ما از تعبیر «فلاسفه مسلمان» به جای «فلاسفه اسلامی» استفاده نمودیم به جهت این است که ما نسبت دادن فلسفه را به اسلام، مجازی می‌دانیم، اما قطعاً مسلمانانی که دنبال فلسفه رفته‌اند زیاد هستند و لذا می‌توان از تعبیر «فلاسفه مسلمان» استفاده نمود.

منشعب شده است: (۱) روش کلامی اشعری (۲) روش کلامی معتزلی (۳) روش کلامی شیعی و پس از آن صدر المتألهین شیرازی روشی با عنوان حکمت متعالیه را بنیان می‌گذارد که در حقیقت این کار تلاقی چهار جریان فکری قبل در جریانی واحد است. ولی به هر حال اختلافات فکری زیاد است و فارابی کتابی با عنوان «الجمع بین رأیی الحکیمین» نوشته و مسائل اختلافی ارسطو و افلاطون را مطرح نموده و سعی کرده به نحوی اختلافات فکری آنها را از بین ببرد و فلاسفه مسلمان نیز دارای مشربهای مختلف فکری بوده و این اختلافات قابل انکار نمی‌باشد.

بنابراین استفاده واژه «حکمت» به جای فلسفه و «حکیم» به جای «فیلسوف» یکی از تحریفات واژه‌ای است که هم اکنون نیز این اختلاط معنا در میان حوزویان و دانشگاهیان رایج است و بر این اساس حکمت را به حکمت استدلالی، حکمت ذوقی، حکمت تجربی و حکمت جدلی تقسیم نموده‌اند، در حالی که حکمت تنها قرآن کریم و سخنان پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله و ائمه معصومین علیهم السلام است که آن بزرگواران هر چه فرموده‌اند وحی است و کوچکترین مطلبی از روی خواسته‌های نفسانی از آن بزرگواران صادر نگردیده است و حتی یک اختلاف و تناقص کوچک در قرآن و عترت دیده نمی‌شود و به همین جهت باید هر مطلبی که در معارف و حقایق و شناخت حقیقت اشیاء از سوی عرفا، فلاسفه، اهل ذوق و دانشمندان مسلمان و غیرمسلمان به ما می‌رسد ابتدا با سخنان خدای تعالی و معصومین علیهم السلام تطبیق دهیم که اگر با آنها مطابقت کرد بپذیریم و اگر تطبیق نکرد باید با آنها با تردید روبرو شد و بلکه مردود دانست. و صراط مستقیم نیز همین است که انسان «حکمت الهی» را از «فلسفه بشری» کاملاً جدا بداند و معتقد باشد که حکمت آن چیزی است که باید از ناحیه خدا به قلب انسان جاری شود. (۱)

۱ - قال الصادق علیه السلام: «مَنْ أَحَبَّنَا أَهْلَ الْبَيْتِ وَ حَقَّقَ حُبَّنَا فِي قَلْبِهِ جَرَتْ بِنَائِبِ الْحِكْمَةِ عَلَي لِسَانِهِ وَ جُدَّدَ

واژه روحانی

لفظ روح در لغت همواره در مقابل بدن قرار دارد و واژه روحانی در اصطلاح امروز به مبلغین و مروجین احکام الهی تلقی می‌گردد. مکاتب و مذاهب مختلف جهان هر یک با عنوان خاص از شخص روحانی به عنوان مبلغ و مروج مسائل روحی و مذهبی خود یاد می‌کنند. به عنوان مثال نام رهبران روحانی مسیحیت که یکی از مذاهب بزرگ جهان است، اسقف، پاپ، کشیش و کاردینال است.

بسیاری از مردم به اشتباه گمان می‌کنند که وظیفه یک طلبه و روحانی تنها بیان مسائل احکام و خواندن خطبه عقد و یا اجرای مراسم دفن اموات و امثال آن می‌باشد و متأسفانه این تفکر غلط هم از طریق برخی که این لباس مقدس را به تن کرده و از حقیقت بی‌خبرند و هم از طریق رسانه‌ها و برخی فیلم‌ها که خیلی ضعیف و سست تولید و پخش می‌شوند، ترویج می‌گردد.

در حالی که روحانیت به معنای حقیقی، برترین و مقدس‌ترین شغل‌ها می‌باشد، زیرا همان طور که از واژه روحانی پیداست، وظیفه اصلی یک روحانی، طبابت امراض روحی مردم و تزکیه نفوس و ترویج حقایق معنوی و الهی است. روحانیت، شریف‌ترین و با فضیلت‌ترین طبقه از طبقات اجتماع است، زیرا سر و کار تمام اصناف و طبقات مردم با بدن و مسائل مادی انسانهاست و خدمت آنها، در حقیقت خدمت به بدن و جهات حیوانی مردم است ولی جامعه روحانیت سر و کارش با روح ابدی انسانها و مسائل روانی و اخلاقی است و فضیلت و برتری آنها به جهت بالا بردن سطح فکری و رشد اندیشه‌ها می‌باشد. بنابراین یک روحانی باید روانشناسی حاذق و جامعه‌شناسی کامل باشد و با تمام امراض و بیماری‌های

روحی و نحوه درمان آنها کاملاً آشنا و مسلط بوده و وجودش مایه آرامش و تسکین روحی مردم و باعث القائات مثبت روانی باشد.

واژه آزادی

واژه آزادی در وجوه و معانی متفاوتی به کار گرفته می‌شود از جمله وجوه فلسفی، قانونی، سیاسی و اخلاقی. از نظر فلسفی به معنای «اختیار» در مقابل «جبر» است. از لحاظ سیاسی، به معنای امکانات فرد از لحاظ حقوق مدنی، اجتماعی و سیاسی در مقابل قدرت و جامعه می‌باشد. از جهت حقوقی و قانونی نیز یکی از حقوق اساسی فرد دانسته شده و ضمانت‌های اجرایی آن مورد توجه قرار می‌گیرد و از نظر اخلاقی به معنای رهایی از قید و بندهای دنیایی و جدا شدن از هوی و هوس است.

دین مقدس اسلام آزادگی و آزاده بودن برای یک انسان را رهایی از اسارت نفس و پرواز در هوای معبود می‌داند تا آنجا که آدمی به هیچ وجه در زندان خواسته‌های نفسانی خویش محبوس نگردد و بر مبنای خلقت و فطرت خود، علاوه بر اینکه از خواهش‌های درونی خویش صرف‌نظر می‌کند، اسیر خواسته‌های شیطانی دیگران نیز نگردد.

به همین جهت بر مبنای تفکر دینی، تمام وجوه آزادی از قبیل، آزادی حقوقی و سیاسی و فلسفی به وجه اخلاقی بر می‌گردد به این معنا که انسان در تمام جوانب زندگی از خودمحوری پرهیز نموده و خدامحوری را برای خویش بپذیرد و با این توضیح روشن است که در آزادی فلسفی، دین ما اختیار تام را برای مخلوق نپذیرفته و بلکه امری بین جبر و تفویض را قبول نموده است که توضیح این مطلب در کتب

اعتقادی مطرح شده است.^(۱)

همچنین در اشکال مختلف آزادی حقوقی همچون آزادی عقیده و فکر و اندیشه، آزادی بیان، آزادی تشکیلات اجتماعی و شرکت در آنها، آزادی قلم و مطبوعات و در آزادی سیاسی همچون آزادی انتخاب و حق رأی، آزادی تشکّل‌ها و احزاب و آزادی سخن و امثال آن نیز انسان تا جایی آزاد است که از تفکر و اندیشه اسلامی و الهی خویش تجاوز نکند و از صراط مستقیم خارج نگردد. لذا دین مقدّس اسلام به هیچ وجه آزادی به صورت مطلق را نپذیرفته است و تعریف آزادی مطلق، به معنای بی‌بند و باری و شهوترانی و امثال آن، همواره از طرف دشمنان دین مطرح شده است و البته این تفکر در بخش فلسفه سیاسی مورد توجه بیشتری قرار گرفته و در بین غربی‌ها خصوصاً در گونه‌های مختلف لیبرالیسم، آزادی سیاسی یکی از مهم‌ترین مؤلفه‌ها و شاخصه‌ها به شمار می‌آید.^(۲)

واژه سیاست

سیاست، همان درایت اداره امور اجتماع به نحو شایسته و عادلانه است تا جایی که کوچکترین حقی پایمال نگردد. به طوری که مولای متقیان حضرت

۱ - در حوزه تفکر اسلامی در وجه فلسفی و کلامی، برای اولین بار، بحث آزادی در قالب دو اصطلاح اختیار و اراده، توسط معتزله مطرح شد. معتزله در برابر اشاعره با تأکید بر عقل‌گرایی و اختیار، به استقلال انسان در فاعلیت و منشأ اثر بودن و در نتیجه «تفویض» باور داشتند. اما در صراط مستقیم اهل بیت علیهم‌السلام و مکتب تشیع، اگر چه اصل اختیار پذیرفته شده است ولی هرگز اختیار به صورت تفویض و واگذاری که نوعی سلب اختیار از ذات حق و نوعی استقلال در فاعلیت برای انسان است و طبعاً ملازم با شرک است تفسیر نشده و بلکه در مکتب اهل بیت علیهم‌السلام امری بین جبر و تفویض پذیرفته شده است.

۲ - از مهم‌ترین نظریه پردازان آزادی در فلسفه سیاسی غرب می‌توان از «جان استوارت میل» نام برد.

علی علیه السلام فرموده‌اند: «خیر السیاسات العدل»^(۱) بهترین سیاست‌ها، عدالت است. اما در دنیای امروز خیلی‌ها فکر می‌کنند سیاست به معنای مکر، دروغ، حيله، پایمال نمودن حقوق دیگران، ظلم و ستم و بی‌عدالتی است و اگر این معنا را در لفظ بیان نکنند قطعاً در عمل، سیاست را اینگونه تعریف می‌کنند و با این تعریف در ذهن سایر مردم، شعار استعماری جدایی دین از سیاست را القاء می‌کنند. اما حقیقت این است که وقتی سیاست به معنای اجرای عدالت باشد دیگر جزء دین است و هیچ‌گاه نمی‌توان پذیرفت که دین از سیاست جدا باشد. حتی امام هادی علیه السلام، ائمه اطهار علیهم السلام را سیاستمدارترین مردم معرفی می‌کند^(۲) و حضرت علی علیه السلام نیز به مالک اشتر دستور می‌دهد که اگر خواستی برای برخی از استانهای مملکت مصر حاکمی از میان مردم انتخاب کنی، آن کسی که اهل ورع، تقوا، علم و سیاست باشد را انتخاب کن.^(۳) بنابراین سیاست به معنی زیرکی در مکر و حيله، حفظ جاه و مقام و موقعیت، ناعدالتی و امثال آن نیست بلکه به معنای تدبیر نیکو و ذکاوت و حُسن تصمیم‌گیری در اداره مملکت به صورت عادلانه است و به همین جهت سیاست در متن دین بوده و از آن جدا نمی‌باشد.

مسائل خرافی

یکی از مسائلی که دشمنان به وسیله آن همیشه مردم دنیا را از دین و پیروی از آن باز داشته این بوده که بعضی از عاداتها و بدعتهای خرافی را در دین وارد کرده و

۱ - عوامل پیشرفت صفحه ۱۳۰ به نقل از غرر الحکم و بحار الانوار جلد ۲۵ صفحه ۱۶۹ (توصیف رهبر با لفظ عالم بالسیاسة).

۲ - قال علی بن محمد الهادی علیه السلام فی زیارة الجامعة: «وَسَاسَةُ الْعِبَادِ» بحار الانوار جلد ۹۹ صفحه ۱۲۸.

۳ - قال علی علیه السلام: «فَاصْطَفِ لَوْلَايَةِ أَعْمَالِكِ أَهْلَ الْوَرَعِ وَالْعِلْمِ وَالسِّيَاسَةِ»، بحار الانوار جلد ۷۷ صفحه

متدینین را به آنها پایبند نموده و مردم را از میزان واقعی منحرف نموده‌اند. استعمارگران از این طرح برای ریشه‌کن کردن اسلام و برای رکود فکری مسلمانان و از بین بردن دقت در کارها و عادت دادن مردم مسلمانان به تنبلی و انحراف آنان از ضراط مستقیم استفاده کرده‌اند.

اگر سر تا سر قرآن و کتب صحیح اسلامی را دقت کنیم کوچک‌ترین مطلبی که جنبه خرافی داشته باشد وجود ندارد.

اسلام با سحر و جادو مخالف بوده و آن را تحریم کرده است. به علم نجوم و قیافه‌شناسی بدبین است و آن را صد درصد حقیقی نمی‌داند و برای کف‌شناسی و سرکتاب و رمل و جفر و هر چیزی که بخواهد مردم را از فکر کردن و تعقل باز دارد ارزش قائل نشده و اکثر آن علوم را تحریم کرده است.

حتی جمعی که استخاره اصطلاحی را در هر کاری وسیله راه‌شناسی خود می‌دانند و به آن صورت خرافی داده‌اند از ضراط مستقیم اسلامی خارج دانسته است.

استخاره تا چه حد صحیح است؟

در اینجا توضیح این مطلب لازم است که بگوئیم: استخاره به معنی طلب خیر کردن از خدا است.

اگر در بعضی از روایات می‌بینید که فرموده‌اند در هر کاری استخاره کنید منظور این است که هر کاری را که می‌خواهید بکنید، برای آن کار از خدا طلب خیر کنید.

و البته کلمه استخاره در این روایات به معنی لغوی آن است، نه به معنی

اصطلاحی اش. (۱)

و اما استخاره در روایات دیگری که به معنی اصطلاحی دستور داده شده بدون تردید منظور بعد از فکر کردن و مشورت نمودن است.

یعنی اگر در کاری نتوانستی تصمیم بگیری، سر دو راهی معطل نشو، اول فکر بیشتری کن، هر دو طرف قضیه را با شرع و قوانین اسلام مقایسه کن، هر کدام ترجیح دارد و از نظر اسلام لازم‌تر و یا بهتر است آن را انتخاب کن، اگر باز هم مردد بودی مشورت کن، زیرا خدای تعالی در قرآن فرموده: «مؤمنین مسایلی را که می‌خواهند انجام دهند، اول در بین خود آن را به شور می‌گذارند»^(۲)، اگر از مشورت هم چیزی دستگیرت نشد، دیگر سر دو راهی، خودت را معطل نکن، وقتت را ضایع نکن، در حال تردید خود را قرار مده، استخاره کن، یا قرعه بکش و یا با قرآن تفأل بزن که در این صورت و با این شرایط مثل این است که با خدا مشورت کرده‌ای.^(۳)

بعضی گمان می‌کنند که می‌توانند برای تعیین آینده و یا اطلاع از غیب استخاره کنند، که این فکر کاملاً اشتباه و باطل است، بعضی می‌گویند استخاره در بعضی اوقات خوب است و در برخی ساعتها خوب نیست که این‌ها نیز مبنای صحیحی ندارد.

یا جمعی می‌گویند: درست است که فلان امر، خیر و خوب است و ترکش هم بد است ولی می‌خواهند خود را مقدّس‌تر از آنچه اسلام خواسته معرفی کنند، می‌گویند: تا استخاره نکنیم، خدا اجازه ندهد این کار را نخواهیم کرد! و می‌گویند: استخاره هم باید حتماً با قرآن باشد!

۱ - بحارالانوار جلد ۷۶ صفحه ۲۳۵.

۲ - سوره شوری آیه ۳۸.

۳ - بحارالانوار جلد ۹۱ صفحه ۲۲۳.

قصه هم نقل می‌کنند که شخصی در طبقه دوم بود، استخاره کرد که از این در خارج شود، بد آمد، اما برای اینکه خود را از ایوان پرت کند خوب آمد، وقتی به زمین خورد پایش شکست و برای همیشه پا شکسته بود، روزی در میان سنی‌ها قرار گرفت، کاری کرده بود که می‌خواستند او را بکشند ولی به خاطر آنکه او شبیه به عثمان راه می‌رفت از کشتنش صرف‌نظر کردند و فلسفه خوب آمدن استخاره را فهمید!

آیا این افکار غلط و این اعتقادات شیطانی جز از ناحیه استعمارگران صادر می‌شود؟

آیا کسانی که یک قرآن کوچک در بغل گذاشته و در هر کار کلی و جزئی بدون فکر قبلی و برای هر چیز استخاره می‌کنند جز این است که دیگر فکرشان از فعالیت می‌افتد و رکود فکری پیدا می‌کنند که طبعاً آن خواسته استعمار است.

آیا اگر ممکن بود خدا با یک یا چند دانه که شما از تسبیحتان می‌گیرید و می‌شمارید همه حقایق پشت پرده و احکام واقعی اسلام را در اختیارتان بگذارد دیگر لازم بود قرآن نازل کند و پیامبری مبعوث نماید؟! بله، شاید این مقدار که یک نفر از جانب خدا بیاید و آداب استخاره را تعلیم دهد لازم بود!

اصلاً اگر استخاره، کوچکترین عنوانی در ردیف احکام اسلامی داشت، آیا لازم نبود لااقل یک سطر در رساله مراجع برایش آدابی بنویسند؟

آیا اگر استخاره به این اهمیتی که بعضی از مردم امروز فکر می‌کنند بود، نمی‌بایست روایاتی در این زمینه نقل شده باشد، که فلان شخص از اصحاب پیغمبر صلی الله علیه و آله و یا از اصحاب یکی از ائمه علیهم السلام خدمت آن حضرت رسیده و استخاره خواست و آن حضرت برایش استخاره کردند و سرنوشتش را تعیین نمودند؟

متأسفانه برخی از مقدسین عادت کردند برای هر کاری، حتی کارهای جزئی

خود استخاره کنند به طوری که رکود فکری پیدا کرده و از تفکر و تعقل باز مانده‌اند. استعمار خواسته است با این برنامه‌ها چه به صورت افراطی در آوردن دستوری از اسلام مثل استخاره و چه به وسیلهٔ به وجود آوردن بعضی از مسائل و نسبت دادن آنها به اسلام مثل سرکتاب و رمل و احضار ارواح و تسخیر جن و غیره مردم مسلمان را از به کار انداختن فکر و عقل باز دارد و تمام اتکاء آنها را به این موضوعات بی‌اساس و یا تا این حد افراطی قرار دهد.

مسلمانان اگر پیرو قرآن باشند باید بدانند خدای تعالی در دهها موضع از قرآن مردم را به تعقل و تفکر یعنی فکر کردن و عقل را به کار انداختن وادار کرده و نگذاشته رکود فکری برای مسلمانان به وجود بیاید. (۱)

رجوع به فالگیرها

امروزه یکی از معضلاتی که مخصوصاً در بین زنان رواج یافته است مسأله فال، چهره‌بینی و چهره‌خوانی، طالع‌بینی و امثال آن است که به هیچ عنوان مورد تأیید دین مقدس اسلام نمی‌باشد و از عقل سلیم انسانی به دور است.

به نظر من دور افتادن ما از مکتب و سیرهٔ اهل بیت علیهم‌السلام و عدم انس و اعتقاد حقیقی با خاندان عصمت و طهارت علیهم‌السلام باعث می‌شود که انسان در گرفتاری‌ها و مشکلات زندگی به دام صیادان دروغین امروزی گرفتار آید. وقتی که کارها بر ما سخت شده و احساس تنهایی و دلتنگی یا افسردگی روحی به ما فشار می‌آورد اگر درب خانهٔ اهل بیت علیهم‌السلام را بلد باشیم و به این باور دست یافته باشیم که تنها خانه‌ای که باب‌الحوائج و راه نجات انسانها از تمام طوفانهای فکری و حوادث دنیایی می‌باشد همین خانهٔ اهل بیت علیهم‌السلام است دیگر هیچ‌گاه به در خانه فالگیرها و رمال‌ها

نخواهیم رفت.

به هر حال این دردی بزرگ برای انسان‌های مسلمان و شیعیان اهل بیت علیهم‌السلام است که با داشتن چنین خاندان بزرگ و کریمی، درب خانه کسانی را به صدا در آورند که جز دروغ و سردرگمی در موهومات، چیز دیگری ندارند. بنابراین باید توجه داشت که یک انسان مسلمان عاقل، هیچ‌گاه نباید به کارهای خرافی و بی‌فایده‌ای همچون فال و طالع‌بینی رو آورد و باید دانست که رجوع به فالگیرها و رمال‌ها و امثال آن حرام است و درآمد کسانی که از این طریق کسب روزی می‌کنند نیز حرام می‌باشد.

رجوع به دعاگرها

یکی دیگر از برنامه‌هایی که مورد تأیید پیشوایان دینی ما نمی‌باشد رجوع به دعاگرهای امروزی است که با اجته در ارتباط بوده و با اوراد و اذکار غیر مأثور و سر کتاب باز کردن و آئینه‌بینی و امثال آن مردم را فریب داده و محلی برای کسب و درآمد خویش به راه انداخته‌اند. (۱)

مردم مسلمان باید آنچنان آگاه، اندیشمند و فهمیده باشند که با مختصر رجوعی به قرآن و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام متوجه صراط مستقیم دین در تمام برنامه‌های زندگی شده و راه صحیح را انتخاب کنند.

آنچه که مورد تأیید خدای تعالی و ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد این است که دعا سلاح مؤمن است، (۲) دعا راه نجات بندگان خداست (۳) و دعا وسیله انس و ارتباط

۱ - رجوع به این افراد، چیز جدیدی نیست و بلکه نقل شده است که گرفتن طلسمات و تعویذات از

رهبانان و کاهنان و جنتیان، طریقه حکما و اطباء یونان هم بوده است. اسفار جلد ۷ صفحه ۱۷۶.

۲ - «الدَّعَا سِلَاحُ الْمُؤْمِنِ»؛ نهج الفصاحه صفحه ۳۳۱ حدیث ۱۵۸۷.

بنده با پروردگار خویش است. (۴) خدای تعالی در قرآن کریم به پیامبر اکرم ﷺ فرموده است: «اگر بندگان من از من سؤال کردند بگو که من به آنها خیلی نزدیکم و هر کس مرا بخواند و دعا کند من او را اجابت می‌کنم» (۵) و در جای دیگر فرموده است: «بخوانید مرا تا اجابت کنم شما را» (۶) همچنین ائمه اطهار ﷺ مکرر ما را سفارش به دعا در محضر پروردگار نموده و بخش عظیمی از معارف الهی که توسط آن بزرگواران به ما رسیده در قالب دعا بیان شده است. همچون صحیفه سجّادیه که پس از قرآن معتبرترین کتاب است و دریایی از معارف اخلاقی و انسانی را شامل می‌شود. به هر حال شیعه‌ای که می‌خواهد کاملاً پیرو اهل بیت ﷺ باشد در هنگام گرفتاری یا باید خود دعا کند و آداب دعا را هم رعایت کند و یا به برادران مؤمن و انسانهای پاک و یا به پدر و مادر خویش بگوید که برایش دعا کنند و این نوع دعا کردن‌ها مورد تأیید اهل بیت ﷺ بوده و در صورتی که مصلحت باشد حتماً مستجاب می‌گردد و لذا دیگر نیازی به رجوع کردن به دعاگر و امثال آن نیست. حضرت علی ﷺ فرمودند: «ادْفَعُوا أَمْوَاجَ الْبَلَاءِ بِالذُّعَا» (۷) امواج بلاها و اوج گرفتاری‌ها را با دعا برطرف کنید.

البته باید توجه داشت که اگر شخصی از روی اخلاص تنها دعاهای مأثور اهل بیت ﷺ در برنامه کاری‌اش باشد و با اجنه و شیاطین مرتبط نباشد و کارهای خرافی و ساختگی و اوراد و اذکار جعلی را تحویل مردم ندهد و فقط به دعاهای اهل بیت ﷺ اکتفا کند رجوع کردن به چنین شخصی اشکال ندارد و به فتوای

۳- همان حدیث ۱۵۸۸.

۴- همان حدیث ۱۵۸۹.

۵- سوره بقره آیه ۱۸۶.

۶- سوره غافر آیه ۶۰.

۷- نهج البلاغه حکمت ۱۳۸.

مراجع اگر انسان پولی به عنوان هدیه به این افراد بدهد جایز است، ولی بهتر این است که انسان خودش یا مؤمنین برای رفع گرفتاریهایش دعا نموده و به این مطلب اعتقاد داشته باشد که اگر صلاح باشد خدا حاجت او را می‌دهد و اگر صلاح نباشد ولو انبیاء برای او دعا کنند حاجتش برآورده نمی‌شود.

دو نکته پیرامون دعا و ذکر

همچنین باید در دعاها و اذکار دو نکته مهم را توجه داشت:

نکته اول: در برخی از دعاها و اذکار که از ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل گردیده روحيات و ظرفیت افراد نیز مدنظر بوده است. به همین جهت تمامی دعاها و اذکار نقل شده جنبه عمومی ندارند و علاوه بر اینکه حکم استحباب ادعیه و اذکار باید توسط مجتهد، ثابت شود، بهتر است توسط یک استاد اخلاق نیز به مناسبت روحیه افراد تجویز گردد. همچنین روایاتی که پیرامون درمان بیماری‌های بدنی و تجویز داروهای گیاهی از ائمه اطهار علیهم‌السلام نقل شده نیز باید توسط پزشک متخصص تجویز گردد، زیرا ائمه اطهار علیهم‌السلام در هنگامی تجویز این داروهای گیاهی مزاج و نوع بیماری طرف مقابل را در نظر می‌گرفتند، به همین دلیل اکنون نیز نمی‌توان همه داروها را برای عموم افراد تجویز نمود.

چندی پیش در مجله‌ای دیدم که نامه‌های خصوصی یکی از اساتید اخلاق را که برای درمان امراض روحی شاگردان خود نوشته بود برای استفاده عموم چاپ نموده بودند، این کار دقیقاً مثل این است که نسخه تجویز شده پزشک برای یک بیمار را برای عموم مردم تجویز نمایم!

چند سال قبل در ماه مبارک رمضان، جوانی به من گفت: در شب قدر من با چند نفر دیگر کتاب مفاتیح الجنان را ختم نمودیم! من به او گفتم؛ این کار دقیقاً مثل

این است که شما وارد داروخانه‌ای بشوید و همه داروها را یک جا بخورید! این بی‌توجهی‌ها همه به خاطر این است که ما حقیقت روح را نشناخته‌ایم و مسائل روحی را خیلی دست کم گرفته‌ایم که در این کتاب بیش از این مجال سخن نیست ولی همین مقدار باید بدانیم که در خواندن دعاها و اذکار نیز همچون سایر ابواب فقه، تخصص و اجتهاد لازم است.

نکته دوّم: مراسم دعاهاى طولانى که مکرّر در بین دعا، روضه و مصیبت و شعر خوانده می‌شود صحیح نمی‌باشد. بلکه همان طور که غذای بدن باید به قدر لازم مصرف شود، غذای روح نیز باید به اندازه باشد به طوری که به جای نشاط روحی، باعث ملامت و کسالت روح انسان نگردد. علاوه بر این بهتر است در بین دعاها، روضه و شعر خوانده نشود و پس از خواندن دعا، نسبت به موقعیت زمانی و مکانی این برنامه‌ها صورت پذیرد. همچنین کلمات و الفاظ دعا به همان تعدادی که در دعا نقل شده تکرار شود و بیشتر از آن تکرار نشود و به هیچ عنوان کلمه یا کلامی به دعاها و اذکار اضافه نگردد.

نذورات صحیح

ضمناً علاوه بر دعا یکی دیگر از برنامه‌هایی که برای رفع گرفتاری‌ها یا امراض مورد تأیید اهل بیت علیهم‌السلام است نذر نمودن است و این سیره اهل بیت علیهم‌السلام است. البته در نذورات باید به چند نکته توجه داشت؛

- (۱) نکته اول اینکه لازم نیست حتماً انسان نذر خود را خیلی سخت یا مقید به کارهای دشوار بکند بلکه باید به اندازه توانایی خود نذر کند و حتی گاهی برخی نذورات ساده که از روی اخلاص و محبت باشد بیشتر اثربخش واقع می‌شود.
- (۲) برخی نذرها اساساً باطل اند: الف) نذرهایی که دیگران برای انسان می‌کنند.

ب) نذری که فایده‌ای در آن نباشد. (مثل شمع نذر کردن برای مکانهایی که روشنایی به مقدار کافی دارند).

ج) نذری که از روی چشم و هم‌چشمی باشد.

د) نذری که شخص در خواب دیده یا دیگری برای وی خواب دیده است.

ه) نذر زن از مال شوهر بدون اذن شوهر

۳) در نذرها اگر صیغه نذر خوانده شده باشد یا به صورت فارسی گفته باشند: «برای خدا بر عهده من است که اگر حاجتم روا شد، فلان کار را انجام دهم»، عمل کردن به نذر واجب است، و باید عیناً به نذر خود عمل نمایند. و در صورتی که این کلام را نگفته باشند عمل کردن به نذر واجب نیست. بنابراین در سایر نذرهایی که مردم انجام می‌دهند و معمولاً صیغه نذر نمی‌خوانند تغییر دادن نوع نذر یا زمان و مکان آن اشکالی ندارد.

۴) چه خوب است مؤمنین، همان‌طور که نذورات مادی فراوانی می‌کنند و به وسیله غذا دادن و امثال آن به خدای مهربان تقرّب می‌جویند، کمی هم نذورات معنوی داشته باشند یا از سرمایه خود برای تبلیغ نام و یاد مقدّس امام زمان (ارواح‌نافداه) استفاده کنند و حتی اگر شده با خرید کتابها و نشریات پیرامون امام عصر (ارواح‌نافداه) و هدیه دادن به اقوام و آشنایان به جای غذا دادن و اطعام، روح تشنه آنها را از خواب غفلت بیدار نموده و به سوی امام زمانشان فراخوانند. قطعاً اجر و اثری که چنین فعالیت‌هایی در پی دارد، با سایر نذورات غیر قابل مقایسه است.

اسپند دود کردن

سوزاندن گیاه و تخم‌مرغ شکستن خرافات و از کارهای شیطانی است. اینکه انسان گیاهی همچون اسپند را دود کند و بگوید بر چشم بد لعنت یا برای دفع چشم

بد تخم مرغ بشکند به هیچ عنوان کار صحیحی نیست. بلکه در این کار معمولاً با سوءظن به اینکه فلانی چشمش شور است، انسان گرفتار غیبت و تهمت می‌شود که گناه غیبت و تهمت از زنا بدتر است.^(۱) و علاوه بر اینها شکستن تخم مرغ اسراف است و لذا نه تنها دفع بلا نمی‌کند بلکه چون گناهی صورت می‌گیرد ممکن است باعث نزول بلا هم باشد. بنابراین انسان نباید به اقوام و یا سایر مردم سوءظن داشته باشد و نسبت بدچشمی به کسی بدهد، البته اگر در فامیل افراد تنگ‌نظری هستند بهتر است از آنها پرهیز نموده و خودش را در مقابل آنها خیلی جلوه ندهد و احساسات و امراض روحی آنها را تحریک نکند و دیگر لازم نیست کارهای خارج از صراط مستقیمی همچون دود کردن گیاه و یا شکستن تخم مرغ را انجام دهد.

البته اسپند دود کردن از جهت استعمال بوی خوش و یا میکروب‌زدایی مانعی ندارد و نوعی معطرکننده محسوب می‌شود ولی خاصیت دفع بلا و امثال آن را ندارد.

چشم زدن

خیلی‌ها سؤال می‌کنند که آیا چشم‌زدن از نظر علمی ممکن است؟ و آیا امکان وقوع آن مورد تأیید اسلام می‌باشد یا خیر؟

در پاسخ باید گفت: امکان وقوع چشم‌زدن هم از نظر علمی ثابت شده است و هم مورد تأیید قرآن و روایات ائمه اطهار علیهم‌السلام می‌باشد. خدای تعالی در قرآن کریم در ماجرای حضرت یوسف آورده است که وقتی فرزندان حضرت یعقوب، عازم دیار مصر شدند یعقوب علیه‌السلام به آنها سفارش نمود که از درهای متعدد، وارد قصر

۱ - بحارالانوار جلد ۷۲ صفحه ۲۲۲، وسائل الشیعه جلد ۱۲ صفحه ۲۸۰ و مستدرک الوسائل جلد ۹

عزیز مصر شوند. زیرا آنها جوانان زیبا و دلربایی بودند و تعدادشان هم زیاد بود و حضرت یعقوب با این کار می‌خواست که آنها زیاد جلب توجه نکنند و چشم نخورند. (۱)

همچنین در روایات فراوانی این مطلب تأیید شده است؛ از جمله پیامبر اکرم ﷺ فرموده‌اند: «نیمی از کسانی که می‌میرند به خاطر چشم بد و پرخوری از دنیا می‌روند.» (۲)

و فرمودند: «اگر چیزی بتواند از تقدیر سبقت بگیرد قطعاً آن چشم بد است!» (۳)

و نیز فرمودند: «چشم بد حق است که شیطان و حسادت و تنگ‌نظری مردم آن را پدید می‌آورند.» (۴) همچنین فرموده‌اند: «چشم بد مرد را به قبر می‌رساند و شتر را به دیگ می‌کشاند!» (۵) و در جای دیگر فرموده‌اند: «نیروی چشم حق است حتی گاهی موجودی را از مکان مرتفع به پایین پرت می‌کند.» (۶) و حضرت علی علیه السلام نیز فرموده‌اند: «چشم بد واقعیت دارد.» (۷) و در یکی از جنگها آن حضرت را چشم زدند و پیامبر اکرم ﷺ آب دهان مبارکشان را به چشمان حضرت علی علیه السلام کشیده و برای ایشان دعا نمودند. البته روایات فراوان دیگری نیز در این زمینه نقل شده است

۱ - ﴿وَقَالَ يَا بَنِيَّ لَا تَدْخُلُوا مِنِّي بَابٍ وَاحِدٍ وَادْخُلُوا مِن أَبْوَابٍ مُتَفَرِّقَةٍ﴾؛ سوره یوسف آیه ۶۷.

۲ - قال النبي ﷺ: «نِصْفُ مَا يَحْفَرُ لِأُمَّتِي مِنَ الْقُبُورِ مِنَ الْعَيْنِ وَالْمِغْدَةِ.» نهج الفصاحه صفحه ۶۳۱ حدیث ۳۱۲۳.

۳ - وقال ﷺ: «لَوْ كَانَ شَيْءٌ سَابِقَ الْقَدَرِ لَسَبَقْتُهُ الْعَيْنُ.» همان صفحه ۴۵۹ حدیث ۲۳۴۳.

۴ - وقال ﷺ: «الْعَيْنُ حَقٌّ يَحْضُرُهَا الشَّيْطَانُ وَحَسَدُ ابْنِ آدَمَ.» همان صفحه ۴۲۹ حدیث ۲۰۲۸.

۵ - وقال ﷺ: «إِنَّ الْعَيْنَ لِيَدْخُلُ الرَّجُلَ الْقَبْرَ وَتَدْخُلُ الْجَمَلَ الْقَدْرُ.» همان صفحه ۱۳۲ حدیث ۶۵۸.

۶ - وقال ﷺ: «إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ تَنْزَلُ الْحَالِقُ.»

۷ - قال علي عليه السلام: «إِنَّ الْعَيْنَ حَقٌّ» نهج البلاغه صفحه ۵۱۸ حکمت ۴۰۰.

که ما به همین مقدار اکتفا نمودیم. اما از نظر علمی نیز امروزه یکی از علوم متداول در کشورهای مترقی دنیا علم مانیه‌تیزم و هیپنوتیزم است که در این علم گفته می‌شود: حس بینایی که وسیله آن چشمها است مهم‌ترین و کامل‌ترین حواس بدن انسان و حیوانات دیگر است. چشم آثار بسیاری دارد که از زمانهای قدیم بشر به نیروی آن پی برده و در موقع معین به خصوص در تداوی روحی و معالجات بیماری‌های روانی از آن استفاده کرده است. علم روز ثابت کرده است که با نیروی چشم می‌توان بعضی حرکات بسیار قوی را متوقف نمود و یا اثراتی در موجودات زنده و بلکه در جمادات گذاشت. این علم می‌گوید: در حس بینایی هر کسی به مقدار ضعیفی از این نیرو وجود دارد که می‌توان با تقویت چشمان این نیرو را تقویت کرد و منظور از تقویت چشمها یک سری تمرین همچون عادت به نگاه تیز مغناطیسی است. این نیرو گاهی به صورت ناخودآگاه و یا لحظه‌ای در برخی افراد تنگ‌نظر و حسود باعث ضایع نمودن مال یا مریض نمودن شخص و یا اثرات نامطبوع دیگر شده است و البته این نیرو می‌تواند اثرات مثبتی هم داشته باشد، زیرا زیاد دیده شده که به این وسیله مریض‌هایی معالجه شده‌اند. به هر حال نیروی چشم از نظر علمی نیز در دنیای امروز ثابت شده و مورد تأیید است.

راه مقابله با چشم بد

اما راه مقابله با چشم بد همان طور که در باب سحر و جادو گفتیم، انس با پروردگار و استقامت در حرکت به سوی خدا و توکل بر ذات مقدس او می‌باشد. (۱) اگر انسان همواره به یاد خدا باشد و خود و خانواده خود را از شر چشم بد و اجنه و شیاطین و بلاهای دنیا و آخرت به خدا بسپارد و به این حقیقت ایمان و اعتقاد

۱ - قال رسول الله ﷺ: «إِسْتَعِيذُوا بِاللَّهِ مِنَ الْعَيْنِ» نهج الفصاحه صفحه ۵۵ حدیث ۲۸۰.

داشته باشد قطعاً از همه خطرات محفوظ و مصون خواهد بود. و آنچه مسلم است ذکر توسل به اهل بیت علیهم‌السلام و به زبان آوردن نام زیبای آن بزرگواران و صلوات بر آنها و مخصوصاً ذکر شریف «یا صاحب الزمان» حرز و نگهدارنده ما از تمام خطرات و بلاها می‌باشد.

علاوه بر آن خواندن برخی از آیات قرآن به عنوان دفع چشم بد بسیار مفید می‌باشد به طوری که امام رضا علیه‌السلام به موردی که چشم زخم شده بود فرمودند: «چشم زخم واقعیت دارد، اگر چشم خوردی، دستهایت را در مقابل صورتت بگیر و بر آن سوره حمد و توحید و ناس و فلق را بخوان، آنگاه دست بر صورت بکش که این کار به اذن خدا نافع است.» (۱)

و در برخی روایات، تلاوت آیه شریفه ﴿وَإِنْ يَكَادُ الَّذِينَ كَفَرُوا لَيُزْلِقُونَكَ بِأَبْصَارِهِمْ لَمَّا سَمِعُوا الذِّكْرَ وَيَقُولُونَ إِنَّهُ لَمَجْنُونٌ * وَمَا هُوَ إِلَّا ذِكْرٌ لِلْعَالَمِينَ﴾ (۲) و گفتن جمله «اللَّهُ مَا شَاءَ اللَّهُ وَ لَا حَوْلَ وَ لَا قُوَّةَ إِلَّا بِاللَّهِ» نیز سفارش شده است. (۳) و از امام رضا علیه‌السلام خواندن آیه‌الکرسی نیز در این زمینه نقل گردیده است. (۴)

همچنین امام صادق علیه‌السلام فرمودند: «هرگاه از چشم زخم و تنگ نظری مردم ترسیدید بگوئید «ما شاء الله لا حول و لا قوّة إلا بالله العظیم» (۵) در واقع این اذکار و آیات قرآن به ما می‌فهماند که همه چیز به دست خداست و اگر انسان به خدا توکل کند از همه خطرات در امان بوده و اگر غفلت کند، بلاها او را محاصره می‌کنند. دعای هشتم صحیفه سجّادیه، دعایی است که در آن حضرت امام

۱ - بحارالانوار جلد ۵۹ صفحه ۸۹.

۲ - سوره قلم آیه ۵۲ - ۵۱.

۳ - همان صفحه ۱۳۳.

۴ - میزان الحکمه حدیث ۲۳.

۵ - بحارالانوار جلد ۶۳ صفحه ۲۶.

سجّاد علیه السلام به ما می‌آموزد از خطراتی که همواره ما را تهدید می‌کند به خدا پناه ببریم و چه زیبا امام سجّاد علیه السلام محصور بودن انسان در میان امواج خطرات و استعاذه به خدای عزیز مهربان را به ما تعلیم داده است. (۱)

بنابراین دعا در درگاه پروردگار خود دفع‌کننده همه بلاهاست. (۲) و لذا امام باقر علیه السلام از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله نقل نموده و فرموده‌اند: «دعا، قضا و بلا را دفع می‌کند و باعث گشایش می‌گردد». آنگاه امام باقر علیه السلام انگشتان دست مبارک را به هم چسبانیده و باز نمودند و با این کار فهماندند که همین طور که انگشتان دستم بسته بود و باز شد دعا قضاء الهی را اگر بسته باشد باز می‌کند و گره از مشکلات می‌گشاید. (۳) علاوه بر آن صدقه نیز یکی از سفارشات مکرر ائمه اطهار علیهم السلام در دفع همه بلاهاست.

بنابراین به غیر از آنچه گفته شد کارهایی دیگری همچون گوسفند جلوی اتومبیل کشتن و خونش را به آن کشیدن و تخم مرغ شکستن و آویزه به گردن انداختن و امثال آن مورد تأیید اسلام نمی‌باشد و بلکه در مورد آویزه‌ها و به قول معروف نظربنده‌ها، امام صادق علیه السلام فرموده‌اند: «إِنَّ كَثِيرًا مِنَ التَّمَائِمِ شِرْكٌ» (۴) بسیاری از بازوبندها و آویزه‌ها شرک است.

۱ - صحیفه سجّادیه دعای هشتم مشهور به دعای استعاذه و پناه‌جویی به خدا صفحه ۱۳۷.

۲ - نهج البلاغه حکمت ۱۳۸.

۳ - قال محمد بن علی الباقر عن النبی صلی الله علیه و آله: «الدُّعَا يَرُدُّ الْقَضَاءَ وَ قَدْ أُبْرِمَ اِبْرَامًا وَ ضَمَّ اَصَابِعَهُ»؛ میزان الحکمة حدیث ۵۵۴۵.

۴ - کتاب سفینه ماده رقی و فروغ جلد ۱ صفحه ۶۲ (البته انگشتر عقیق و نقره و حرزهای مأثور اهل بیت علیهم السلام نه تنها مانعی ندارد بلکه استحباب نیز دارد).

صبر در هنگام عطسه

یکی از خرافاتی که بین مردم شایع است صبر نمودن و توقف از حرکت در هنگام عطسه است. در حالی که این کار هیچ گونه سند روایی یا عقلی ندارد. البته بد نیست بدانیم در هنگام عطسه کردن مستحب است انسان بگوید «الحمد لله رب العالمین وَ صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ أَهْلِ بَيْتِهِ»^(۱) و دعاهایی دیگر نیز در این رابطه نقل شده است.

تفاوت بین فرزند پسر و دختر

یکی از خرافات زمان جاهلیت، شوم دانستن فرزند دختر و زنده به گور نمودن دختران بود که متأسفانه گاهی آثار این تفکر جاهلی، هنوز در چهره برخی افراد نادان دیده می‌شود به طوری که بین فرزند پسر و دختر فرق می‌گذارند و حتی با دیدن فرزند دختر چهره درهم می‌کشند، در صورتی که این کار در حقیقت، چهره درهم کشیدن در مقابل الوهیت و خالقیت پروردگار است که گناهی بزرگ و کفرآمیز و حالتی احمقانه و برنامه‌ای به دور از منطق و حکمت است. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: «مالکیت و حاکمیت آسمان‌ها و زمین از آن خداست، هر چه را بخواهد می‌آفریند، به هر کس اراده کند دختر می‌بخشد و به هر کس بخواهد پسر می‌دهد یا (اگر بخواهد) پسر و دختر هر دو را برای آنان جمع می‌کند و هر کس را بخواهد عقیم می‌گذارد، زیرا که او دانا و قادر است.»^(۲)

بنابراین بنده واقعی کسی است که تسلیم مقدرات الهی باشد و بداند که خدا

۱ - حلیة المتقین فصل ششم صفحه ۴۲۵ و اصول کافی جلد ۴ صفحه ۴۷۰ - ۴۷۷.

۲ - سوره شوری آیات ۴۹ - ۵۰.

هر چه بخواهد، به مصلحت دنیا و آخرت بندگان است. لذا باید نسبت به حکمت و اراده خدای خویش تسلیم باشد و دختر یا پسر بودن فرزند برایش فرقی نداشته باشد و حتی اگر خدا به او فرزندی نداد ناسپاسی نکند بلکه همیشه راضی به رضای پروردگار خود باشد.

البته دعا نمودن و درخواست فرزند از درگاه خدا مانعی ندارد بلکه آنچه اشکال دارد ایراد گرفتن به مصالح الهی و گفتن سخنان کفرآمیز است که انسان را از رحمت خدا دور می‌نماید.

شانس

یکی از مطالب که به اشتباه در اذهان مردم القاء شده مسأله شانس است. به طور کلی اینکه گفته شود شانس من خوب است یا شانس فلانی بد است، اینها صحیح نبوده و معنایی ندارد. البته شاید ممکن است به صورت تصادفی مثلاً در جلسه امتحان سؤال یکی آسان‌تر شود و سؤال دیگری مشکل‌تر، ولی به هر حال شانس به این معنایی که بین مردم متداول است صحیح نیست. اما یک حقیقتی به نام توفیق وجود دارد که آن وفق پیدا کردن و هماهنگ شدن کارهای انسان است. انسانی که در صراط مستقیم باشد، به تعهداتش عمل کند و نظم داشته باشد قطعاً توفیقاتش بیشتر است. زیرا توفیق، طبق علل حقیقی است. مثلاً یک نفر می‌خواهد کاری را در مدت چند روز انجام دهد، ولی طوری کارها با هم جور می‌شود و وفق پیدا می‌کند که خیلی زودتر موفق به اتمام کارش می‌شود، این توفیق است. و البته انسان باید از خدا بخواهد که کارهایش وفق پیدا کند و به همین جهت است که گفته می‌شود: «اللَّهُمَّ وَفِّقْنَا لِمَا تُحِبُّ وَ تَرْضَى».

علاوه بر این بعضی برنامه‌ها به صلاح انسان است و بعضی کارها شایسته و

صلاح انسان نیست، به عنوان مثال داشتن فرزند یا مال زیاد در نزد خدای حکیم برای برخی افراد مصلحت ندارد و خدا به حقیقت آن آگاه است، به همین جهت گفته می‌شود خدایا اگر صلاح است به من فرزند یا مال فراوان عطا فرما.

بنابراین از نظر عقلی و دینی چیزی به نام شانس وجود ندارد ولی توفیق، مصلحت و یا قضا و قدر که بحثش مفصل است حقیقت دارد.

نوروز و اعیاد اسلامی

در نزد ما ایرانیان عید نوروز از اهمیت بسیاری برخوردار شده است و بلکه یکی از اعیاد ملی و تاریخی محسوب می‌گردد. مردم سعی می‌کنند در عید نوروز کدورتها و کینه‌ها را کنار بگذارند و به یکدیگر سر می‌زنند و صلۀ رحم می‌نمایند و به خانه تکانی و نظافت خود می‌پردازند. اگر بین دو نفر نزاعی به وجود آمده باشد دیگران به اصلاح ذات البین می‌پردازند و اختلافات را کنار می‌گذارند و خلاصه اینکه همه خانواده‌ها سعی می‌کنند با محبت و صفا و صمیمیت دور یکدیگر جمع شوند و از اینکه باهم هستند لذت ببرند. همه اینها جزء سنتهای حسنه‌ای است که نه تنها مخالفتی با شرع مقدس و دین اسلام ندارد بلکه مورد تایید و سفارش اسلام نیز بوده و هست لکن هنگامی که به این عید تاریخی و ملی لباس دینی و اسلامی بپوشانیم و آن را مقدس و از اعیاد شرعی و دینی محسوب نمائیم به دین ضربه زده‌ایم و کرامت اسلام و مسلمانان را مورد توهین و خدشه قرار داده‌ایم و بلکه بایستی با این مسئله مخالفت و مبارزه نمود و تا حد امکان از آن جلوگیری نمود به عنوان مثال نمونه‌هایی را در اینجا متذکر می‌شویم.

مثلاً در اهمیت عید نوروز و اینکه لحظه تحویل سال یک لحظه سرنوشت ساز در زندگی انسان می‌باشد و شب چهارشنبه سوری را دارای چنان اهمیتی ذکر

کرده‌اند که اگر کسی در این شب از روی آتش نپریده باشد به سعادت و آرامش و خوشبختی در طول سال بعد نخواهد رسید! یا اینکه برای سفره هفت سین کراماتی را گفته‌اند که اگر کسی به تنظیم و تهیه و تزئین چنین سفره‌ای اقدام ننماید در طول سال به بلاهای زیادی مبتلا خواهد گردید. علاوه بر آن مجالس مختلف و مشترک بین زن و مردهای نامحرم تشکیل می‌گردد و مسائل شرعی رعایت نمی‌شود و مهمانی‌ها معمولاً با گناه همراه شده است. تا جایی این خرافات را توسعه داده‌اند که معتقد شده‌اند که روز سیزدهم روز نحس است و هیچ کس نباید در خانه بماند و گرنه گرفتار بلا و مصیبت خواهد شد بلکه همگان باید از خانه‌ها فرار کنند و به صحرا و بیابان و طبیعت بروند تا از شرّ نحوست این روز در امان باشند و در پایان این روز به خانه‌هایشان برگردند!

متأسفانه همه این خرافات باعث متهم کردن اسلام و مسلمین به خرافات گردیده است و در واقع اینگونه آداب و رسوم، انحراف از صراط مستقیم بوده و ما را از راه اهل بیت و قرآن جدا کرده است و اگر در مقابل این مسائل، اسلام شناسان حقیقی سکوت نمایند کم کم آنها را جزء دین قرار داده و خدای نکرده اسلام را از مسیر حقیقی آن که صراط مستقیم ائمه اطهار علیهم‌السلام و قرآن کریم می‌باشد منحرف می‌نمایند. لذا وظیفه ماست که در حدّ توان و دانش و امکانات خود با اینگونه عقائد خرافی مبارزه و مخالفت نمائیم تا خود و جامعه را به صراط مستقیم دین هدایت و از انحراف حفظ نمائیم.

البته همان طور که گفته شد مسائلی مانند صلّه رحم، و برطرف کردن کینه‌ها، اصلاح ذات البین، نظافت و خانه تکانی، جمع شدن دور یکدیگر و اظهار محبت نمودن به یکدیگر هیچ کدام نه تنها مخالفتی با شرع مقدس اسلام ندارد بلکه مورد تأیید و سفارش مؤکد ائمه اطهار علیهم‌السلام و قرآن کریم نیز می‌باشد ولی بحث ما درباره خرافاتی است که بعضی سعی دارند در پوشش دین آنها را رسمیت بخشیده و

حقیقت جلوه بدهند و از این طریق به دین ضربه بزنند.

آیا به راستی سیزده نحس است و روز سیزده همه باید از خانه هایشان فرار کنند و به طبیعت پناه ببرند؟ چگونه می‌توانیم خود را شیعه مولا امیرالمؤمنین علیه السلام بدانیم در حالی که آن حضرت روز سیزدهم ماه رجب به دنیا آمده‌اند و روز برکت و رحمت برای شیعیان و بلکه جهان اسلام است و از آن طرف معتقد به نحوست عدد سیزده و یا روز سیزده باشیم؟ قطعاً این مسئله خرافات بوده و در نزد ما شیعیان و مسلمانان هیچ اعتباری ندارد و اگر معتقد به آن باشیم از صراط مستقیم مولا امیرالمؤمنین و ائمه اطهار علیهم السلام و قرآن کریم خارج هستیم.

ما نمی‌توانیم ادعا کنیم که به آن حضرت اقتدا کرده‌ایم و به چنین خرافاتی هم معتقد باشیم. آیا به راستی لحظه تحویل سال و روز اول فروردین چنان اهمیت دارد که اگر کسی به آن توجه نکند به سعادت نخواهد رسید؟ در حالی که می‌دانیم نزد خدای تعالی و ائمه اطهار هیچ روزی به مبارکی و میمنت و اهمیت روز عید غدیر خم نیست، روزی که آیات قرآن در وصف آن نازل شده است: ﴿الْيَوْمَ أَكْمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَ أَتَمَّمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَ رَضِيْتُ لَكُمُ الْإِسْلَامَ دِينًا﴾^(۱) و یا اینکه در جای دیگری می‌فرماید: ﴿الْيَوْمَ يَتَسَّ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ﴾^(۲) حتی اهمیت مسئله ولایت در روز غدیر تا اندازه‌ای است که خداوند با قاطعیت به پیامبر اکرم وحی می‌فرماید: ﴿يَا أَيُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ مَا أُنزِلَ إِلَيْكَ مِنْ رَبِّكَ وَإِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَمَا بَلَّغْتَ رِسَالَتَهُ وَ اللَّهُ يَعْصِمُكَ مِنَ النَّاسِ﴾^(۳) ای پیامبر اگر ولایت علی را ابلاغ نکنی رسالت خود را انجام نداده‌ای؟! آیا به راستی عیدالله الاکبر رامی‌شناسیم و حق آن را به جا

۱ - سوره مائده آیه ۱.

۲ - سوره مائده آیه ۳.

۳ - سوره مائده آیه ۶۷.

می‌آوریم؟ یا اینکه به مراتب عید نوروز را بر آن ترجیح می‌دهیم در حالی که خرافات بسیاری نیز در اطراف آن وجود دارد. آیا با این آداب و عقاید می‌توانیم بگوئیم یک مسلمان واقعی و در صراط مستقیم اهل بیت علیهم‌السلام و قرآن هستیم؟

این عید، عید ما نیست!

نقل شده که منصور، حضرت موسی بن جعفر علیه‌السلام را وادار کرد که در عید نوروز بنشیند و به مردم تبریک بگوید، حضرت نشستند و بعد فرمودند: «این عید، عید ما نیست و از پیامبر اکرم صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم در تأیید این عید روایتی نقل نشده است و این سنت و آئین مردم فارس است و اسلام آن را رد کرد. و من پناه می‌برم به خداوند از این که چیزی را که اسلام آن را از بین برده، احیاء کنم.»^(۱)

منشأ جشن‌های نوروزی

در تاریخ آمده است که در کنار رود ارس، اصحابی به نام اصحاب رس زندگی می‌کردند که خدای تعالی در قرآن کریم نیز به آنها اشاره نموده است. در کنار این رود دوازده درخت به نامهای فروردین، اردیبهشت، خرداد تا اسفند بود که اصحاب رس آن درختان را پرستش می‌نمودند. مردم دوازده روز دور این درختان عبادت نموده و روز سیزدهم در بیابان پخش شده و سپس به خانه‌هایشان می‌رفتند. خدای

۱ - عن المناقب لابن شهر آشوب حکى أنت المنصور تقدم إلى موسى بن جعفر بالجلوس للتهينة في يوم النيروز و قبض ما يحمل اليه فقال انى قد فتشت الأخبار عن جدى رسول الله صلى الله عليه وآله فلم أجد لهذا العيد خبرا و إته سنة للفرس و محاه الاسلام و معاذ الله أن نحى ما محاه الإسلام فقال المنصور إنما نفعل هذا سياسة للجنود فسألتك بالله العظيم ألا تجلس فجلس الى آخر ما أوردناه فى باب مكارم أخلاق موسى بن جعفر صلوات الله عليهما. بحار الانوار جلد ۹۵ صفحه ۴۱۹ باب ۳۲ حدیث ۱ و سیر الى الله جلد ۳ صفحه ۱۵۲.

کریم پیامبری برای این قوم فرستاد تا آنها را هدایت کند ولی پیامبر خدا هر چه آنها را نصیحت نمود که دست از این بُت‌پرستی و خرافات بردارید کسی به او توجهی ننمود و حتی کار به جایی رسید که آن پیامبر را کشتند و تگّه تگّه کردند و به چاه انداختند. (۱)

۱ - حَدَّثَنَا أَحْمَدُ بْنُ زِيَادٍ بْنُ جَعْفَرِ الْهَمْدَانِيِّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ قَالَ حَدَّثَنَا أَبُو الصَّلْتِ عَبْدِ السَّلَامِ بْنُ صَالِحِ الْهَرَوِيِّ قَالَ حَدَّثَنَا عَلِيُّ بْنُ مُوسَى الرِّضَا عَلَيْهِ السَّلَامُ عَنْ أَبِيهِ مُوسَى بْنِ جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ جَعْفَرِ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِيهِ مُحَمَّدِ بْنِ عَلِيٍّ عَنْ أَبِيهِ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ أَبِيهِ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ أَتَى عَلِيٌّ بَنَ ابِيطَالِبٍ قَبْلَ مَقْتَلِهِ بِثَلَاثَةِ أَيَّامٍ رَجُلٌ مِنْ أَشْرَافِ بَنِي تَمِيمٍ يُقَالُ لَهُ عَمْرُو فَقَالَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ أَخْبِرْنِي عَنْ أَصْحَابِ الرَّسِّ فِي أَيِّ عَصْرِ كَانُوا وَأَيْنَ كَانَتْ مَنَازِلُهُمْ وَمِنْ كَانَ مُلْكُهُمْ وَهَلْ بَعَثَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ إِلَيْهِمْ رَسُولًا أَمْ لَا وَبِمَا ذَا أَهْلَكُوا فَإِنِّي لَا أَجِدُ فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ ذِكْرَهُمْ وَلَا أَجِدُ خَبْرَهُمْ فَقَالَ لَهُ عَلِيُّ عَلَيْهِ السَّلَامُ لَقَدْ سَأَلْتُ مِنْ حَدِيثٍ مَا سَأَلْتَنِي عَنْهُ أَحَدٌ قَبْلَكَ وَلَا يَحْدُثُكَ بِهِ أَحَدٌ بَعْدِي وَمَا فِي كِتَابِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ آيَةٌ إِلَّا وَأَنَا أَعْرِفُ تَفْسِيرَهَا وَفِي أَيِّ مَكَانٍ نَزَلَتْ مِنْ سَهْلٍ أَوْ جَبَلٍ وَفِي أَيِّ وَقْتٍ نَزَلَتْ مِنْ لَيْلٍ أَوْ نَهَارٍ وَأَنْ هَاهُنَا لَعَلَّمَا جَمًّا وَأَشَارَ إِلَى صَدْرِهِ وَلَكِنْ طَلَّابُهُ يَسِيرَةٌ وَعَنْ قَلِيلٍ يَنْدَمُونَ لَوْ قَدْ يَفْقِدُونِي وَكَانَ مِنْ قِصَّتِهِمْ يَا أَخَا تَمِيمٍ كَانُوا قَوْمًا يَعْبُدُونَ شَجْرَةَ صَنْوَبِرٍ يُقَالُ لَهَا شَاهُ دَرَخْتٍ وَكَانَ يَافِثُ بْنُ نُوحٍ غَرَسَهَا عَلِيُّ شَفِيرَ عَيْنٍ يُقَالُ لَهَا رُوشَابٌ كَانَتْ انْبَعَثَ لِنُوحٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ بَعْدَ الطُّوفَانِ وَأَمَّا سَمَوُا أَصْحَابَ الرَّسِّ لِأَنَّهُمْ رَسُولُ نَبِيِّهِمْ فِي الْأَرْضِ وَذَلِكَ بَعْدَ سَلِيمَانَ بْنِ دَاوُدَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَتْ لَهُمْ اثْنَتَا عَشْرَةَ قَرْيَةً عَلَى شَاطِئِ نَهْرِ يُقَالُ لَهُ الرَّسُّ مِنْ بِلَادِ الْمَشْرِقِ وَبِهِمْ سُمِّيَ ذَلِكَ النَّهْرُ وَلَمْ يَكُنْ يَوْمئِذٍ فِي الْأَرْضِ نَهْرٌ أُغْزِرُ وَلَا أُعْذِبُ مِنْهُ وَلَا أَقْوَى وَلَا قَرْيٌ أَكْثَرَ وَلَا أُعْمَرُ مِنْهَا تُسَمَّى أَحْدَاهُنَّ أَبَانَ وَالثَّانِيَةَ آذَرَ وَالثَّلَاثَةَ دِي وَالرَّابِعَةَ بَهْمَنَ وَالخَامِسَةَ اسْفَنْدِيَارَ وَالسَّادِسَةَ پَرُورْدِينَ وَالسَّابِعَةَ أَرْدِي بَهْشْتِ وَالثَّمَانِيَةَ أَرْدَادَ وَالتَّاسِعَةَ مَرْدَادَ وَالعَاشِرَةَ تِيرَ وَالحَادِيَةَ عَشْرَةَ مَهْرَ وَالثَّانِيَةَ عَشْرَةَ شَهْرِيورَ وَكَانَتْ أَعْظَمَ مَدَائِنِهِمْ اسْفَنْدِيَارَ وَهِيَ الَّتِي يَنْزِلُهَا مُلْكُهُمْ وَكَانَ يُسَمَّى تَرْكُودَ بْنَ غَابُورَ بْنَ يَارِشَ بْنَ سَازَنَ بْنَ نَمْرُودَ بْنَ كَنْعَانَ فَرَعُونَ إِبْرَاهِيمَ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَبِهَا الْعَيْنُ وَالصَنْوَبِرُ وَقَدْ غَرَسُوا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ مِنْهَا حَبَّةً مِنْ طَلْعِ تِلْكَ الصَنْوَبِرَةِ فَنَبَتَتِ الْحَبَّةُ وَصَارَتْ شَجْرَةً عَظِيمَةً وَاجْرُوا إِلَيْهَا نَهْرًا مِنَ الْعَيْنِ الَّتِي عِنْدَ الصَنْوَبِرَةِ فَنَبَتَتِ الصَنْوَبِرَةُ وَصَارَتْ شَجْرَةً عَظِيمَةً وَحَرَمُوا مَاءَ الْعَيْنِ وَالْأَنْهَارَ فَلَا يَشْرَبُونَ مِنْهَا وَلَا أَنْعَامُهُمْ وَمَنْ فَعَلَ ذَلِكَ قَتَلُوهُ وَ يَقُولُونَ هُوَ حَيَاةُ آلِهَتِنَا فَلَا يَنْبَغِي لِأَحَدٍ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ حَيَاتِهَا وَ يَشْرَبُونَ هُمْ وَ أَنْعَامُهُمْ مِنْ نَهْرِ الرَّسِّ الَّذِي

⇒ عليه قراهم و قد جعلوا في كل شهر من السنة في كل قرية عيداً يجتمع اليه أهلها فيضربون على الشجرة التي بها كَلَه من حرير فيها من انواع الصور ثم يأتون بشاة و بقر فيذبحونها قربانا للشجرة و يشعلون فيها النيران بالحطب فإذا سطع دخان تلك الذبائح و قنارها في الهواء و حال بينهم و بين النضر الى السماء خروا للشجرة سجداً من دون الله عزّ و جل يبكون و يتضرعون اليها ان ترضى عنهم فكان الشيطان يجيء و يحرك اغصانها و يصيح من ساقها صياح الصبي اني قد رضيت عنكم عبادي فطيبوا نفساً و قروا عينا فيرفعون رء و سهم عند ذلك و يشربون الخمر و يضربون بالمعارف و يأخذون الدستبنذ فيكونون على ذلك يومهم و ليلتهم ثم ينصرفون و انما سمت العجم شهرها بآبانماه و آذرماه و غيرها اشتقاقاً من اسماء تلك القرى لقول اهلهما بعضهم لبعض هذا عيد قرية كذا حتى اذا كان عيد قريرتهم العظمى اجتمع اليها صغيرهم و كبيرهم فضربوا عند الصنوبرة و العين سرادقاً من ديباج عليه انواع الصور و جعلوا له اثني عشر باباً كال باب لاهل قرية منهم فيسجدون للصنوبرة خارجاً من السرادق و يقربون لها الذبائح اصناف ما قربوا للشجرة التي في قراهم فيجىء ابليس عند ذلك فيحرك الصنوبرة تحريكاً شديداً و يتكلم من جوفها كلاماً جهورياً و يعدهم و يمنيهم بأكثر مما وعدتهم و منتهم الشياطين في تلك الشجرات الاخر للبقاء فيرفعون رء و سهم من السجود و بهم من الفرح النشاط ما لا يفيقون ولا يتكلمون من الشرب و العزف فيكونون على ذلك اثني عشر يوماً و لياليها بعدد أعيادهم سائر السنة ثم ينصرفون فلما طال كفرهم بالله عزّ و جل و عبادتهم غيره بعث الله عزّ و جل اليهم نبياً من بنى اسرائيل من ولد يهودا بن يعقوب فلبث فيهم زمناً طويلاً يدعوهم الى عبادة الله عزّ و جل و معرفة ربوبيته فلا يتبعونه فلما رأى شدة تماديهم في الغى به والضلال و تركهم قبول ما دعاهم اليه من الرشد و النجاح و حضر عيد قريرتهم العظمى قال يا رب ان عبادك ابوا الا تكذبي و الكفر بك و غدوا يعبدون شجرة لا تنفع ولا تضر فأبى شجرهم أجمع و أرمهم قدرتك و سلطانك فأصبح القوم و قد يبس شجرهم كلها فهالهم ذلك و قطع بهم و صاروا فريقين فرقة قالت سحر آلهتكم هذا الرجل الذي يزعم أنه رسول رب السماء و الارض اليكم ليصرف وجوهكم عن آلهتكم الى الهه و فرقة قالت لا بل غضبت آلهتكم حين رأته هذا الرجل يعيها و يقع فيها و يدعوكم الى عبادة غيرها فحجبت حسناتها و بهاءها لكي تغضبوا لها فتنتصروا منه فاجتمع رأيهم على قتله فاتخذوا أنابيب طوالاً من رصاص واسعة الافواه ثم ارسلوها في قرار العين الى اعلى الماء واحدة فوق الاخرى مثل البرايخ و نزحوا ما فيها من الماء ثم حفروا في قرارها من الارض بئراً عميقة ضيقة المدخل و ارسلوا فيها نبيهم و القموا فاهها صخرة عظيمة ثم اخرجوا الانابيب من الماء و قالوا نرجو

و متأسفانه هنوز همین خرافات میان ما پا برجاست و مردم ایران دوازده روز اول سال را جشن می‌گیرند و روز سیزدهم را نحس دانسته و به بیرون شهر سفر می‌کنند.

در تفسیر برهان وقتی منشأ عید نوروز را به اصحاب رس نسبت می‌دهد، اضافه می‌کند تأسیس این عید ساختگی، همواره مورد حمایت طاغوت‌ها، پادشاهان و هارون الرشید و امثال اینها بوده است و حتی به این وسیله خیلی به ائمه اطهار علیهم‌السلام فشار آورده‌اند.

دلیل عقلی

استاد عزیزم که همواره استنباطهای علمی و فقهی ایشان در بحث خارج فقه و اصول برایم بسیار زیبا و منطقی بوده است در این رابطه می‌فرمودند:

«قانونگذار باید دقت داشته باشد که دو قانون به هیچ عنوان ولو برای یک مرتبه با هم تضاد نداشته باشند. روایتی که در مورد عید نوروز نقل شده، روزه این

⇒ الان أن ترضى عنا آلهتنا اذا رأنا قد قتلنا من كان يقع فيها و يصد عن عبادتها و دفناه تحت كبرها ليشتفى منه فيعود لنا نورها و نضرتها كما كان فيقوا عامة يومهم يسمعون أنين نبيهم عليهم السلام و هو يقول سیدی قد تری ضیق مکانی و شدة کربتی فارحم ضعف رکنی و قلة حیلتی و عجل بقبض روحی و لا تؤخر اجابة دعائی حتی مات علیه السلام فقال الله تبارک و تعالی لجبرئیل یا جبرئیل ایظن عبادی هؤلاء الذین غرهم حلمی و امنوا مکری و عبدوا غیری و قتلوا رسلی أن یقوموا الغضبی أو یخرجوا من سلطانی کیف و أنا المنتقم ممن عصانی و لم یخش عقابی و انی حلفت بعزتی لا جعلنهم عبرة و نکالا للعالمین فلم یدعهم و فی عیدهم ذلک الا بریح عاصف شدیدة الحمره فتحیروا فیها و ذرعوا منها و تضام بعضهم الی بعض ثم صارت الارض من تحتهم حجر کبریت یتوقد و أظلمت سحابة سوداء مظلمة فانکبت علیه کالقبة جمرة تتلهب فذابت ابدانهم کما یدوب الرصاص فی النار فتعود بالله من غضبه و نزول نقمته. علل الشرائع جلد ۱ باب ۳۸ صفحه ۴۰ - ۴۳ حدیث ۱ و سیر الی الله جلد ۳ صفحه ۱۵۳ - ۱۵۴.

روز را مستحب دانسته و آن را عید دانسته است. باید گفت ای قانونگذاری که این روز را عید و روزه‌اش را مستحب کردی اگر این روز با روز عید فطر یا قربان تطبیق کند تکلیف ما چیست؟ روزه حرام است یا مستحب؟ و اگر با یک روز عزا مصادف شد انسان باید شاد باشد یا محزون؟ این تناقضات در قانونگذاری‌های بشری موجود نیست چه رسد به خدای حکیم متعال، ضمناً مبنای زمانی برنامه‌های دینی ما بر اساس ماههای قمری است.

بنابراین عقل حکم می‌کند که این روایت جعلی است و این مطلب کاملاً علمی و دقیق است که خدای تعالی هیچ وقت چنین برنامه‌ای را تنظیم نمی‌کند. همچنین ایشان می‌فرمودند: «البته درست است که حضرت علی علیه السلام به مالک اشتر فرمودند هنگامی که بر مملکتی تسلط پیدا کردی اگر رسومات خوبی داشتند که مخالف با دین اسلام نبود، نیازی نیست آن رسومات را از بین ببری،^(۱) اما این تا جایی است که خطر خرافات و انحرافات دامن مسلمین را نگیرد، حالا اسلام هم در ایران آمده و این رسم را به هم نریخته اما نباید کار به اینجا برسد که مراسم چهارشنبه‌سوری و سیزده به در و هفت سین و امثال آن اینگونه رایج شود و حتی خیلی کارها جلوه دینی و مذهبی به خود بگیرد.»

خرافات نوروزی

برخی از خرافات نوروزی همچون چهارشنبه‌سوری و پریدن از روی آتش یا اعمال ساختگی عید نوروز، حساس بودن لحظه تحویل سال، سیزده به در، سبزه و

۱ - عن الامام علی علیه السلام فی کتاب کتبه للأشتر النخعی لما وراه علی مصر: «... و لا تنقض سنة صالحه عمل بها صدور هذه الأمة و اجتمعت بها الألفة و صلحت علیها الرعية و لا تحدثن سنة تضر بشيء من ماضی تلك السنن فیکون الأجر لمن سنّها و الوزر علیک بما نقضت منها.» نهج البلاغه ص ۴۳۰ نامه ۵۳.

ماهی و امثال آن می‌باشد که کاملاً از صراط مستقیم دین خارج است و این کارها نشان‌دهنده ضعف فکری و فرهنگی و باعث ترویج خرافه و بدعت و در نتیجه ضربه زدن به دین مقدّس اسلام است.

باید توجه داشت که لحظه تحویل سال به هیچ عنوان ساعت حسّاس و سرنوشت‌سازی نیست و دعا خواندن و تلاوت قرآن و امثال آن در این ساعت مورد سفارش ائمه اطهار علیهم‌السلام نبوده است و خواندن دعای «یا مقلب القلوب» هم اگر چه رجاء اشکالی ندارد و دعای خوبی است اما مأثور از اهل بیت علیهم‌السلام نیست و سند روایی ندارد.

سفره هفت سین هیچ خاصیتی ندارد و متأسفانه برخی از نویسندگان در کتابها و مقالات خویش آن را آب و تاب داده و برای هر سین آن، تفسیری نوشته‌اند و آن را نمادی از نمادهای کهن ایرانی دانسته و ترویج می‌دهند و در مورد چهارشنبه‌سوری می‌گویند: ایرانیان از کهن‌ترین روزگاران خورشید و روشنایی را گرمی می‌داشتند و این کارها نشانه گرمی و روشنایی است.

به راستی ما مسلمانیم؟ آیا ما شیعه اهل بیتیم که فرموده‌اند شیعیان ما در شادی‌های ما شاد و در ناراحتی‌های ما ناراحتند. (۱)

آیا عید نوروز جزء اعیاد مورد تأیید اهل بیت علیهم‌السلام است؟

کسی که به این رسم و رسومات خرافی پای‌بند شود و فرزندانش را به این مسائل تشویق کند آیا پیرو اصحاب رس است؟ آیا شیعه جمشید و پادشاهان امثال اوست و از زرتشتیان پیروی می‌کند یا شیعه اهل بیت علیهم‌السلام است و پیرو آن بزرگواران است؟ در حالی که این سنت‌ها بیشتر از زمان جمشید تأیید و تثبیت شده است. زیرا همان طور که نقل کرده‌اند در زمان طهمورث عقیده صائبه رائج شد ولی در

زمان به حکومت رسیدن جمشید، آئین جدیدی حاکم شد و جمشید دستور داد که آن روز را عید و نوروز بنامند^(۱) و او نیز برنامه اصحاب رس را در رابطه با جشن‌های نوروزی تثبیت نمود. دهخدا در لغت‌نامه‌اش درباره جمشید می‌نویسد:

«جمشید در اوّل جم نام داشت یعنی سلطان و پادشاه بزرگ و سبب جمشید گفتن، آن شد که او سیر عالم می‌کرد، چون به آذربایجان رسید روزی بود که آفتاب به نقطه اول حَمَل آمده بود، او دستور داد تخت مُرْصَعی را در جای بلندی گذاشتند و تاج مرصعی بر سر نهاد و بر آن تخت نشست. چون آفتاب طلوع کرد شعاع و پرتو آفتاب بر آن تاج و تخت افتاد، شعاعی در غایت روشنی پدید آمد و چون به زبان پهلوی شعاع را «شید» می‌گویند، این لفظ را بر جم افزودند و او را جمشید خواندند. یعنی پادشاه روشنایی و در آن روز جشن عظیمی گرفتند و آن روز را نوروز نام نهادند... جمشید به قول طبری، سالیان سال به خداپرستی معتقد بود ولی روزگاری ادّعی الوهیت و خدایی کرد و پس از آن ضحاک تازی با لشکری عظیم بر او شورش نمود و جمشید از مقاومت درمانده شد و فرار کرد.»^(۲)

به همین جهت پیدایش نوروز را در اسطوره‌های کهن ایرانی به جمشید نسبت داده‌اند و حتی برخی معتقدند که ما با گرامی داشتن نوروز، خورشید را درودی گرم می‌گوئیم!^(۳)

همچنین در مورد علّت احترام آتش در نزد ایرانیان نوشته‌اند: «ایرانیان عیدی به نام آتش (آذر) در نهم هر ماه داشتند و چون این جشن به ماههای زمستان می‌رسید به علّت سرمای شدید احتیاج به آتش بود و به عقیده آنها نام این عید از

۱ - آثار الباقیه (ابوریحان بیرونی خوارزمی متوفای ۴۴۰) صفحه ۲۱۶.

۲ - لغت نامه دهخدا ذیل کلمه «جمشید».

۳ - روزنامه ابرار ۷۶/۱/۹.

اسم وکیل و مسئول تمام آتش‌ها اقتباس شد و (به دروغ) می‌گویند: زرتشت دستور داد که مردم در روز جشن آتش به زیارت آتشکده‌ها بروند تا به وسیله آتش نزدیکی به سوی خدا پیدا کنند تا نقشی در امور عالم داشته باشند! (۱) و در جای دیگر آمده است: «آنها معتقد بودند که حرارت این آتش‌ها، چیزهایی که باعث ضرر به گیاهان در دنیا است را از بین می‌برد.» (۲) به هر حال آتش در نزد ایرانیان باستان بسیار مقدّس به شمار می‌آمده است. (۳)

مرحوم علامه مجلسی رحمته الله در رابطه با جلوه شرعی دادن به مراسم نوروز و مراسم آتش‌بازی ایرانیان می‌فرماید:

«این حرفها هذیان‌ات و سخنان بیهوده‌ای است که به وسیله اینها مردم را به طرف خرافات بکشانند و این مطالب درباره آتش و احترام به آن که به وسیله آن خواسته‌اند به حق تعالی تقرب جویند نشان‌دهنده شرک و کفر به خداوند متعال است.» (۴)

لذا چهارشنبه‌سوری هم که شاید آثار باقی‌مانده همان عادات و رسومات جاهلی و خرافی پیشینیان باشد، چیزی جز شرک و کفر و تقلید کورکورانه از نیاکان

۱ - آثار الباقیه صفحه ۲۲۵.

۲ - همان صفحه ۲۲۱.

۳ - ویل دورانت درباره آتش نزد ایرانیان می‌نویسد: «در دین زردتشتی روانبود که معبد بسازند یا بُت بتراشند بلکه قربانگاههای مقدسی را به قلّه کوهها و در داخل کاخها و مرکز شهرها بنا می‌کردند و برای احترام به اهورا مزدا یا مقدسات پائین‌تر از وی، به بالای آنها آتش می‌افروختند، خود آتش نیز به عنوان خدایی پرستش می‌شد و آن را به نام اتر می‌خواندند و عقیده داشتند که آتش، فرزند خدای روشنایی است. آتشکده‌ها و آتشدان مرکز اجتماع خانواده بود و سعی داشتند که آتش خانوادگی هیچ‌گاه سرد نشود و آن را یکی از واجبات دین می‌دانستند.» تاریخ تمدن جلد آخر صفحه ۴۲۸.

۴ - بحار الانوار جلد ۵۶ صفحه ۱۰۲ و ۱۴۶.

نیست. این کارها به هیچ عنوان در شأن یک مسلمان نیست. اگر در ترکیه مردم در روز معینی ماست فراوانی می‌آورند تا دریاچه‌ای بزرگ را دوغ کنند و می‌گویند هر موقع دریاچه دوغ شد دنیا پایان می‌یابد، یا در برخی کشورها بعضی اعداد و روزها را نحس می‌دانند و در برخی کشورها هنوز بت می‌پرستند یا ماه و ستاره و خورشید و یا گاو و گوساله را پرستش می‌کنند و این را با تمدن پیشرفته خود مغایر نمی‌دانند متأسفانه ما نیز در ایران با توجه به این رشد علمی و فرهنگی و با توجه به اینکه زیر سایه مکتب اهل بیت علیهم‌السلام و تحت لوای حضرت بقیة اللّٰه (ارواحنا فداه) هستیم هنوز به برخی خرافات و عاداتها چنان پای بندیم که اگر نماز قضا شود آن برنامه‌ها قضا نخواهد شد!

رسومات و عاداتهای غلط

انسانی که می‌خواهد در صراط مستقیم دین حرکت کند باید کاملاً خود را از رسومات و عاداتهای غلط جدا نماید. یعنی دل و اندیشه خود را همچون تخته‌ای که برای نوشتن مطالب جدید باید پاک باشد، از تمام افکار و اعتقادات ساختگی پاک نماید و به هیچ عنوان به مسائلی که به عنوان رسم و رسوم در بین مردم شایع شده و هیچ وجه الهی و عقلی ندارد پای بند نباشد.

چه بسیار جوانان پاک و مؤمنی که به جهت رسومات خانوادگی یا اجتماعی و فشار اقوام و اطرافیان مجبور به گناه و معصیت می‌شوند، در حالی که قلباً راضی به این برنامه‌ها نیستند. خیلی از مراسم با عنوان رسومات دینی و مذهبی مشهور گردیده است که به هیچ عنوان مربوط به دین و سیره و سفارش ائمه اطهار علیهم‌السلام نبوده است.

و اکثر مردم حتی در برخی مسائل ابتدایی نیز تحت تأثیر شهرتهای اجتماعی

هستند، به عنوان مثال خیلی غذاها و نوشیدنی‌ها بین مردم رایج شده و چون همه از این غذاها و نوشیدنی‌ها استفاده می‌کنند ما هم مصرف می‌کنیم، در حالی که از نظر علمی و پزشکی خوردن این غذاها و نوشیدنی‌ها نه تنها تجویز نشده بلکه گاه بسیار مضر نیز معرفی شده است!

گاهی پایبندی به رسومات چه مشکلات و گرفتاریهای فراوانی را برای مردم در بردارد ولی در عین حال مردم حاضر نیستند، از عاداتها و انحرافات اجتماعی و قبیله‌ای دست بردارند.

اما باید توجه داشت که معتقد بودن به خرافات و رسم و رسوماتی که در دین وارد نشده یعنی از جانب خدا و ائمه علیهم‌السلام دستوراتش نرسیده است نشانه انحراف فکری مردم است. یک مسلمان عاقل قبل از انجام هر کاری ابتدا باید تحقیق کند که این برنامه آیا مورد تأیید دین مقدس اسلام می‌باشد یا خیر؟ آیا این کار اساس اسلامی و دینی دارد یا خیر؟ اگر غیر از این باشد قطعاً انسان از صراط مستقیم خارج می‌شود. راننده‌ای که می‌خواهد به محلی سفر کند اولین کاری که می‌کند پیدا کردن راه و جاده‌ای است که او را به مقصد می‌رساند، و پس از اینکه جاده را پیدا کرد و مطمئن شد که این مسیر به مقصد می‌رسد باید سخت مراقب باشد که کوچکترین انحرافی پیدا نکند وگرنه هر لحظه ممکن است در درّه سقوط کند. اگر می‌بینیم اکثر مسلمانان به آن کمالاتی که باید برسند نمی‌رسند به جهت این است که آنها معمولاً اعتقادات خوبی دارند، به وظایفشان هم عمل می‌کنند و از گناهان نیز دوری می‌نمایند اما پس از مدتی یک انحراف فکری یا عملی همه زحمتهای آنها را از بین می‌برد. یک شب عروسی رفتن با آن همه گناه و معصیت، یک مراسم چهارشنبه‌سوری، یک سیزده به در، یک پیروی از هوای نفس و امثال آن انسان را از مسیر خارج می‌کند. علت اینکه ما در هر نماز می‌گوئیم: **«اهْدِنَا الصِّرَاطَ**

المُسْتَقِيمِ»^(۱) یعنی خدایا ما را در مسیر مستقیم از تمام انحرافات، خرافات، افراط و تفریطها و کجرویها نجات بده، ما را در راه راست قرار بده. یعنی خدایا ما را هدایت کن به آنچه که تو می‌پسندی و ما را طوری تربیت کن که هر چیزی را به حدّ خودش قبول داشته باشیم. عید غدیر بزرگترین عید شیعیان است، آیا ما هم آن را بزرگترین عید می‌دانیم، عید قربان و عید فطر روز عید شرافت و آقایی اهل بیت علیهم‌السلام است.^(۲) آیا ما نوروز برایمان بیشتر اهمّیت دارد یا این روزهای خدایی؟ اگر نوروز برای ما اهمّیتش بیشتر باشد ما غافلیم. ما باید به این مسائل اعتقاد داشته باشیم و در عمل نیز از صراط مستقیم خارج نشویم. عید یک مسلمان روزی است که در آن گناهی نکند، اگر ما مروج خرافات و بدعت باشیم که از درگاه اهل بیت علیهم‌السلام مطرودیم. عید واقعی ما عید اهل بیت است، مخصوصاً عید غدیر، عید فطر، عید قربان و روز جمعه که بزرگترین اعیاد مسلمین است که شادمانی مسلمانها در این چهار عید باید به درجهٔ اعلا برسد.^(۳) آیا ما اینگونه هستیم؟!

چرا ما باید از واقعیت غفلت کنیم و اینقدر پای‌بند به عاداتها و رسومات جعلی و ساختگی باشیم؟

برخی دیگر از رسومات رایج

* بدیهی است که مجلس مدح و روضه اهل بیت علیهم‌السلام و قرائت قرآن از بهترین مجالس ذکر پروردگار است، اما اینکه در سورهٔ انعام از خود راه و روش و طریقهٔ ختم

۱ - سوره فاتحه آیه ۶.

۲ - «اسئلك بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً و لمحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ ذِخْراً و شِرفاً و كِرامَةً و مزيداً...»

فرازی از دعای قنوت نماز عید فطر و قربان، مصباح کفعمی صفحه ۴۱۶.

۳ - «الاعیاد اربعه الفطر و الاضحی و الغدیر و یوم الجمعة»؛ بحار الانوار جلد ۸۶ صفحه ۲۷۶.

المُسْتَقِيمِ»^(۱) یعنی خدایا ما را در مسیر مستقیم از تمام انحرافات، خرافات، افراط و تفریطها و کجرویها نجات بده، ما را در راه راست قرار بده. یعنی خدایا ما را هدایت کن به آنچه که تو می‌پسندی و ما را طوری تربیت کن که هر چیزی را به حدّ خودش قبول داشته باشیم. عید غدیر بزرگترین عید شیعیان است، آیا ما هم آن را بزرگترین عید می‌دانیم، عید قربان و عید فطر روز عید شرافت و آقای اهل بیت علیهم‌السلام است.^(۲) آیا ما نوروز برایمان بیشتر اهمّیت دارد یا این روزهای خدایی؟ اگر نوروز برای ما اهمّیتش بیشتر باشد ما غافلیم. ما باید به این مسائل اعتقاد داشته باشیم و در عمل نیز از صراط مستقیم خارج نشویم. عید یک مسلمان روزی است که در آن گناهی نکند، اگر ما مروج خرافات و بدعت باشیم که از درگاه اهل بیت علیهم‌السلام مطرودیم. عید واقعی ما عید اهل بیت است، مخصوصاً عید غدیر، عید فطر، عید قربان و روز جمعه که بزرگترین اعیاد مسلمین است که شادمانی مسلمانها در این چهار عید باید به درجهٔ اعلا برسد.^(۳) آیا ما اینگونه هستیم؟! چرا ما باید از واقعیت غفلت کنیم و اینقدر پای‌بند به عاداتها و رسومات جعلی و ساختگی باشیم؟

برخی دیگر از رسومات رایج

* بدیهی است که مجلس مدح و روضه اهل بیت علیهم‌السلام و قرائت قرآن از بهترین مجالس ذکر پروردگار است، اما اینکه در سورهٔ انعام از خود راه و روش و طریقهٔ ختم

۱ - سوره فاتحه آیه ۶.

۲ - «استلک بحق هذا اليوم الذي جعلته للمسلمين عيداً و لمحَمَّدٍ صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ ذِخْراً و شِرفاً و كِرامَةً و مزيداً...»

فرازی از دعای قنوت نماز عید فطر و قربان، مصباح کفعمی صفحه ۴۱۶.

۳ - «الاعیاد اربعه الفطر و الاضحی و الغدیر و یوم الجمعة»؛ بحار الانوار جلد ۸۶ صفحه ۲۷۶.

اختراع کنیم و در روضه حضرت ابوالفضل علیه السلام بگوئیم حتماً باید سفره رنگین انداخته شود یا روضه حضرت رقیه علیها السلام باید حتماً سفره نان و خرما داشته باشد و امثال این کارها، به هیچ عنوان روایت ندارد و ساختگی می‌باشد. و اخیراً به خصوص در تهران بین خانم‌ها جلسات ساختگی دیگری با عناوین مختلف همچون تشت عباس، سفره سبز و امثال آن رایج شده است که هیچ سند و اساس اسلامی و روایی ندارد و مورد تأیید خاندان عصمت و طهارت علیهم السلام نمی‌باشد. مراسمی هم مختص برخی شهرها می‌باشد همچون مراسم حیات حاجی که همان سبزه انداختن در دریا در روز عید قربان برای سلامتی حاجیان است و در برخی شهرهای شمالی صورت می‌گیرد یا مراسم قالی شویان که در شهرکاشان برگزار می‌شود^(۱) و مراسم‌های ساختگی دیگری که هیچ میزان عقلی و شرعی برای اینگونه برنامه‌ها وجود ندارد و متأسفانه صدا و سیما نیز بدون توجه به درست یا نادرست بودن این مراسم، اخبار آن را از تلویزیون پخش می‌نماید!

* یکی دیگر از مشکلات امروزی در جامعه ما که گرفتاریهای فراوانی را به دنبال دارد برگزاری مجالس عروسی و مجالس ختم اموات است که با هزینه‌های سنگین و اسراف و تبذیر فراوان و حتی بیشتر با گناه و معصیت و بی‌بند و باری صورت می‌گیرد. حتی خیلی از رسومات ما، دقیقاً با دستورات دین مقدس اسلام مغایرت دارد، به عنوان مثال طبق روایات ما مستحب است برای خانواده‌ای که صاحب عزا و مصیبت دیده است، تا چند روز غذا برد و از نظر روحی و عاطفی با آنها همدردی نمود، در حالی که اکنون به جای غذا بردن، غذا خوردن در خانه صاحب عزا مرسوم شده است. البته اطعام و اکرام مهمان در هر موقعیتی ولو در

۱ - البته عزاداری برای امامزادگان بزرگوار جزء تعظیم شعائر الهی است اما به طوری که از برنامه‌های جانبی و ساختگی مبرا باشد.

اوج مصیبت برای یک مسلمان لازم است، ولی کار نباید به جایی برسد که انسان برای خرج مجلس عزا تا چندین سال مجبور شود وام‌دار و بدهکار مردم شود. به هر حال رسم و رسومات و عاداتهای غلط در میان جوامع امروز و در جامعه ما بسیار است و تا جایی این رسومات در افکار مردم رسوخ نموده که به عنوان یک فرهنگ و عادت شناخته شده است و به همین جهت حضرت علی علیه السلام عادت را طبیعت دوّم برای انسان خوانده‌اند^(۱) و ترک آن را نوعی جهاد با نفس دانسته‌اند.^(۲) و فرموده‌اند: «برترین عبادات غلبه بر عادات و رسومات غلط است،^(۳) و با غلبه بر عادات، می‌توان به برترین مقامات رسید.»^(۴)

مبارک یا نحس بودن روزها

آنچه از قرآن و روایات پیرامون نحس بودن ایام استنباط می‌شود این است که هیچ روزی به خودی خود شوم یا نحس نمی‌باشد بلکه اگر خدای تعالی روز نزول عذاب بر قوم عاد را روز نحس خوانده است^(۵) تنها به خاطر اعمال و رفتار خود مردم عاد است و این نحسی نتیجه زندگی منحوس آن مردم نادان است. زیرا آنها از دستورات پیامبر خود سرپیچی نموده و مطیع اوامر الهی نبودند.

همچنین روایات متعددی در بحارالانوار نقل شده است که از این روایات نیز این معنا استفاده می‌شود که مبارک یا نحس بودن روزها مربوط به حوادثی است که

۱ - قال علی علیه السلام: «العادة طبع ثانٍ»؛ غرر الحکم جلد ۱ صفحه ۱۸۵ حکمت ۷۰۲.

۲ - قال علیه السلام: «غالبوا أنفسکم علی ترک العادات تغلبوها و جاهدوا أهوائکم تملکوها»؛ همان جلد ۴ صفحه ۳۸۵ حمت ۶۴۱۸.

۳ - قال علیه السلام: «أفضل العباداة غلبة العادة»؛ همان جلد ۲ صفحه ۳۷۵ حکمت ۲۸۷۳.

۴ - و قال علیه السلام: «بغلبة العادات الوصول إلى أشرف المقامات»؛ همان جلد ۳ صفحه ۲۲۹ حکمت ۴۳۰۰.

۵ - سوره قمر آیات ۲۰ - ۱۸ و سوره فصلت آیه ۱۵ و ۱۶.

در آن روزها اتفاق افتاده و بازگشت اعمال خود انسانهاست.

یکی از یاران امام هادی علیه السلام می‌گوید: روزی خدمت آن حضرت رسیدم در حالی که در مسیر راه، انگشت دستم مجروح شده بود و سواری از کنارم گذشت و به شانه من ضربه زد و در وسط جمعیت گرفتار شدم و لباسم پاره شد.

گفتم: خدا مرا از شر این روز حفظ کند، عجب روز شومی هستی!

امام هادی علیه السلام فرمودند: «با ما ارتباط داری و چنین می‌گویی؟! روز را که گناهی ندارد گناهکار می‌شمی؟»

من فهمیدم که اشتباه کرده‌ام و لذا عرض کردم: ای مولای من، استغفار می‌کنم و از خدا طلب بخشش می‌نمایم.

آن حضرت فرمودند: «روزها چه گناهی دارند که شما آنها را شوم و نحس می‌شمردید، هنگامی که کیفر اعمال شما در این روزها دامن‌تان را می‌گیرد؟! ... دیگر این عمل را تکرار نکن و برای روزها در برابر حکم خداوند کار و تأثیری قرار نده.» (۱)
پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرمودند: «روزگار را دشنام ندهید، زیرا خداوند گرداننده روزگار است.» (۲)

بنابراین نحس یا شوم دانستن روزها یا اعداد و امثال آن صحیح نمی‌باشد و هر روزی که انسان در آن گناه نکند مبارک است و این گناه و نافرمانی خداست که نحس و پلید است و انسان را از برکت و رحمت الهی دور می‌کند.

علاوه بر روزها و اعداد برخی معتقدند شنیدن صدای برخی پرندگان همچون کلاغ و جغد نشانه شوم بودن آن روز است و یا فلان شخص پا قدم خوبی دارد یا پا قدمش شوم است، یا اگر قیچی را به هم بزنیم آن روز دعوا می‌شود، اگر دست به

۱ - تحف العقول صفحه ۸۷۹ و بحار الانوار جلد ۵۹ صفحه ۲.

۲ - قال رسول الله صلی الله علیه و آله: «لَا تَسُبُّوا الدَّهْرَ فَإِنَّ اللَّهَ هُوَ الدَّهْرُ.» نهج الفصاحة صفحه ۵۱۵ حدیث ۲۴۴۵.

در بگیری، رزق و روزی کم می‌شود، اگر قند در جای بیفتد مهمان می‌آید و یا اینکه آب پشت سر مسافر ریختن باعث سلامت اوست! یا سنگ زدن روی قبر باعث با خبر شدن مرده می‌شود و یا کمی خاک ریختن روی سر شخص مصیبت دیده، باعث آرامش او می‌گردد! و امثال این حرفها که اینها نیز همه خرافه و دور از عقل و فهم و حکمت است و بلکه نشان‌دهنده نادانی و جهل انسان می‌باشد.

اهمیت ماههای قمری

در صراط مستقیم دین، تقویمی که باید از سایر تقویم‌ها دارای اهمیت بیشتری باشد تقویم قمری است. خدای تعالی در قرآن کریم می‌فرماید: ﴿إِنَّ عِدَّةَ الشُّهُورِ عِنْدَ اللَّهِ اثْنَا عَشَرَ شَهْرًا فِي كِتَابِ اللَّهِ يَوْمَ خَلَقَ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضَ مِنْهَا أَرْبَعَةٌ حُرْمٌ ذَلِكَ الدِّينُ الْقَيِّمُ فَلَا تَظْلِمُوا فِيهِنَّ أَنْفُسَكُمْ وَقَاتِلُوا الْمُشْرِكِينَ كَافَّةً كَمَا يُقَاتِلُونَكُمْ كَافَّةً وَاعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ مَعَ الْمُتَّقِينَ﴾^(۱) قطعاً عدد ماهها در نزد خدا در کتاب الهی از آن روز که آسمانها و زمین را آفریده، دوازده ماه است. چهار ماه از آن حرمت دارد، این است دین ثابت و پایرجا، پس در این چهار ماه به خودتان ستم نکنید و با همه مشرکین، دسته جمعی جنگ کنید، همان طوری که آنها دسته جمعی با شما جنگ می‌کنند و بدانید که خدا با پرهیزگاران است.

به همین جهت ما باید به ماههای قمری اهمیت بدهیم و برنامه‌های دینی خود را طبق این ماهها تنظیم کنیم و از شروع و پایان ماهها و مناسبت‌ها کاملاً باخبر باشیم، ولی متأسفانه مردم مسلمان دنیا تابع مسیحیت هستند و ماه میلادی را تقویم خود قرار داده‌اند و ما هم آن طور که برای ماه شمسی اهمیت قائل شده‌ایم به ماه قمری توجه نداشته‌ایم، در حالی که خدای تعالی تمام برنامه‌های مسلمین را بر

مبنای ماههای قمری قرار داده است، یعنی برنامه‌های عبادی همچون حج و روزه و مستحبات و مکروهات، همه طبق ماههای قمری بیان شده است و این ماهها با ماه محرم و با اظهار محبت به ابا عبدالله الحسین علیه السلام شروع شده و با ماه ذی‌الحجه که ماه ولایت و عبودیت است پایان می‌پذیرد.

لطیفه‌گویی

رواج لطیفه‌گویی یا به اصطلاح امروزی جوک ساختن برای اقوام مختلف جامعه که با استهزاء و تمسخر همراه است یکی از مسائل خارج از صراط مستقیم دین است.

قرآن کریم صریحاً به ما امر نموده است که همدیگر را مسخره نکنیم و برای یکدیگر نام و لقب زشت نگذاریم ^(۱) و ائمه اطهار علیهم السلام نیز به ما آموخته‌اند مسلمان واقعی کسی است که مردم از دست و زبانش در امان باشند.

البته اهل بیت علیهم السلام همواره ما را به شادی و نشاط و لبخند بر لب داشتن دعوت نموده و از عبوس بودن و بداخلاقی باز داشته‌اند. ^(۲) اما باید توجه داشت که این لبخند به لب داشتن و خوشحالی به غیبت و دروغ و استهزاء دیگران کشیده نشود. متأسفانه اخیراً برخی افراد ناآگاه دامنه لطیفه‌گویی خود را به مقدّسات دینی و ائمه اطهار علیهم السلام نیز کشیده‌اند که این صد درصد از ناحیه شیطان است و یک شیعه غیرتمند هیچ‌گاه مقدّسات و موالیان خود را به شوخی نمی‌گیرد و این را می‌داند که اگر کلام ناپسندی را در قالب لطیفه بیان کند به هر اندازه که آن کلام پخش گردد، برای این شخص که آن را ساخته و پرداخته، گناه نوشته می‌شود. بنابراین ما باید

۱ - سورة حجرات آیه ۱۱.

۲ - قال علی علیه السلام: «البشرُ مبرّة العبوس معرّة» تصنیف غرر الحکم حکمت ۹۹۱۹.

خود را از هرگونه بیهوده‌گویی حفظ کنیم و بدانیم که مولای مستقیان حضرت علی علیه السلام به ما فرموده‌اند: «ایاک و الهذر»^(۱) هرگز بیهوده گو نباش و وقت خود را به بیهودگی و حرفهای بی‌فایده هدر نده.

برخی می‌گویند نزد دوستان صمیمی ادب لازم نیست که این نیز یکی از انحرافات فکری است، زیرا حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «ادب کمال مرد است.»^(۲) و یک انسان با تقوا هیچ‌گاه کمال خود را از دست نمی‌دهد، اگر ادب چیز خوبی هست این چیز خوب را برای دوستانش بیشتر اظهار می‌کند و هیچ‌گاه به خاطر خنداندن اطرافیان، تقوا را زیر پا نمی‌گذارد و این را هم می‌داند که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرموده‌اند: «خنده زیاد و بیش از اندازه، دل را می‌میراند.»^(۳)

مجاورات اشتباه مردمی

با دقت در مجاورت و گفتگوهای مردمی متوجه خواهیم شد که برخی از سخنان و واژه‌هایی که مردم به کار می‌برند اشتباه است و با فرهنگ دینی ما سازگاری ندارد و حتی گاهی برخی سخنان، حالت کفرآمیز دارد. به عنوان نمونه به برخی از مجاورت نادرست اشاره می‌کنیم.

(۱) «خدا بد نده!» این کلام در برخورد با افراد مریض یا کسانی که به مشکلی برخورد کرده‌اند مطرح می‌گردد، در حالی که این کلام اهانت به پروردگار است، زیرا خدای تعالی در قرآن کریم فرموده است: «هیچ خوبی به شما نمی‌رسد مگر از ناحیه خدا و هیچ بدی به شما نمی‌رسد مگر از ناحیه خود شما (و به خاطر عمل

۱ - همان، حکمت ۴۱۶۹.

۲ - قال علیه السلام: «الأدب کمال الرجل»، عیون الحکم و المواعظ حدیث ۱۰۲۰.

۳ - نهج الفصاحه صفحه ۴۶۳ حدیث ۲۱۸۷.

خودتان) (۱)».

(۲) «اسیران خاک!» مشهور است می‌گویند برای اسیران خاک طلب رحمت کنید، در حالی که شیعیان هیچ‌گاه اسیر خاک نیستند، این بدن آنها است که در خاک دفن می‌شود ولی روح آنها در بین خاک مدفون نیست، و لذا این سخن هم برای روح ما صحیح نیست که بگوئیم: «عاقبت خاک گل کوزه‌گران خواهیم شدا!» بدن ما می‌شود، اما روح ما ابدی است و حتی ما معتقدیم که بدنمان نیز در روز قیامت سالم و زنده می‌گردد، به هر حال انسان، اسیر خاک نیست.

(۳) «جوان ناکام» این اصطلاح عامیانه برای جوانهایی که قبل از ازدواج از دنیا می‌روند به کار می‌رود، در حالی که ازدواج، کام حقیقی یک انسان نیست که اگر انسان ازدواج نکرد به او بگویند ناکام! بلکه کام حقیقی انسان رسیدن به مقام بندگی خداست، کام و لذت حقیقی انسان محبت اهل بیت است و کام واقعی آدمی، استفاده خوب کردن از عمر و فرصتی است که خدا به وی داده است ولو انسان قبل از ازدواج از دنیا برود.

(۴) «غم آخرت باشه!» به راستی آیا می‌شود در دنیایی که به بلا پوشیده شده و زندان مؤمنین است غم پایان داشته باشد؟ پس چرا ما به دوستان و اقوام مصیبت‌دیده خود این کلام را می‌گوئیم؟

(۵) «عیسی به دین خودش، موسی به دین خودش!» این جمله نیز که به صورت ضرب‌المثل در آمده است معنای صحیحی ندارد، زیرا بین پیامبران خدا، کوچکترین اختلافی نبوده است و همه انبیاء مردم را به سوی خدا فرا خوانده‌اند و دین و عقیده آنها هماهنگ بوده است.

(۶) «ولش کردی به امان خدا!» این حرف نیز کفرآمیز است، زیرا اگر کسی مال یا

فرزند خود را به امان خدا بسپارد که غمی نیست، بهتر است به جای این کلام گفته شود: «ولش کردی به حال خودش».

(۷) «او را خدا زده، تو دیگر نزن!» این کلام نیز اهانت به پروردگار است و معمولاً در جایی به کار می‌رود که کسی شخص مظلومی را کتک بزند. همان طور که گفته شد خدای تعالی هیچ گاه برای کسی بدی نخواسته و نمی‌خواهد و اگر برای انسان گرفتاریهایی پیش می‌آید قضاء الهی و نتیجه اعمال خود انسان و یا برای امتحان او می‌باشد.

(۸) «انسان جایز الخطاست!» این کلام نیز غلط است، زیرا انسان برای خطا کردن آزاد نیست، بهتر است به جای این کلام بگوئیم: «انسان ممکن الخطاء است.» یعنی انسان ممکن است خطا کند.

(۹) «رئیس مذهب!» یکی از تعبیری که برای امام صادق علیه السلام استفاده می‌شود «رئیس مذهب» است که البته این به جهت موقعیت خاصی است که برای آن امام عزیز پیش آمده است ولی در حقیقت ما باید بدانیم که رئیس مذهب ما، همه چهارده معصوم علیهم السلام هستند و این لقب برای امام ششم از ناحیه معصومین علیهم السلام صادر نگردیده است.

وظائف ما

در

أخير الزمان

وظیفه ما در آخر الزمان

آنچه در این کتاب جمع‌آوری نمودم برخی از خرافات، بدعتها و وارونه‌های فکری و اخلاقی در میان مردم بود که وظیفه‌ام ایجاب می‌نمود آنها را به صورت کتاب حاضر ارائه دهم و البته وظیفه هر مسلمان حقیقی این است که در صراط مستقیم دین حرکت کند و خانواده خویش و دیگران را نیز به سوی حقیقت فرا خواند^(۱) و از خرافات و بدعتها و انحرافات فکری و عملی باز دارد و با این کار زمینه را برای ظهور مصلح کل حضرت ولی عصر (ارواحنا فداه) فراهم آورد. به راستی که این کار یکی از بزرگترین راههای یاری امام زمان علیه السلام است و معنای انتظار نیز جز این نمی‌باشد.

* لذا وظیفه شیعیان در آخر الزمان، استقامت در صراط مستقیم اهل بیت علیهم السلام است، در زمانی که هر کس به سویی گرایش پیدا می‌کند و دنیا بازار نظریه‌پردازی و مطرح نمودن افکار و اندیشه‌های گوناگون است، تنها کسی اهل سعادت و نجات است که به قرآن و عترت متمسک باشد، همان طور که پیامبر عزیز ما می‌فرماید: «مَنْ تَمَسَّكَ بِسُنَّتِي فِي اخْتِلافِ امَّتِي كَانَتْ لَهُ اَجْرُ مِائَةِ شَهِيدٍ»^(۲) کسی که در اختلاف امت من (در زمان غیبت) به سنت و روش من پای‌بند باشد برای او اجر صد شهید خواهد بود.

۱ - قال الله تعالى: ﴿قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا﴾؛ سورة تحریم آیه ۶.

۲ - روح شهید صفحه ۷۸، اعلام الوری جلد ۲ صفحه ۲۶۲، وسائل الشیعه جلد ۱۶ صفحه ۱۷۵.

و امام سجّاد علیه السلام می‌فرمایند: «مَنْ ثَبَّتَ عَلَيَّ وَلَايَتَنَا فِي غَيْبَةِ قَائِمِنَا أَعْطَاهُ اللَّهُ أَجْرَ أَلْفِ شَهِيدٍ مِثْلَ شَهِدَاءِ بَدْرٍ وَ أَحَدٍ»^(۱) کسی که در زمان غیبت قائم ما بر ولایت ما (که همان محبّت و اطاعت ماست) ثابت قدم باقی بماند خدای تعالی به او اجر هزار شهید مثل شهیدان بدر و أحد عطا می‌کند.

* وظیفه ما در آخر الزمان این است که همچون کاه روی آب نباشیم که با امواج آب به این سو و آن سو کشیده شویم و از خود اراده‌ای نداشته باشیم.^(۲)

* وظیفه ما این است که با صادقین باشیم و از آنها جدا نشویم^(۳) تا دچار دروغ و بدعت و انحراف نگردیم.

* وظیفه ما این است که اهل تفکر و تعقل باشیم و هر سخنی را بدون تفکر و استدلال علمی و دینی نپذیریم و خود نیز قبل از تفکر، سخنی به زبان جاری نکنیم، همان طور که حضرت علی علیه السلام می‌فرمایند: «فَكَّرْتُ ثُمَّ انْطَقْتُ»^(۴) ابتدا فکر کن و سپس سخن بگو.

* وظیفه ما در آخر الزمان این است که هرگز همچون اقوام گذشته که همواره می‌گفتند ما پیرو آباء و اجداد و پیشینیان خود هستیم،^(۵) از دیگران کورکورانه تقلید نکنیم و خود را در کنار مردم زمان جاهلیت قرار ندهیم.

* ما باید عالم و آگاه به زمان خود باشیم که امام صادق علیه السلام فرمودند: «العالم

۱ - روح شهید، صفحه ۷۹، بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۲۵.

۲ - تحف العقول صفحه ۲۸۰.

۳ - قال الله تعالى: ﴿كُونُوا مَعَ الصّٰدِقِيْنَ﴾؛ سوره توبه آیه ۱۱۹.

۴ - الحکم من کلام امیرالمؤمنین صفحه ۱۳۱.

۵ - آیات فراوانی از قرآن به این مطلب دلالت دارد، از جمله سوره لقمان آیه ۶ و ۲۱، مائده آیه ۱۰۴ و زحرف آیه ۲۳.

بزمانه لا تهجم علیه اللوابس»^(۱) کسی که عالم و آگاه به زمان خویش باشد، هیچ‌گاه دگرگونی‌های روزگار در او تأثیری نمی‌گذارد. و حضرت علی علیه السلام به کمیل فرمودند: «العلمُ يحرُسُك»^(۲) علم تو را پاسداری می‌کند.

* ما باید تزکیه روح کنیم تا مبادا به خاطر پیروی از هوای نفس از صراط مستقیم خارج شویم.^(۳)

* ما باید ایمان خود را کامل کنیم تا از لغزشها مصون باشیم، همان‌طور که حضرت علی علیه السلام به کمیل رضی الله عنه فرمودند: «یا کمیل! إنه مُستَقَرٌّ و مُستَوَدَعٌ، فَاحْذَرُ أَنْ تَكُونَ مِنَ الْمُسْتَوَدَعِينَ وَ إِنَّمَا يَسْتَحِقُّ أَنْ يَكُونَ مُسْتَقَرًّا إِذَا لَزِمَتْ الْجَادَّةَ الْوَاضِحَةَ الَّتِي لَا تُخْرِجُكَ إِلَى عَوْجٍ وَ لَا تُزِيلُكَ عَنْ مَنَهَجٍ»^(۴) ای کمیل! ایمان دو گونه است: مستقر و مستودع یعنی ایمان محکم و ایمان عاریه‌ای که محکم نشده است. در این فکر باش که مبادا ایمانت عاریه‌ای باشد و از تو پس گرفته شود. و همانا بدان که سزاوار است ایمان ثابت باشد تا در سایه آن در راه روشنی بروی که تو را به کثری نکشاند و از راهت به در نبرد.

* ما باید نسبت به خود و جامعه بی‌توجه نباشیم و خود را مسئول بدانیم و بدانیم که روز قیامت باید پاسخ‌گو باشیم، همان‌طور که خدای تعالی در قرآن فرموده است: ﴿وَقِفُّهُمْ إِنَّهُمْ مَسْئُولُونَ﴾^(۵) یعنی آنها را متوقف کنید که باید بازپرسی شوند.

و مولا علی علیه السلام فرموده‌اند: «همه شما هم باید عمل‌کننده باشید و هم پاسخ‌گو

۱ - الکافی جلد ۱ صفحه ۲۶.

۲ - تحف العقول صفحه ۲۸۰.

۳ - بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۴۰.

۴ - تحف العقول صفحه ۲۸۸ حدیث ۲۷.

۵ - سوره صافات آیه ۲۴.

و مستول» (۱)

* ما باید در زمان غیبت امام عصر (روحی فداه) از علما و فقهای که تزکیه نفس کرده‌اند و کاملاً مطیع آن حضرت هستند پیروی کنیم، همان طور که امام زمان علیه السلام فرمودند: «و اما الحوادث الواقعة فارجعوا فيها إلى رواة حديثنا فإنهم حجتي عليكم و أنا حجة الله عليكم» (۲) و اما در مورد مسائل و حوادث جدیدی که برای شما به وجود می‌آید به راویان و فقیهان در حدیث ما مراجعه کنید، زیرا آنها حجّت من بر شمايند و من حجّت خدا بر همه شما هستم.

* وظیفه ما در آخر الزمان این است که در نقل مطالب عقیدتی و اخلاقی نیز همچون احکام فقهی، اهل استنباط و اجتهاد علمی باشیم و حتی در کتاب‌نویسی و منبر و نقل روایت، اهل دقت و بررسی باشیم و بدون اجتهاد علمی خود (اگر مجتهد هستیم) و یا مجتهدان واقعی نظریه‌ای ندهیم و در نظریه یا فتوا دادن خیلی دقت کنیم زیرا امیرالمؤمنین علیه السلام فرموده‌اند: «إِذَا خَرَجَ الْقَائِمُ يَنْتَقِمُ مِنْ أَهْلِ الْفِتْوَى بِمَا لَا يَعْلَمُونَ فَتَعَسَّأَ لَهُمْ وَ لَا تَبَاعِهِمْ أَوْ كَانَ الدِّينُ نَاقِصًا فَتَمَمُّوهُ أَمْ كَانَ بِهِ عِوَجٌ فَقَوِّمُوهُ أَمْ هَمَّ النَّاسُ بِالْخِلَافِ فَأَطَاعُوهُ أَمْ أَمَرَهُمْ بِالصَّوَابِ فَعَصَوْهُ أَمْ هَمَّ الْمُخْتَارُ فِيمَا أَوْحَى إِلَيْهِ فَذَكَرُوهُ أَمْ الدِّينُ لَمْ يَكْتَمِلْ عَلَى عَهْدِهِ فَكَمَّلُوهُ أَمْ جَاءَ نَبِيٌّ بَعْدَهُ فَاتَّبَعُوهُ؟» (۳)

هنگامی که قائم ما ظاهر شود، از کسانی که بدون علم فتوی داده‌اند انتقام می‌گیرد. وای بر آنها و پیروان آنها، آیا دین خدا ناقص بود که آنها تکمیلش کردند؟! یا در دین خدا انحرافی بود که آنها درست کردند؟! آیا مردم علاقه به انحراف داشتند که از او پیروی کردند و یا او مردم را به راستی و درستی امر کرده و مردم مخالفت ورزیده‌اند؟ آیا رسول اکرم صلی الله علیه و آله در آنچه به او وحی شده چیزی را فروگذار کرده که به

۱ - بحار الانوار جلد ۷۲ صفحه ۳۸.

۲ - بحار الانوار، جلد ۵۳ صفحه ۱۸۱.

۳ - الزام الناصب صفحه ۱۰۸.

او یادآوری کرده‌اند؟! و یا دین در عهد او کامل نبود و اینها تکمیلش کرده‌اند؟! و آیا پیامبری بعد از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ آمده که از او پیروی کرده‌اند؟! *

وظیفه ما دوری کردن و مقابله با بدعتگزاران است، به طوری که پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «خوشا به حال کسانی که از بدعتگزاران بر خلاف سنت من و کارگزاران مخالف روش من دوری گزینند.»^(۱) و تلاش اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و از جمله قیام امام حسین عَلَيْهِ السَّلَام نیز برای از بین بردن بدعت‌ها و احیاء سنت رسول خدا صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ بوده است.^(۲)

* وظیفه ما احیای امر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام و برچیدن خرافات و وارونه‌ها از میان جامعه اسلامی می‌باشد به طوری که امام باقر عَلَيْهِ السَّلَام فرمودند: «خداوند رحمت کند بنده‌ای را که خود را وقف ما کند و امر ما را احیاء نماید.»^(۳) و حضرت ابی‌عبدالله الحسین عَلَيْهِ السَّلَام به نقل از رسول اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ فرمودند: «هر کس سنت نیکویی از ما را بنا بگذارد، همچون پاداش کسی که به آن عمل کرده، پاداش دارد و حتی از پاداش همه آنان که تا روز قیامت به آن عمل نمایند بهره‌مند خواهد شد بدون آنکه از پاداش انجام دهندگانش چیزی کم شود.»^(۴)

و حضرت علی عَلَيْهِ السَّلَام نیز می‌فرمایند: «أَظْلَمُ النَّاسِ مَنْ سَنَّ سُنَنَ الْجَوْرِ وَمَحَى سُنَنَ الْعَدْلِ»^(۵) ستمکارترین مردم کسی است که سنت‌های باطل را رواج دهد و سنت‌های درست را از بین ببرد. و در جای دیگر فرمودند: «هر کس که بدعتی

۱ - تحف العقول صفحه ۵۲.

۲ - قال الحسين عَلَيْهِ السَّلَام: «أنا أدعوكم إلى كتاب الله و سنته نبيه فإن السنة قد أميتت وإن البدعة قد أحييت...»

تاریخ طبری جلد ۴ صفحه ۲۶۶، مشیر الاخوان صفحه ۲۷.

۳ - کمال الدین جلد ۲ صفحه ۶۴۴.

۴ - تحف العقول صفحه ۴۲۲، مجمع البیان جلد ۱۰ صفحه ۶۸۲.

۵ - مستدرک الوسائل جلد ۱۲ صفحه ۲۳۱.

بگذارد، گناهِش بر اوست و نیز گناه کسانی که به آن بدعت عمل می‌کنند تا قیامت برگردن او است، بدون آنکه از گناه آنها چیزی کم شود.»^(۱)

و این کلام گرفته شده از کلام پروردگار در قرآن کریم است که فرموده است: «(این افراد) تا روز قیامت بارگناهان خود را تمام بردارند و نیز بخشی از بارگناهان کسانی را که ندانسته آنان را گمراه می‌کنند، آگاه باشید چه بد باری را می‌کشند.»^(۲) شاعر نیز این سخن را به شعر سروده و گفته:

«هر که او بنهاد ناخوش سنتی سوی او نفرین رود هر ساعتی
نیکوان رفتند و سنت‌ها بماند وز لثیمان ظلم و لعنت‌ها بماند»

* وظیفه ما امر به معروف و نهی از منکر است که طبق فرمایش پیامبر از بزرگترین فرائض شمرده شده و به این وسیله بقیه احکام الهی نیز زنده می‌گردد.^(۳)

* ما باید در زمان غیبت امام زمان (ارواحنا فداه) از خود نوری تولید نکنیم بلکه همچون ماه، نور خورشید را منعکس نماییم. به عبارت دیگر اگر چه در شب غیبت، نباید در تاریکی بمانیم، اما هرگز به چراغهای ساخته دست بشر دلخوش نباشیم و همواره در انتظار طلوع خورشید باشیم و این همان معنای کلام زیبای امیرالمؤمنین علیه السلام به کمیل است که فرمود: «یا کمیل! اطفاء السراج فقد طلع الصبح»^(۴) ای کمیل! چراغ را خاموش کن که صبح فرا رسید. یعنی اگر در کنار اهل بیت علیهم السلام باشی دیگر نیازی به نور چراغ دستی نیست. دیگر نباید به افکار بشری و غیر معصومانه تکیه کنی زیرا روشن کردن چراغ در مقابل خورشید، نادانی است.

۱ - کنز الدقائق جلد ۷ صفحه ۱۹۷.

۲ - سوره نحل آیه ۲۵.

۳ - بحار الانوار جلد ۲۳ صفحه ۲۲ و الکافی جلد ۵ صفحه ۵۵.

۴ - احسن الحدیث جلد ۱ صفحه ۳۱۰.

* ما باید به قایق‌های شکسته و زورق‌های در گِل نشسته دلخوش نباشیم و فقط سوار کشتی آل محمد صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ باشیم و این پا و آن پا هم نکنیم. زیرا امام رضا عَلَيْهِ السَّلَام به داوود بن قاسم جعفری که با دایی منحرفش رفت و آمد می‌کرد، فرمودند: «یا با ما باش یا با عبدالرحمن بن یعقوب دایی‌ات که سخنان نا به جایی در توصیف خدا می‌گوید، اگر می‌خواهی با او رفت و آمد کنی، پس ما را رها کن و اگر به راستی می‌خواهی با ما باشی، پس او را رها کن.»^(۱) این درست معنای همان فراز از زیارت جامعه است که می‌گوئیم: «فمعکم معکم لا مع غیرکم»^(۲) یعنی ای اهل بیت پیغمبر! من با شما هستم، نه با غیر شما و جان من به فدای شما.

* ما باید میزان حقیقی خود را قرآن و عترت قرار دهیم و تنها به ثقلین پیامبر اکرم صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ تمسک جویم و معرفت خود را نسبت به اهل بیت و سیره آن بزرگواران بالا ببریم تا در برخورد با هر چه که مغایر با روش آن عزیزان است دچار حیرانی نگردیم. قرآن و عترت تنها معیار برای تشخیص حق از باطل است که طبق فرمایش پیامبر عزیز صَلَّى اللهُ عَلَيْهِ وَسَلَّمَ هر چه با قرآن و عترت منافات داشته باشد مردود است.^(۳)

* ما باید همواره از خدا بخواهیم که ما را به راه راست هدایت فرماید و از لغزشها و گمراهی‌ها حفظ نماید و ما را امام متقیان قرار دهد و از مسیر اهل بیت عَلَيْهِمُ السَّلَام خارج نگرداند. همانگونه که در دعاهای خود می‌گوئیم: «اللّٰهُمَّ اجْعَلْنِي مُجِيبًا لِأَوْلِيَائِكَ مُعَادِيًا لِأَعْدَائِكَ وَ مُسْتَنًا بِسُنَّةِ خَاتَمِ أَنْبِيَائِكَ»^(۴)

پروردگارا! مرا از محبتین و دوستانان اولیائت قرار ده و از مخالفان دشمنانت

۱ - اصول کافی جلد ۴ صفحه ۸۲.

۲ - بحار الانوار جلد ۹ صفحه ۱۲۸.

۳ - المستدرک علی الصحیحین جلد ۳ صفحه ۱۰۹، کفایة الاثر صفحه ۱۳۶.

۴ - اقبال الأعمال جلد ۱ صفحه ۲۹۹.

گردان و در پیروی از سنت خاتم پیامبرانت توفیقم عطا فرما.

* ما باید در زمان غیبت حضرت ولی عصر (ارواح‌نفاذ) در دین خود پایدار باشیم که علی بن جعفر علیه السلام می‌گوید: برادرم موسی بن جعفر علیه السلام فرمودند: «هنگامی که پنجمین امام از فرزندان من غایب شد، از خدا بترسید، از خدا بترسید، در مورد دینتان! مبادا کسی شما را از آن خارج کند.» (۱)

و امام صادق علیه السلام فرمودند: «همانا برای صاحب این امر غیبتی است که در هنگام غیبت او، بنده خدا باید تقوای الهی را مراعات کند و خیلی محکم، دین خود را حفظ نموده و به آن متمسک گردد.» (۲)

* و بالأخره وظیفه ما دعا برای ظهور امام زمانی است که در زمان ظهورش هیچ سنتی نیست مگر اینکه احیا می‌شود و هیچ بدعتی نیست مگر آنکه از بین می‌رود. (۳) همان آقای که زمین را از تمام فسادها و گمراهی‌ها پاک می‌گرداند و دنیا را پر از صلح و صفا و دوستی و حقیقت می‌نماید. (۴) ما باید برای ظهور آن اصلاح‌گر حقیقی، همچون شخصی که در حال غرق شدن است دعا نماییم تا خداوند مهربان او را به فریاد ما برساند، زیرا خدای عزیز به عیسی بن مریم علیه السلام فرمود: «یا عیسی ادعنی دُعَاءَ الْغَرِيقِ الَّذِي لَيْسَ لَهُ مُغِيثٌ» (۵) ای عیسی! همچون فریاد زدن غرق

۱ - قال علیه السلام: «إِذَا فَقِدَ الْخَامِسُ مِنْ وُلْدِ السَّابِعِ مِنَ الْأُمَّةِ فَاللَّهُ اللَّهُ فِي أَدْيَانِكُمْ لَا يُزِيلَنَّكُمْ عَنْهَا أَحَدٌ»، بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۱۳.

۲ - قال علیه السلام: «إِنَّ لِصَاحِبِ هَذَا الْأَمْرِ غَيْبَةً فَلْيَتَّقِ اللَّهَ عِبْدٌ عِنْدَ غَيْبَتِهِ وَلْيَتَمَسَّكَ بِدِينِهِ»، بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۳۵.

۳ - قال الصادق علیه السلام: «لَا يَدْعُ بِدَعَةٍ إِلَّا أزالَهَا وَ لَا سُنَّةً إِلَّا أقَامَهَا»، ينابيع المودة جلد ۳ صفحه ۶۲، بشارة الاسلام صفحه ۲۳۵.

۴ - همان صفحه ۷۱ و ارشاد مفید صفحه ۳۴۳ و بحارالانوار جلد ۵۲ صفحه ۳۳۸.

۵ - تحف العقول صفحه ۹۱۲.

شده‌ای که فریادرسی ندارد، مرا بخوان. و عبدالله بن سنان نیز می‌گوید: حضرت امام صادق علیه السلام فرمودند: «به زودی زمانی فرا می‌رسد که حق و باطل بر شما مشتبه می‌شود و شما بدون نشانه‌ای که ظاهر باشد و امامی که شما را هدایت کند، باقی می‌مانید. پس بدانید که از فتنه آخر الزمان کسی نجات پیدا نمی‌کند مگر آن که با دعای غریق، خدا را بخواند.

من عرض کردم: آقا جان! دعای غریق چگونه است؟

حضرت فرمودند: می‌گویی: «یا الله یا رحمان یا رحیم یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک.» یعنی ای خدا، ای بخشنده، ای مهربان و ای دگرگون کننده دلها، دل مرا بر دین خودت استوار فرما.

پس من گفتم: «یا مقلب القلوب و الأبصار ثبت قلبی علی دینک» حضرت فرمودند: البته درست است که خداوند سبحان، دگرگون کننده قلبها و دیده‌ها است، اما همان طور که من دعا را خواندم، تو نیز به همان شکل بخوان و بگو: «یا مقلب القلوب ثبت قلبی علی دینک».^(۱)

✽ ما باید برای ظهورش تلاش نموده و برای تشریف‌فرمائی آن حضرت زمینه‌سازی نماییم، باید او را بخوانیم و او را بخواهیم، تنها به او امیدوار باشیم و دعای فرجش را از جان و دل بخوانیم زیرا تنها در زمان اوست که تمام زمین به نور خدا روشن می‌گردد و همه مردم بی‌نیاز می‌گردند.^(۲) «اللهم عجل لولیک الفرج وصل علی محمد و آله الطاهرین».

۱ - عن عبدالله بن سنان قال قال ابو عبدالله عليه السلام: «ستصيبيكم شبهة... إلى آخر الحديث»، بحار الانوار جلد ۵۲ صفحه ۱۴۸.

۲ - قال الصادق عليه السلام: «إن قائمنا إذا قام أشرق الأرض بنور ربها و استغنى الناس»؛ الزام الناصب صفحه ۱۳۹.

آخر الزمان

دلم بگرفته از این بسی قراری
شدم دیگر ز این دنیا فراری
قفس گردیده این عالم برایم
ندانم کی ز این دنیا در آیم
در این دنیا کسی در فکر کس نیست
تمام زندگی‌ها جز هوس نیست
برات عشقشان پول است و ماشین
چه فهمند معنی بالا و پایین
سخن از خوبی و پاکی فسانه است
مرام خوش فقط مشتی ترانه است
اگر چه سفره‌ها زیبا و رنگین
ولی دامان انسانهاست ننگین
چه جدی‌ها که بازی گشته امروز
چه بازی‌ها که جدی گشته امروز
چه طوفان‌ها که ایمان‌ها ربوده
چه زشتی‌ها که می‌گردد ستوده
پدر گردیده از فرزند غافل
بستازد در پی افکار باطل

چو مادر فکر شامی و ناهاری است
کجا او را به ایمان تو کاری است
در این عالم محبت در نظر نیست
پسر در فکر امداد پدر نیست
همه اندر فراموشی و غفلت
فرو مانده به جاه و مال و ثروت
زنان بر مسند فتوا نشستند
زدین و معرفت گویا گسستند
چو پست مردها در دست زنهاست
چنین دنیا پر از فقر است و فحشاست
حجاب و عفت زنها کجا رفت
عتاب و غیبت مردان کجا رفت
چو از قرآن و از طاهها گسستند
دل غم‌مدیده زهرا شکستند
خدایا این چه آشوبی به جان است
چه تعبیری به رؤیای سران است
چرا آنان که سرگردیده خوابند
همه در فکر قرص نان و آبند
چرا خون شهیدان یادمان نیست
امام و رهروی جاماندگان کیست
سخن در بغض و بغض اندر گلومان
بود این رسم جانکاه صبوران

- سلام ای دین صد چاک پیمبر
سلام ای غربت خاک پیمبر
سلام ای عدل و ای فریاد توحید
سلام ای عصمت زهرای حیدر
سلام ای مونس شبهای مولا
تو چاه ای شاهد غمهای مولا
سلام ای غربت بی حد و پایان
امام مجتبی ای روح قرآن
سلام ای خون سالار شهیدان
سلام ای دست سقای یتیمان
سلام ای سجده‌های ساجدینم
سلام ای بساقر بن عابدینم
سلام ای صادق آل محمد
سلام ای گوهر دریای رحمت
سلام ای غربت موسی بن جعفر
سلام ای شافع فردای محشر
سلام ای کعبه مردان ایمان
الا خورشید تابان خراسان
سلام ای جود و احسان نهانی
تو معنای شهادت در جوانی
سلام ای هادی دلهای عاشق
سلام ای عسکری محبوب خالق

سلام ای منجی دریای طوفان
امید آخرین اهل ایمان
سلام ای دادخواه بینوایان
سلام ای تکیه‌گاه مستمندان
خدایا این چه آشوبی به جان است
چرا مه در شب تارم نهان است
چرا کس در پی خورشید شب نیست
زهجران رخس در تاب و تب کیست
خدایا خود در این سودای سوزان
تمام خستگی‌ها را بسوزان
من فانی و این جمع غریبان
ببر تا عرش پاک مه جبینان^(۱)

فهرست

صفحه	عنوان
۵	سرآغاز.....
۷	«حقیقت صراط مستقیم».....
۱۱	روند تاریخی خرافات.....
۱۳	خرافات و بدعت‌ها در اسلام.....
۱۵	معنای بدعت.....
۱۷	دلیل پیدایش خرافات و بدعت‌ها.....
۱۷	خرافات و بدعت در نظر قرآن.....
۱۸	احادیث اهل بیت <small>علیهم‌السلام</small> پیرامون بدعت.....
۲۵	مبارزه با بدعت‌ها یکی از وظایف منتظران.....
۲۶	حفظ خود از خطرات در آخرالزمان.....
۲۸	اولین بدعت و اولین بدعت‌گزار.....
۲۹	توسعه انحرافات.....
۳۱	شکوه حضرت زهرا <small>علیها‌السلام</small>
۳۱	بزرگترین بدعت.....
۳۲	چرا علی <small>علیه‌السلام</small> را به مسجد بردند؟.....
۳۴	ایجاد فرقه‌ها.....
۳۴	نمونه‌ای از بدعت‌ها در صدر اسلام.....
۳۵	اولین خلاف.....
۳۶	بنای حکومت موروثی.....
۳۶	منع نقل حدیث و روایت.....
۳۸	به جماعت خواندن نماز مستحبی.....

۳۸	مقابله با ولایت
۳۹	«شهادت ثالثه»
۴۰	روایات عام
۴۱	روایات خاص
۴۳	امامت از نظر شیعه و سنی
۴۵	ازدواج موقت
۴۶	ازدواج موقت در قرآن
۴۸	ازدواج موقت در روایات
۵۰	برخی توهین‌ها که به پیامبر ﷺ شده
۵۱	پیامبر معصوم از سهو و نسیان است
۵۳	پیامبر بی سواد نبوده است
۵۹	پیامبر معلّم اول است
۶۲	پیامبر، پیامبر بود
۶۴	برخی دیگر از توهین‌ها که به ائمه اطهار علیهم السلام شده است
۶۴	جریان افک
۶۵	قضیه ساختگی در جنگ خندق
۶۸	هزار رکعت نماز در هر شب
۶۹	زهد دروغین
۷۰	تعاریف غلط
۷۰	معنای صحیح زهد
۷۱	زهد تعهد انبیاء در عالم میثاق
۷۱	انبیاء همه ثروتمند بوده‌اند
۷۶	داستان ساختگی
۷۷	چه فقری افتخار است؟
۷۸	فقر، چیز خوبی نیست
۸۱	چند روایت پیرامون گشایش و توسعه در زندگی
۸۳	مرد کشکولی
۸۴	رهبانیت و انزوا
۸۶	اهمیت کار و تلاش

۸۷ معنای خانه‌نشینی امیر مؤمنان <small>علیه السلام</small>
۸۸ علت ساده‌زیستی حضرت علی <small>علیه السلام</small>
۹۰ چرا حضرت علی نان جو می خورد
۹۰ دارایی و اموال پیامبر اکرم <small>صلی الله علیه و آله</small> و حضرت علی <small>علیه السلام</small>
۹۳ فدک حضرت فاطمه زهرا <small>علیها السلام</small>
۹۴ اشاره‌ای دیگر به بی‌نیازی ائمه اطهار <small>علیهم السلام</small> و سخاوت آنها
۹۴ ثروت و دارایی امام مجتبی <small>علیه السلام</small>
۹۸ ثروت و دارایی امام حسین <small>علیه السلام</small>
۱۰۲ ثروت و دارایی امام سجاد <small>علیه السلام</small>
۱۰۴ ثروت و دارایی امام باقر <small>علیه السلام</small>
۱۰۵ ثروت و دارایی امام صادق <small>علیه السلام</small>
۱۰۷ ارایه دلیل روشنگر امام صادق <small>علیه السلام</small> بر صوفیان
۱۱۶ ثروت و دارایی امام کاظم <small>علیه السلام</small>
۱۱۹ ثروت و دارایی امام رضا <small>علیه السلام</small>
۱۲۰ ثروت و دارایی امام جواد <small>علیه السلام</small>
۱۲۱ ثروت و دارایی امام هادی <small>علیه السلام</small>
۱۲۳ ثروت و دارایی امام عسکری <small>علیه السلام</small>
۱۲۴ برچیده شدن فقر در حکومت امام زمان <small>علیه السلام</small>
۱۲۷ دنیا و آخرت با هم
۱۲۸ روایات دنیا
۱۳۳ برخی از توهمین‌ها که به حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> شده
۱۳۵ حضرت زهرا <small>علیها السلام</small> هیچ گاه با صدای بلند گریه نمی‌کرده‌اند
۱۳۷ صلحی پر از حکمت
۱۴۰ ادله صلح امام مجتبی <small>علیه السلام</small> :
۱۴۱ امام حسن <small>علیه السلام</small> و تهمت طلاق
۱۴۴ پرهیز از خرافات در مجالس حسینی
۱۵۰ مجالس زنانه
۱۵۰ بهره‌برداری صحیح از هنر تعزیه
۱۵۳ تفریط در توصیف اهل بیت <small>علیهم السلام</small>

۱۵۷ غلو و زیاده‌روی
۱۵۹ روایات ائمه اطهار <small>علیهم‌السلام</small> در مورد غلات
۱۶۳ فرقه‌های گمراه
۱۶۳ ۱- فرقه زیدیه
۱۶۴ ۲- فرقه کیسانیه
۱۶۵ ۳- فرقه قدّاحیه
۱۶۵ ۴- طایفه غلات
۱۶۶ فرقه‌های گمراه در زمان ما
۱۶۷ فرقه گمراه بابیت و بهائیت
۱۶۷ منشأ ایجاد فرقه بهائیت
۱۷۰ فرقه وهابیت
۱۷۱ عقاید وهابیت
۱۷۵ انحرافات فکری و عقیدتی
۱۷۷ علم واقعی چیست؟
۱۷۸ خیانت بنی عباس
۱۸۲ تفاوت حکمت و فلسفه
۱۸۴ نظر برخی از علما و بزرگان پیرامون فلسفه
۱۸۹ وحدت وجود
۱۹۳ مغالطه در تفسیر قرآن
۱۹۶ میزان قرآن و عترت
۱۹۹ «تصوّف»
۲۰۰ تاریخ تصوّف
۲۰۰ برخی از عقاید متصوّفه
۲۰۴ بدعت تصوّف در اسلام
۲۰۶ اسلام با تصوّف مخالف است
۲۱۱ نظر علماء شیعه در مورد تصوّف
۲۱۳ شخصیت سازی و چهره‌پردازی
۲۱۷ اهل حق و علی اللّهی‌ها
۲۲۲ درویشی

۲۲۶	تفاوت معجزه و کرامت با کارهای عجیب شیطانی
۲۲۸	سحر و جادو
۲۲۹	راه مبارزه با سحر
۲۳۰	چشم دل
۲۳۲	تخلیه روح یا خودهیپنوتیزم
۲۳۴	خواب و رؤیا
۲۳۸	ظهور یا حضور ارواح
۲۴۰	جان دادن و سؤال قبر و فشار قبر
۲۴۳	حلال و حرام ظاهری و واقعی
۲۴۶	فکر و عقل
۲۴۸	استقلال روح
۲۴۹	فرضیه داروین
۲۵۰	وسواسی
۲۵۱	سادات مادری
۲۵۲	معنی «ابن»
۲۵۲	آیا کسی که مادرش سیّده است جزء سادات محسوب می‌شود؟
۲۷۱	دیدن روی سادات

وارونه‌ها در آخرالزمان

۲۷۴	وارونه‌ها در آخرالزمان
۲۷۵	طوفان نوح
۲۷۷	زلزله‌های روحی
۲۷۸	آخرالزمان رسیده!
۲۸۰	مهجوریت قرآن
۲۸۴	مساجد در آخرالزمان
۲۸۶	آداب مساجد و اماکن مقدّسه
۲۸۶	حضور قلبی
۲۸۷	ساخت مساجد
۲۸۷	نظم و آداب اجتماعی

۲۸۷	نظم مسجد و نمازگزار
۲۸۸	نظم و هماهنگی در قرائت اذان
۲۸۸	نماز فردی خواندن در مکانی که جماعت بر پاست باطل است
۲۸۹	رعایت سکوت
۲۹۰	صفوف نماز
۲۹۱	فرستادن صلوات در مجامع عمومی
۲۹۲	نواختن موسیقی در مساجد
۲۹۲	نقش و تصویر در مسجد
۲۹۳	روشن کردن شمع
۲۹۳	معنای زیارت
۲۹۴	بستن قفل یا ریسمان به ضریح
۲۹۵	روضه خواندن زیاد
۲۹۶	پول گرفتن در مقابل روضه
۲۹۷	علماء در آخرالزمان
۲۹۹	مهجوریت علماء راستین
۳۰۲	زنان در آخرالزمان
۳۰۲	برخی از امتیازات زنان
۳۱۰	حضور زنان در جایگاه مردان
۳۱۷	وارونه‌های تربیتی
۳۱۹	شبیه شدن زنان با مردان
۳۲۰	لباس شهرت
۳۲۱	شعار زن سالاری
۳۲۴	بدحجابی و آرایش زنان
۳۲۹	اختلاط زن و مرد
۳۳۱	وارونه‌های ازدواج
۳۳۴	برخی دیگر از اخبار آخرالزمان
۳۳۴	سقوط در مادیات
۳۳۴	ترک امر به معروف و نهی از منکر
۳۳۵	علنی شدن گناهان

۳۳۶	مظلومیت دین
۳۳۸	علنی شدن ربا و رشوه
۳۳۹	فساد و فحشا
۳۴۲	بی‌احترامی به پدر و مادر و کم شدن عاطفه
۳۴۴	شرابخواری و مواد مخدر
۳۴۵	در شراب شفا نیست
۳۴۶	فرقه‌گرایی
۳۴۷	رواج موسیقی و غنا
۳۴۹	مدگرایی در آخر الزمان
۳۵۰	صفات دیگر اهل آخر الزمان
۳۵۶	فتنه دجال
۳۵۷	ای وای از این روزگارا
۳۵۸	پوستین وارونه
۳۶۱	تهمت‌هایی که به امام زمان <small>علیه السلام</small> می‌زنند
۳۶۳	تو دیگر چرا؟
۳۶۵	نقل و بیان تشریفات
۳۶۶	آیا راهی برای ملاقات با امام زمان <small>علیه السلام</small> وجود دارد؟
۳۶۸	فیلم پیشگوئی‌های نوستر آداموس
۳۷۰	ادعای ارتباط با امام زمان <small>علیه السلام</small>
۳۷۲	سخنی پیرامون طول عمر امام زمان (ارواح‌نفاذ)
۳۷۳	«تأیید این مسأله در عقاید و متون دینی ما»
۳۷۴	بررسی عمر طولانی از دیدگاه علم و قرآن
۳۷۴	مردن دلیل می‌خواهد نه زنده ماندن
۳۷۵	طول عمر در سایر موجودات
۳۷۶	پس چرا انسان‌ها می‌میرند؟! ..
۳۷۷	دستور ساخت مسجد جمکران در بیداری بوده است
۳۷۸	سخنی پیرامون چاه عریضه در مسجد جمکران
۳۸۰	سخنی پیرامون انجمن حجّیه
۳۸۲	واژه‌های تحریف شده

۳۸۳	عرفان و تزکیه
۳۸۶	واژه زهد
۳۸۶	واژه تقیه
۳۸۷	واژه صبر
۳۸۷	واژه قناعت
۳۸۸	واژه تمدن
۳۸۹	واژه صدقه
۳۹۰	واژه تفریح
۳۹۱	واژه نصیحت
۳۹۳	واژه حکمت
۳۹۸	واژه روحانی
۳۹۹	واژه آزادی
۴۰۰	واژه سیاست
۴۰۱	مسائل خرافی
۴۰۲	استخاره تا چه حد صحیح است؟
۴۰۵	رجوع به فالگیرها
۴۰۶	رجوع به دعاگرها
۴۰۸	دو نکته پیرامون دعا و ذکر
۴۰۹	نذورات صحیح
۴۱۰	اسپند دود کردن
۴۱۱	چشم زدن
۴۱۳	راه مقابله با چشم بد
۴۱۶	صبر در هنگام عطسه
۴۱۶	تفاوت بین فرزند پسر و دختر
۴۱۷	شانس
۴۱۸	نوروز و اعیاد اسلامی
۴۲۱	این عید، عید ما نیست!
۴۲۱	منشأ جشن‌های نوروزی
۴۲۴	دلیل عقلی

وارونه‌ها و خرافات در آخر الزمان ۴۶۳

۴۲۵	خرافات نوروزی
۴۲۹	رسومات و عاداتهای غلط
۴۳۱	برخی دیگر از رسومات رایج
۴۳۳	مبارک یا نحس بودن روزها
۴۳۵	اهمیت ماههای قمری
۴۳۶	لطیفه گویی
۴۳۷	مجاورات اشتباه مردمی

وظایف مادر آخرالزمان

۴۴۲	وظیفه مادر آخرالزمان
۴۵۱	آخرالزمان

برخی از آثار مؤلف:

- ۱ - ندای صاحب الزمان علیه السلام
- ۲ - شکوه‌های صاحب الزمان علیه السلام
- ۳ - ارواح معین
- ۴ - روح شهید
- ۵ - حدیقة الحکمه (بوستان حکمتها)
- ۶ - ملاقات با امام زمان علیه السلام در عصر حاضر
- ۷ - وارونه‌ها و خرافات در آخرالزمان
و مجموعه کتابهای بچه‌های خورشید
(ویژه کودک و نوجوان)